Persian
Mss. No. 67
Jahangir Namah

جهانگیر نامه







بسم الله الرحمن الرحیم

ای نام تو سر دفتر اسرار وجود نقش صفتت بر در دیوار وجود

در پرده کبریا نهان گشته ز خلق بنموده عیان بر سر بازار وجود

حمد بی غایت و شکر بی نهایت مبدعی را که بنای امر کن اجرام فلکی و
اجسام عنصری را از مکمن عدم بفضای وجود آورد صانعی که طبقات
افلاک را با انوار قدرت بیاراست مطلع وجودش آن فروزان آفتابست
که ذره ذره از وی نوریابست زبام آسمان تا مرکز خاک اگر صد بار بپیمایی و ادراک
فرود آید یا بالا نشتابد زحکمش ذره بیرون نیابد ز بیچونیش چون و چند هست
بلندان با علو قدر او پست خرد در ذات او آشفته رای طلب در راه او بی دست و پای
اگر نه نهد بلطف خود کرم بخشش شود دفع دوری ما بهمدمیش و آدمی را بنور نطق

وزینت

وزینت عقل اختصاص داد تا بدان تاج کرامت و خلعت خلافت پوشیده

وزمین و زمان را بقبضه تسخیر خود آورد و بآیت اذ قال ربک للملائکه

انی جاعل فی الارض خلیفه مفتخر گشت ابیات دلش را ذوق یاد خویش دادی

زبانش را بذکر خود گشادی گیاهی مو وفا پرورده تو ز آب و گل برون آورده تو

دو چشم او دو در دو دست از نعمت همین بس آبرویش تا قیامت درود

بیشمار بر پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و سلم باد که جهانیان را از چاه ضلالت

رهاینده بشاهراه آگاهی و معرفت رسانید نظم تواند شد ز سر

کار شاه آگاه خرد با جمله دانش حاش لله چه باشد این که در دیوان هستی

بر او گشت نامی منشی هستی خدا بر سروران سردارش داد ز خیل انبیا

سالارش داد مسیح از مقدم او مژده گوی کلیم از مشعله او شعله جوی

ندید آنچه از جد دیدن توان مپرس از ما ز کیفیت که چون بود نه چندی

گنجد آنجا و نه چونی فرو ماند از کمی لب وز فزونی شنیده آنکه کلامی بی

باواز معانی در معانی راز در راز نه همراهی حرف و نطق و بیان را نه آگاهی

ابرو کام و زبان را ز حرفش دست دل را کوته انگشت ز درکش گوش جان را باد

در مشت لباس فهم بر بالای او تنگ سمند عقل در صحرای او لنگ

زگفتن بتر است و از شنیدن زبان زین گفتگو باید بریدن بجهت یادگار
خویش بهر گذشت خود را پاره بیان می کنم تا بر صفحات روزگار اثری
بماند نظم نگه کرد جان در جهان کهن سخن دید باقی و باقی سخن که گوید که
کار سخن سرسری است سخن جوهر و آدمی جوهری است جهان زنده باد سخن روز دان
سخنگوی را عالم افروز دان بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه هزار
چهارده هجری صبح روز پنجشنبه قریب یک ساعت نجومی در شهر آگره
در سی و هشت سالگی بادشاه شدم و بمبارکی بر تخت مراد جلوس
نمودم بیت مخند گر نفس بود ما دل بستم نه بهتر ز سلیمان که تکیه زد
بر باد نشستن بر تخت و بستن آفتاب چون با هم بود و آفتاب را از تحت
دریچه گردون بر کردن و جهان تسخیر خود در آوردن یکی است این را از آن
بادشاهی و جهانگیری گرفته اقبال تمام در نیمه نحو قرار داده لقب خود را
نور الدین جهانگیر بادشاه کردم و اسم جهانگیر شاه قرار دادم که برای
این بیت را سکه کنند بیت سکه زد در شهر آگره خسرو گیتی پناه شاه
نور الدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه و بر تخت مرصع که پدرم بجهت خود ساخته
بودند که در وقت تحویل و جشن نوروزی قرار می گرفته قرار گرفتم ابیات

جهان تخت

چنان تخت زرین درخشنده بود * که خور در برش خوار و ترسنده بود
همه بارگاه از کران تا کران * پر از مشک و عنبر و زعفران * درم منش تختم
همی ریختند * بفرق سرم مشک می بیختند * همه بر سر از گوهران افسران
بخاک او فتادند سجده کنان * شبستان بهشتی بد آراسته * پر از حور زیبای
نوخاسته * پی دیدن این چنین قصر و کوی * جهانی بشادی نهادند روی * ز شادم
از آن بر فلک کلاه * که بودم سزاوار تخت و کلاه * بپیوستند آیین همه راه و شهر
دل هر کس از خورمی یافت بهر * و آن تخت مرصع را قریب دو کرور اشرفی
پنجمثقالی جواهر خرج شده بود و کرور عبارت از صد هزار لک است
و هر لکی صد هزار است سوای سه صد من سنگ هند طلا که در ساختن او
بکار برده اند که هر یک من هند ده من عراق باشد و هنگام نقل کردن آنرا
از هم جدا می کنند و هر گاه خواهند باز بهم جوره می کنند و به پنجاه من عنبر
را به سنگ هند در پایه های و میانه های او جا داده اند چنانچه در هر محفلی که آن تخت
نهاده شود آن مجلس را هوا خوشی احتیاج نیست چون برین تخت مراد قرار
گرفتیم فرمودیم تا کلاهی که پدرم بر روش پادشاهان کیان تیار فرموده بود که
بسازند آوردند آن کلاه را دوازده دانه الماس که گوشها را وصل کرده بودند

که هر یک الماس یک اشرفی به پنج مثقالی قیمت آن بود پدرم این لعلها را
خود خریداری نموده بودند نه از جد و آبای خود این ها به ایشان رسیده
باشند در میان حقیقی این کلاه مروارید و زمردی بوزن چهار مثقال نصب
بود که یک یک اشرفی پنج مثقالی قیمت آن بود و دویست یاقوت یک مثقال
که هر یک از آنها شش هزار روپیه می ارزید نماینده بودند و چون این کلاه را
بمجلس در آوردند یک ساعتی بخجسته سکون بر سر گذاشتم و فرمودم که چهل
شبانه روز نقاره شادیانه بنوازند و تا قریب پنجاه جریب
زمین گرد و تخت بود همه را بقالینهای زربفت و نمدهای کلابتونی دوزی و عود
سوزهای طلا و نقره مزین کرده بودند و هر شب بر روی آن فرش نمودم
که قریب سه هزار شمع کافوری شش درعی همه را در لگن طلا و نقره گذاشته قندیلها
عنبر را مرتب کرده با جنباح میسوخته باشند حیث وقت آن کنون
که اثر عیش و نشاط نمی گنجد بطرحی و صراحی به لعل و پیش بردکیان عام و خاص
با چیرههای زربفت و جامههای طلاباف و کمرهای مرصع و بازوبندها از یاقوت
و زمرد و فیروزه و لعل مزین صف در صف دست ادب بر روی سینه نهاده
منتظر خدمت بودند و امرای نامی از پانصدی تا پنجهزاری قریب به نهصد کس همه در بستان

جواهر

جواهر وزیب فاخر پنهان گشته و دوش بر دوش با ادب استاده بودند
سپهدار از پس و پیش از چپ و راست با آیینی که می بایست آماده بدین
آرایش شاهانه بودند دولت در چنین کاشانه بودند سرای ملکیه در دنیا
بهشتی [illegible] ماه خستی چهره خستی و لؤلؤ و شان شیرین گفتار خوش گوی
زلفهای پریشان گرده ترنم و زمزمه و خروش بودند که ساز داودی شنیدن
آن گوش هوش نشستی داستان طرب ساز نده رود بود زهره دل
غم و درد برده و زدوده صدای دف از دل همی پرورد نماند اندران بزم
رخسار زرد مغنی و ساقی بصد طمطراق روان ساخته بادهای عراق
[illegible] اگر شان در خروش آمدند صد چو قدان باده نوش آمدند رخ از آتش می چو
گل بر فروخت دل لاله بر آتش غم بسوخت ترنم سرایان پرده سرای
فکندند دستان پرده سرای بده ساقی آن جام عشرت که از تاب او خرم شود
بنت گوه خوش آندم که در پرده زند ساز گیتی از رخ دلبران پرده باز
بعشرت نشینی تو با یار خود برانی بسان سنگ اغیار خود بود زندگی
آنگه با یار خوش نشینی و آری می لعل بین چهل شبانه روز برا نیمنوال
بر روی عشرت دری گشاده بودند و جهان را بدین جشن برنگ چمن جنان

و پدرم تا بیست و هشت سالگی فرزندی نبود زیست و فرزندی که بهم رسید

بعد از یک ساعت نجومی برحمت حق می پیوست بنابرآن پدرم محبت بسیار

کشیدند و جهت فرزند عجز و نیازمندی بدرگاه ایزدی می نمودند و هر جا درویشی

صاحب کمالی را می شنیدند خود در پیش او رفته طلب فرزندی می کردند

و چون پدرم را بدرویشان بسیار الفت بود اعتقاد تمام با ایشان داشت

یکی از امرایان ایشان عرض رسانید که در روضه متبرکه حضرت خواجه معین الدین

چشتی پیر پسیت با کمال حال امروز در زمین هند بلکه بر روی زمین برابر او

صاحب حال درویشی نیست و در روضه متبرکه خواجه معین الدین چشتی در شهر اجمیر

واقع است پدرم از روی صدق و عقیدت درست نیت کردند که هرگاه

خدا تعالی فرزندی بدهد که بمن بماند از آگره که پایه تخت منست تا اجمیر که

یکصد و چهل کروه است پای پیاده بزیارت آن درگاه روم چون نیت پدرم از

ته دل بود بعد از فوت آن برادر به شش سال در روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول

سنه ۹۷۱ از روز هفت گری گذشته بود که بطالع بیست و چهارم درجه

میزان خدا تعالی مرا بعالم وجود آورد و حضرت عرش آشیانی پدرم

بقول خود وفا کرده با امرای نامی هر روز پنج کروه منزل بمنزل از آگره سفر

شدند تا بر روضهٔ متبرکهٔ شیخ معین الدین رسیدند و زیارت کرده
طلب آن درویشی که در آنجا ساکن است کردند آن درویش شیخ سلیم
نام داشت پدرم در منزل او رفته مرا در کنار او گذاشت و پدرم بدرویش
اظهار کرد که تو حیات پسرم از خدا بخواه واز درویش پرسیدند که
خدای تعالی مرا چند پسر خواهد داد اتفاقا شیخ در آنوقت بمبدأ
توجه حاصل بود فرمود گفت حق تعالی شما را سه پسر کرامت خواهد فرمود پدرم
گفت که فرزند اول را در کنار شما انداختیم شیخ فرمود که خدای تعالی مبارک
کناد و چون شما او را در کنار ما انداختید نام او را محمد سلیم نهادیم و بهمه
سبب گیر را مبارک گرفته پای تخت خود گردانید قریب چهارده سال در این
موضع ساکن گشت و همیشه با درویش مذکور صحبت میداشت و این ابیات
چون ورد دایمی درویش بود پدرم از پیر یاد کرده همیشه میخواند ابیات

ای گشاینده خزانهٔ جود نقش پیوند کارگاه وجود
کوکب آرای آسمان بلند هم زمین ساز هم فلک [illegible]
بودنی را همیشه بود از تو بود و نابود را وجود از تو
در نیابی بفکر آدمیان در نگنجی بوهم عالمیان
سخن آنجا که از خدادانی است لاف دانش دلیل نادانی است
آنکه خود را شناخت نتواند آفریننده را کجا داند

کارسازی و کارسازت نه هیچکس گردان بازت نه جای که آنرا بهانه اندازد

رایگانش دهی مور و مگس نشسته را میهمانی جود طعمه بخشی زکاسهٔ نمرود

هر که را بنگری گوی خویش کنی تعمش ز بار شکر بیش کنی وانکه با شکر نبود خوشنود

گوشمالش دهی بدیر و بنی آمدم در تو بیخود وار باخودم دار و بیخودم مگذار

دور کن باد نخوت زسرم برکن از خاک نیستی بصرم آنچنانم بکه تو پسری نازم

گر تو با دیگری بپردازم همه جا ترس خویش یارم دار بر در خویش رستگارم دار

اندر آن بیم کم که در انجام زان دم برع تلخ کرده کام چون بصحرای تهی مانند همه

شرمسارم مکن میان همه و نام آن ده را بعد فتح گجرات و بازگشت آن فتحپور

نهادند و الحال بفتحپور مشهور است اما من از زبان مبارک پدرم خود هرگز نشنیدم

نه در مستی و نه در هشیاری که مرا محمد سلیم گفته باشند همیشه مرا بابا می خوانند

اگر خود را سلطان سلیم گویانم و با این نام ماضی سوم بس اشتباه میشود میان

پادشاه روم به تبیت ترک این اسم طبعی این اسم را قبول نمی کرد و میخواستم

که اسمی و لقبی داشته باشم که هیچ پادشاهی هم داشته باشد بخاطر رسید

که چون کار پادشاهان عالم گیری است نام خود را جهانگیر پادشاه باید کرد و از لطف

الهی چنان امیدوارم چنانچه نام خود نهادم اگر الله تعالی حیات بخشد و بخت یاری کند

معنی این

معنی این اسم بظهور آید. بیت: جهانگیری از آن کو در جهان خورد نوشته
راه با همرهان کسی را که ایزد بود کارساز ز یوزان دم و آدمی بی‌نیاز
بهر جا که باشی به بیگار و شور میانش از رفیق سرا و از دور در ساعتی که بر تخت
مراد نشسته پادشاه شدم نخستین حکم کردم ساختن زنجیر عدل بود که بکشش
را بکنگرهٔ شاه برج آگره استوار زنند و دیگری سرش را بکنار دریای جون برده
بر میل سنگین که ساخته شده محکم کنند اگر احیاناً از متصدیان مهمات عدالت
تعللی واقع شود دادخواه حاجتمند سلسله جنبان آمده در اندک روزی مهم
ساخته بدادخواهی برسد این زنجیر را زرگران طلب کرده از طلا فرمودم تا ساختند
طولش یکصد و چهل گز باشد مشتمله بر شصت زنگ و وزن او قریب [illegible] من هندی
میشود که سیصد من عراقی بوده باشد دوازده ضابطه مقرر فرمودم
که در ممالک محروسه جمیع بندها و دولتخواهان آن احکام را دستور العمل خود سازند
ضابطه اول زکوة و میر بحری و تمغا و راه بالکل معاف نمایند که هر سال در زمان
فردوس مکانی پدرم یک هزار و ششصد من طلا میشد که شانزده
هزار من عراقی بوده باشد بخلق الله معاف نمودم. بیت: بهمت توان همچنین
یابم یافت بنیکو نام اندر ایام یافت که هر کو بداد دل بر آورد نام

نکونام کرد بر خاص و عام نظم شنیدم که یک سایلی در گذر تمنای زر کرد از
زال زر سایل بداده زد دینار صد بدو گفت رستم که بیرزد کرم کو وزان
وز خود دم نام نیست کرم دار را در دل آرام نیست بوقت کرم آنچنان کن کرم
که ابر بهاری ببارد درم کرم داری خلق از مردمی است کسی را که هر دو بود
آدمی است نشانی و نامی بود در جهان کرم کن که نامت بماند نهان کرم
یادگار است در روزگار بکن جهد تا ماند این یادگار ضابطه دوم آنکه دزدی
و راهزنی مال بنده خدای را بر در مردم آن سرزمین از عهده آن بر کسی که در رقبه باشند
بیرون آیند و آنجا که آبادانی نباشد فرمودم تا قصبه بسازند و آبادی کنند
تا خلق خدا آسیبی نرسد و بجاگیرداران تاکید نمودم که هر جا ویرانه باشند در
راه مسجد و سرای عالی و دریاچه آبی بسازند تا معمور گردد و مترددین بفراغت
آمد و شد کنند و اگر این سرزمین داخل خالصه من بوده باشد هر کس که کروری
آنجا باشد از زر خالصه من این عمارت کنند و کروری عامل سرکار خالصه را
گویند ضابطه سوم آنکه هیچکس در راهها بار سوداگران را بی رضای ایشان
نگشاید اگر خود بر غیبت دل خود چیزی فروشند هرکس خواهد بخرد و اگر
رضای ایشان نباشد هیچکس متعرض ایشان نشود ضابطه چهارم

آنکه اگر

انکه اگر شخصی فوت شود و معامله با دیناهی یا و نباشد و فرزندان
داشته باشد هیچکس در اموال او یکسر مدخل نکند و بفرزندان او
مزاحمت نرساند و هرکس فرزند نداشته باشد و وارث در اصل او را
نباشد میراث و ترکه او را بخرج مسجد و تالاب و پل کنند که بروح
صاحب مال ثوابی عاید گردد ضابطه پنجم انکه شراب نسازند اگرچه
چنین حکم کردم فاما خود بشراب میلی دارم چنانچه از شانزده سالگی
شروع در شراب خوردن نمودم و الحق هرگاه جوانان بسیار خاطرخواه از
مونث و مذکر در پیش او حاضر باشند و جای خوش و هوا و عمارت عالی
و رفیع و تکلفات در فرش و در و دیوار و سقف و عمارت شده باشد
بی کیف بودن در این قسم مکانها از احمقیت و یا نشا و کیف در جاهای
تکلف و جوانان دلخواه حالتی و عالمی دیگر دارد و کدام کیف بهتر از کیف شراب است
اگر تریاک عادت شود نعوذ بالله آدمی از مردمی دور میباشد و اگر تریاک است
غیر از آنکه آدمی را نفخ کند و کرفت سازد و اشتها کاذب بهم رساند و دیگر
خاصیتی ندارد و فلونیا برادرزاده تریاک است اگر کسی کیف خورد شراب
بیت خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز پیشتر زانکه شود کاسه سر خاک انداز

یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید دود آهیش در آیینهٔ ادراک انداز

فاما از پس خوردن شراب کار من بجایی رسیده که هر روز بیست پیالهٔ

از بیست بیسم زیاده میخوردم هر پیاله نیم سیر که بیست یکمن عراقی بوده باشد و بجدی

در مزاج من غالب آمد که اگر ساعتی نمیخوردم دستم می لرزید و قدرت نشستن

نداشتم و دانستم که اگر بدینموال پیش رود کار من بدشواری خواهد کشید در پی

کم کردن او شدم و در مدت شش ماه بیست پیاله به پنج پیاله رسانیدم و هر گاه

ضیافتی یا طبع خود میخواهیم یک پیاله یا دو پیاله بران می افزایم و در اکثر اوقات

هنوز یکدو ساعت روز باقی مانده بود که شروع در خوردن شراب میکنم

و از پنج پیاله هیچ جز باده میخورم و بی تکلف دل هم قبول زیاده ازین نمیکند

و درین ایام محض از برای گوارش طعام میخورم و طعام میخورم و طعام خوردن من

منحصر بیکوقت شده این هم بروز خوردن شراب استعمار موقوف است

و چون آدمی با کل و شرب زنده است لاعلاج ترک خوردن شراب بالکلیه نمیتوانم

والا در خاطر هست و امیدوارم از درگاه الهی که بتوبه نصوح موفق گردیده بود

ان شاء الله تعالی ما را هم این توفیق روی دهد امری که از اقبح افعال است

نباشد بنده دران امر کمتر کوشد موجب شرمساری آخرت او میشود

الکه خانه

ضابطه ششم آنکه خانه هیچکس بجبر نشینند و هرکه بشهر تازه از لشکریان
من جمله آید اگر بکرایه خانه بهم رسد فبها والا بیرون شهر خیمه زده از برای خود
خانه ترتیب دهد فی الواقع آزار خلق را ازین بدتر نیست که جمعی با عیال خود
در خانه نشسته باشند ناگاه رسیده یکبار از در درآید و خواهد که در آن خانه
هر جا که بهتر باشد بنشیند و زن و فرزند نامرادانه جهت حفظ خود گیرند بلکه
جای آنچنان هم نداشته باشند که یکدو دست خانه باشد ضابطه هفتم
آنکه هیچکس گوش و بینی کسی بگناهی نبرند اگر گناه او در خور کشتن
اولی است و گناه دیگر را که خار دار تنبیه نمایند یا سوگند کلام الله بتر سانند
ضابطه هشتم آنکه کروریان و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدی بگیرند
و زمین خود نسازند و زراعت درو نکنند و هم جاگیردار پرگنه باشد
ببرگنه دیگری حکم نکنند و گاو و مرد از پرگنه بزور نیارد و به پرگنه خود هرکس در زراعت
خود سعی می کرده باشد ضابطه نهم آنکه هرکس در خانه خود را از اغوای بسببی
حصول تریاک خورده خود را هلاک کند از دیگری که با او در یکخانه نشسته باشد خون
او را ازو نطلبند ضابطه دهم آنکه حکام در شهرهای کلان دار الشفا ساخته
حکیم نگاه دارند و هرکس که بیمار شود بدار الشفا برند و از سرکار من خرج کنند

تا او خوش شود بفراغ خاطر خرجی داده روانه نماید ضابطه یازدهم آنکه
در ماه طلوع من که ربیع الاول است از هژدهم ماه مذکور منع گوشت کرده در
برابر هر سال یک روز را اعتبار نموده منع ذبح نمایند و در هفته روز پنجشنبه
که جلوس من است و در روز یکشنبه نیز منع گوشت باشد و چون روز ولادت ابتدای
عالم و آفرینش است جانداری را بیجان نکنند و پدر من در این روز هیچ وجه
میل گوشت نمیفرمودند تا بقیاس یازده سالگی بلکه زیاده هم باشد که ایشان اصلا
روز یکشنبه گوشت نمیخوردند و در این روزها همه را منع گوشت نموده اند
ضابطه دوازدهم آنکه حکم کردم که منصب و جاگیر جمیع نوکران پدر من بدستوری که
در حین حیات ایشان بود بهمان طریق مسلم باشند و هر کس که قابل زیاده باشد
بقدر حالت او منصب و جاگیر ده دوازده و پانزده و ده بیست و ده سی و ده
چهل زیاده کنند و بدین دستور زیاده کردم اما لعنت خدا بدین بخت نوکران باد
که اصلا قدر این نعمت و فراغت نمیدانند بلکه بعضی در تسلیم و کورنش نمودن
مارحیلی میکنند تا هم گنجایش دارد چرا که او بجای نگهبان هست اگر چه هر کس را
خدای تعالی نگهبانی میکند اما پادشاهان را از خود خبردار بودن بسیار لازم است
و چون بیست بندگی امیر الامرا یا من به چه کمال دارد و فیکه او را بحکومت بنگاله

فرستادم و حل عقد آن ولایت را باختیار او گذاشتم نقاره و علم
و منصب پنجهزاری باو عنایت کردم روزیکه او از خدمت ما دور شد
عالم در نظر من از آزردگی تنگ و تاریک بود دوری پرست تلخ
بود سوختگان را صعوبت جدای هم آموختگان را ابا امیر الامرا از نبیره زاد
و جدش خواجه نظام الملک وزیر شاه شجاع شیرازی بوده پدرش حیات
بحضرت فردوس مکانی همایون پادشاه است در خدمت پدر من بکمال عزت
و منزلت می بود از طرف والده شریف است و از احوال ایشان در ظفرنامه
مطلع السعدین تفصیل نوشته اند و حکومت بنگاله را همچو براجه مانسنگه
مقرر داشتم با آنکه او گمان این عنایت از من نداشت در حق خود بجهت آنکه
بعضی حرکات که از و سر زده بود خلعت و چهارقب مرصع و اسپ کوه پاره
نام که از سر طویله اسپان همراه آنرا باو عنایت کردم اول کسی که از راجپوتان
بشرف بندگی پدر من رسیده راجه بهارمل که پدر کلان راجه مانسنگه بود در راستی
و اخلاص و شجاعت در میان قوم خود امتیاز داشت و پدر من بجهت سرافرازی
دختر او را در محل خود داخل ساخته بمن نسبت نمودند و فرزند بزرگ خسرو
از او ست اول فرزندی که در خانه من شد خواهر حقیقی خسرو و یکسال کلانتر است

آن زمان من هفده ساله بودم و الحال در سنه بیست است امیدوارم
که الله تعالی او را صد و بیست ساله کند آنچنانکه من از او راضیم خدا تعالی
از او راضی باشد و تا امروز غیر از بندگی و اخلاص چیزی ظاهر ننموده و
بعد از خسرو از دختر سعید خان کاشغری که پسر سلطان سارنگ کاشغری است
دختر متولد شد عفت بانو بیگم نام در سه سالگی وفات یافت بعد از آن از
صاحب جمال که خویش زین خان کوکه پسری در کابل بوجود آمده او را پدر من پرویز
نام نهاده ان شاء الله تعالی بکمال پیری برسد که مرا از و خیلی چشمداشت
است و در خدمت ساعی و چالاک است اول خدمتی که با او فرمودم به
بر سر رانا فرستادم و چهار و نیم ماهست که مرخص شده و امرای معتبر در
خدمت او تعین شده اند همه از سلوک او راضی و شاکر اند و قریب بیست هزار
احدی چهار اسپه همراه پرویز هستند و بعد از وی از دختر دریا قوم که از زمینداران
کلان است در دامن کوه لاهور میباشد دختری متولد شده بود فوت شد
دولت النسا بیگم نام داشت بعد از آن از کنیزکی که از دو ماه پیش بوده است
دختر متولد شد بهار بانو بیگم دو ماهه شده فوت شد بعد از آن از صاحب
جمال دختر راجه موته خرم بوجود آمد بسیار بسیار خوب است امیدوارم که

ایقان

ترقیات کلی در احوال او پیدا شود ان شاء الله تعالی در همه چیز بسیار
بهره رسد و خدمت پدر مرا از همه فرزندان بیشتر می کرد و پدر من از و
بسیار راضی بودند و همیشه سفارش او را بمن می کردند و بارها فرمودند
که اداهای او با هیچ فرزند تو نیست غرضیکه چون خورد سال است در نظر
همه شیرین می نمود بعد از وی از دختر حاکم کشمیر که از طایفه چک است
دختری یکساله شده فوت شد بعد از آن از زینا بیگم دختر ابراهیم حسین میرزا
که دختر زاده مرزا کامران باشد دختری هشتماهه متولد شد و چون
هشتماهه کمتر می زیست همانروز فوت شد بعد از آن از صاحب جمال
والده پرویز دختری دیگر متولد شد در پنجماهگی وفات یافت بعد از آن از
والده خرم دختری پنجساله شده سابیگم نام داشت فوت شد بعد از آن
از والده پرویز پسری متولد شد در زمان جلوس او جهاندار نام نهادم
بعد از خرم دیگری پسر شد او را شهریار نام نهادم و در یکماهه هر دو
متولد شدند القصه چون ششماه از سنه الهی طی گشت دولت پدرم
استقلال یافت چنانچه هر ششماه بجاگیر خود میرفت و ششماه در ملازمت پدر من
می بود هرگاه می آمد کم بود که دو لک اشرفی و تحفه تا لک پیشکش کند و

مالش نکه پدر کلانش رسند و ترقی زیاده نمود چنانچه بالفعل در میانه
راجهای هند باستعداد حالت او نیست واجب العرض سعید خان در
فصلی در سفارش غازی بیگ پسر مرزا جان بیگ نوشته بود که در
زودی مرخص خواهد شد که درین زودی مرخص خواهد شد همراه من رخصت شود
من او را فرزند خوانده ام که پدر من نسبت پیوند با و پیدا کرده همشیره او را
حسرو قرار داده اند آن نسبت را سرانجام داده رخصت خواهم کرد مرزا جانی بیگ
پسر پاینده محمد بن مرزا باقی بن مرزا علی بن عبد العلی ترخان است و مرزا
عبد العلی در زمان سلطان مرزا حاکم بخارا بوده شاه بیگ پادشاه بود
با خویشان بیتی نوکری او کرده بودند و از نژاد سلکل بیگجان ترخان است
چون پدر او بکوتو در جنگ تقتمش خان کشته شده حضرت صاحبقرانی
او را در خورد سالگی ترخان ساخته بودند از نسل ارغون خان اند از نیجهت اینها را
ترخان و ارغون می گویند در باب پسر زاده مقصود پسر مخصوص خان التماس
نموده بودند فرمودم که چون پدر از و ناخشنود است چگونه قابل
عنایت الهی و مرحمت پادشاهی تواند بود و بعضی اهل سعادت گفتم که مظهر
اسمای الهی کم در یافتن اسمای باشند جمع نمایند و پانصد و بیست و دو اسم که

که نصف عدد اسما التسبیح متبرک جنت مکانی پدر من است بترتیب
حروف ابجد مرتب ساخته آورده‌اند و اوراد الهی خود ساخته‌ام و در
شب جمعه با علما و صلحا و سایر اهل سعادت صحبت میدارم بعد از پادشاه
شدن بیک سال بخود قرار دادم که در شب جمعه شراب نخوردم
و از درگاه الهی امیدوارم که تا حیات باشد مرا برین قرار استقامت بخشد ان
الله تعالی تا این زمان توفیق داده است و ما بقی عمرم توفیق بدهد بر درگاه
خود فرمودم که هر کس فراخور استعداد خود تربیت نیافته باشد جعفیف
اهلیت و حالت او بعرض رسانند تا بحال او ترقی شود حکم کردم که تا زمانی که
عرس وجاله حضرت جنت آشیانی پدرم بگذرد طعام صوفیانه که عبارت
از طعام بی گوشت است بکار برند و در جشن که خدائی نقاره و نغمه اقسام
سازهای دیگر متعارف در ممالک محروسه منع باشد درین اثنا
که امر فرمودم شنیدم که حکیم علی پسر خود را که خدامی ساز و جشن کرده
از سازنده و نوازنده و نقارخانه قلیچ خان انجانه خود برده و قاضی
حاضر کرده صندی و فوتی تمام شهر گرفته محمد تقی را فرستادم تا او
گوید که چو اطبابت توبه پدرم نافع و موافق نیفتاد تنزل از سایر حرم

و تاسف و تحسر بسیاری زیاده بر آنچه نسبتی است آنچه وقت جشن فرزند

بود وقتیکه محمد تقی میرسد همه عزم و جد و عیش بودند چون این کلمات را

بحکیم میرساند آنچه حکیم را بهم خورده از کرده پشیمان میشود ترجمان آن

گناه بزرگ شیخ که یک لکهه روپیه می ارزید بحضور آوردند شیخ از وارثان او درا قبول کردم

و باز او را طلبیده بکردن او انداختم از ملا و حکیم تحفه گرفتن هیچ مرا خوش

ایشان همیشه چشم بر دست ما دارند تا آن بجا حاجت ببخشش و انعام یاد کرد

محمد خان که بحکومت پنجاب تعین شده بود یک لکهه روپیه و خلعت فاخره

و شمشیر مرصع و کمر خنجر با وی ارزانی داشتم و محمد خان از طایفه خان

قربانی است پنجاه هزار روپیه بمحمد رضا داده بدهلی فرستادم که بفقرا

و مساکین در روضه های متبرکه رسانند و وزارت ممالک محروسه بطریق سابق

بوزیر خان بحال داشتم و در ایام شاهزادگی وزیر الممالک خطاب داده بودم

او را چون منصب نهصدی بود هزاری ساختم و شیخ فرید بخاری که از نسل شیخ جلال است

که مرید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بود و جد چهارم شیخ فرید شیخ عبد الغفار

دهلوی است فرزندان خود را وصیت کرده بود که معد و معاش اختیار نکنند

و وضع سپاهگری اختیار کنند از سادات بخاری شهرت دارند

و شیخ فرید

و شیخ فرید بخاری چهار هزاری بود علم و نقاره داده او را بمنصب
پنجهزاری سربلند کردم و مرزا رستم پسر مرزا سلطان حسین حاکم قندهار و
عبد الرحیم که بخطاب خانخانانی سرافراز است پسر بیرامخان قزلباش
و ایرج و داراب پسران خانخانان و شهباز خواجه که از دودمان مرزا علی بیگ
اکبرشاهی بود فراخور حال هر یک خلعت و کمر خنجر مرصع و جیغه مرصع
فرستادم و برخوردار پسر عبد الرحمن چون بی طلب من جای خود گذاشته
بآستان بوسی آمده بود ملتفت نشده حکم فرمودم باز بجای خود
رود چرا که اخلاص اجرای حکم بردارنست نه اظهار شوق ملازمت بیت
از ادب دور است رفتن بی طلب در بزم شاه ورنه پای شوق را مانع در ره
دیوار نیست دلاله بیگ کابلی که در ایام شاهزادگی از من بازبهادر
خطاب گرفته بود بعد یکماه از تخت نشستن من بملازمت آمد هزاری بود
او را بمنصب دو هزاری سربلند کردم و بصوبه بهار فرستادم و یک لک روپیه
باو بخشیدم و حکم کردم که از منصبداران خورد و بزرگ صوبه بهار هر کس که
از صوابدید او سر از اطاعت بپیچد حکم قتل او در دست او باشد و جاگیر او
بیش از اینها تعین خواهد شد چرا که بازبهادر از خاصه چیلان سلسله ما است

پدرش نظام کتابدار علم داشت و چراغچی بزم عمومی من ابن مغفوری
محمد عبد الحکیم مرزا را با نصدی بود هزاری کردم و کیسو داس که از راجپوتان بهتر
است و در اخلاص از اقران خود بیشتی دارد هفتصدی بود او را بمنصب هزار
و پانصدی بلند ساختم و میران صدر جهان منصب چهار صدی داشت بمنصب هزاری
سر افراز کردم و از قدیم الخدمتان این سلسله است هنگامیکه شیخ عبد النبی در
سن خوردی چهل حدیث بمن تعلیم می کفت او در کتب خانه بود بجای خلیفه ما
بود نزد پدرم مجلس قرب و منزلت چون شیخ عبد النبی نداشت مگر مخدوم
الملک که شیخ عبد الله نام داشت او در علم و عقل و نقل بی نظیر روزگار خود بود
و مردی کهن سال بود پیش شیرخان و سلیم خان خیلی قرب داشت و مربی بود
که در علم ملائی بی بدل بود اما پیش ازین ستاره طالع او بر افروخته شده
و شیخ عبد النبی را آخر کار سر به بیهود کشید و چون حکیم همام بایلچی گری توران
صدر جهان را بغرا برسی عبد الله خان بماورا النهر فرستاد چون از انجا باز
آمدند بعد از سه سال پدرم صدر جهان را بپایه ساختند و بعد وفات او بمنصب هزاری
و صدارت ممالک محروسه رسیده بود و اینچه لوازم اصالت و نجابت سرشت
با او بود و هست چون یکنوع نسبت خلیفگی او در میان بود کویا مرا از زمان طفلی

در دل

در دل او انداخته بودند آنچه شرط حلال نمکی بجای آورده بود در زمان
میران صدر جهان قبول کرده بودم که چون شما فرصت خواهان بسیار از آن
میرسانند ان شاء الله تعالی وقتیکه ما را بادشاه کنند با شما هر
منصبی که خواهید عنایت کنیم و با هر فرصتی که داشته باشید ادا کنیم بحال
حق سبحانه و تعالی ما را در تمام هندوستان بادشاه کرده است ازین دو چیز
هر کدام را خواهید قبول داریم و بعرض رسانیدند که او منصب چهار هزاری
میخواهد و می گوید مرا از عهده فرصت خواهان خود بیرون می آیم بنابر
التماس او و نیتهاء قدیمی اگرچه در توره ما این قاعده نیست که
اول غیر از صدی یکسی منصب دهند او را چهار هزاری ساختیم و چون دل
جلوه گاه کبریاست بدل مدیت آوردن کم از حج اکبر نیست هر که بر جهه التماس
میکند اگر مرا مقدور کار آوردن است تغافل نمیکنم اگر مسلمان و اگر کافر
باشند که برضای ایشان من پیش می آیم و چون این کهنه ویرانه دنیا و آباده
هزار شد او و نمرود است چه بهتر از آنکه درین میانه کاری کنیم مال العقبی بشکری
کرد و هیچ ثوابی در دنیا بهتر از احسان و دل بدست آوردن نیست از ما
اگر دلی خوش گردد بهتر از آن است که بحر و ار ها و جواهر ها باز مانده میراث

خوار تلف سازد ابیات جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفاداری
امید نیست نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام با آخر ندیدی
که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و داد رفت کسی زین میان گوی دولت ربود
که در بند آسایش خلق بود خداوندانش غم دین خورد که دنیا بهر حال می بگذرد
نه کار آمد آنها که برداشتند نه گرد آوریدند و بگذاشتند برای جهاندیدگان
کار کن که صید آزموده است اگر کهن به پیکار دشمن دلیران فرست هزبران بناورد
شیران فرست مترس از جوانان شمشیر زن حذر کن ز پیران بسیار فن
جوانان پیل افکن و شیرگیر ندانند دستان چو روباه پیر خردمند باشد
جهاندیده مرد که بسیار گرم آزموده است و سرد گرت مملکت باید آراسته
مده کار اعظم بنوخاسته نباید سپهدار روا زیکتاب نترو به رزم شیر
نادیده جنگ چو پرورده باشد پسر در کنار بترسد چو پیش آیدش کارزار بگرما
پرورده و عیش و ناز بترسد چو بیند در جنگ باز دو مردش نشانند بر پشت
زین بود کش زند کودکی بر زمین یکی را که بینی تو در جنگ پشت بکش گر
عدو در مصافش نکشت مخنث به از مرد شمشیر زن که روز وغا سر بتابد
چو زن میرزا غیاث بیگ که دیوان بیوتات پدر من بود هزاری منصب

داشت

۱۴

داشت از اینجا وزیرخان بمنصب دیوانی و بخطاب اعتمادالدوله
و منصب هفت هزاری با نقاره و علم سربلند نمودم و در علم حساب بی
بدل روزگارست و در انشا و املا یگانه عصر خود و در شعرفهمی تتبع دواوین
قدما در هیچ بلاد ثانی ندارد و کم دیوانیست که بنظر او نرسیده باشد و انچه خلاصه
آنست بیرون ننوشته باشد و در صحبت داشتن هزار هزار مفرح
یاقوتیست و همیشه خندان و شگفته و در تاریخ دانی هیچ حکایتی نیست
که در ذکر او نمانده باشد در امور ملکی و رای و تدبیر هر فکر که بی تدبیر او باشد
قلم بطلان از قضا بر سر او کشیده شود بیت بر در این جمشید طاق مینا دو چشم
آن دو بیت روشن یا فلک صد چشم دارد در ره او که چشم خود کند منزلگه او
بقای او و فنای تیر کیهانست نیاید تیر کیهان دشمنی رست ز عدل او و نوقت خواب
شب کنند قطع از پیکان خفته بخنجر جهان تا بلندیست پستی مباد
این نام پاک از لوح هستی و او پدر نور جهان بیگم است پسرش آصف خان است
که وکیل مطلق من است و آصف خان را بمنصب چهار هزاری سربلند گردانیده ام
و نور جهان بیگم بمنصب سی هزاری سرافراز است و سرگروه چهار صد حرم منست
در هیچ شهر نیست که او باغات بطرح و وضع نفرموده است و اثر او در روزگار

بسیار مانده تا او بخانه من نیامده من ترتیب خانه و معنی کدخدائی
نه فهمیده بودم و در زمان پدرم اورا سپهسالار لاهور شیر افگن خان نامزد کرده بودند
چون کشته شد قاضی طلبیده اورا بعقد خود در آوردم و هشتاد لک
بجمیع مال مهر او قرار دادم و این زر را از من طلبیده که بواسطه خرید جواهر در
بمضایقه واصل ساختم و تسبیح مروارید از چهل دانه که هر دانه او بچهل هزار
روپیه خریده شده بود باو بخشیدم و حالا تمام خانه از زر و جواهر بدست او
و بر افیون معتاد من همراه او و اعتماد تمام باو دارم و دولت پادشاهی من حالا
در دست این سلسله است پدر دیوان کل و پسر وکیل مطلق دختر هزار و مصاحب
بیشتر چه بکار مراجیب را که رایان خطاب داشت میر آتش خود ساختم و حکم نمودم که
در پایه تخت سواری انچه از توپ و توپچی جمازه سوار که هر توپ ده سیر باروت و
گوله بخورد ده باشد و بیست هزار توپ کلان با مصالح او بعمله و فعله این کارخانه
را بوجود نگاه دارد و از برای اخراجات یازده پرگنه تعین نمودم که تا بک لک
اشرفی بخمسة آلاف انجا بهم میرسید خرج باروت و عمله و فعله توپخانه که هند
و بهر جا که اردوی ظفر قرین ما میرفته باشد همه جا همراه باشد و رایان را
پدر من بچندی میر دیوان خود ساخته بود و من اورا قدیم انجه نشان بدست منعت

و مردی کهن سال و تجربه دان و قانون شناس و در فن سپاهگری نکته دانست
تجربه بسیاری در دنیا حاصل کرده و از دولت پدر من برخوردار هم شده چنانچه
در اقران خود در هیچ هندوی بهرداری او نیست قریب بیک کرور اشرفی او هیچ
شهری نیست که بدست هندوی بواسطه معامله و سودا نیست و از شرفی
فی الحال بوزارت و امرائی سرافراز است سید کمال پسر سید حامد بخاری
که هفتصدی بود بمنصب هزاری سرافراز ساختم و حکومت شهر دهلی که پایه تخت حکام
هندست بجاگیر او دادم پدر سید کمال در جنگ افغانان در پشاور کشته شد
و میرزا خرم پسر اعظم خان که دو هزاری بود بمنصب سه هزاری سربلند ساختم
در باب سوختن هندوان فرمودم که هرچه در کیش این مردم است زن متوفی هر که بخواهد
بمیرد او را در آتش بیندازند و بسوزند و زن فرزنددار را از اصل منع سوختن نمودم
هرچند او راضی باشد و باقی آنچه در دین ایشان لازم است عمل نمایند و [هیچکس]
تعدی و جور نکند و چون حق سبحانه و تعالی مرا ظل الله ساخت چنانچه رحمت [الهی]
شامل حال جمیع موجودات است ظل الله را مظهر این معنی باید بود و قتل عام
عالمی حکمی نیست و اگر بیند اکثر آدم هندوستان بنجه اکثر هنود است و بت
پرست و شغل زراعت و بافندگی پارچهای نفیس و صناعت دیگر با این طبقه مردم

درست نمیشود اگر خواهم همه را مسلمان سازیم ممکن نیست مگر کشته شوند چون ایشان را
از دین و کیش برگردانیدن محال است و در آخرت حق سبحانه تعالی جزای
ایشان را داده بعمل خود گرفتار خواهند شد همرا بقبل عالمی جهت کار حکم کردم
که هرکه از بنده‌های معتمد که آرزوی وطن خود داشته باشد آنرا بینبخشی فرزند بعضر
تا او را مرخص سازم فرمان جاگیر را که بجای شنگرف مهر میساخت من تمام طلا
گرفته مهر میکنم وزیر خان را دیوان کل بنگاله ساخته بآن طرف فرستادم که مهام
جمیع بنگاله را بسیاس بنداند میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ که حاکم بدخشان
بود و از دیگر فرزندان میرزا قابل‌تر بود و من او را بجای فرزند خود میدانم
و چون اول مرتبه بود او را بمنصب هزاری سرافراز ساختم و دفتر جمیع ممالک
که در زمان و محل مدبر بود بامیرالامرا سپردم که پرده تحقیق معاملات او نماید و
بهاوسنکه پسر راجه مانسنکه که از تمام پسران راجه همین او مانده بود راجه مانسنکه
هزار و پانصد حرم داشت تمام مردند با یکی قرار گرفت اما آنهم نه آن جوهر دارد که
بعد از آن جای راجه مانسنکه را بگیرد و ما توانیم با و داد بواسطه خاطر نسل او را
بمنصب هزار و پانصدی سرافراز ساختم و در پیش پدرم پانصدی بوده زمانه بیگ
پسر غیور بیگ کابلی از خورد سالی در خدمت من می‌بود و در ایام شاهزادگی من

منصب پانصدی

منصب پانصدی داشت بخطاب جهانگیرخانی و هزار پانصدی و بخشیگری
شاگرد پیشه سرافراز گشت میرضیاء الدین قزوینی را بهزاری کردم
مشرف آبدارخانه حکم کردم که هر روز دولت آب پیش نظر می‌گذرانیده باشد
تا بیماری و مردم مرحمت شود چراکه آمدن آب در پایگاه بیرون لکات میشود روز
پانزدهم شعبان سنه یکهزار و نوزده دختر مرزا رستم را که نبیره بهرام مرزا است
بفرزند برخوردار پرویز بکابین یک لک اشرفی پنجمثقالی عقد نموده کدخدا
ساختم و درین جشن از امرا و هرکس که داخل بود بخلعتهای فاخره سرافراز ساختم
وقرب صد من بسنگ هند عود و خوشبوی و صندل و منات و عنبر بکار رفت
دیگر چیزها ازین قیاس کنند و مروارید گرد درهی که شصت دانه بود و هر دانه
هر دانه او را یکهزار روپیه خریده بود آنست که دختر او را آوردند این
گرد روئی هجده هزار تومانی باو بخشیدم و یک قطعه لعل که یک دو لک و پنجاه هزار
روپیه که هفت تومان عراق بوده باشد بازید و عنایت نمودم و هر سال
بواسطه خرج یومیه آتش سه لک روپیه مقرر فرمودم و صید کنند سورتی در
خدمت او فرستادم و یک لک روپیه باو انعام کردم و اسپ و زین
مرصع و جیغه باو عنایت کردم و باقرخان نجم ثانی آنکه پیش پدر من

سه صدی منصب داشت اورا رفته رفته بمنصب دو هزاری سرافراز کردم
و حکومت ملتان و فوجداری [illegible] عالم خان هم آن سرحد بدست او گذاشتم و خواهر
زاده نورجهان بیگم را با متقرر داشتم و اورا فرزندی خطاب داده در دیوان همی
نویسند و در سپاهگری بسیار دلیر و شجاع است و ترقیات کلی در باب او
در خاطر است [illegible] سه هزار روپیه بخشیدم و پیشکار روضه فیض
پدر خود ساختم که هر کس از امرا خورد و کلان که بملازمت می آید اول در روضه
متبرکه پدرم که از آگره سه کروه است برود و بعد آن بحضور آید [illegible]
الامرا حتی رسانیدند و طبع مرا بسیار خوش آمد و همان لحظه [illegible] الامرا استفسار
کردم که هر کس از بندگان مهمی روانه شود اورا [illegible] زده به بینند که
آن خدمت از دست او بظهور رسیده یا نه بعد از آن روانه بخدمت نمایند
چرا که کار بزرگ از مردم نادان نمی آید و خدمات سهل از مردم کاردان در معنی
باز از آن کس باید داشت چرا که خدمت عمده از ناقص فهم بانجام نمی رسد و کار سهل
از بی توجه کامل ناقص و ضایع میشود و در مهمات کلی و جزوی معطل میماند بس
می باید منظور مقربان پادشاهان اغراض نفسانی و غیره نیست [illegible]
محروم دولت نبود هر سری [illegible] آرام گیرد [illegible]

[illegible]

هر نفسی حوصله‌یار نیست • هر مگسی حامله یار نیست • والی سمرقند را که فی تونه بابیک
توبیک خطاب داشت الحال شنیده شد که برادرش ولیخان بجای او نشسته
چون اول دولت او بود چنانچه شجاعی هم نیست که تواند بمن روبرو شد فرزندی
پرویز را میخواستم که به پیر او دوستم قرار دادم که ان شاء الله تعالی اراده است
که ماوراء النهر روم اول مرتبه مهم دکن که نیمکاره بدر من است همین نوع در میان مانده
اول بر سر دکن اراده چنان هست که لوای جهانگیری بلند سازم و مهم دکن را
صورتی داده به بلخ یا سمرقند متوجه خواهم شد که بدر من همیشه آرزوی ملک سمرقند
داشت چون هند را خالی گذاشتن از سپاه اکبری دور بود بنابر همین فرزندی
پرویز را بر سر دانا مقرر داشته ملک او را به پرویز عنایت کردم و صوبه داری ملتان
و آگره نیز باو مقرر ساخته ایم چون بعنایات الهی خاطر از و بالکل جمع خواهد بود
اگر حق تعالی خواسته همدرین سال متوجه دکن خواهم شد و اگر دانا بخت برگشته
سر اطاعت فرو نیارد با همین افواج که همراه خود دارم بر سر او رفته از
بیخ و بن بر اندازم امرای که همراه پرویز رخصت کرده ام اول آصف خان را
که وزیر پدر من است پنجهزاری علم و نقاره و شمشیر مرصع و فیل مست و اسب
با زین مرصع باو عنایت کردم و او را اتالیق پرویز سرافراز ساختم و صفی خان

که جعفر خان بیگ نام داشت و از قزوین است پدرش بدیع الزمان نام داشت
و پسر آقا ملا بود که در سلک وزرای فردوس مکانی شاه طهماسب بوده و پدرم او را
آصفخان خطاب کرده بودند اول میربخشی پدر من بود و از غایت رسائی
و کاردانی بوزارت سرافراز گشت در سال اول وزارت پدرم استقلال کرد و
در تیزی فهم و درستی طبع امتیاز تمام دارد من او را بعد از وزارت بامارت اصفهان
رسانیدم و حکم کردم که جمیع منصبداران خورد و بزرگ از صلاح و صوابدید او
که هر آینه موافق نیک اندیشی خواهد بود بیرون نروند و تسبیح مروارید و پنج لک
روپیه بجهت شاهزاده پرویز فرستادم و حکم کردم که در دیار رانا جای
برای خود بطور بنارس شهری سازد و بنام پرویز آباد کند و عبدالرحمن ولد
معموری را بمنصب هزاری داده بخشیگری فرزندم پرویز سرافراز کردم
و مختار بیگ عموی آصفخان هشتصدی منصب داشت همراه پرویز
رخصت کردم دیگر شیخ رکن الدین افغان که در ایام شاهزادگی شیرخان
خطاب داده بودم مرد مردانه است در نوکری امرا دستش بشمشیر افتاده باوجود
دوام شراب کمال هوشیاری دارد شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل
را بمنصب دو هزاری سرافراز نمودم اگرچه پدرش شیخ بالذات

بود

بوده‌ام چرا که درین اواخر دولت و پادشاهی پدرم را از راه برده چنین به
خاطرنشان نموده بود که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم که
هزار جان گرامی فدای نامش باد عربی فصیح بود کلام الله کلام اوست
بواسطه اینها بود که فرستادم کسی او را کشته سر او را پیش من آوردند
اغراض پدرمن درین آخرها بواسطه اینها بود و من خود را به پناه حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم برده گفتم که اگر امداد ایشان
با من هست آخر من بادشاه خواهم شد هرچند درین مقدمه پدرم خسرو
فرزند مرا عرض من ترقی می دادند و میفرمودند که بعد از من او
بادشاه خواهد همان مثل است که شیخ سعدی گفته بیت اگر ناخدا
جامه بر تن درد قضا کشتی آنجا که خواهد برد غیرت الهی آخر کار خود
کرده و بعد از کشتن شیخ ابوالفضل خاطرنشان پدرم شد و براه آمد
و دانست که سخن او غلط بود زاهد خان پسر صادق محمد خان وزیر
قراخان ترکمان را بمنصب دو هزاری سربلند کردم و چون پیش پدرم توپچی
بیگی بود و در جنگ قلعه اسیر بسیار تردد کرده بود بالکه باعث زیادتی
ترقی او همان خدمات شد او را بزرگ کردم و سی هزار روپیه باو بخشیدم

رای منوهر که از قوم کچهواهه است و پدر من در خورد سالی بسیار رعایت و عنایت
می کرد و بفارسی سخن می کرد فی الجمله فهمی داشت و الحال سن او [illegible] قرار داده است
و گاه شعری هم میگوید شعرش بد نیست غرض از خلق بسیار بهمین بود که کسی
هنوز حضرت خورشید لمعه خود نهند در میان این قوم کمان فهم نمی توان کرد
بهادرخان رسانیدند که دو هزاری است و عموی [illegible] است و مرد کوکماری است
و در سپاهگری بد نیست و همشیره در خانه پدر من بود اصلا طالع نداشت اگرچه
در حسن بی‌نظیر همه بود همان مثل است که طالعت از طالع استادان دهد هرچند
درین کارخانه نظر می کنم کار فلک بی جا نیست اگر مردمان را وسیع نهاد دیده صفت
گرفتار اند و بحیایان روزگار در ترقی و احوال ایشان وزیر و وزرا [illegible]
است دولتخان خواجه سرای بود که بخدمت پدر من بخطاب ناظر الدوله سرفراز
گشته بود در رشوات گرفتن و مهم ساختن ثانی نداشت وقت وفات
ده کرور اشرفی بحسب حالی از نقد از او ماند سوای جواهر و ظروف طلا و نقره و
آلات و مسی آلات و طلا آلات از هر قسم کمر مرصع و زین مرصع و جیغه مرصع
که اینها هم سه کرور اشرفی میشد تمام خزانه واصل [illegible] رسید ظفرخان پسر
زین خان کوکه است و پدر من تربیت بسیار می کرد نمک او را وفا [illegible] از اینجا

[illegible]

فرزند خود میدانستند اما نسبت خانعالم بیش پدرم بیشتر از زینخان کوکه
بود ظفرخان نبیرهٔ اوست و مرا از وی چشمداشت خدمتی کلی است فهمی
دارد اما الفهم زینخان کوکه نیست کم کسی بوده باشد که در پیش او بنوازد و تقلید
تخمین عجیبی داشت چنانچه اگر یک دسته کبوتر در هوا می پریدند تا نظر می کرد و
می گفت که چند عدد است چون می شمردند یکی کم و یا زیاد نبود و در نغمهٔ هندوی وقوفی
داشت و در سپاهگری بی مثل بود در مهدویه جماعتی بودند در نواحی آگره که
اکثر راه میزدند و دزدی می کردند این قوم را بدست آورده در ته پای فیلان بسزا
رسانیدم مقیمخان پسر شجاعتخان است که منصب ... بود شجاعتخان از امرای
کلان پدر من است و در خورد سالی یاد دارم که پدر من مرا فرموده بود که در پیش او
تیراندازی یاد گیرم الحال او را بمنصب چهار هزاری و علم و نقاره سرافراز کرده ام
و مقیمخان پسر او بمنصب هزاری سرافراز است روپ خواص که ... منصب دو صد است
غلام پدرم را بدراه کرده گریخته بود در ایام شکست خوردن خسرو بدست افتاد
بسیار غلام مردانه است اما همیشه شراب میخورد بسیار بدمست است و با این
حرامزدگی بنماز مقید است و در مدت عمر یکروزه ماه رمضان را نخورده و یک نماز
را قضا نکرده بنا برای این از سر کشتن او درگذشتم و گناه او را بخشیدم شهریار خان

کمنویسی ملا و مردکی تازی بود اگرچه دستش بکاری می آمد اما خیلکی بدزبان و تند واقع شده
بود و در عهد پدرم به پنجهزاری شده بود توزک و قاعده حساب را خوب میدانست
اما چون ضعف بر وی مستولی شد دلیری جسمانی نمانده است بنابران او را از منصب دور کرده
داروغه شکارخانه نمودم و منصب او را دوصدی کردم منصبداران احدیان را که چهارصدی
و پانصدی و یوزباشی و بیستی احدیان چهار اسپه گویند مجموع نقد و حالت علوفه
زیاده نمودم و مقرر نمودم که سی هزار احدی همیشه در رکاب ظفر انتساب بوده باشند
بقاعده قرار داد که گاه سی هزار میده اسپه باشند چون کمال اعتمادی بامانت و آزادگی
به امیرالامرا داشتم مهر و سکه را بایشان سپرده بودم بعد از رخصت نمودن او
بصوبه بهار مهر را بصادق خان بخشی سپردم مرزا شاهرخ حاکم بدخشان را
که نبیره مرزا سلیمان و خویش ماست و در ملازمت پدرم منصب پنجهزاری داشت
من او را هفتهزاری کردم و مرزا شاهرخ بسیار شاداب است و پدر من
او را بسیار میخواستند و هرگاه فرزندان خود را در مجلس حکم نشستن می کردند
او را نیز حکم نشستن میفرمودند با وجودی که قریب بیست سال بوده باشد که مرزا
شاهرخ بهند آمده است اصلا زبان هندی نمیداند بسیار ترک طبیعت
و ساده لوح است اگرچه در عالم از دخیل تحقیقت تندی نبوده ولیت اما مرزا شاهرخ

کو باید خو

گویا بدخشی نیست و بمردم بدخشان بنمایند از جمله میرزا علاء الدین حسینی
طرفه کاری کرد پدرم او را بخواجه عبد الله کابلی داده بکابل فرستاد که
قریب چهار صد کس در آنجا در بند بودند آنها را سوگند داده نصیحت کن که دیگر حرام
نمکی با ولی نعمت خود نکنند و این جماعه را برداشته بدرگاه گیتی پناه آورد
آن بدبخت آنجا رفته آنجماعه را از بندیخانه بیرون آورده و خود عبد الله
کابلی را که همراه او کرده بودم برکلاهی قرار نداده برضای او
بجاگیرداران آن صوبه میگوید که چنین فرمان صادر شد که اینجماعه زندانیان را
اسب و یراق داده بدرگاه گیتی پناه همراه بیم حاکم کابل از مکر او غافل
بسخن او عمل کرده اسب و یراق و پتکاری و خلعت باین چهار صد کس داده
این بکار آمدنی را همراه میرزا علاء الدین می کند تا حاکم کابل خبردار میشود در میان
شهر افتاده شروع در غارت دوکان صرافی و بزازی کرده هر چه در دست
ایشان می افتد همه را گرفته از دوازده دروازه شهر تاخت نموده بطرف
ولایت بدخشان بدر میروند اگرچه ببعادتی کسی که منصب دو هزاری رسیده باشد
بموجب واز داری این قسم گریخته بدر رود بعد از چند سال سختی بسیار کشیده دیدیم
که میرزا علاء الدین حسینی گریخته بدرگاه گیتی پناه حاضر شد پرسیدیم که چه قسم حرام

همگی بود که با پدرم کردی و بچه روی دیگرباره روی بدرگاه آورد سر عجز در پیش
افکنده جواب گفت بی آنکه بی حقیقتی تمام از وی بظهور آمده بنرمی و لطف نوازش
همایون ما نظر بخطاء او نکرده منصب و جاگیری که پدرم باو عنایت کرده بودند که دو
هزاری بود پانصدی افزوده منصب دو هزاری و پانصدی سرافراز ساختم و امیر
الامرا بدرخواست او آمده گفت چون جوان مردانه و کارزار دیده است این تقصیر
ده تقصیر همچو کسی را نمیتوان از نظر انداخت اگر این تقصیر ازو بگذرند چشم زخمی
میرسید و اهل یوزبات الحال چهل از منسوبند که در خدمت مقرراند همه را بمنصب صدی
و دو صدی و پانصدی سرافراز گردانیده ام و در میان طایفه یوزبکیه اگرچه دلیری
دارند فاما زود از صاحب خود روی می گردانند شیخ حسن شیخ بینا را که
در ایام شاهزادگی مقرب خان خطاب داده بودم بدکن پیش خانخانان فرستادم که
فرزندان برخورداری مرحومی دانیال را بخدمت فرستند و نصایح شنوند گفتم که مقرب خان تا
رساندم مقرب خان تمام اسباب برادر مرحومم را با فرزندان گرفته آمد قریب بیکرور
است فی نجمفالی جواهر و مینت و دو کرور نقد خزینه داشت و دو بیست فیل کلان
و قریه در سرکار بود و اسباب غایبش قریب بدو هزار مینته تمام اموال او را بحضور
آورد مقرب خان بسیار بنده کاردانی است و هر خدمت که باو رجوع کنند از دست

او می آید

او می آید در خلا و ملا در پیش من می باشد در علم جراحی بی بدل زمانه است
و می توان گفت که او درین علم صاحب طرز است و مثل او خدمتگاری کم پادشاهی
دارد او را بمنصب هزاری و نقاره و علم و شمشیر مرصع و اسب با زین مرصع و جیغه
مرصع و خلعت و فیل مست افراز ساختم و حکومت گجرات باو ارزانی داشتم
نقیب خان را بمنصب دو هزاری سرافراز ساختم غیاث الدین قلی نام داشت
پدرم او را بخطاب نقیب خان سرافراز نموده بودند از نقبای سادات قزوین
است و در تاریخ دانی چنان ماهر است که از هر جا و هر حکایتی که ازو پرسند گویا
در آن محل با ایشان هم مشورت بوده است غرضکه تا این غایت حفظ دارد هفت
جلد تاریخ روضة الصفا را از بر دارد و در فن خود بی بدل روزگار است و مقبول الغت
که بتمیزی احصه ایشان حق تعالی آدمی خلق نکرده و هیچ پادشاهی مثل او مصاحب ندارد و
در خوردیهای من پیش او چیزی خوانده ام چنانچه بارها با وی چون سخن می گردند
در هفتم ماه شعبان الهی رامجی و بجرام و سیارام که پسران بگوانداس باشند
که عموی راجه مانسنگه بود بجزای اعمال شوم ایشان سرهای را بسته پای فیلان
بزم ساختم و بجهنم فرستادم و راجی بسیار هرزه درای فتنه کو بود چون
در آله آباد بهار سنگه پسر راجه مانسنگه بمنصب دو هزاری سربلند شد راجی

بیحوصلگی کرده آن بدبخت روسیاه حرکات ناخوش آغاز نمود تا بجزای خود
رسید و بجرایم چون از کشتن اینها اینها درهم شده بودند بنیاد حرکات ناخوش
شروع در بیحوصلگی نمود او را بمحمد امین کروری بنگاله سپردم که او را محافظت نمايد
یکی دیگر هم محمد امین از سادات ترمذ است فرمودم که براجه مانسنگه بسپارد محمد امین
ساده لوحی کرده بند و زنجیر در پای او ننهاده بود او را بپادرانه همراه داشت سیم
همه در خواب کرده در راه این سادات طالی و غازی پور اراده گریختن می کند
که پیش رانا خواهم رفت و بیشتر نسبی هم نبود فی الحال محمد امین خبردار شده در پی
او تاخت میکند اتفاقا بکنار جون که بالاتر می آید میرسد و کشتی نبود و آن ولد دلیر
نرفت که خود را بآب زده بیرون آید ترس و خوف او را نگاهداشت محمد امین
رسیده او را میگیرد محمد امین عرضه نوشت که الحال او را گرفتم چنین اراده داشت
که بطرف رانا برود امر فرمودم که از راجپوتان هندو کسی او را ضامن شود جاگیر
باو خواهم داد و از گناه او در خواهم گذشت همانا از بدطینتی او هیچکس ضامن او نشد
با امیر الامرا مشورت کردم که کسی ضامن او نمیشود مبادا از گریختن او فتنه بظهور رسد
و بسیار راجپوت در هند از ساکت گری بیشتر اند چه باید کرد امیر الامرا گفت یکی از
بندگان باید سپرد که تا روز کشتن او میداشته باشند تا لقمه لوالبار زیر بندش

باید داد

باید کرد که ابراهیم کاکر که بخطاب دلاور خان سرفراز است و هاشم بیگ
منگلی که بخطاب تو از ممتاز است یراق پوشیده و لشکر خود آراسته
کرده خواستند بجرام را از دست محمد سعید این کروری گرفته بدر برند چون بی اندا
در خاطر داشتند باتفاق نوکران خود چهار هزار سوار دو هزار توپچی غایبانه
متعهد کرده بود که اگر بما دستی اندازند شما هجوم کرده گرفته ببرید اینها نیز
و ستیزه بودند امیر الامرا آهسته این سخن بعرض رسانید درین اثنا شور
در پای شاه برج قلعه اگره بهم رسید با امیر الامرا گفتم که کار از آن گذشت
که ما تغافل کنیم تو با سپاهیان خود رفته این بدبختان را بجزای عمل خود
برسان امیر الامرا چون متوجه شد خبات دیگر رفت شیخ فرید بخشی گفتم که مبادا
فوج احدیت با آن بدبختان اتفاق نموده امیر الامرا را ضایع گردانند تو هم
خود را طلبیده بمدد امیر الامرا در ساعت روانه شود چون شیخ فرید را روانه
ساختم غوغای جنات بلند شد من بنجاره شاه برج قلعه که بار عالم بود آمده
دیدم که با هم در افتاده اند و قریب بیست هزار سوار احدیت بمدد آن سیه
بختان شمشیرها و جمدهر کشیده بر امیر الامرا حمله آوردند امیر الامرا با
خود شمشیر کشیده به تیر و نیزه زور روی ایشان شد که درین اثنا قطب خان هم

نوکر وکار آمدنی امیر الامرا بود با چند نفر دیگر بزخم شمشیر کشته گردیدند و از
نوکران امیر الامرا انچه کی زخمدار شدند و جمعی دیگر که بمدد قطب خان حمله آوردند
دلاور خان را از اسب پایین کشیده بحیدر هلاک ساختند باز امیر الامرا با سه هزار
احدی که بمدد او فرستاده بودم با ایشان باخت آوردند پاره از راجپوتان
بقتل آوردند همدرین اثنا شیخ فرید با ده هزار سوار تعیناتی خویش و پنجهزار توپچی جمازه
سوار مسلح و مکمل خود را با امیر الامرا رسیده با فواج آراسته خود لشکر راجپوتان را
از پیش برداشته مقدمه جبانرا در گرفت و طولانی شد و شیخ فرید خود
در پای علم استاده بود که یکی از راجپوتی شمشیر کشیده متوجه شیخ فرید شد
فرید نیزه از دست نیزه دار خود گرفته چنان بسینه آن بدبخت زد که از پشتش
بیرون آمده او را بجهنم فرستاد و چون لشکر غلبه کرد آن بدبختان بیکبار شکسته شدند
جمعی دیگر که مانده بودند روی بگریز نهادند انجماعه را از انچه کشته نشده بودند
فرمودیم که تا فیلان بسر احاضر ساختند و تمام گرفتهار را بحضور آوردند و در زیر پای
فیلان انداخته مغز سر ایشان را نرم نمودند تا بنیه روسیاهان گردد و آن
سرگروه ایشان که کیجراج نام داشت بقلعه گوالیار در سیاه چاه بند فرمودیم
که دیگر کسی را بسطوت تعقی و بی اندامی در خاطر نگذرد و بهادر خان توزبک پیش آمده

بعرض رسانید

بعرض رسانید که اگر چنین تقصیری پیش سلاطین ازبکیه شخصی می کرد تمام
قبیله او را قتل می کردند من در جواب گفتم این طایفه را چون تا حال پدر من تربیت
کرده و ایشان و اقران ایشان از ابتدا تمام در رکاب پدرم داشتند و
چون وصلت هم کرده بودند از آنجهت خود را از همه پیشتر و بهتر میدانستند
دلیر شدند مقتضای عدالت نیست که بگناه یک کس قبیله تمام را قتل کنم گناهکار را
بگناه خود سزا باید رسانید که تنبیه دیگر قوم شود و قاضی عبدالله کابلی را
که بانصدی بود بمنصب هزاری سر بلند ساختم و خواجه ذکریا پسر خواجه محمد یحیی با
آنکه تقصیر عظیم داشت بالتماس معارف دستگاه شیخ حسین جامی که درین عصر
بسیار عزیز الوجود است در گذرانیده باو منصب پانصدی عنایت کردم پیشتر
از پادشاهی من شش ماه عرضه داشتی شیخ حسین بمن فرستاده بود که واقعه
دیده ام که حق تعالی بتحقیق شما را پادشاه خواهد کرد امید از زمان که خاطر ما
گناه پسر خواجه محمد یحیی را خواهید بخشید از آن سبب او را بخشیدم و منصب دادم
تاشخان بیک کابلی که پدرم بخطاب خانی سرافراز ساخته بودند منصب
دو هزاری داده امرا بزرگ ساختم و اسب و زین و جیغه و کمر مرصع باو عنایت کردم
و تاجخان بیک مردی کهن سال بود خویش توکلک خان قورچی دارد و بیکی خیلکی

خوش صورت است اگرچه محاسنش از موی سیاه کمتر دارد اما خوشنماست تخته بیگ
کابلی را که هزار و پانصدی بود بمنصب سه هزاری سربلند ساختم تخته بیگ جوان
مرد بسیار کارآمدنی است پیش حکیم محمد مرزا که از امرای خوب ایشان بود بجوان
مردانه است و همیشه کارزار طلب است و بسیار مرد نمازی و مسلمان است
و همدرین چند روز قریب بصد کس از او یماق خود را بمنصب سابق بنده او را اسب و
زین مرصع و کمر مرصع و نقاره و علم داده بزرگ ساختم مرزا ابو القاسم که
هزاری بود بمنصب هزار و پانصدی سرفراز ساختم و از قدیمان من است
و مرد باهوش و خدمتگار است و قریب سی پسر دارد که یکی بکار نمی آید ظاهرا کسی
که پسر بسیار دارد همچکاره میباشند شیخ علی نبیره شیخ سلیم را خطاب خانی
دادم و بمنصب دو هزاری سرفراز نمودم و پنجاه هزار روپیه بجهت
عروسی دادم در حضرت شیخ سلیم در خوردسالگی یکجا کلان شده ام از من
یک سال خوردتر بوده باشد بسیار جوان مردانه است و در میان قوم خود بهمچو
او الحال نیست هرگز کیف نخورده و مرا از وی چشمداشت بسیار بنیکی هست
بلکه توان گفت که او را بجای فرزند خود میدانم سید علی اصفهانی را خطاب
سیف خانی سرافراز کردم از سادات باره است و پسر سید محمود است و سید محمود از

امرای کلان

از امرای کلان پدر من بود و صحیح النسب است باو بسیار عنایت دارم و همیشه
در شکارها و خلا و ملا پیش من می باشند بسیار جوان نخته داشت و هرگز
در زبان او نمی باشد و هیچ صنف در آدمی بهتر ازین نیست و من آدم خنث زاده را دوست
نمیدارم و هرگز در عمر خود حرام نکرده و از کیفها نیز خبر ندارد میخواهم که درین سال
او را از امرای کلان خود سازم فریدون پسر محمد قلیخان که هزاری بود بمنصب دو
هزاری سربلند ساختم فریدون از اصیل زادهاست و خالی از جرات و شفره و کرمی نیست
در مردمی نکرر با شیر روبرو شده است و دست را با نمد پیچیده با جمدهر در دهان شیر
زخم زده و شیر را عاجز ساخته گرفته و مینهولی نام پرگنه است با راجه که همیشه ل
نام دارد او را جنگ واقع شد فریدون خود پای بسر دار محکم کرده بایستاده
بحدیکه هیچ یک از نوکرانش همراهی او نکرده خود تنها مانده زخم بر روی و دو زخم
بر کتف و پشت برداشت و لشکریان راجه را جواب داده نگذاشت که زیادتی کنند
روزی میرزا نور بیگ خان اعظم که همیشه پدرم بجای فرزند و بعنایت دوست میداشتند
و بخاطر جوی او بسیار میکردند نزد من بخته خواهی حاضر کردند فرمودم تا او را
با مدعی نزد قاضی و میر عدل برند و هرچه بروی قرار گیرد ثابت شود بعمل آرند نو
و میر عدل آنکه که نبیره میرزا نور بیگ خان اعظم بناحق آن شخص را کشته و انکار نمود حسب

شرع محمدی صلی الله علیه و سلم عوض خون غیر خون نیست با وجود محبت بسیار
که با او داشتم و اعتبار و روی پدرش در میان بود نتوانستم خلاف شرع را داده
حکم قتل او فرمودم اما یکماه دلم بر جوانی و آداب واقعی او میسوخت و غمناک بودم
از کشتن او و اگرچه درین حکم و امر هیچ تشویش خاطر دشوار است اما چه چاره و اگر نه اینچنین کنم
هر کسی که مست میشود یا در جای تنها با و رسد و غنیم خود را هلاک کند پس آیت
باحکام از جمله واجبات است تا زیردستان تنبیه یابند مثنوی سنجر ماضی که جهان را گرفت
کوکبه اش گوی مکان در گرفت ساخت ز سیاره حشمت کمر از نی تیرش همه پیکان زر
روزی از آنجا که کمان را کشید تیر تنش بر سینه طفلی رسید غرقه بخون گشت و ز پا اوفتاد
پرده از آن راز نهان اوفتاد موی کشان مادر آن بیگناه موی کنان رفت
بدرگاه شاه گفت که داد از تو و از شست تو کشته شد این طفل من از دست
تو رفت ز دست تو آرزوی جان من سوخته شد سینه بامن تا کی ازین گونه
جفا کردنت روز جزا دست من و دامنت چون ملک آن حرف از و گوش کرد
خون دل از دیده او جوش کرد کرد بگردن رسنی بر کشش داده سر رشته بآن پیرزن
گفت که این سنجر و این خنجرش خنجر بردار و جدا کن سرش بر تو عجب جور و جفایی
شده چاره چه سازیم خطایی شده سوختنی از داغ ستمهای من

کردنم

کرند هم داد تو ای وای من   چون کنم و چاره چه سازم کنون   خون تر است
عوض غیر خون   نیشکه از وی بیرون آرزم دیدا   در دل آورد و دیده آورد نم دیده
گفت که خون من و خون من هزار   باد فدای قدم شهریار   حبیب سلیمان کاظم بیگی
گرفت اینهمه از داد بی ثمر گرفت   خان اعظم چون از کشتن بسر خود خبر یافت
دانست که از امر قضا راه بیرون شدن نیست چند روزی غمناک بود بعد
از چند ایام از دل بیرون رفت و خان اعظم نسخ و تعلیق را خوب نویسد و حافظه
اش بغایت خوب است و احوال اسبابی و غیره خیلکی بیاد دارد بعد از
نقیبخان اعظم را مینوال گفت و اصفهان نسبت بخان اعظم در حافظه
و خوش عبارتی و شوخی طبع بی بدل بود در پیش پدرم امراء کلان تر از و نبود
من هم بسیار عزت او میدارم چنانکه خطاب او را عمو گفتن سرافراز کرده ام الحق
بسیار رنگین و وجیه و خوش رو داشت فاما خشم زحمتی که باو رسیده است
که در همین دست او کوتاه است و آدمی را ازین بدتر عیبی نیست خصوصا بزرگان را
که بجهة ایشان از زمین و زمان زحمی رو دید و صاحب این حال وجود عیب است
الحق بتجربه کردم زهر اندیشه نیست تلوثر ز سخا پیشه و عیبی دیگر بیش
آنکه هرگز نماز نمیکرد و می گفت که عذر این گناه بزرگ آنست که وسوسه

مرا از نماز باز داشته است با وجود آنکه از پدرم رخصت گرفته از راه دریا

به مکه رفت و حج واجبی خود گذارده باز به هند به خدمت پدر من رسید و همچنان

در سرکار کابل بود معزالملک که متصدی بود به منصب هزاری سربلند کردم و میر

معین الدین نام داشت و در خدمت پدر من حواله او زرگرخانه بود پدر من

او را میر معزالملک خطاب داده بود من نیز همان خطاب مسلم داشتم

و به شغل دیوانی و بیوتات خود ممتاز فرمودم و مادر او از نسل مزارع بی کمالات است

چون ساده لوح است خالی از راستی نمی نماید و نویسندگی هم دارد شیخ

بایزید نبیره شیخ سلیم را که دو هزاری بود به منصب سه هزاری سربلند کردم اول

مرتبه کسی که مرا شیر داده بود مادر شیخ بایزید بود اما کم شیر داده و شیخ بایزید

کم خدام مردیست چنانچه هر جایی که باو سپرده شود ظن غالب آنست که آباد آن گردد

شبی از بندهای این عبارت از دانشوران هند است پرسیدم اگر مراد شما از سخن

تنها ذات مقدس حضرت حق سبحانه و تعالی است درین پیکران خود محالست

و عقل قبول نمی کند چرا که حق تعالی مرئی نمی شود و از طول و عرض و جسم چگونه در آید

و اگر مراد نور الهی است پس در هر صورت هست تحقیق درست نیست چرا که در هر درین

صاحب کرامات و معجزات هستند که از دیگر مردم به دانش و قدرت و حالت

امتیاز دارند

احتیاج دارند پس اگر شما این دو پیکر را معبود میدانید باید که هر کدام سر خود
معبود شما باشند و بدیهی است که پرستش خاصهٔ مر خدایراست تعالی شانه
که نظیر و عدیل ندارد و بندگان بر دو بدل بسیار کرده آخر عقلا را اینها
بعجز معترف گشتند و بخدای منزه از شریکان اقرار آوردند و گفتند اینقدر
هست که فکر و اندیشهٔ ما با دراک ذات مجید ناقص است پس بوسیلهٔ اینان
راه معرفت او میبریم من گفتم که آخر کار این پیکرها شما را کی وسیلهٔ مقصود
توانند و پدر من با بندگان در هر باب سخن می کردند و با اقسام دانشوران هند
صحبت میداشتند اگرچه پدر من حضرت جنت مکانی جلال الدین اکبر بادشاه
سواد نداشتند اما بدقایق سخن نثر و نظم بنوعی میرسیدند که شخصی که احوال
ایشان را نمیدانست گمان میبرد که در هر علمی خیلی کار کرده باشند پدر من بلند
بالا و گندم گون چشم و ابرو سیاه بود و ملاحت بسیار داشتند و هم صباحت
شیر اندام بود سینه بغایت گشاده داشت و در پره بینی خال سیاهی داشت
که بغایت زیبنده بود و گوشت پیشانی بغایت خوش نما است جماعتی که در علم قیافه
مهارتی تمام داشتند می گفتند که این خال نشان عظمت و جلال است فی الواقع
کم اقبال بود که شصت و پنجسال کسی کوس لمن الملک زده بادشاه دوازده ساله

هندوستان باشند بی ترکیب و غنیم و خزینه ایشان بجایی رسیده که
یکروز قلیج خان را فرمودند که برو و خزینه آگره را بوزن درآور که چه مقدار زر است
قلیج خان بآگره آمد از فیلداران چهار صد قپان که داشتند پنجاه شب و روز قپان
میزدند بعد از پنجاه برهمن کس پیش او فرستادند که چند هزار من زر هست جواب
فرستاد که حالا پنجاه است که چهار صد قپان داران استاده اند و روز
و شب قپان میزدند که هنوز یک خزینه بنقصان نیامده است در آنجا حکم فرستاد
که باز بجای خود گذاشته آنچه کشیده شده باشد باز بجای خود ریخته درها را
قفل و مهر زده بحضور رسید این خزینه یک شهر است و فیلخانه که مردم
بهم رسانیده هیچ پادشاه نداشته و نخواهد داشت و بحرف راستی آمد
دوازده هزار فیل منکلوسی مست آوردند و او را علوفه دادند و هر هزار
فیل ماده مجینه خدمت این فیلان مقرر داشتند و هر ماه چهار لک روپیه خورش
این فیلان دوازده هزار تومان بوده باشد و شکارخانه ایشان فیلخانه بود
از جمله دوازده هزار آهو همچنین مقرر بود که در سرکار ایشان بوده باشند و نیله گاو
و قوچ کوهی و کرگدن و شترمرغ و کوت دریایی هر یک از اینها دوازده هزار مقرر
بود فاما من غیر از فیل مست که در روز جنگ عمده است دیگر اینها را دور کرده ام

پاره بلا سطر

پاره بواسطه تفرقه نگاه داشته عزیمت اساس بزرگی که پدرم بهم رسانیده
بود امیر تیمور که عالمگیر شده بود صد یک از این خزینه و حشمت نداشتند
و پدرم هفت پشت با میر تیمور میرسد و فرزند مبارک ایشان بسیار بلند
بود و در اوقات صاحب بمردم عالمی پشتی نداشت در سن بیست سالگی حق
سبحانه تعالی پدرم را فرزندی عنایت کرد اول فرزند ایشان از بی بی زینب
متولد شد فاطمه بانو بیگم نام کرده بودند یک ساله شده فوت گشت
بعد از آن از بی بی پدرم دو پسر شدند یکی را حسن و دیگری را حسین نام کردند حسین را
به ... بیگم والده صفی خان سپردند هژده روز شده فوت کرد بعد
از آن از بی بی سلیمه بیگم دختری شد شاهزاده خانم نام شد بوالده خود
مریم مکانی سپردند بالفعل در میان خواهران در درستی رای و اخلاص بیش همچو او
نیست و نظم معهود شغل تمام دارد موفق باد بعد از آن از بی بی ... پسری
متولد شد پهاری نام نهادند وقتیکه پدرم او را به تسخیر دکن تعیین نمودند شروع
در گرفتن ولایت کرد قلعه ناله و کاوسل وغیره را گرفته در سن سی سالگی در نواحی
جا ... برحمت حق پیوست پدرم سلطان مراد او را نام نهاده بودند لیکن در
کوهستان فتحپور متولد شده بود کوه را بزبان هندی پهار گویند با آن نسبت

پدرم او را پهاری گفته سخن می گفتند سلطان مراد سبزرنگ و لاغر و قد کشیده

بدرازی مایل بود جوان با تمکین و شایسته و شجاع و مرد کدخدا بوده همه چیز

پاکیزه بود بعد از او از بی بی مهر سیما هشتماهه دختری متولد شد میتهی بیگم

نام کردند و میتهی بزبان هندی شیرین را گویند وفات کرد دیگر از بی بی مریم کسبر

بوجود آمد براجه بهارمل سپردند بعد از فوت سلطان مراد شاهزاده دانیال را

بتسخیر دکن فرستادند و خود هم متوجه شدند و چون برهانپور رسیدند

خانخانان و دیگر امرا و دولتخواهان از هر طبقه خیل خیل و فوج فوج همراه دانیال

کرده پیش فرستادند و فتح قلعه احمدنگر شد بعد از آن خود بدولت و از برهانپور

مراجعت کرد باگره تشریف آوردند و ملک دکن را بدانیال و خانخانان عنایت کردند

و دانیال نیز از غلبه شراب در سن سی سالگی در برهانپور وفات یافت و مردن وی بشتر

طوری شد او را بشکار تفنگ بسیار میل بود یکی از تفنگهای خود که یکه و

جنازه نام نهاده بود و این بیت را خود گفته فرمودند که بر آن نقش کنند بیت

از شوق شکار تو شود جان تر و تازه ۔ بر هر که خورد تیر تو یکه و جنازه بعد از آنکه

شراب خوردنش از حد افراط کشید و این معنی بخدمت پدرم معروض گشت

فرامین خطاب بخانخانان صادر گردید او بالضرور در صدد منع شد خبرداران گذاشت

که نوعی از

که تواجبی از احوال او خبردار باشند چون براه شراب بردن بالکلیه مسدود شد
به بعضی خدمتکاران نزدیک ابرام بلکه زاری کردن آغاز نهاد و گفت بجهت من
بهر روش که ممکن باشد شراب می آورده باشند مرشد قلی تفنگچی که راه خدمت نزدیک
است فرمود که در همین تفنگ یکه و جنازه شراب انداخته بیار آن بسعادت
نابینید عاقبت مرتکب این امر بد شد عرق دو آتشه در آن تفنگ که مدتها
بباروت و دودی آن پرورش یافته بود انداخته آورد و زنگ آهن نیز که از
عرق تحلیل پذیرفته بود از و جمعین گشت مجملا خوردن همان و افتادن همان
جیب کسی باید که فال بد بگیرد و گیرد بجای خود بگیرد دانیال جوان
خوشقدی بود عاقبت خوش ترکیب و نمایان بفیل و اسپ میل تمام داشت
محال بود که پیش کسی اسپ و فیل خوبی شنود که دارد و از و نگیرد بنغمه هندی
مایل بود گاهی بزبان اهل و باصطلاح ایشان شعری می گفت بد نبود بعد
از تولد دانیال از بی بی دولت شاد دختری تولد گشت شکر النسا بیگم نام
نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب
برآمد نیک ذاتی و رحم بعموم خلایق فطری و جبلی اوست از ایام خوردی و طفل
سالی تا حال در محبت من بی اختیار است این علاقه میان کم خواهری و برادری

خواهد بود در طفلی اول مرتبه چنانچه عادت است که سینه اطفال را می فشارند
و قطره شیری از آن ظاهر می گردد سینه خواهرم را فشردند قطره شیر
برآمد حضرت والده بزرگوارم فرمودند که بابا این شیر را بخور تا در حقیقت این خواهر
بجای مادر تو هم باشد عالم السر ایزد داناست که از آن روز باز که آن قطره شیر را
نوشیده ام با علاقه خواهری و دختری مهری که فرزندان را باشد در آن بیشتر
آن مهر را خود ادراک می نمایم بعد از چندی دختری دیگر هم از بی بی
دولت تبار مذکور بعالم وجود آمد بارام بیگم مسمی گردید مرا حسن فی الجمله
بکرم و تندی مایلند پدرم او را بسیار دوست میداشتند چنانچه اکثر
بی ادبیها او بنوع ادب بر میگذشته در نظر مبارک ایشان از غایت محبت بد
نمی نمود مکرر مرا سرافراز ساخته میفرمودند که بابا جهت خاطر من بخواهر خود که
بعرف هند و [illegible] الاولاد منت یعنی عزیز پرورده بعد از مرگ من باید بدوستی
سلوک کنی که من با وی میکنم نازش را برداشته بی ادبیها و شوخیهای او
بگذرانی اوصاف حمیده والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف
افزونست اگر کتابها در اخلاق پسندیده ایشان تالیف نماید بی شائبه تکلف
و قطع نظر از مراتب پدری و فرزندی اندکی از بسیار آن گفته نیاید وجود

سلطان حسین

سلطنت چنین و خزاین و دفاین بیرون از اندازه و حساب و قیاس
و فیلان جنگی و اسپان تازی بیشمار بود در درگاه الهی از پایه فروتنی
قدم برتر ننهاده خود را کمترین مخلوقی از مخلوقات میدانستند و از
یاد حق لحظه غافل نبودند بیت دایم همه جا با همه کس در همه حال میدار نهفته
چشم دل جانب یار ارباب ملل مختلفه را در وسعت آباد دولت بی
منتهای خلاف سایر ولایات عالم که تشیع را بغیر از ایران و سنی را
غیر از روم و توران و هندوستان جا نیست چنانچه در دایره وسیع
الفضای رحمت ایزدی گنجایش جمیع طوایف و ارباب ملل است بمقتضای آنکه
سایه ذات خداوندی می‌باید که پرتو ذات باشد در ممالک محروسه آنحضرت که حدی
بکنار دریای شور منتهی گشته ارباب ملتهای مختلف و عقیده‌های صحیح و
ناقص را جا بوده راه تعرض بسته گشته سنی با شیعه در یک مسجد و فرنگی
با جهودی در یک کلیسا بطریق عبادت می‌نشستند صلح کل شیوه مقرر ایشان بود
با نیکان و خوبان هر طایفه و هر دینی و آیین صحبت میداشتند و بقدر حالت
فهمیدگی بهر کدام التفاتها مبذول میفرمودند شبهای ایشان به بیداری میگذشت
و در روزها بسیار کم خواب بودند چنانچه مدت خواب ایشان در شبانروز

از کیفیت باده نبود و بیداری شبها را ناشی از عمر سید انستند شجاعت و دلیری

و دلاوری ایشان بغایتی بود که بر فیلان مست سرکش سواری می‌نمودند

و بعضی فیلان خونی را که ماده خود را نزدیک خود نمیگذاشتند با آنکه هر چند فیل

بدخوی باشد تعرض بماده فیل و فیلبانان او نمیرساند در حالتی که فیلبانان

و ماده فیل گرفته باشند او را نزد خود نگذارده و در قید اطاعت در نمی‌آوردند

و بر دیواری مادر جنبی که آن فیل مهاوت گرفته و از قید اطاعت بر آمده از پهلوی

آن دیوار بادر جهت می‌گذشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را در پشت او می

انداختند و بمجرد سوار شدن او را بقید ضبط در آورده رام می‌نمودند

مگر اینمعنی مشاهده شد در سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند

هموی کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی

در دار الخلافه دهلی شنفار شدند جمعیت لشکر فراهم آورده با فیلخانه

که در آن ایام هیچ از حکام عرصه هندوستان را نبود متوجه دهلی گشت قبل از

وقوع این قصه حضرت جنت آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان

دامن کوه پنجاب تعیین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیان حال و

تاریخ رحلت و انتقال است که مصرع همایون پادشاه از بام افتاد در حال

ایشان گفت

ایشان گشت و این خبر بوسیلهٔ نظر چوبدار بپدرم رسید بیرامخان
اتالیق بود امرائی که در آن صوبه و در آنخدمت حاضر بودند جمع ساخته در
ساعت سعید ایشانرا در پرگنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت
نشاندند همیون چون بحوالی دهلی برسید تردی بیگخان و جمعی کثیر که در دهلی
حاضر بودند جمعیت نموده در مقابله او صف آرای گشتند چون اسباب
معامله و مجادله درست فراهم آمد بجنگ باهم آویختند بعد از کشش و کوشش
بسیار شکست به تردی بیگخان و مغلان افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه
کردند بیت همه کار و پیکار رزم ایزدیست که داند که فرجام فیروز کیست
زخون دلیران و گرد سپاه زمین لعل گون شد هوا شد سیاه تردی بیگخان
با شکست یافتها راه اردوی والد بزرگوارم پیش گرفتند چون بیرامخان
با وسوء مزاجی داشت او را به بهانهٔ شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته
کارش را بآخر رسانید دیگر باره بنابر غروری که از وقوع این فتح در دماغ
آن کافر ملعون جا کرده بود با جمعیت فیلان خود از دهلی بر آمده متوجه پنجاب گشت
و رایات جلال حضرت عرش آشیانی از کلانور بقصد دفع او توجه فرمودند
در حوالی پانی پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد در روز پنجشنبه دوم محرم

نهصد و شصت و چهار مقابله و مقاتله روی داد فوج هیمو سی هزار سوار
دلاور جنگی بود و غازیان لشکر منصور زیاده از چهار پنجهزار سوار نبودند در
در آن روز هیمو بر فیل هوائی نام سوار بود ناگاه تیری بر چشم آن کافر رسید و
از پس سر او بدر رفت لشکر او این حالت را مشاهده نموده هزیمت یافتند اتفاقا
شاه قلیخان محرم با چندی از دلاوران بفیلی که هیمو بالای او زخمی بود
رسیدند میخواستند که فیلبان را به تیر زنند او فریاد بر آورد که مرا مکشید
که هیمو بر بالای این فیل است در حال او را بهمان هیات مجموعی نزد حضرت
عرش آشیانی آوردند بیرامخان عرض می کند که مناسب آنست که حضرت
بدست خود تیغی بر کافر رانند تا ثواب غزا یافته در طغرای فرامین غازی
جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را از این پیش پاره پاره کرده ام و بیان فرمودند
می گفتند که در کابل روزی پیش عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر میکردم
صورتی بقلم من در آمد اجزای آن یکدیگر متفرق بودند یکی از نزدیکان پرسید
که صورت کیست بر زبان من رفت که صورت هیموست دست خود را آلوده بخون
او ساخته بیکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند کشته های لشکر مخذول بیست
پنجهزار بشمار آمد سوای آنکه در اطراف و جوانب افتاده باشند دیگر از کارهای نمایان

آنحضرت فتح گجرات و ایلغاریست که دران راه فرمودند در وقتی که میرزا
ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا و شاه میرزا ازین دولت روگردان شده
بطرف گجرات رفته بودند و تمام امرای گجرات و فتنه طلبان آنحدود متفق شده
قلعه احمدآباد را که میرزا عزیز کوکه با افواج قاهره که در آنجا بود در قبل داشتند
حضرت عرش آشیانی بنابر اضطراب صحیح انکه والده میرزا مشار الیه
و حمیت بادشاهانه بی توقف از دار الخلافه فتحپور متوجه گجرات می گردند
این نوع راه دور دراز که بدو ماه قطع باید نمود در عرض نه روز بسواری اسپ
و گاه بسواری شتر و گهور بهل طی فرموده خود را بسرپله رسانیدند
چون بتاریخ پنجم جمادی الاول سنه نهصد و هشتاد بحوالی لشکر غنیم رسیدند
از دو لشکر الامان فنکاش می رسید بعضی میگویند که شبیخون بلشکر غنیم باید
برد و حضرت می فرمایند که شبیخون کار بیدلان و شیوه فریبکاران است
درحال بنواختن نقاره و انداختن سورن حکم میفرمایند و چون بدریای سابرمتی
رسیدند فرمودند که مردم از آب تیرمتی بگذرند محمد حسین میرزا از غلغله
گذشتن افواج قاهره مضطرب گردیده خود بنفر اول بر می آمد سبحانقلی ترک هم
ازینجانب با چندی از دلاوران بکنار دریا بتفحص حال غنیم می نمود میرزا را آنجماعه

ومی پرسد که اینجه فوج سبحانقلی ترک می گوید که جلال الدین اکبر بادشاه با فوج
اوست و آن بخت برگشته این معنی را قبول نمیکند و میگوید که جاسوسان من چهارده
روز پیش ازین بادشاه را در فتحپور دیده آمده اند غایتاً از شنیدن این پاره از
جانفشانی متوجه ترتیب افواج می گردد حضرت آنمقدار توقف میفرمایند که قراولان
خبر رسانیدند که غنیم در سلاح پوشیدن است بعد ازان متوجه میگردند هر چند کس میفرستند
که خان کلان از پیش برآید او ایستادگی می نماید و می گوید که غنیم روز رسیدن
لشکر گجرات از درون قلعه و ازینطرف آب باید بود حضرت فرموده اند که
همیشه حصول در یک یورش اعتماد بتایید ایزدی نموده ایم اگر نظر بر اسباب ظاهر
می بود اینچنین جریده نمی آمدیم الحال که غنیم متوجه شتابان بیاید دنباله آن رفتن
مستحسن نیست توکل قطعی بر خود ساخته با مخصوصی چند که در طرح بهمرکابی
مقرر شده بودند دران دریا اسب انداختند با آنکه کمال پایاب نبود به سلامت
عبور فرمودند حضرت و [illegible] خود را بیطلبند قور در اضطراب آورده اند پیش [illegible]
و قلعه را می اندازد مخصوصان این معنی را بشگون خوب میگیرند حضرت در حال میفرمایند
که شگون ما بسیار خوبست چرا که بند وی ما گشاده گشت درین اثنا میرزای بخت
برگشته صفها آراسته بجنگ ولی نعمت خود میرزان [illegible] آید

باولی نعمت ابروان ای گر سپهر که سرنگون ای خان اعظم را مطلق اطلاع
نبود که باین بیشه و جلدی آنحضرت سایه مرحمت باینجه وو خواهند انداخت
هرکس خبر از آمدن حضرت ارداصلا قبول نمی کرد تا آنکه بقراین و دلایل
آمدن آنحضرت ظاهر شد انشان او شد لشکر گجرات را آراسته مستعد آمدن گردید
متعاران اینجال اصفهان نیز خبر یاو بیسانند پس از بر آمدن فوج از قلعه لشکر
غنیم از سیان درخشان نمودار شد حضرت تایید ایزدی را دست آویز همت خود ساخته
روان شدند محمد قلیخان توقبای و تردیخان دیوانه با جمعی از بهادران پیشتر
رفته باندک تردد دی جلو کرد ایند حضرت براجه بهگوانداس میفرمایند
که غنیم بیشمار است و ما اندک باید که همه یکرو و یکدل گشته بر غنیم حمله
آور گردیم که شکسته کار گره از پنجه گشاد است این سخن گفته و تیغها آخته
با فدائیان خود غلغله الله اکبر و یا معین سا بلند آواز ساخته می تازند بیت
به برید هوش زمانه ز جوش بدرید گوش سپهر از خروش برانغار و جوانغار
بادشاهی و جمعی از بهادران غول رسیده داد دلاوری دادند کوکبانی که
از قسم آتشبازی است هم از لشکر غنیم گرفته در زوقم زار می نهند و از آن
شوری می اندازد که فیلهای غنیم در حرکت آمده باعث برهم خوردگی

جمعیت غنیم می کرد درین اثنا فوج غول رسیده محمد حسین میرزا و جمعی را
با او در زد و خورد بود بر داشتند و دلاوران لشکر فیروزی اثر ترددات مردانه
بتقدیم رسانیدند و تماشا که درباری در نظر آنحضرت بر غنیم خود غالب آمده
را کهوداس کچهواهه جان نثاری کرد و محمد وفا که از خانه زادان این دولت بود داد
مردانگی داده زخمی از اسپ افتاد بعنایت خالق بنده نواز و بمحض یمن اقبال
شهنشاه سرافراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست یافت آنحضرت برحول
بشکرانهٔ این فتح عظیم روی نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده بلوازم شکر
گذاری قیام و اقدام نمایند درین اثنا یکی از کلانتوکان بعرض رسانید که سیفخان
کوکلتاش نقد حیات را نثار دولتخواهی نمود بعد تحقیق ظاهر شد که در حالتی که
محمد حسین میرزا با چند از اوباش افواج غول می آمد سیفخان بحسب اتفاق
با او بر میخورد داد مردانگی داده شهید میشود و میرزا نیز از دست بهادران غول
زخمی می گردد کوکلتاش مذکور برادر کلان زینخان کوکه است از غرایب احوال آنکه
یکروز پیش ازین جناب حضرت عرش آشیانی طعام تناول میفرمودند انداز
هزاره دانای علم شانه بینی بوده می پرسند که فتح از کدام طرف است میگوید
که جانب شماست اما یکی از امرای این لشکر شهید خواهد شد در همان آنجا

سیفخان کوکه

سیفخان کوکه عرض میکند که کاشکی این سعادت نصیب من شود بیت

بسا فالی که از بازیچه برخاست چو اختر میگذشت اتفال شد راست القصه

میرزا حسین غسان کرد اینده های اسپش در زر قوم داری هند شده از اسب می افتد

کلاه علی نام از یکه های پادشاهی او بر میخورد و او را در تپش خود سوار کرده بملازمت حضرت

می آورد چون دو سه کس دعوی شرکت گرفتن او می کنند حضرت از و میپرسند

که ترا که گرفت می گوید که نمک پادشاه دست او را از عقب بسته بودند متفکر شدند

که از چشم بر بندند درین اثنا آب میطلبید خوشحال که از غلامان معتمد بود دو مهر

دست خود را بر سر او میزند حضرت باو اعتراض فرمودند خاصه میطلبند

و او را اسیر عنایت میسازند تا این زمان عزیز کوکه و لشکر از درون قلعه نمانده

بود حضرت بعد از گرفتاری میرزا محمد حسین آهسته آهسته متوجه شهر

احمدآباد میشوند و میرزا را برای رایسنگه که از عمدهای جغتایان بود می سپارند

که بر فیل انداخته همراه آورد درین اثنا اعتبار الملک که یکی از سرداران معتبر

گجراتیان بود با فوجی قریب بپنجهزار کس نمایان می گردد از نمود گشتن این فوج

اضطراب تمام در مردم پادشاهی بهم میرسد حضرت بمقتضای شجاعت جبلی

و فطرت اصلی حکم نواختن نقاره میفرمایند و شجاعخان و راجه بهگوان داس

وچندی از بندهای پیشتر تاخته بفوج مذکور رسیده تیر می اندازند بملاحظهٔ آنکه
مبادا فوج غنیم محمد حسین میرزا را بدست درآورند رای رایسنگه بصلاح
وتجویز راجه مذکور میرزا را از پیش جدا میسازد پدرم اصلا بکشتن او راضی نبوده
اند و فوج اعتبار الملک بیشتر از همه رسیده است او را در زد و خورد زیر می
اندازد سهراب بیگ سر او را بریده می آرد بمحض کرم و عنایت ایزدی این نوع
فتحی باندک مایه مردم رو داده و همچنین فتح ولایت بنگاله و گرفتن قلاع مشهور
و معروف هندوستان مثل قلعه چیتور و رنتهنبور و تسخیر ولایت خاندیس
و گرفتن قلعه آسیر و دیگر ولایاتی که بسعی افواج قاهره بتصرف اولیای دولت درآمده
است از حساب و شمار بیرون است اگر بتفصیل مذکور گردد سخن دراز میشود در
محاربه چیتور جیمل را که سردار مردم قلعه بود بدست خود بتفنگ زده اند در تفنگ
اندازی نظیر و عدیل خود نداشتند بهمین تفنگ که جیمل را زده اند سنگرام
نام دارد از تفنگهائی در روزگار است قریب به چهار هزار جانور پرنده و چرنده
زده باشند من هم در انداختن تفنگ شاگرد ایشان توانم بود از جمیع شکارها
شکاری که از تفنگ شود طبیعت را رغبت است در یک روز هژده آهو به تفنگ
زده ام از ریاضاتی که والد بزرگوارم می کشیدند یکی آنست که غذای حیوانی کم بود در

تمام سال

تمام سال سه ماه گوشت میل نمی‌فرمودند و نه ماه دیگر بطعام صوفیانه قناعت
میکردند مطلق بقتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام
ایشان در بسیاری از روزهای و ماهها کشتن حیوانات منع عام بود بتفصیل
ایام و شهوری که مرتکب خوردن گوشت نمی‌شدند در اکبرنامه داخل است در همان
تاریخ که اعتماد الدوله را دیوان ساختم خدمت دیوانی بیوتات را بمعز الملک نمودم
معز الملک از سادات مادجورت در ایام والد بزرگوارم مشرفی کرکراقخانه
قیام و اقدام می‌نمود در یک روز از روزهای ایام جلوس شصت کس از بنده‌های
اکبری و جهانگیری بزیادتی منصب و جاگیر سرافراز گشتند در عید رمضان
چون اول عیدی بود از جلوس همایون بعیدگاه برآمدم کثرت عظیم شده بود
بنماز و عید قیام نموده لوازم شکر و سپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولتسرا
شدم بمقتضای آنکه مصرع از خوان پادشاهان راحت رسد گدا را فرمودم
که پاره از نقود صدقات خیرات نمایند از آنجمله چند لکهه دام حواله
دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کند و بمیر جمال الدین حسین انجو
و میران صدر جهان و میر محمد رضا سبزواری بهر یک لکهه دام داده شد
که از اطراف شهر خبر کنند و پنجهزار روپیه بمدد و نشان شیخ حسین جامی

فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکی از منصبداران تا پنجاه هزار دام

بفقرا امید داده باشند قبضهٔ شمشیر مرصع بخانخانان فرستاده شد جمال

الدین حسین انجو را بمنصب سه هزاری سربلند ساختم صدارات بدستور سابق بمیران

صدر جهان مفوض گردید و بحاجی کوکه که از کوکهای حضرت پدر من است

فرمودم که در محل عورات اشخاص را بجهت دادن زمین و زر بنظر گذرانیده باشد

زاهد خان ولد محمد صادق خان را هزار و پانصدی بود دو هزاری ساختم بهر یکی

اسپی مرحمت میشد رسم شده بود که نقیبان و میراخوران از آنکس حلوانه گویان

مبلغی می گرفتند فرمودم که آن زر را از سرکار بدهند تا مردم از طلب و خواهش

این گروه خلاص باشند و درهمین روزها سالباهن از برهانپور رسید و اسپان و فیلان

پدر مرحوم را اینان را بنظر در آورد و از جمله فیلان که آورده بود یکی الست نام

داشت در نظرم خوش آمد او را نورگج نام نهادم عجب چیزی درین فیل مشاهده

شد بر هر دو قطر گوشهائش برابر بهمند و دانه کوچکی مدور بر آمده است و از آنجا

که آب در ایام مستی از فیلان بر می آید و میچکد به بالای پیشانی بیشتر برآمدگی دارد

که باین کلانی در فیلان دیگر دیده نشده خیلی خوشنماست و مهیب بنظر درمی

آید تسبیحی از جواهر بفرزند خرم عنایت کردم امید که منتهای مطالب صوری

معنوی

و معمولی بود چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل آن از کرورها گذشت
معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از پیشاور مقرر راه هندوستان
است و یک کرور و سه لکهه دام جمع آن میشد بخشیدم ازین دو ولایت که یکی کابل
باشد و دیگر قندهار میشد هر سال مبلغهای کلی بعلت زکوة گرفته میشد
بلکه عمده حاصل آنجا همین زکوة بود این رسم قدیم را ازین دو محل برداشتم
و ازین ممر رفاهیت تمام و نفع کلی باهل ایران و توران عاید گشت جهانگیر
آصفخان که در صوبه بهار بود باز بهادر مرحمت شد آصفخانرا فرمودند که از جاگیر صوبه
پنجاب جاگیر دهند چون بعرض رسید که مبلغی در محال جاگیر آصفخان باقی مانده
و حالا که حکم تغیر شد وصول آن متعذر است فرمودم که یک لکهه روپیه
از خزانه بدو دهند آن زر باقی را باز بهادر بخالصه شریفه بازیافت نماید
شریف آملی را بمنصب دوهزار و پانصدی از اصل و اضافه مقرر داشتم بسیار
پاکیزه نهاد و خوش نفس است با آنکه از علوم رسمی بهره ندارد و اگر اوقات
ازو سخنان بلند و معارف ارجمند سر میزند در لباس فقر و تجرید سیاحت بسیار
نموده و بسیاری از بزرگان صحبت داشته مقدمات ارباب تصوف را در
ذکر دارد این معنی قالی است و نه حالی در زمان والد بزرگوارم از لباس فقر و درویشی

بر آمده و مرتبه امارت و سرداری یافت نفیس بغایت قوت و روزمره و
تکلمش با آنکه از مقدمات عربی عاری محض است در غایت فصاحت و پاکیزگی
و انشای عباراتش نیز خالی از نمکی نیست از شاه قلیخان محرم در آگره باغی مانده بود
چون وارثی نداشت بدختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم
بود تکلیف کردم فرزند خرم را پدرم بایشان سپرده بودند براتب از
فرزند زائیده او را دوست‌تر میداشتند طلوع نوروز عالم افروز شب شنبه
پانزدهم ذیقعده سنه هزار و چهارده صبح که محل فیضان نور است حضرت نیر اعظم
از برج حوت بخانه شرف و خوشحالی خود که برج حمل باشد انتقال فرمودند چون
اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوانهای دولتخانه خاص و عام را بدستور
زمان والد بزرگوارم در اقمشه نفیسه گرفته آئین در غایت زیب و زینت بستند و
از روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف بود خلایق داد عیش و کامرانی
دادند اهل ساز و نغمه از هر طایفه و هر جا جمع بودند لولیان رقاص و دلبران هند که
بکرشمه دل از فرشته میربودند هنگامه مجلس را گرم داشتند فرمودم که هر کس
که هر کس از مکیفات و مغیرات آنچه میخواسته باشند بخورند و منع و مانعی نباشد

ساقی بنور باده برافروز جام ما   مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما   در بلده درم

در این معموره

درین مدت هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان مجلس آرا پیشکشهای
نادر از جنس و اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و فیلان و اسپان سامان نموده
آنحضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود مینمودند و ایشان بنابر سرافرازی
بندگان بدان مجلس قدم رنجه داشته خاصه میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه
خوش می آمد برداشته همه را بصاحب مجلس می بخشیدند چون خاطر ما بر رفاهیت
و آسودگی رعیت بود درین سال پیشکش را معاف نمودم مگر قلیلی که از چندی
نزدیکان بنابر رغبت خاطر آنها درجه قبول یافت درهمین روز بسیاری از
بندها بزیادتی منصب ها سرافرازی یافتند ازانجمله دلاور خان افغان را هزار و
پانصدی ذات و دیگر راجه باسو که یکی از زمینداران کوهستان پنجاب است و از
وازرمان شاهزادگی تا حال طریقه بندگی و اخلاص مرعی دارد و هزار و پانصدی
منصب داشت سه هزار و پانصدی کردم شاه بیگخان حاکم قندهار را از اصل و اضافه
بمنصب پنجهزاری سرافراز گردید و رای رایسنگه که از امرای راجپوت بمنصب پنجهزاری سرافرازی
یافت دوازده هزار روپیه مدد خرج بجاگوپال عطا فرمودم که برانا سکر بدنبال
در آغاز جلوس یکی از اولاد مظفر گجراتی که خود را خاکم زاده آنولایت
میگرفت سر شورش برآورده اطراف و جوانب شهر احمدآباد را تاخت و تاراج

نموده چندی از سرداران مثل بلم بهادر اوزبک و رای علی بهتی که جوانان مردانه
قرار داده بودند در آن فتنه بشهادت رسیدند آخر الامر راجه بکرماجیت را با سپاهی و
از منصبداران پیش از شش هزار سوار آراسته کومک لشکر گجرات تعیین یافت و مقرر شد
که چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد
قبل از آنکه قلیچ خان بدان خدمت تعیین یافته بود متوجه ملازمت گردد و بعد از رسیدن
افواج قاهره سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشیده هر کدام بجنگلی پناه جستند
و آن ولایت در قید ضبط درآمد و خبر این فتح در احسن ساعات بمسامع جاه و جلال رسید
هم درین ولا عرضداشت فرزند پرویز بنظر درآمد که رانا تهانه مندل که سی کروهی
اجمیر واقعست گذاشته فرار نمود و افواج قاهره متعاقب او تعیین یافته اند امید
که از اقبال جهانگیری او را ایذای وفا بود گرداند در روز شرف بسیاری از بندها
برعایتهای اضافها منصب سرافرازی یافتند مهتر خان را که از خدمتگاران
قدیم است و در ملازمت حضرت جنت آشیانی از ولایت آمده بود بلکه از
جمله مردمیست که شاه طهماسب همراه ساخته بودند مهتر سعادت نام داشت چون داروغه
و مهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و در خدمت نظیر و عدیل خود ندارد او را
بخطاب مهتر خانی سرافراز ساختند اکثر ملازم طبیعت و قلمقچی منسوبات نظم

بحقوق خدمات او نموده بمنصب دو هزاری از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم
ذکر گریختن خسرو در وسط سال اول از جلوس همایون خسرو بنابر جوانیها و
مغروری که جوانان را میباشد و کم تجربگی و ناعاقبت اندیشی و مصاحبان ناجنس
خیالات فاسد بخاطر راه داده خصوصاً در ایام بیماری والد بزرگوارم که بعضی
کوتاه اندیشان بنابر کثرت جرایم و تقصیراتی که از ایشان بوقوع آمده بود
و از عفو و اغماض ناامید محض بودند بخاطر گذرانیده که او را دست آویزی
ساخته امور سلطنت را از پیش خود گیرند از همین غافل که امور سلطنت
و جهانبانی امری نیست که بسعی ناقص عقلی چند انتظام پذیرد خالق داور
تا کرا شایسته این امر عظیم القدر رفیع الشأن داند و خلعت برقامت
قابلیت چه کس راست آید بیت زور ارنده نتوان ستد بخت را نشاید
بجد افسر و تخت را سری را که حق تاج پرور نمود نشاید ازو تاج دولت
ربود چون خیالات فاسد این کوته اندیشان بغیر از مذلت و پشیمانی نتیجه
ندارد و امور سلطنت این نیازمند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته
خاطر و متوحش در می یافتم هرچند در مقام عنایت و تفقد شده خواستم که
بعضی تفرقها و دغدغها از خاطر او دور سازم فایده بران مرتب نگشت

تا آنکه ملتباش جمعی از نجبت بنگال در روز یکشنبه هشتم ذی حجه سنه مذکور

بعد از گذشتن دو گهری شب بزیارت روضهٔ منورهٔ حضرت عرش آشیانی

مذکور ساخته صد و پنجاه سواری که با او متفق بودند از درون قلعه اکره برآمد متوجه

می گردد و بعد از روان شدن او باندک زمانی یکی از چراغچیان که با وزیر الملک

آشنا بود خبر رسانید خسرو گریخت وزیر الملک او را همراه گرفته پیش امیر الامرا

می آرد چون او این خبر را تحقیق ننموده بود مضطربانه بدربار معلی آمده یکی از خواجه سرا

یان را می گوید که دعای من برسان و بگو که عرض ضروری دارم حضرت بیرون

تشریف آورند چون در خیال این امر نیامده بود گمان بردم که از جانب دکن یا

گجرات خبری رسیده باشد بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماجرا چیست گفتم

چه باید کرد خود سوار شده متوجه گردم یا خرم را بفرستم امیر الامرا عرض کرد

که اگر حکم شود من بروم فرمودم که چنین باشد بعد از آن معروض شد که اگر به نصیحت

برنگردد و دست بسلاح کند چه باید کرد گفته شد که اگر بخوبی براه راست

نیاید آنچه از دست تو آید تقصیر مکن سلطنت خویشی و پدر و فرزندی نمی داند

مصرع که پادشاه خویشی ندارد بکسی چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته او را

رخصت ساختم بخاطر رسید که خسرو از او آزردگی تمام دارد و بنابر قرب و نزدیکی

که داشت محمود شغال و اقربا است مبادا که نفاقی در حق او اندیشند و او را
ضایع سازند معز الملک را فرمودم که رفته او را باز گردانند و شیخ بد
بخشی بیکی را به سجده ... تعیین نموده حکم کردم که مجموع منتظران و احدیان
که در یافته شده بهمراهی او متوجه شوند و اهتمام محال کوتوال بقراولی و خیر گیری مقرر
گشت و با خود قرار دادم که بمقتضای سبحانی چون روز شود خود بنفسه
متوجه گردم و معز الملک امیر الامرا را آورد چون در همین روزها احمد بیگ خان
و دوست محمد بکاول مرخص گشته بودند و در حوالی اسکندره که بر سر راه
خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو بدان نواحی ما جیندی از
دایرهای خود بر آمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب را
پیش گرفته با یلغار میرود بخاطر گذشت که مبادا راه را چپ زده بجانب دیگر رود
چون راجه مان سنگه خالوی او در بنگاله بود بخاطر اگر بنده های درگاه میرسید که
بانجانب متوجه خواهد گشت بهر طرف کسان فرستاده مشخص شد که به پنجاب میرود
درین اثنا صبح طالع گشت تکیه بر کرم و عنایت الله تعالی نموده بعزیمت درست سوار
شدم و مقید بهیچ کس و هیچ چیز نا شده متوجه گردیدم بلی آنرا که اندوه هست
در پی نمیداند ره چون میکند طی همین داند که افتد پیش و راند نداند تا که آید تا که

چون بروضهٔ منورهٔ والد بزرگوارم که در سه کروهی شهر واقعست رسید
استمداد همت از روحانیت آنحضرت نمودم مقارن آن حال میرزا حسن
پسر میرزا شاهرخ را که اراده همراهی خسرو داشته گرفته آوردند چون انکار
نموده نتوانست منکر شد فرمودم تا دست بسته او را بر فیل سوار کردند و این
اول شگونی بود که بتربیت و توجه امداد آنحضرت بظهور آمد چون نیمروز شد هوا
گرمی تمام بهم رسانید لحظه در سایهٔ درخت توقف نموده بخان اعظم گفتم که
هرگاه ما را با این امنیت خاطر این حال بوده باشد که معتاد افیونرا که در اول روز
بایست خورد تا حال نخورده باشم و هیچکس را نداده باشد حال این بیسعادت
ازین قیاس باید کرد که آنکه دانستم از بیم بود که فرزند بیموجب بی سببی غنیم و خصم
اگر سعی بدست آوردن او نمایم بتنفسان و فتنه اندیشان راه دستگاهی بهم خواهد
رسید با او سر خود گرفته با وزبکان قزلباش خواهد رفت و از بیم خفتی
بدین دولت راه خواهد یافت بنابر این مقدمات بدست آوردن او را پیش نهاد همت
ساخته بعد از اندک آسایشی از پرگنه متهره که در بیست کروهی آگره واقعست
دو سه کروه گذشته در موضعی از مواضع پرگنه مذکور که تالابی داشت نزول نمودم
وخسرو چون بمتهره رسید حسین بیگ بدخشی که از رعایت یافتهای والد بزرگوارم

بود و بقصد

بود و بقصد ملازمت من از کابل می آمد به مستوج رود و چون جمیع بدخشان
بفتنه و آشوب آمیخته است و همگی را از خدا خواسته باد و دست
[illegible] صدی از اویماقات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپهسالار او میگردد
و از هر کس که از پیش می آید تاراج نموده اسپ و اسباب او را می گیرند سوداگران
و راهگذری های اردو را و تاراج این مفسدان الوس ها همه جا که میرسیدند زدن
و میزدند مردم از سبب این فاسقان ایمن نبودند حیرت و بچشم خود میدید
که بر ممالک موروثی آبا و اجداد چه قسم ستمی میرود و از دست این افغانان ناشایسته
این بدبختان در ساعتی هزار بار مرگ را آرزو می کرد چاه تنها غیر از مدارا و
مواسا با این سکان چاره نداشت اگر بخت و اقبال یاوری حال او نموده
نداشت و پشیمانی را دست آویز ساخته خود بیساخت و بید غدغه خاطر
بملازمت من می آمد عالم السر ایزد دانا است که از تقصیرات او بالکل در
گذشته آمده از لطف و شفقت می نمودم که سر موی تفرقه و غدغه در خاطر او
راه نمی یافت چون در واقعه حضرت عش آشیانی با فساد بعضی مفسدان اراده
از خاطر او سر بر زده بود میدانست که اینها به من رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت من
نمیکرد والده او هم در ایام شاهزادگی از ناخوشی اوضاع و اطوار او و سلوک

برادر خورد من مادر هوشنگ که تریاک خورده خود را کشت از خوبیها و از نیکیهای

او چه نویسم عقلی بکمال داشت و اخلاص او بمن در درجه بود که هزار پسر و برادر را

فدای یکموی من می کرد مکرر بخسرو مقدمات نوشت او را دلالت باخلاص

و محبت من می کرد چون دید که هیچ فایده بر آن مترتب نگردد دفعتا مست بعلو

که بکجا منجر خواهد شد از غیرتیکه لازمه طبیعت راجپوتیهاست زهر خود

قرار داده چند مرتبه گاه گاهی مزاج او در شورش می آمد چنانچه این حدیث

میراثی بود که پدر و برادران او همه یکبار در دیوانگی خود را ظاهر می کردند

بعد از مدتی علاج پذیر میشوند و در ایامی که من بشکار رفته بودم روز بیست و

ششم ذی الحجه سنه هزار و سیزده افیون بسیار در حین شورش دماغ

خورده در اندک زمانی درگذشت گویا که این احوال پسر بد و ناخلف خود را پیشتر

دیده است اول کتخدائی در آغاز جوانی و نوخاستگی مرا دست داد او بود بعد

از تولد خسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم چون بد سلوکیهای پسر و فرزند و برادر

را نسبت بمن نتوانست دید از جان درگذشت و در وقت دماغ پریشان شد درگذشته

خود را ازین کلفت و اندوه بازرهانید از فوت او بنابر تعلقی که داشتم ایامی

بر من گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتی نداشتم چهار روز

که شکوه و دو بهر رسید از غایت کلفت و اندوه چیزی از اکل و
شرب دارد طبیعت نخست چون این قضیه بوالد بزرگوارم رسید
مه لاسا نامه در غایت شفقت و مرحمت بدین مرید فدوی در کشت و خلعت
و دستار مبارک از سر بر داشته بودند بهمان طور بسته بجهت من فرستادند
این عنایت آبی بر آتش سوز و گداز من زد و اضطرابم فی الجمله قراری و
آرامی بخشید غرض از ذکر این مقدمات آنکه بیسعادتی ازین در بینکدر که
فرزندی بنابر ناخوشی سلوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود و با
پدر خود بی هیچگونه باعثی و سببی بمحض تصورات و خیالات فاسد در مقام بغی
و عناد در آمده از دولت ملازمتش قرار بر فرار اختیار نماید چون منتقم
جبار هر کرداری را جزای در برابر نهاده لاجرم مآل حالش بدان انجامید که
به بدترین احوال بقید در آمد و از درجه اعتبار افتاده بزندان دایمی گرفتار آمد
بیت راه چو مستانه رود هوشمند پای بدام آرد و سر در کمند مجملا روز شنبه
نهم ذالحجه بمنزل هوتل فرود آمد شیخ فرید بخاری با جمعی از شجاعان
و بهادران بتعاقب خسرو بالشکر فیروزی اثر تعیین و مشخص گشتند دوست محمد
را که در رکاب بود بنابر سبق خدمت و پیش سفیدی بمحافظت قلعه آگره و

و محلها فرستادم اعتمادالدوله و وزیرالملک را در وقت برآمدن آگره
بضبط و حراست شهر آگره گذاشته بودم بدوست محمد نعیم که چون بصوبه پنجاب
میرفتیم آن صوبه در دیوانی اعتمادالدوله است اورا روانه ملازمت خواهی ساخت
و پسران میرزا حکیم را که در آگره اند بقید آورده محبوس خواهی داشت چه هرگاه از
فرزند صلبی اینمعامله رو نماید از برادرزاده و عموزاده چه توقع توان داشت
معز الملک بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد روز چهارشنبه
به پلول نخشینه بفرید آباد نزول اجلال واقع گشت روز جمعه سیزدهم
اتفاق ورود دهلی دست داد از گرد راه بزیارت روضه مقدسه حضرت جنت آشیانی
شتافته زیارت نمودم و استمداد همت نمودم بفقرا و درویشان بدست خود
زرها دادم و از آنجا بزیارتگاه مقام حضرت شیخ اولیا نظام توجه کرده بلوازم
زیارت قیام و اقدام نمودم بعد از آن پاره زر بمیر جمال الدین حسین و شیخ مبارک و دیگر
بحکیم مظفر دادم تا بفقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند روز شنبه
چهاردهم مقام سرای نلیر شد این سرا را خسرو سوزانیده بود منصب آقا ملای
برادر آصفخان که بخدمت حضور سرافراز بود از اصل و اضافه هزاری ذات
و سیصد سوار مقرر گشته در این راه خدمت پایان می کرد جمعی از ادمیان قات

در رکاب ظفر انتساب بودند بملاحظه انکه چون بعضی ازین مردم با خسرو
اتفاق داشتند مبادا باختلاط ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد بکلانتران
ایشان دو هزار روپیه داده شد که در جریده مردم قسمت نمایند و جماعه دیگر را
بمراحم جهانگیری امیدوار ساختند شیخ فضل الله و راجه دهیر در هر منزل دادم
که در راه بفقرا و برهمنان میداده باشند سی هزار روپیه فرمودم که با جمیع
را با لشکر بطریق مدد خرج برسد بروز دوشنبه سیزدهم به پرگنه پانی پت
رسیدم این منزل و مقام بر اباء کرام و اجداد ذوی الاحترام بسیار خجسته
و فرخنده آمده دو فتح عظیم درین سرزمین روی داده یکی شکست ابراهیم
لودی که بتصویب عساکر ظفر مآثر حضرت فردوس مکانی دست داده ذکر آن در
تواریخ روزگار مرقوم است و مسطور دویم فتح هیموی بدکردار که در اول دولت
والد بزرگوارم بتفصیل تحریر یافته از عالم اقبال بظهور در آید درحینی که خسرو
از دهلی گذشته به پرگنه مذکور متوجه می گردد بحسب اتفاق دلاور خان که از آنجا رسیده
بوده است چون این مقدمه می شنود فرزندان خود را از آب جون می گذراند
و خود بپا... و قراقانه دل بر یلغار می نهد و قصد میکند که خود را پیش از
رسیدن خسرو بقلعه لاهور اندازد مقارن این حال عبدالرحیم نیز

بدینمقام و منزل رسید دلاور خان دلالت میکند که فرزندان خود را
همراه فرزندان من از آب بگذران و خود کناره گرفته منتظر رایات ظفر آیات
جهانگیری می باش از بسکه او گرانبار نزد شده بود این معنی را بخود قرار
نتوانست داد آنمقدار توقف نمود که خسرو رسید رفته او را ملازمت کرد
و قرار همراهی از روی حیثیت بار باضطرار داده خطاب ملک الوزرای یافت
و وزیر و صاحب اختیار گشت دلاور خان مردانه متوجه لاهور گردید و در راه
بهرکس و در راه بهرکس و هر طایفه از ملازمان درگاه و کروریان و سوداگران میرسید
آنها را از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه می گرفت و بعضی را میگفت
که از راه کناره کنند بعد ازین بندهای خدای از تاراج دست ظالمان
ایمن بود که اگر سید کمال در دهلی و دلاور خان در پانی پت جرات و همت نموده
سد راه خسرو می گرفتند آنجماعه بریخته که با او همراه او بودند تا بتعاقب
پریشان می گشتند و خسرو بدست می افتاد و غایتا همت شان هاربی نگرد در
الحال هر یک تقصیر خود را بروشنی تلافی نمودند و دلاور خان در ایلغار لاهور و
پیش از رسیدن خسرو بقلعه لاهور در آمد که خدمت نمایانی بود و سید کمال نیز
در جنگ خسرو تردد مردانه بتقدیم رسانید چنانچه در محل خود بتفصیل

نوشته شد

نوشته بود هیجدهم ذالحجه پرگنه کرنال محل نزول رایات عالیات گشت

درین منزل عابدین خواجه را که پسر خواجه کلان جویباریست و خواهرزاده

عبدالله خان اوزبک در زمان والد بزرگوارم آمده بود بمنصب هزاری ذات

و سوار سرافراز ساختم شیخ نظام تهانیسری که از شیادان مقرر وقت

خود است خسرو را می بیند و او را نویدها خوش ساخته پاره از راه همی

برد آمده مرا دید چون این مقدمات بعرض رسیده بود خرجی راه داده فرمودم

که متوجه زیارت خانه مبارک گردد در نوزدهم پرگنه تهانیسر منزل گردید

قوات درین مقام بسیار کم بود بحسب اتفاق و بارای عظیم دست داد چنانچه همگنان

شاد گشتند شیخ احمد لاهوری را که از زمان شاهزادگی خدمتگاری

و مریدی داشت بمنصب میر عدل مقرر داشتم مریدان و ارباب اخلاص و سلسله او

از نظر می گذرانند و شصت به هر کس باید داد بعرض رسانیده میدهاند در وقت

او دادن او بدان مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور میگردد باید که در وقت خود را

بد نمیتی ملتی از ملت ها تیره و مکدر نسازند و با جمیع ارباب ملل طریق صلح

کل مرعی دارند هیچ جانداری بدست خود نکشند و سلاح طبیعت نباشند مگر در

جنگها و شکارها مباشر در بیجان نمودن جاندار مگر بعرصه شکار یا بوقت

تعظیم تبرکات که مظاهر نور الهی‌اند بقدر درجات مراتب باید نمود و موئد و
موحد حقیقی در جمیع ادوار الله تعالی را دانست ملکه باید کرد تا در خلوت و کثرت خاطر
لمحه از فکر و اندیشه او خالی نباشند لیکن لوک و حقه تکل و لی ادب سوی
اوی غیر او اوطی طلب والد بزرگوارم ملکه اینمعنی بکمال رسانیده در کم وقتی
از اوقات ازین فکر خالی بودند در منزل ابولهبی اوزبک را بپنجاه و هفت
منصبداران دیگر بکومک شیخ فرید تعیین نموده چهل هزار روپیه بمدد خرج کومکیان عنایت بجا
مرحمت نمودم و هفت هزار روپیه دیگر بجمیل بیگ داده شد که با ومیاقات تقسیم نماید
بمیر شریف آملی نیز دو هزار روپیه شفقت کردم سه شنبه بیست و چهارم ماه مذکور
پنجکس را از ملازمان و همراهان خسرو گرفته آوردند دو کس را که قرار نوکری او کرده بودند
فرمودم که در ته پای فیل انداختند و سه نفر را که انکار نمودند سپرده شد تا بتحقیق
باز رسیده شود دوازدهم ماه فروردی سنه اول جلوس میرزا حسن و نورالدین
قلی کوتوال شهر لاهور داخل میشوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاور خان
میرسد و خبر میکند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد و شما خبردار باشید و در همین
تاریخ دروازهای شهر لاهور محفوظ و مضبوط میگردد دو روز بعد از تاریخ مذکور
با اندک مردم دلاور خان بقلعه داخل میشود و شروع در استحکام برج و باره کرده هر جا شکست

دریخی

و ریختگی داشت مرمت نموده توپها و جزایر و ضربزنها را ببالای قلعه
آورده مستعد جنگ نشستند جمعی قلیل از بندهای درگاه که درون
قلعه بودند همگی رجوع آورده تجدیدات معین کنند و مردم شهر نیز
باخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که فی الجمله سرانجام
سرانجام شده بود خسرو در رسید در یکی از منازل مقرر منزل
اختیار نموده فرمود که شهر را قفل کرده جنگ اندازند و یکی از دروازه
ها را هر جانب که میسر باشد آتش در داده بسوزانند و ملوث بالان خود
گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم کرد که شهر را تاراج
نمایند و زن و فرزند این مردم را اسیر کنند این جماعه خون گرفته یکی از
دروازهای شهر را آتش دادند دلاور خان و حسین بیگ دیوان و
نور الدین قلی کوتوال از طرف درون دیوار دیگر محاذی دروازه بر آوردند
و در همین روزها سعید خان که از تعیناتیان کشمیر بود در کنار آب چناب
منزل داشت این خبر را شنیده بایلغار روانه لاهور گشت چون بکنار
آب راوی رسید باهل قلعه خبر فرستاد که بقصد دولتخواهی آمده ام
مرا بدرون قلعه در آورید مردم قلعه کس فرستاده او را با چندی

که همراه داشت بدرون در می آورند بعد از نه روز که قلعه در محاصره بود خبر
رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب بخسرو و توابعان و بیرسدی پا
شده بخاطر می گذرانند که روبروی لشکر فیروزی اثر باید در وقت
چون لاهور از سوادهای اعظم هندوستان است در عرض شش هفت
روز گمراه عظیم دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که
دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند بقصد آنکه بر فوج شبخون
آورند از حوالی شهر برنخیزند در سرای قاضی علی شب پنجشنبه شانزدهم
بمن اینخبر رسید در سرای قاضی علی شب پنجشنبه شانزدهم بمن
اینخبر رسید باهم درست با آنکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم
صباح آن به سلطانپور رسیده شد تا نیمروز در سلطانپور بودم بحسب اتفاق
در همین وقت و ساعت میان افواج قاهره و جماعه مقهوره مقابله و مقاتله
در پیوسته معز الملک نشست بریانی آورده بود میخواستم که از روی
رغبت میل نمایم که خبر جنگ بمن رسید بمجرد شنیدن با آنکه طبیعت
مایل بخوردن بریان بود یک لقمه بجهت شگون خورده سوار شدم و مقید
برسیدن مردم و یکی افواج قاهره گشته بشتاب هرچه تمامتر متوجه گشتم

بجهه

جبه های خاصه خود را هرچند طلبیدم حاضر نکردند از سلاح بجز
نیزه و شمشیری حاضر نبود خود را بلطف ایزدی سپرده بملاحظه روانه
شدم در اول سواری زیاده از پنج سوار نبودند و هیچکس را هم خبر نبود
که امروز جنگ خواهد شد مجملاً تا بسر پل گویند وال رسیدن چهار صد
پانصد سواری از نیک و بد جمع شده باشند در وقتی که از پل مذکور می
گذشتم خبر فتح رسید اول کسی این مژده رسانید شمشی توشکچی بود بدین
خوشخبری خوشخبر خان خطاب یافت و میر جمال الدین حسین را که پیش از این
بجهت نصیحت خسرو فرستاده بودم در همین وقت بیامد از کثرت و
شوکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم شده تا آنکه شور
خبر فتح رسیده و این پیاده لوح بهیچوجه باور نمیکند و تعجب مینماید
که آن نوع لشکری که من دیده ام چگونه از فوج شیخ فرید که در نهایت قلت
و بی استعدادی آمد شکست میخورند وقتی که سنگهاسن خسرو با دو خواجه
سرای آوردند میر قبول المعنی نمود و از اسپ فرود آمده سر در پای من نهاد
و انواع خضوع و خشوع بتقدیم رسانید و گفت که اقبال بالاتر و بلند
تر ازین نمیباشد شیخ فرید درین سرداری مخلصانه و فدویانه بعمل آمد

سادات باره راکه از شجاعان زمان خود اند در هر معرکه که بوده اند کار
از ایشان شده هراول سادات خان و سید محمود باره سردار قوم
بنفس خود ترددات مردانه نموده هفده زخم برداشت و سید جلال هم از
برادران او بطایفه تیری به سقیفه خورد و بعد از چند روز در گذشت
در اثنای که سادات باره راکه پنجاه و شصت جنس نمودند زخم و ضرب
هزار هزار و با پنصد سوار بدبختی را برداشته پاره پاره شده بودند سید
کمال که با برادران خود کومکی هراول تعین یافته بودند از یک کناره در آمده زد
و خوردی کردند که فوق شور و مردی بود بعد ازان مردم برانغار
پادشاه هست سلا گفته تاختند اهل بغی و فساد شنیدن این کلمه شکست یا
شده هر یک بگوشه منتشر گشتند قریب بچهار صد نفر از آدمیان فاقی در
میدان پامال قهر و غلبه لشکر فیروزی اثر گردیدند نه صندوق جواهر
حسنه و نفایس که همیشه با خود میداشت بدست افتاد اسباب که دانست کاین کودک
خورد سال شود با بزرگان چنین بد سگال دل قدح دردی آرد به پیش
گذارد شکوه من و بزم خویش بشور اندر او زنگ خورشید را همچند
جام جمشید را همراهیم مردم گونه بین در آله باس ستاره دلالت نمایند در

میگردد

میکردند غالبا این سخن اصلا مفهوم و معقول من نمی گشت و
میدانستم که گذاشتنی که بنای آن بر مخاصمت پدر باشد چه مقدار پایداری خواهد
نمود بجنگال ناقص عقلان از جا نرفتم و مقتضای عقل و دانش را کار
فرموده بملازمت پدر و مرشد و قبله و خدای مجازی خود رسیدم و برکت
این نیت درست بدین انجه رسید رسید در شب همان روز که خسرو گریخت
راجه باسو را که از زمینداران معتبر کوهستان است رخصت نمودم که بآنحدود
رفته هر جا خبری و اثری از وی بشنود در بدست آوردن او و انچه
امکان سعی باشد بتقدیم رساند و مهابتخان و میرزا علی بیگ اکبر
شاهی را با لشکر انبوه تعیین نمودم و مقرر چنان شد که بهر طرف که خسرو
روانه گردد فوج مذکور تعاقب نمایند و من هم بنفس خود قرار داده بودم
که اگر خسرو بکابل رود من نیز در پی او شتافته تا او را بدست نیارم
برنگردم و اگر کابل توقف نکرده ببدخشان و آنحدود متوجه شود مهابتخان
را در کابل گذاشته خود بدولت و خیریت معاودت نمایم باعث رفتن بدخشان
آن بود که آن بی سعادت البته با وزبکان درخواهد آمد و این خفت
باین دولت لاحق می گردید در روزی که افواج قاهره بتعاقب خسرو تعیین

یافتند یازده هزار روپیه مهابتخان و بیست هزار روپیه جیدان

مرحمت شده و هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که در راه

بهر کس باید داد بدهند شنبه بیست و هشتم اردوی ظفرقرین

در منزل جیپال که هشت کروهی لاهور واقعست نزول اجلال دست داد و در

همین روز خسرو با معدودی چند بکنار دریای چناب دستگیر شد خلاصه سخن

آنکه بعد از شکست راههای مردمی که همراه او از معرکه جنگ برآمده

بودند مختلف گشت افغانان و اهل هند که اکثر قدیمان او بودند مستحسن میدانستند

که بهندوستان رو به بازگردد و مصدر بعضی فساد شود و حسن بیگ که

اهل و عیال و خزانه و مردم او بسمت کابل واقع بودند او دلالت رفتن

کابل می‌نمود آخر الامر چون کنکاش حسن بیگ عمل نمود و بابا قلم مردم

هندوستان و افغان از و جدایی اختیار نمودند بعد از رسیدن بدریای

چناب اراده می‌کنند که از گذر شاهپور که از گذرهای معینست عبور نماید

کشتی بهم نمیرسد بگذر سودهره روانه میشود در گذر مذکور مردم او

یک کشتی بی ملاح و کشتی دیگر پر از هیمه و کاه بدست می‌آورند چون خبر

شکست خسرو بجمیع جاگیرداران و راهداران و گذربانان صوبه پنجاب

حکم صادر کرد

حکم صادر گشته بود که این قسم قضیه روی داده خبردار و هوشیار
باشند بنابرین تاکیدات گذرها و آنها در بند بود حسین بیگ خیات
که ملاحان کشتی همه و کاه را با آن کشتی بملاح آورده خسرو را بگذرانند درین
اثنا کیلن و داماد کمال چودهری سودهره بیرسند و می بینند که جماعتی درین
کشتی در مقام نشستن از آب آیند بملاحان فریاد می کنند که حکم جهانگیر پادشاه
نیست که در رایت مردم از آب بادداشته می گذشته باشند هشیار
باشید از شور و غوغای اینها مردمی که در آن نواحی بوده آمدند جمع
میشوند و داماد کمال چوبی که کشتی بدان بیرا شد از دست ملاحان بستد
کشتی را سرگردان بیسازد و هر چند زرها قبول کردند که از ملاحان کشتی
متصدی گذرانیدن آنها شود هیچکس قبول ننمود به ابوالقاسم نمکی
که در گجرات و حوالی چناب بود خبر رسید که جمعی درین شب میخواهند که
از آب چناب عبور نمایند او چون بغیرتی بود هم در شب با فرزندان و
جمعیت سوار شده خود را بکنار گذر مذکور رسانید صبح بجایی رسید
که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت و از کنار آب داماد کمال تیر به تیر اندازی
در آمد تا چهار گروه کشتی بطور خود بیابان رویه آب میرفت تا آنکه آخر

آن بیت در رکاب نشست و هرچند خواستند کشتی را از رکاب جدا سازند
میسر نگشت درین اثنا صبح صادق دمید و گرفت و ابو القاسم و خواجه خضر
یان اهتمام بلال درین روی آب جمعیت کرده بودند کنار غربی آب را مستحکم
ساختند و جانب شرقی را زمینداران استحکام داده بودند بلا الحال
قبل از وقوع این حادثه پیشتر اولی لشکری بسرداری سعید خان که بکشمیر بتعین
یافته بود فرستاده بودم بحسب اتفاق در همین شب بدین نواحی میرسید
بسیار بوقت رسیده بود و باهتمام او یا وردن ابو القاسم خان نمکی
و جماعه خواجه خضرخان و بدست آوردن خسرو بسیار دخل داشت صبح روز یکشنبه
بیست و نهم ماه مذکور مردم بر فیل و کشتی سوار شده خسرو را بدست در آوردند
و روز دوشنبه سلخ در باغ میرزا کامران خبر گرفتاری او بمن رسید همانا
با میر الامرا فرمودم که بگجرات رفته خسرو را بملازمت آورد در نگاهداشت امور
سلطنت و ملکداری اکثر آنست که برای فهمیدگی خود عمل تمام نمایم
از نگاهداشتهای دو نگاهداشت معتبر میدانم اول آنکه بخلاف صلاح و صوابدید
جمیع بندگان مجالس الله آباد ملازمت پدر بزرگوار اختیار نموده
دولت خدمت ایشان را در یافتم و صلاح دین و دنیای من درین بود و

بهمان نگاه

بهمان یکگانگی پادشاه شدم دویم تعاقب خسرو که بهیچ چیز از تعیین
ساختن ساعت و غیره مقید نشده تا او را بدست نیاوردم آرام
نگرفتم از غرایب امورات که بعد از توجه از حکیم علی که دانای فن ریاضی
بود پرسیدم که ساعت توجه من چگونه بوده است بعرض رسانید که بجهت
حصول این مطلب اگر خواهند ساعتی اختیار نمایند در سالها مثل این
ساعتی که بدولت سوار شده اند نتوان یافت در روز پنجشنبه سوم محرم
در سنه هزار و پانزده در باغ میرزا کامران خسرو را دست بسته و زنجیر در پا
از طرف چپ برسم توره چنگیز خانی بنظر من درآوردند حسین بیگ را بر دست
راست او و عبدالرحیم بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو
در میان این ایستاده می لرزید و می گریست حسین بیگ بگمان آنکه
شاید او را نفعی کند سخن پریشان گفتن آغاز نمود چون غرض او معلوم گشت
او را بحرف زدن نگذاشته خسرو را سپردم و این هر دو مفسد را امر فرمودم
که در پوست گاو و خر کشیدند و بر دراز گوش واژگون سوار کردند و گرد
شهر گردانیدند و پوست گاو زودتر از پوست خر قبول خشکی نمود
حسین بیگ تا چهار پهر زنده مانده به تنگی نفس درگذشت و عبدالرحیم

که در پوست سر بود و از خارج باد در طوایف رسانیده ندرنده ماند از روز
دوشنبه آخر ذی الحجه تا نهم محرم سنه مذکور بواسطه زبونی ساعت در باغ میرزا
کامران توقف واقع شد بهیروال که خیابک در آن مقام فرصت داده بود شیخ
فرید حکم مرحمت فرموده و او را بخطاب والای مرتضی خان سرافراز کرده بودم
بجهت نظام و انتظام سلطنت از باغ مذکور بتشریف شهر فرموده که دو رویه چوبها
بر پا کرده فتنه انگیزان اویماق و جمعی را که درین شورش همراهی کرده بودند بدارها
و چوبها آویخته هر یک را بیاسای غیر مکرر رسانیده و خوار ساختند و زمینداران
که در پنجاب لوازم دولتخواهی بجا آورده بودند رعایت و چودهرائی
میانه دریای چناب و بهت فرموده زمینها را بطریق مدد معاش بایشان مرحمت
فرمودم از جمله اموال حسین بیک که بعد ازان هر جا اسم او مذکور گردد کاون
و خزان خواهد گشت از خانه ملا محمد نامی قریب یک لک روپیه ظاهر شد
سوای آنچه بمحل دیگر سپرده و همراه خود داشته وقتی که بهمراهی ... را
مشایخ بدین درگاه آمده بود یک اسب داشت رفته رفته کارش بدین
درجه رسید که صاحب خزانه و دفینه گردیده امثال این اراده‌ها در خاطرش
جا کرده در اثنای راه که معامله خسرو هنوز در نسبت نا حق بود چون بمیان آن ولایت

ودارالخلافه

و دار الخلافه اکره که منبع فتنه و فساد است از سرداری صاحب وجود خالی
بود با وجود آنکه مبادا معامله خسرو بطول انجامد فرمودیم که فرزند پرویز
بعضی از سرداران را بر راه‌ها گذاشته خود با صفیحان و جمعی که بدولت نسبت
خدمت نزدیک داشته باشند متوجه اکره گردد و حفظ و حراست
آنجا و دررا در عهده اهتمام خود مقرر ساخته‌اند ببرکت الهی پیش از آنکه پرویز
باکره رسد مهم خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان بنیت پذیرفت
بنا بر این فرمودیم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد چهارشنبه نهم محرم
بمبارکی بقلعه لاهور در آمدم جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که
معاودت بدار الخلافه اکره درین ایام که فی الجمله خللی در صوبه گجرات و دکن و
بنگاله واقعست بصلاح دولت اقرب خواهد بود این کنگاش پسند خاطر نیفتاد
چه از عرایض شاه بیگ خان حاکم قندهار بعضی مقدمات مسموع افتاده بود
که دلالت بر آن می‌کرد که امرای سرحد قزلباش بنابر فساد چندی از رفقای
لشکر میرزایان که همیشه محرک سلسله خصومت و نزاع و ترغیب نامجات در گرفتن
قندهار با آن طایفه می‌نویسند حرکتی خواهند نمود بخاطر رسید که مبادا استقلال
شدن حضرت عرش آشیانی و مخالفت هنگام خسرو و داعیه‌ها بنیز ساخته

بر سر قندهار یورش نماید حسب اتفاق آنچه بخاطر آفتاب اشراق پرتو
انداخته بود از قوت بفعل آمد و حاکم فرات و ملک سیستان و جاگیرداران
آن نواحی بکومک مدد حسین خان حاکم هرات بر سر قندهار متوجه گشتند شاه
به همت و مردانگی شاه بیگخان که مردانه پا قایم کرده قلعه را مضبوط و مستحکم
ساخت و خود به بالای ارک سوم از قلعه مذکور چنان نشست که بیرونیان
معاینه محفل او را میدیدند در مدت محاصره میان سینه سپر و ما برنهه مجلس
عیش و عشرت ترتیب میداد و هیچ روزی نبود که فوجی برابر لشکر غنیم از
قلعه بیرون نمیفرستاد و کوششهای مردانه بتقدیم نمیرسانید تا در قلعه بود
چنین بود لشکر قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این خبر در لاهور
رسید ظاهر شد که توقف در بیخود و اقرب و اصلح بوده در حال فوج
کلانی بسرداری میرزا غازی همراهی جمعی از منصبداران و بندهای درگاه
مثل قرا بیگ که بخطاب اقرار خانی و تخته بیگ که بخطاب سردار خانی
سرافراز گردیده معین گشتند میرزا غازی را منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز
ساختند و نقاره عنایت نمودند خواجه عاقل که بخدمت بخشیگری این لشکر مقرر شد
بیگ
چهل و سه هزار روپیه مدد خرج کومکیان بقرا خان پانزده هزار روپیه بنقدی

و قلیچ

و قلیچ بیگ که از همراهان میرزا غازی بودند مرحمت شد بجهت رفع تهیّه
و اراده سیر کابل توقف لاهور را بخود قرار دادم در همین روز منصب
حکیم فتح الله از اصل و اضافه هزاری ذات و سیصد سوار قرار گرفت چون
از شیخ حسین جامی خواهشهای نزدیک بوقوع رسیده بود ملکی دادم
که موازی سی چهل هزار روپیه بوده باشد بخرج او و خانقاه و درویشانی
که با او می باشند مقرر نمودم در بیست و دوم عبدالله خان را نواخته بمنصب
دو هزار و پانصد ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز
ساختم دو لکهه روپیه باحدیان فرمودم که مساعدت بدهند بمرور از ماهیانهای
ایشان فصلی نمایند شش هزار روپیه بقاسم بیگ خویش شاه بیگ خان
و سه هزار روپیه به سید بهادر خان شفقت نمودم در گوئندوال که بر کنار
دریای بیاه واقع است هندوی بود ارجن نام در لباس پیری و شیخی
چنانچه بسیاری از ساده لوحان هنود بلکه نادانان و سفیهان اهل اسلام را
مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیری و ولایت را بلند آوازه
گردانیده بود و او را گورو می گفتند و از اطراف و جوانب گولان و گول پرستان
بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار می کردند سه چهار پشت او

سه چهار پشت او این دوکان را گرم داشتند تنها بخاطر می‌گذشت
که این دوکان باطل بر طرف باید ساخت یا او را در جرگهٔ اسلام در می‌باید آورد تا آنکه
درین ایام خسرو از آن راه عبور می‌نمود این مردک مجهول اراده کرد که ملازمت او در
یابد در منزلی که جای مقام او بود خسرو را نزول اتفاق افتاده آمده او را دیده و
بعضی مقدمات فی ابا فته باو رسانیده بر پیشانی او انگشتی از زعفران که باصطلاح
هندوان قشقه گویند کشیده و آنرا شگون میدانند چون اینمقدمه بمسامع
جاه و جلال رسید و بطلان او را بوجه اکمل دانستم امر کردم که او را حاضر
ساختند و منازل و مساکن او را و فرزندان او را بمرتضی خان عنایت نمودم
و اسباب و اموال او را بقید ضبط در آورده فرمودم که او را بسیاست و یاسا
رسانند و دو کس دیگر که راجو و امبا نام داشتند در ظل حمایت
دولتخواهان چه ظلم و تعدی که نمی‌کردند درین چند روز که خسرو
لاهور را محاصره داشت دست انداز بیجا و بی اندازه‌ها نموده بودند فرمودم
که راجو را بدار کشیدند و امبا را که بزرداری مشهور بود جریمه گرفتند محلات لکهه
و پانزده هزار روپیه ازو بوصول رسید آن مبلغ را فرمودم که بتغلور خانها
و مصارف خیرات صرف نمایند سعدالله پسر سعید خان بمنصب دو هزاری ذات

هزار سوار

وهزار سوار افتخار یافت پرویز از غایت اشتیاق بملازمت وهمت
من مسافتهای دور و دراز دریافتم در ایام رسالت که یاران دست از تقاطر
باز کشیده است باندک مدتی طی نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن
دو پهر و سه گری سعادت ملازمت دریافت از غایت مهربانی و شفقت اورا
در کنار عطوفت گرفته پیشانی او را بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سر زد
بخود قرار داده بودم که تا او را بدست نیارم هیچ جا توقف نکنم و احتمال
داشت که بجانب هندوستان رو به باز گردد درین حالت خالی گذاشتن
دار الخلافه که مرکز دولت و محل سلطنت و مقام نزول سراپردگیان محفل
قدس و مدفن گنجهای عالم بود از صلاح ملک داری دور می نمود بنابرین از
اگره در حالت توجه بتعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و
خدمت تو این نتیجه دارد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی
بتو آورد ما بتعاقب او ایلغار نمودیم مهمات را بمقتضای وقت و صلاح
یکنوع صورتی داده خود را زود باگره رسان که پای تخت و خزانه را که
سرمایه گنج قارون است بتو سپردیم و ترا بخدای قادر پیش از انکه این بحکم
به پرویز رسد رانا در مقام عجز در آمده کس نزد آصف خان فرستاده بود

که چون از کردهای خود خجالت و شرمندگی تمام دارم امیدوارم که شفیع من
شده نوعی کنی که شاهزاده بفرستادن ما بآگره که از فرزندان همت
راضی گردند و پرویز بهمین رضا نداده گفت که با خود متوجه خدمت گردد
با گر آن را نفرستند درین وقت خبر فتنه انگیزی خسرو میرسد بنابر ملاحظه وقت
اصفهان و دیگر دولتخواهان آمدن او که راضی گشته در نواحی هند للکده سعادت
خدمت شاهزاده در می یابد پرویز راجه جگناته و اکثر امرای تعینات آن لشکر را
گذاشته خود با اصفهان و چندی از نزدیکان و اهل خدمت روانه آگره گردید که
بهمراهی روانه درگاه والا جاه میگردانند چون بحوالی آگره میرسد خبر فتح و
گرفتاری خسرو شنیده بعد از دو روز که مقام مینماید حکم بدو میرسد که چون
خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمعیت پذیرفته خود را بنوعی بما برسان
تا آنکه بتاریخ مسطور سعادت ملازمت دریافت آفتابگیر که از علامات سلاطین
باو مرحمت فرمودیم و منصب او ده هزاری حکم شد و بدیوانیان فرمودیم
که جاگیر تنخواه دهند میرزا علی اکبر را در همین روزها بحکومت کشمیر فرستادم
دو هزار روپیه بقاضی عزت الله حواله شد که بفقرا و ارباب احتیاج کابل
قسمت نماید احمد بیگ خان بمنصب دو هزار ذات و دو هزار و دویست و پنجاه

سوار از

51

سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید در همین ایام مقرب خان با ورود
فرزندان دانیال مفتخر گشته بود بعد از شش ماه و بیست و دو روز
از برهانپور رسیده دولت ملازمت دریافت وقایع آنجا و دراز بتفصیل
معروض داشت سیفخان بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار افتخار
یافت شیخ عبدالوهاب از سادات بخاری که در زمان حضرت عرش
آشیانی حاکم دهلی بود بنابر بعضی قبایح که از مردم او صادر گردید
از آنجا تغییر یافته داخل ایمه و ارباب سعادت گشت در تمام ممالک محروسه
خواه در محال خالصه خواه جاگیرداران حکم فرمودم که علوفه خانها ترتیب داده
بجهت فقرا و غربا و اهل احتیاج طعام روزیانه طبخ نموده باشند تا مجاور
و مسافر از آن فیض رسند ایبه خان کشمیری که از نژاد حکام کشمیر است
بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گردید روز دوشنبه نهم
ربیع الآخر شمشیر خاص به پرویز مرحمت نمودم قطب الدین خان کوکه و امیر الامرا
هم شمشیرهای مرصع عنایت شد فرزندان دانیال را که مقرب خان
آورده بود درین روز دیدم سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند
پسران طهمورث و بایسنغر و هوشنگ نام دارند آنقدر مرحمت و شفقت

نسبت باین اطفال از من بوقوع آمد که در هیچ کس نبود طهمورث
را که از همه کلانتر بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت باشد و دیگران را
بهمشیره‌های خود سپردم تا واجبی از احوال آنها خبردار باشند خلعت خاصه
بجهت راجه مانسنگه به بنگاله فرستاده شد سی لکه دام بمیرزا غازی
انعام فرمودم شیخ ابراهیم پسر قطب الدین خان کوکه بمنصب هزار ذات
و سیصد سوار سرافراز گردید و بخطاب کشور خانی ممتاز گشت چون در
حین توجه بتعاقب خسرو فرزند خرم را که در آگره بر سر محلها و خزاین
گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر از این مهم حکم شد که فرزند مذکور با محلها
در ملازمت حضرت مریم زمانی و محلها روانه ملازمت گردد چون بحوالی
لاهور رسیدند روز جمعه دوازدهم ماه مذکور بر کشتی سوار شده باستقبال
والده خود در حوالی دهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسر گشت
بعد از ادای کورنش سجده و تسلیم و مراسمی که از خوردان بکلانان
توره چنگیزی و قانون تیموری ضابطه و رسم است بعبادت اسلام
و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون از این شغل فارغ گشتم
رخصت مراجعت یافته بقلعه لاهور در آمدم در هفدهم معز الملک را

بخشیگری

بخشیگری لشکر را تعین نموده بدان صوب فرستادم و چون خبر
مخالفت رای رای سنگه و دلیپ پسر او در حوالی ناگور و آنحدود رسیده
بود فرموده‌ام راجه جگناته با جمعی از بنده‌های درگاه و معز الملک بکور
ایلغار نموده دفع فتنه و فساد آنها نمایند سردار خان را که بجای
شاه بیگ خان بحکومت قندهار مقرر گشته بود بمنصب سه هزاری ذات
و پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار روپیه باو عنایت نمودم بخضر
خان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمد خان سه هزار روپیه مرحمت شد
هاشم خان پسر قاسم خان که از خانه‌زادان این دولت لایق تربیت
است منصب دو هزار و پانصد ذات و هزار و پانصد سوار سرافرازی
یافت و اسپ خاصه نیز بدو عنایت نمودم هشت نفر از امرای متعهد خلعتها
فرستادم پنجهزار روپیه بانعام نظام شیرازی قصه‌خوان مرحمت شده
سه هزار روپیه بجهة خرج علوفه‌خانه کشمیر بوکیل میرزا علی بیگ حاکم
آنجا داده شد که بلده مذکور فرستد خنجر مرصع که سی هزار
روپیه قیمت او بود بقطب الدین خان بخشیدم بمن رسید که شیخ ابراهیم
نام افغانی دوکان شیخی و مریدی در یکی از پرگنات حوالی لاهور ترتیب

داده و چنانچه طریقه اوباش و سفلهاست جمیع کنیزهای از افغانان
و غیره بر او گرد آمده اند فرمودم که او را حاضر آورده به پرویز سپارند
که در قلعه چنار نگاه دارد تا این هنگامه باطل بهم خورد روز یکشنبه هفتم
جمادی الثانی بسیاری از منصبداران و احدیان سرافراز گشتند منصب
مهابتخان دو هزار بذات و هزار و سیصد سوار مقرر گشت دلاورخان
بدو هزار بذات هزار و چهارصد سوار سرافراز گردید وزیر الملک بهزاری
و سیصدی ذات و پانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت قلیجخان بهزار بذات
و سوار سیام سنگه بهزار و پانصد بذات و هزار و دویست سوار ممتاز گشت
همچنین چهل و دو نفر از منصبداران بزیادتی منصب سرافرازی یافتند
در اکثر روزها همین شیوه مرعی و منظور است لعلی بقیمت هفت و پنجهزار
روپیه به پرویز مرحمت نمودم روز چهارشنبه نهم ماه مذکور مطابق بیست و
یکم شهریور بعد از گذشتن سه پهر و چهار گهری مجلس جشن شمسی
که ابتدای سال سی و هشتم بود از عمر من منعقد گشت بدستوریکه [illegible]
آیین بود اسباب وزن را با ترازو در خانه حضرت مریم مکانی ترتیب
و آماده ساختند در ساعت و وقت مقرر بخیریت و مبارکی در ترازو

نشستم هر علاقه

نشسته هر علاقه آنرا یکی از کلان سالان در دست گرفته دعا کردند اول
مرتبه بطلا وزن شد سه من و ده سیر بوزن هندوستان و بعد ازان
بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها و ملبوسات تا دوازده
وزن که تفصیل آن بعد ازین مرقوم خواهد گشت در سالی دو مرتبه خود را
بطلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه اقسام حبوبات و
غیره وزن می کنم یکمرتبه در سال شمسی یکمرتبه در سال قمری و زر این
دو وزن را بخویلدار علحده می سپارم که بفقرا و ارباب احتیاج رسانند
درهمین روز مبارک قطب الدینخان کوکه را که سالها در آرزوی چنین روزی
بود بانواع عنایات سرفراز ساخته اول منصب او را پنجهزار بذات و سوار
مقرر داشتم و بعد ازان خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع
امتیاز بخشیده بصوبه داری و حکومت دار الملک بنگاله و اودیسه که
جای پنجاه هزار سوار است مرخص ساختم و از روی عزت بانکه عظیم روانه
آن صوب گشت دو لکه روپیه نیز مدد خرج کویان مرحمت شد نسبت والده او
بمن ازان مقوله است که چون در ایام طفولیت برعایت و تربیت او پرورش
یافته ام اینمقدار انس مرا با وست که با والده حقیقی خود ندارم و والده قطب الدینخان

بجای والده جهان من است و خود نیز او را از فرزندان و برادران حقیقی
کمتر دوست نمیدارم از کوکه‌ها کسی که قابلیت کوکگی من دارد قطب الدین خان
است و سه لکهه روپیه بکوکیان قطب الدین خان مرحمت شد و هم درین روز
یک لکهه و سی هزار روپیه بطریق ساچق بجهت دختر بهاری که نامزد پرویز بود
فرستادم درین روز و هم بازبهادر قلماق که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده
بود بهر آستان بوسی بخت درین تاریخ دولت آستانه بوس دریافت خنجر
مرصع و هشت هزار روپیه مرحمت نمودم و بمنصب هزاری ذات و سوار
سرافراز ساختم یک لک روپیه نقد و جنس به پرویز عنایت شد کیسو داس مارو
بمنصب هزار و پانصدی ذات سوار سرافراز ساختم ابو الحسن دیوان
و مدار کار برادرم دانیال بود بهمراهی فرزندان او دولت ملازمت
دریافت بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلند گردید در اول ماه
جمادی الثانی شیخ بایزید که او نبیره شیخ زاده‌های سیکری بفروغ عقل
و دانائی و نسبت قدیم بخدمت امتیاز تمام دارد بخطاب معظم خانی ممتاز
گشت و حکومت دهلی با و مقرر فرمودم و درین وقت و تکمه مانند کور عقدی
مشتمل چهار قطعه لعل و چند دانه مروارید به پرویز شفقت کردم منصب

حکیم مظفر

حکیم مظفر سه هزار ذات و هزار سوار از اصل و اضافه مقرر گشت
چهار گروپیه بنهمل راجه منجهولی مرحمت شود هم از سوانحی که تازه
رو داد ظاهر شدن کتابت میرزا کوکه است که براجی علیخان
ضابط خاندیس نوشته بوده اما عقیده آن بود که نفاق او بجنبه
خاطر خسرو و نسبت دامادی او مخصوص بمن باشد از فحوای این نوشته
که بخط او بود ظاهر گشت که نفاق جبلّی خود را در هیچ وقت از دست نداده
این شیوه ناپسندیده را والد بزرگوارم نیز سلوک برداشته است
مجملاً کتابتی در وقتی از اوقات براجی علیخان مذکور مرقوم ساخته
سراپا مشعر بر بدی و بدبندی و منقصتی که هیچ دشمن نگوید
و نسبت باد هیچ کس نتوان کرد چه جای آنکه بمثل حضرت عرش آشیانی
بادشاه و صاحب قدردانی که از ابتدای طفولیت بنابر حقوق خدمت
والده و در مقام تربیت و رعایت او شده بلکه اعتبارش به درجه
رسانیده که در نسبت خود همسنگ و همتا ندانسته این کتابت در برهانپور
در میان اسباب و اموال راجی علیخان بدست خواجه ابوالحسن می افتد جهت خوا
آورده بمن گذرانید از خواندن و دیدن مو بر اعضای من راست شد اگر ملاحظه

من راست شد اگر ملاحظه بعضی تصور مردم و حقوق شناسی دادن مادر او نمی
بود کیخانیش دانست که او را بدست خود بیاسا رسانم بر تقدیر او را حاضر
ساخته این نوشته بدست او داده فرمودم که آواز بلند در میان مردم
بخواند منظور آن بود که از دیدن آن کتابت قالب او را از روح پرداخته خواهد شد
از غایت بی آزرمی خیرگی او خود بروشنی خواندن گرفت که گویا این
نوشته او نیست و بحکم بخواند حاضران مجلس بهشت آیین از بندهای
اکبری و جهانگیری هر کس شنید زبان بطعن و لعن او گشوده ملامتها کرد بشنید
شد که قطع نظر از لطفهای که بذات من کرده با اعتقاد ناقص خود
وجوه بران ترتیب دادی از والد بزرگوارم که از خاک ترا و سلسله ترا
برداشته باین دولت دیرینه رسانیده بودند که محسود امثال و اقران
خود گشته بودی چه امر روی داده بود که بدشمنان و مخالفان دولت
او چنین مقامات باینی نوشت و خود را در جرگه حرامخوران روسیاهان
جا دادی بلی فطرت اصلی که جبلت طبعی چه توان کرد که هرگاه طینت تو با
نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امور چه سر خواهد بود آنچه
با من کرده بود از سر آن در گذشته باز بهمان منزل و حالتی که داشتی

سرافراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بمن بوده باشد
الحال که این معنی دانسته شد با خدای مجازی و حقیقی خود نیز در مقام
بوده ترا بعمل و نیتی که داری واگذاشته حواله نمودم بعد از ذکر این مقدمات
از جواب شرمنده در برابر آن نوع روسیاهی چگوید حکم بتغییر جاگیر او کردم چون
ازین ما بین بفعل آمده بود اگرچه گنجایش عفو و درگذرانیدن نداشت
غایتاً بنابر تجاهل خطاها گذرانیدم روز یکشنبه بیست و هشتم ماه مذکور محجابه
کدخدائی پرویز به دختر شاهزاده مراد منعقد گشت در منزل حضرت
مریم زمانی عقد بسته و جشن و طوی در خانه پرویز ترتیب یافته هر که
دران انجمن حاضر بود بانواع نوازش و تشریفات سرافراز گردید بهزار روپیه
تشریف آیلی و چند دیگر از امرا حواله شد که بفقرا و مساکین تصدق نمایند
روز یکشنبه دهم رجب بعزم شکار گرجاک و بنده از شهر برآمده باغ
رام داس را منزل گردیدم چهار روز در آنجا مقام شده روز چهارشنبه
سیزدهم وزن شمسی پرویز بعمل آمد او را دوازده مرتبه باقسام و نقرات
و دیگر اجناس بوزن درآوردند و هر وزن دو من و هژده سیر است
حکم کردم که مجموع را بفقرا قسمت نمایند درین روز منصب سیحا علی خان بهزار

و پانصد پیادات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر شد بعد از آنکه
میرزا غازی و لشکری که بهمراهی او تعین بودند روانه گشتند بخاطر رسید
که جماعه دیگر هم از عقب باید فرستاد بهادر خان قوربیکی را بمنصب هزار و
پانصدی پیادات و هشتصد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعه ایماق توری که
قریب سه هزار نفر بودند بسرداری شاه بیک و محمد امین با و همراه ساخته روانه
نمودیم و دو و کات روپیه مدد خرج کومکیان بجماعه مذکور مرحمت شد و یکهزار
برق انداز نیز مقرر گشت آصفخان را بمحافظت خسرو و ضبط لاهور تعین نموده
گذاشتیم امیر الامرا هم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت محروم
گردید درین شهر ملا عبد الرزاق معموری که از صوبه دکن طلب شده بود بمنصب
بخشیگری حضور سرافراز گردید حکم شد که باتفاق ابو الحسن لوازم این خدمت
قیام و اقدام می نموده باشند ضابطه درین بوده من هم بهمین ضابطه عمل
مینمایم که در خدمات عمده دو کس را شریک میساختند نه بواسطه بی اعتمادی
بلکه بنابر آن که چون بشر است و آدمی از کوفت و بیماری خالی نمی باشد
اگر یکی را تشویشی یا مانعی روی دهد آن دیگر حاضر بوده باشد و کار و مهمات
بندهای خدا معطل نماند هم درین ایام خبر رسید که زور دستی که از روزهای

مقرر

مقرر شد والنت عبدالله خان از کالپی که جاگیر اوست ایلغار نموده بولایت
بندیله در می آمد و تردد شایانه نموده رامچند پسر مدکر را که مدتی
در آن جنگل و زمین لت فتنه انگیزی می کرد دستگیر ساخته بکالپی آورد
بواسطه این خدمت پسندیده بعنایت علم و منصب سه هزاری ذات و دو هزار
سوار سرافراز شده از عرایض صوبه بهار بعرض رسید که جهانگیر قلیخان را
با سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار است و قریب به چهار هزار
سوار و پیاده بسیار دارد در باب بعضی مخالفتها و نادولتخواهیها در زمین
هویدا جنگ درپیوسته‌اند و درین معرکه خان مذکور بنفس خود تردد
مردانه بتقدیم رسانید آخر الامر سنگرام بزخم تفنگ نابود گشته بسیاری
از مردم او در معرکه افتاده بقیة السیف قرار بر فرار اختیار نمودند
چون این کار نمایان می بود که از جهانگیر قلیخان بوقوع آمد او را بمنصب
چهار هزار و پانصدی ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافراز ساختم
مدت سه ماه و شش روز از اوقات بمشغولی شکار گذشت پانصد و هشتاد
باب جانور به تفنگ و تیر و قمرغه شکار شد از آنجمله یکصد و پنجاه و هشت جانور
به تفنگ زده بودم دو مرتبه قمرغه واقع شده یکمرتبه در گرجهاک که پرگنه دکیان

حرم سرای عصمت بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور کشته شد و مرتبه دیگر
در بندیه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بود قوچ کوهی
یکصد و هشتاد و بز کوهی هشت و نه گورخر ده نیلگاو و نه آهو وغیره
ششصد و چهل و هشت روز چهارشنبه شانزدهم شوال بخیر و خوبی از شکار
معاودت واقع شد و بعد از گذشتن گکهر و ستن گکری از روز ندکوز بشهر
لاهور درآمدم امر غریبی درین شکار مشاهده گشت آهوی سیاه شکاری را در حوالی
دیه حسداله که شکاری در آنجا ساخته شده تیر تفنگ در شکم او زدم چون
زخمی گشت از او آوازی ظاهر شد که در غیر مستی این قسم آواز از هیچ آهوی
شنیده نشده بود شکاریان کهن سال و جمعی که در ملازمت بودند
نموده اظهار کردند که ما یاد نداریم و نه از پدران خود شنیده ایم که این قسم آواز
در غیر مستی از آهو سر زده باشد چون خالی از غرابتی نبود نوشته شد
گوشت بز کوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی لذیذتر یافتم با آنکه پوست
بران بغایت بدبوست که بد ماغت آن بو از او زایل نمی گردد و گوشت
آن مطلقا بوی ناک نیست یکی از بزهای نر که از همه کلانتر بود فرمودم که بوزن
درآوردند دو من و هشت و چهار سیر که هشت و یکمن ولایت بوده باشد

ظاهر شد

ظاهر شد همچنین یک قوچ کلان افسوده‌م که کشیدند دو من سه سیر اکبری
مطابق هفده من ولایت بوزن درآمد از گورخرهای شکاری یکی که از
همه بجثه قوی‌تر بود نه من و شانزده سیر مطابق مقال و شش من ولایت
سنجیده شد از شکاریان و هوسناکان بودم که در شاخ
قوچ کوهی بوقت معین کرمی بهم میرسد که از حرکت آن خارشی در رو
پیدا میشود که بانواع خود را بجنگ درسمی آورد و اگر از نوع خود حریفی
نیابد شاخ خود را بر درختی یا سنگی برده تسکین آن خارش میدهد
و بعد از تفحص آن کرم در شاخ ماده آنجانور نیز ظاهر گشت و حال آنکه ماده
جنگ نمیکند پس ظاهر شد که این سخن اصلی نداشته است گوشت گورخر
اگرچه حلالست و اکثر مردم میل خورند اما هیچ وجه طبع مرا بخوردن آن رغبت
نیفتاد چون بجهت تادیب و تنبیه دلپت ولد رای رایسنگه و پدر او قبل
ازین فرمانی صادر گشته بود درینولا خبر رسید که زاهد خان پسر صادق خان
و راناسنگر و معزالملک با جمعی دیگر از منصبداران و بندهای درگاه خبر دلپت
را در نواحی ناگور از مضافات صوبه اجمیر است میرسیدند بر سر او ایلغار نموده
او را دریافتند چون مجال گریز نیافت ناچار پا قایم ساخته با فوج اندکی

بجادله و مقاتله در می آید بعد از آنکه اندک زد و خوردی شکست عظیم یافته
جمعی کثیر را بکشتن میدهد و اسباب خود را گذاشته فرد شکسته سلاح و شکسته کمر
نه یارای جنگ و نه جای [illegible] بوادی ادبار فرار می نماید قلیج خان را با وجود
پیر سالی بنا بر مراعات والد بزرگوارم منصب او را برقرار داشته در سرکار [illegible]
جاگیر حکم کردم در ماه ذیقعده والده قطب الدین خان کوکه که مرا شیر داده بود بجای
والده من بود بلکه از مادر مهربان مهربان تر و از خردی ها در کنار تربیت او
پرورش یافته بودم برحمت ایزدی پیوست نعش او را بر دوش خود گرفته
پاره راه بردم چند روز از کثرت خوف و الم میل بخوردن طعام نشد و تغیر
لباس نکردم [illegible] از جلوس همایون روز چهارشنبه بیست و دوم
ذیقعده سنه هزار و پنج بعد از گذشتن سه پهر [illegible] حضرت نیر اعظم
بخانه شرف خود تحویل نمود و دولتخانه همایون را برسم معهود آئین بسته بودند
جشن اعظم ترتیب یافت و در ساعت مسعود بر تخت جلوس واقع شد
امرا و مقربان را بانواع نوازشها و عنایات سربلند گردانیدم در همین روز
مبارک از عرایض قندهار بموقف عرض رسید که لشکری که بسر کردگی میرزا غازی
ولد میرزا جانی بکومک شاه بیگخان تعین یافته بودند دوازدهم شهر شوال سنه مذکور

داخل ملک

داخل ملک قندهار میشوند و طایفه قزلباشیه چون خبر رسیدن عساکر
ظفر مآثر را بسمت منزل ملک مذکور میشنوند سراسیمه و پشیمان تا کنار آب
سرهند که پنجاه شصت کروه بوده با عنان باز نمی کشیدند فی الحال ظاهر شد
که حاکم قره و جمعی از حکام آن نواحی بعد از سنفار شدن حضرت عرش آشیانی
بخاطر می گذرانید که قندهار درین فرصت و آشوب بال بدست خواهد آمد
بی آنکه از جانب شاه عباس تا آنجا حکمی رسید جمعیت نموده ملک سیستان را
با خود متفق میسازند و کس نزد حسین خان حاکم هرات فرستاده ازو
کومک طلب میدارند و او هم جمع میفرستد بعد از آن باتفاق یکدیگر
قندهار متوجه میشوند شاه بیگ خان حاکم آنجا بملاحظه آنکه چون خبث دو سر دارد
اگر عیاذاً بالله شکستی روی دهد قندهار از تصرف بدون خواهد رفت
قلعگی شدن را بهتر از جنگ دانسته قرار بر قلعه داری میدهد و قاصدان
سریع السیر بدرگاه میفرستند بحسب اتفاق درین ایام رایات جلال که بتعاقب خسرو
از دار الخلافه آگره حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال داشت بمجرد شنیدن
اینخبر بلا توقف فوج کلانی از امرا و منصبداران بسرداری میرزا غازی
فرستاده شد پیش از آنکه میرزای مذکور بقندهار رسید اینجماعه شتاب سر

که حاکم قندهار با بعضی از جاگیرداران آن نواحی قصد ولایت قندهار نموده اند

اینمعنی را لایق نداشته بقدغن حسین بیگ نامی را از مردم روشناس

خود بسفارت فرستاد فرمانها باسم آنها صادر می گردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته

متوجه جا و مقام خود شوند که بسبب محبت و موالات ابای کرام ما و سلسله

علیه جهانبانی پادشاه قدسیت انجام عنقریب پس از انکه حسین بیگ برسید و حکم شاه

بایشان رسانید بنابر مقاومت عساکر منصور نیاورده مراجعت را غنیمت

میشمارند حسین بیگ بندگان آن مردم را ملازمت نموده روانه ملازمت میشود در

لاهور سعادت خدمت دریافت و اینمعنی را اظهار نمود که این جماعت بی ادب

را که بر سر قندهار آمده بودند تغیر فرموده شاه عباس گفت که از آنها بوقوع

آمده مبادا که غباری ازین ممر گرانی راه یافته باشد القصه بعد از رسیدن

افواج قاهره بقندهار حسب الحکم قلعه را بسردار خان می سپارند و شاه بیگلخان

بالشکر کومک عازم درگاه میشوند در بیست هفتم ذیقعده عبد الله خان احمد

بیگ را در بند و زنجیر آورده بنظر گذرانیدند فرمودم که زنجیر از پای او برداشتند

و خلعت دره پوشانیده براجه باسو حواله نمودم که ضامن گشته او را با جمعی دیگر

از خویشان که همراهی او گرفتار گشته بودند نگهدارند با آنکه از کرم و رحمت

نوماى و طبع

توهان و طوغ و علم و نقاره مرحمت فرموده بمنصب هشت هزاری ذات
و پنجهزار سوار امتیاز بخشیده حکم جاگیر کردم در همین روز پیرخان ولد
دولتخان لودی که همراه فرزندان دانیال از خانهزادان عمده بود بخطاب
صلابتخان سرافراز ساخته منصب او سه هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار
مشخص شد و علم و نقاره داده مرتبه او را از خطاب والای فرزندی از
امثال و اقران درگذرانیدم پدران و اعمام صلابتخان در میان قوم لودی
بغایت بزرگ و معتبر بوده اند چنانچه دولتخان بابو که عموی جد صلابتخان بود
بعد از سکندر ابراهیم پسرش بامرای بدسلوکی آغاز نهاده باندک تغیری
جمعی را بقتل می آورد دولتخان از او اندیشه مند شده پسر خود دلاور
خان را بملازمت حضرت فردوس مکانی در کابل فرستاد و آنحضرت را دلالت
بتسخیر هندوستان نمود چون ایشان نیز این عزیمت در خاطر داشتند
بی توقف متوجه گردیدند و تا در نواحی لاهور عنان باز نکشیدند دولتخان
با انواع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم نیکو بندگی بجای آورد چون
مرد کهن سال آراسته ظاهر و پیراسته باطن بود و مصدر خدمات و دولتخواهی
ها گردید اکثر اوقات او را پدر گفته مخاطب میساختند و حکومت پنجاب را

بدستور با وتفویض فرموده سایر امرای جاگیرداران صوبه مذکور را بمتابعت
او مامور ساختند دلاور خان را همراه گرفته بکابل مراجعت فرمودند بار دیگر استعداد
یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند و دولتخان بدولت ملازمت
سرافراز گردید در همان روزها وفات یافت و دلاور خان بخطاب
خانخانانی ممتاز گردید در جنگی که حضرت فردوس مکانی را با ابراهیم در داده همراه
بود و همچنین در ملازمت حضرت جنت آشیانی هم لوازم بندگی قیام
داشت و در تهانه مونگیر بوقت مراجعت آنحضرت از بنگاله با شیر خان
افغان جنگ مردانه نموده در معرکه گرفتار شد هرچند شیر خان تکلیف
نوکری نمود قبول ننمود و گفت پدران تو همیشه نوکری ما زمان کرده اند در
اینصورت چه گنجایش دارد که این امر از من بوقوع آید شیر خان برآشفته فرمود
که او را در میان دیوار نهادند و عمر خان جد فرزند صلابتخان که عمزاده دلاور خان
باشد در دولت سلیم خان رعایت خوب یافته بود بعد از فوت سلیم خان
وکشته شدن فیروز پسر او بدست محمد خان و عمر خان مع برادران او از محمد خان
متوهم شده بگجرات رفتند و عمر خان آنجا درگذشت و دولتخان پسر
که جوان شجاع خوش صورت بود همراهی عبد الرحیم ولد بیرامخان را که در دولت

حضرت عرش

حضرت عرش آشیانی بخطاب خانخانان سرافراز گردید اختیار نموده
توفیق ترددات و خدمات خوب یافت خانخانان او را اینده برادر
حقیقی خود میدانست بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهربان تر اکثر فتوحاتی
که خانخانان را دست داده بپایمردی و مردانگی وی بود چون والد بزرگوارم
ولایت خاندیس و قلعه آسیر را مسخر ساختند دانیال را درین ولایت و سایر
ولایاتی که از تصرفات حکام دکن برآمده بود گذاشته و خود دار
الخلافه آگره مراجعت نمودند درین ایام دانیال دولتخان را از خانخانان
طلب ساخته در ملازمت خود نگاه داشت و مهمات کار خود را بحواله او
نموده عنایت و شفقت تمام باو ظاهر میشود تا آنکه در ملازمت او وفات یافت
دو پسر ازو ماند یکی محمد خان و دیگری پیر خان و محمد خان که برادر کلان بود بعد از
فوت پدر باندک مدتی درگذشت و دانیال نیز بافراط شراب خود را
درباخت و بعد از جلوس پیر خان را بدرگاه طلبیداشتم چون جوهر ذاتی
و قابلیت فطری او را ملاحظه نمودم مایه رعایت او را بمرتبه که رسید
رسانیدم امروز در دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست چنانکه
گناهان عظیم که بتفاوت هیچیک از بندهای درگاه العفو مقرون نگردد

وبالتماس او می گذرانم الحق جوان نیک ذات و مردانه لایق عنایت است
وآنچه درباب او بعمل آورده ام بجا واقع شد و بدیگر رعایتها نیز
سرافرازی خواهد یافت و چون پیش نهاد همت فتح ولایت ماوراءالنهر است
که ملک موروثی را بابا و اجداد ماست میخواستم که عرصهٔ هندوستان از خس
و خاشاک مفسدان و متمردان پاک ساخته یکی از فرزندان را درین ملک گذارم
و خود با لشکر آراسته و خزاین و فیلان کوه شکوه برق رفتار و خزانهٔ کلی همراه
گرفته استعداد تمام تسخیر ولایت موروث کردم بنابر این اراده پرویز را
بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که درین اثنا از
خسرو آن حرکت ناشایسته بوقوع آمد و ضرور شد که تعاقب نموده رفع
فتنهٔ او نمایم مهمات پرویز همین جهت صورت پسندیده پیدا نکرد ناظر بر
مصلحت وقت رانا را مهلت داد و یکی از پسران او را همراه گرفته روانهٔ ملازمت
گشت و در لاهور سعادت خدمت دریافت چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت
و دفع شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند باسهل وجوه بهمین شد
بخاطر رسید که سیر و شکار کابل را که حکم وطن ما دارد دریافته بعد از آن
متوجه هندوستان شوم و ارادهای خاطر از قوه بفعل آید بنابرین تاریخ

هفتم ذی الحجه

هفتم ذالحجه نهضت رایات عالیات بصوب دار الخلافه کابل بساعت
سعید از قلعهٔ لاهور برآمده باغ دل آمیز را که در آن روی آب راویست
منزل گردانیدم و چهار روز توقف واقع شده روز یکشنبه نوزدهم
فروردی که روز شرف حضرت نیر اعظم بود در باغ گذرانیدم بعضی
از بندهای درگاه بمنصب و اضافه منصب سرافرازی یافته بجاگیرها و
تعلقها ممتاز گشتند ده هزار روپیه بجهت بیات فرستاده و برای آن
مرحمت شد قلیج خان و میران صدر جهان و میر شریف آملی را در لاهور گذاشته
فرمودم که باتفاق مهماتی که روی دهد بتفصیل رسانند روز دوشنبه
از باغ مذکور کوچ نموده بموضع بربرکه سه کروه و نیم شهر واقعست منزل شد
روز سه شنبه جهانگیرپور نزول رایات جلال گشت این موضع از شکارگاه
مقرر منست در حوالی آن مناری تعمیر نموده من بر سر قبر آهوی منراج نام
که در جنگ آهوان خانگی و صید آهوان صحرائی بی نظیر بود احداث نموده اند
در آن هنگام ملا محمد حسین کشمیری که سرآمد خوشنویسان زمان خود بود این شعر
را نوشته بر سنگی نقش کرده اند که درین فضای دلکش آهوی بدام جهاندار
خدا آگاه نورالدین جهانگیر بادشاه آمد در عرض یک ماه از وحشت [illegible]

صحرا برآمده سرآمد آهوان خاصه گشت بنابر دوستی آهوی مذکور حکم فرمودم
که هیچکس قصد آهوان این صحرا نکند و گوشت آنها بر کافر حکم گوشت گاو
کشته و بر مسلمانان از مقوله گوشت خوک باشد و سنگ قبر او را بصورت
آهو مرتب ساخته نصب کردند به سکندر معین که جاگیردار پرگنه مذکور بود فرمودم
که در جهانگیرپور قلعه محکم بنا نماید پنجشنبه چهاردهم در پرگنه چنداله منزل شد
و از آنجا روز شنبه یکمنزل درمیان حافظ آباد و در منازلی که باهتمام
کروری آنجا میر قوام الدین باتمام رسیده بود توقف روی داد و بکوچ یکبار
دریای چناب رسیده روز پنجشنبه بیست و یکم ذی الحجه از پلی که بر آن گذر
بسته بودند عبور اتفاق افتاد و حوالی پرگنه گجرات منزل شد در زمانی که
حضرت عرش آشیانی متوجه کشمیر بودند قلعه بر آن روی آب اساس
فرموده بود جماعه گوجران را که در آن نواحی بدزدی و راهزنی می گذرانیدند
بدین قلعه آورده آبادان ساختند و چون مسکن گوجران شد بدینجهت
آنرا گجرات نام نهاده پرگنه علحده مقرر ساختند گوجر جماعه را می گویند
که کشت کار کمتر می نمایند و اوقات گذران آنها از شیر و ماست میباشد
روز جمعه حوالی خواص پور که از گجرات پنج کروه است و آنرا خواص خان غلام شیرخان

آباد

۶۳

افغان آبادان ساخته منزل شد از آنجا دو منزل بکنار دریای بهت
مقام کرده دیده درین شب باد عظیم در وزیدن آمد ابر سیاه فضای آسمان را فرو
گرفت و باران بشدتی شد که پیران کهن سال یاد ندارند آخر ژاله
شد و هر ژاله برابر تخم مرغی از طغیان آب و شدت باد و باران
پل شکست من با نزدیکان حرم به کشتی عبور نمودیم چون کشتی کم بود فرمودم
که مردم بکشتی نگذرند و پل را از سر نو به بندند تا بعد از یک هفته که پل بسته شد
تمام لشکر بفراغت گذشتند منبع دریای بهت چشمه ایست در کشمیر ویرناک
نام و ناک بزبان هندی مار را می گویند ظاهرا درین مکان ماری بزرگ بوده است
در ایام حیات پدر خود دو مرتبه بسیر این چشمه رسیده ام از شهر کشمیر تا آنجا
بیست کروه بوده باشد مثمن طرح حوضی است تخمینا بیست گز در بیست گز آثار عبادتگاه
مرتاضان در نواحی آن حجرهای سنگین و غارهای متعدد بسیارست آب این چشمه
در نهایت صافیست با آنکه عمق آنرا قیاس نمی توان کرد اگر دانه خشخاش در آن اندازند
تا رسیدن بزمین مشخص و پیدا میشود ماهی بسیار در آن جلوه گر است چون شنیده بودم
که این چشمه پایاب ندارد بنابر ریسمانی سنگ بسته درین چشمه گفتم که انداختند
چون گز کرده شد ظاهر شد که از قد یک نیم آدم بیشتر نبوده بعد از جلوس فرمودم

از اطراف چشمه را بسنگ بسته باغچه بر اطراف ترتیب داده چون از اجداد اول
ساخته شده و ایوانها و خانها در دور چشمه ساخته جای مرتب گشت که
روضه‌های مثل آن کم نشان دهند چون آب این موضع بسیار نور که در ده
کروهی شهرت میرسد زیاده می گردد و تمام زعفران کشمیر در همین موضع حاصل
میشود که در هیچ جای عالم اینمقدار زعفران می شده باشد هر سال نوزان
هندوستان پانصدمن که چهار هزار من ولایت بوده باشد حاصل زعفران است
در موسم گل زعفران ملازمت والد بزرگوار هم و درین سرزمین رسیدم جمیع
گلها عالم اول شاخ و بعد از آن برگ و گل برمی آورند بخلاف گل زعفران
که چون از زمین خاک چهار انگشت ساق آن برمیزند گل سوسنی رنگ
مشتمل چهار برگ شکفته می گردد و چهار دسته نارنجی گل معصفر در میان دارد
بدرازی یک بند انگشت زعفران همین است و در زمینی که شدیار کرده آب
نادیده در میان کلوخها برمی آید بعضی جا یک کروه و بعضی نیم کروه زعفران
زار است از دور بسیار بنظر در می آید بوقت چیدن از تندی بوی آن تمام نزدیکان را
درد سر پیدا شد با آنکه کیفیت شراب داشتم و پیاله هم خورده بودم مرا هم درد سر
بهم رسید از کشمیریان بیک صفت که بگلچیدن مشغول بودند پرسیدم

که حال

که حال نمایان چیست از ایشان معلوم شد که زر در سر را در مدت عمر تعقل
نکرده اند و آب چشمه ترناگ که در کشمیر بهت می گویند با دیگر نالها و آبها که از
دست راست و چپ داخل گردیده دریای می شود و از میان حصه شهر می گذرد
و عرضش در اکثر جاها از گله اندازی زیاده نخواهد بود این آب را بواسطه کثافت
و ناگواری هیچکس نمی خورد و تمام مردم آب تالاب آبگیری که در شهر متصل است
و دل نام دارد و می خورند و آب بهت بدین کلا در آمده از راه بارموله و پکلی
و دمتور به پنجاب می رود و در کشمیر آب رودخانه و چشمه بسیار است خاصه بهترین آنها
دره لار است که در موضع شهاب الدین پور با آب بهت ملحق می گردد و این موضع
از جاهای مقرر کشمیر است بر کنار دریای بهت واقع شده قریب صد چنار خوش
اندام و بر یک قطعه زمین سبز و خرم دست بیکدگر داده چنانکه تمام این زمین را
سایهٔ آن چنارها فرو گرفته است و سطح زمین تمام سبزه و سبزه برگ است
بنوعی که فرش بر بالای آن انداختن بی دردی و بی سلیقگی است این ده
آباد کرده سلطان زین العابدین که پنجاه و دو سال از روی استقلال حکومت
کشمیر نموده بود و او را بدشاه کلان خوارق عادات از و بسیار نقل کنند
آثار و علامات و عمارات او در کشمیر بسیار است از انجمله در میان آگبری که اندر نام دارد

و عرض و طول آن از سه چهار گروه بیشتر است عمارتی ساخته زین لنگام
سعی بسیار در بنای این عمارت بتقدیم رسانیده چشمه آن اگرچه درجه دریای
عمیقست مرتبه اول کشتی سنگ بسیاری در جایی که آن عمارات ساخته شده
ریخته اند چگونه تفغی نکرده آخر چندین هزار کشتی را با سنگ غرق نموده
بجنب بسیار یک قطعه زمین را که صد گز بوده باشد از آب بر آورده صفحه ساخته است
و بر یک طرف آن صفحه عمارتی باتمام رسانیده و عبادتکده بجهه پرستش
پروردگار خود ترتیب داده که از آن بغیض تر جایی نمی باشد اگر اوقات
در کشتی براه آب بدین جا و سفالم آمده بعبادت ملک قیام و اقدام می نموده
میگویند که چندین اربعین در اینجا بسر آورده روزی یکی از خلف
زادگان بقصد قتل او در آن عبادتخانه او را تنها یافته شمشیر کشیده در می آید
چون نظر او بر سلطان می افتد بنابر صفات پدری و شکوه و صلاح سرا سیمه و
مضطرب گشته بر می گردد بعد از لحظه سلطان از عبادتخانه بر آمده با
همان پسر در کشتی می نشیند و روانه شهر می گردد در اثنای راه با آن
پسر میگوید که تسبیح خود را در عبادتخانه فراموش کرده ام بزورقی
سوار شده تسبیح خواهی آورد آن پسر به عبادتخانه در آمده تسبیح در آنجا

می بیند

می بینند آن بی سعادت ارزوی سرهندکی تمام در راهی بدر افتاده عذر
خواهی تقصیر خود مینماید از و امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند
میگویند که علم خلع نیل را بر خوب وزن بیع بود چون اطوار و اوضاع
فرزندان آثار التحمیل در طلب حکومت و ریاست می فهمد که بعد من ترک حکومت
ملک گذشتن از حیات بسیار آسانست اما بعد از من کاری نخواهند ساخت
و مدت دولت شما بان بقائی نخواهد داشت و باندک روزی بجزای عمل
و نیت خود خواهند رسید این سخن گفته ترک خوردن و آشامیدن نمود
و بنای اربعین بهمین روش گذرانیده چشم خود را آشنا نکرد و با
ارباب سلوک و ریاضت بعبادت حق قدیر مشغول بود و روز چهارم ودیعت
حیات را تا باز سپرده بجوار رحمت ایزدی پیوست پسر از و مانند آدم خان
و بهرام خان با یکدیگر در مقام تنازع در آمده سر به تعنا حصل شدند
و حکومت کشمیر بجماعه چکان که از عوام الناس آنجا بودند منتقل شد
رئیس از حکام آنجا بر سه ضلع دیگران صفه که زین العابدین در تال اولر
ساخته بود جاها ساختند اما هیچکدام باستحکام عمارت زین العابدین
نیست و خزان و بهار کشمیر از دیدنهاست فصل خزان را در یافتم و آنچه شنیده

بوده‌ام بهتر از آن منظر در آمد غایتا فصل بهاران ولایت بندباره ام
امید که روزی کرد در روز شنبه غره محرم از کنار دریای بهت کوچ فرموده
یک روز در میان قلعه رهتاس که از بناهای شیر خان افغان است رسیدیم
این قلعه را در سنگستان زمین بنا نهاده که باین استحکام جایی خیال نتوان کرد
چون این سر زمین بولایت ککهران متصل است و آنها جمع متمرد و سرکش اند
آن قلعه را خاص بجهت تنبیه [illegible] آنها بخاطر گذرانیده بود که بسازد چون پاره
کار کردند نیز شیر خان درگذشت اسلیم خان توفیق اتمام یافت بر یکی از دروازه
های جنوب قلعه را بر سنگی کنده نصب نموده اند شانزده کرور و ده لک دام
و کسری صرف عمارت آن شده که بحساب هندوستان چهار لک و هشت و چهار هزار
روپیه باشد و موافق داد و ستد ایران یکصد و بیست هزار تومان و مطابق
معمول توران یک ارب و [illegible] لک و هفتاد و پنجهزار خانی میشود در روز سه شنبه
چهارم ماه چهار کروه و نیم پیمانه قطع نموده به بیله تهزل واقع شد بیله بزبان
ککران پشته را می گویند از آنجا به بهکر فرود آمدیم و بهکر بزبان همین
جماعت پشته ایست مشتمل بوتها گل شکفته بیلها از بیله بهکر تمام راه در میان
رود خانه آمده ام که آب روان داشت و گلها کثیر که از عالم شگوفه شکفته بود

از غایت

در غایت رنگینی و شگفتگی است و در زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و
پربار است در اطراف این رودخانه بسیار بود سوار و پیاده هرکه همراه بودند
حکم شد که دستها از این بر سر زنند و هر کس گل بر سر نداشته باشد
دستارش را او بردارند عجب گلزاری بهم رسید روز پنجشنبه ششم از شهر گذشته
به بهتیا منزل شد در این راه گل پلاس بسیاری شگفته بود این گل مخصوص هم
جنگلهای هندوستان است بو ندارد اما رنگش [illegible] آتشی است و بیخ آن سیاه
بوته آن برابر بوته گل سرخ میشود بنوعی بنظر در می آید که چشم از آن نمی
توان برداشت در غایت لطافت بود و پرده و حجاب نور و صفای حضرت نیر
اعظم گشته باران آهسته ترشح می نمود بخوردن شراب رغبت نمودم مجملا
در غایت شگفتگی و خوشحالی این راه طی شد این محل را بهتیا تقریب میگویند
که آبادان کرده گکریست هاتهی نام و این ملک از مارگله تا بهتیا پوتهوهار
میگویند و در این صحرا زاغ کم می باشد از رهتاس تا بهتیا جا و مقام بهوگیال گکهرانست
که بکگران خویش و هم جد اند روز جمعه کوچ نموده چهار کروه و نیم راه
طی شد بمنزل پکه فرود آمدم پکه بدان سبب میگویند که سرای پخته
پخته دارد و بزبان اهل هند پکه پخته را می گویند عجب گرد و خاکی در منزل بود

بود آرا بها بواسطه ناخوشی راه بمشقت تمام بمنزل رسیدند در همین جا بوج

از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده بود روز شنبه هفتم

کوچ نموده بعد از قطع چهار و نیم کروه موضع کور منزل شد کور بزبان ک

لگران جوی شکستگی را می‌گویند این ولایت بار کم درخت است روز یکشنبه

از راول گذشته محل نزول گشت این موضع را راول اهل هندوی آبها دران ساخته است

و هندی بهمین زبان هم راهی گویند قریب بمنزل میان دره رود حاجی جار

بود و میان آن حوضی که آب رود آمده دران حوض جمع می‌گشت چون منزل

مذکور خالی از صفائی نبود زمانی آنجا فرود آمده از کلگران پرسیدم که عمق

آب چه مقدار است جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده‌ام

که درین آب نهنگ می‌باشد و جانوران که آب می‌خورند زخمی و مجروح بر

می‌آمدند بدین جهت کسی جرأت در آمدن درین آب نمی‌کنند فرمودم که گوسفند

را در آنجا انداخته تمام حوض را شنا کرده بیرون آمد بعد از آن فراشی را

نیز فرمودم که در آمد او هم بهمین دستور سالم بر آمد ظاهر شد که آنچه کلگران می

گفتند اصلی نداشته عرض این آب تا نگه انداز بوده باشد دوشنبه منزل

موضع حریزه کردند که بسنبه در زمان سابق کلگران ساخته در آنجا از مسرد دین

باغ مبارک

باج می گرفته اند چون اندام آن گنبد تحجیر زده مشابهتی دارد بدین اسم
اشتهار یافته است یکشنبه یازدهم بکلاپانی فرود آمدم که بزبان هندی
مراد آب سیاه است در نیم منزل کوتلیست مارکله نام بلفظ هندی مار زدن را گویند و کله
قافله را می گویند یعنی محل زدن قافله حد ولایت گکران تا اینجاست
عجب حیوان صفت جماعتی اند دایم با یکدیگر در مقام منازعت و مجادله
اند هر چند میخواستم که رفع این نزاع شود فایده نکرد جان جاهل
بسخن آزردنی روز چهارشنبه منزل باباحسن ابدال شد بطرف شرق رو
این مقام بیک کروه فاصله آبشاریست که آبش بغایت تند میریزد و در
تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست در راه کشمیر دو سه جا ازین قسم آبشار
ها هست در میان آبگیری که منبع این آبست راجه مانسنگه عمارت مختصری
ساخته است ماهیها که درازی نیم گز و ربع گز بوده باشند درین آبگیر بسیار است
سه روز درین مقام دلکش توقف افتاد و با نزدیکان شرابها خورده شد
و به شکار ماهی توجه نمودم تا حال سفره دام که از دامهای متعارف است و
بزبان هندی بهنور جال می گویند نینداخته بودم انداختنش خالی از اشکالی
نیست بدست خود این دام را داده دوازده ماهی گرفتم و مروارید در بینی آنها

کشیده آب برداده اند از مورخان و متوطنان آنجا احوال باباحسن را
استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نگفت جائی که بمقام مذکور مشهور است
چشمه ایست از دامن کوهچه بر می آید در غایت صافی و لطافت چنانچه این بیت
امیر خسرو را شامل حال است — در تک آبش ز صفا ریگ خورد — کور تواند که شمرد در
شب شمرد خواجه شمس الدین خوافی که مدتی بشغل وزارت والد بزرگوارم مشغول
داشت صفه بسته و حوضی در میان آن ترتیب داده که آب چشمه بدانجا در می آید
و از آنجا بزراعت و باغات صرف می شود بر کنار این صفه گنبدی جهت
مدفن خود ساخته بوده است بحسب اتفاق آنجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلانی
و حکیم همام را که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب و محرمیت
تمام داشتند حسب الحکم در آن گنبد نهاده اند در پانزدهم اردی بهشت منزل شد
عجب سبزه زار پلیدشتی که اصلا پستی و بلندی ندارد بنظر در آمد در این موضع
و حوالی آن هفت هشت هزار خانه لکر و دلزاک متوطن اند و انواع فساد و
تعدی و راه زنی ازین جماعه بوقوع می آید حکم فرمودم که سر اتک و این حدود
بظفرخان پسر زین خان کوکه تعلق داشته باشد و تا زمان مراجعت رایات جلال
از کابل تمام دلزاکان را کوچانیده بجانب لاهور روانه سازد و کلانتران

لکر را با

و کهنران را بدست آورده مقید و محبوس نگاه دارد روز دوشنبه هفدهم
کوچ شد و بیک منزل در میان نزدیک بقلعهٔ اتک بکنار دریای نیلاب محل
نزول رایات جلال گشت درین منزل مهابتخان بمنصب دو هزار و پانصدی سرافرازی
یافت قلعهٔ مذکور از بناهای حضرت عرش آشیانی است که بسعی و اهتمام خواجه
شمس الدین خوافی باتمام رسیده مستحکم قلعه ایست درین روزها آب نیلاب
از طغیان فرو آمده بود چنانچه به هژده کشتی پل بسته شده بود و مردم بسهولت
و اسبانی که نشستند امیرالامرا بواسطهٔ ضعف بدن و بیماری در اتک گذاشتم
و به بخشیان حکم شد که چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سوای
نزدیکان و مقربان دیگر را از آب نگذرانند و تا معاودت رایات جلال در
اتک بوده باشند روز چهارشنبه نوزدهم شاهزادها و چندی از خاصان بر جاله سوار شده
از آب نیلاب گذشته بکنار دریای کامه فرود آمدم دریای کامه ایست که از
پیش قصبهٔ جلال آباد می گذرد جاله جاییست که از بانس و خس ترتیب داده در ته آن
مشکها پر باد کرده می بندند و درین ولایت آنرا شال میگویند و در دریاها و
آبهایی که سنگها در میان دارد از کشتی ایمن تر است دوازده هزار روپیه بمیز تشریف
آتلی و جمعی کم در لاهور بجهت تعیین بوده داده که بفقرا تقسیم نمایند و

بعبد الرزاق معموری و بهار الدین بخشی احدیان حکم شد که سرانجام جمعی که
بهمراهی ظفرخان تعین شده اند نموده آنها را روانه سازند و از اینجا کوچ
منزل درمیان سرای باره بمنزل شد مقابل سرای باره در آن طرف آب کامه
قلعه ایست که زینخان کوکه در وقتی که به استیصال افغانان یوسف زئی تعین نموده
احداث نموده نوشهره موسوم ساخته است و قریب پنجاه هزار روپیه خرج آن شده
میگویند که حضرت جنت آشیانی درین زمین شکار کرکه کرده اند و از حضرت
و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیده ام که من هم در ملازمت پدر خود دو مرتبه
تماشای این شکار کرده ام روز شنبه بیست و پنجم بسرای دولت آباد فرود آمدم
احمد بیگخان کابلی جاگیردار پشاور با ملکان یوسف زئی و غوریه خیل ملازمت
نمودند چون خدمت احمد بیگ بشخص شایسته ولایت مذکور را تغییر نموده شیرخان
افغان عنایت کردم چهارشنبه بیست و هشتم در باغ سردار خان که در حوالی پشاور
ساخته منزل شد گورکتری را که معبد جوکیانست درین نواحی واقع بود
سیر نمودم و بگمان آنکه شاید فقیری در نظر در آید که از صحبت او فیضی توان
یافت آن خود حکم عنقا و کیمیا داشت و یک گله تنگی بی معنی بنظر در آمدند که از
دیدن آنها بجز تیرگی خاطر چیزی حاصل نشد روز پنجشنبه بمنزل جمرود جمعه

بکوتل

بکوتل خیبر برآمده در علی مسجد منزل شد و از کوتل های پیچ پیچ گذشته
بغریب خانه فرود آمدم درین منزل ابو القاسم نمکین جاگیردار جلال آباد زرد آلوی
آورد که در خوبی کم از زرد آلوی خوب کشمیر نبود درین منزل دکه کیلاس که والد
بزرگوارم آنرا شاه آلو نام نهاده اند چون میل بسیار بخوردن آن داشتم با
آنکه بعد عادت رسیده بود در کرک شراب غیبتها هم خورده شد سه شنبه
دوم صفر ظاهر باسوال که در کنار دریا واقع بود منزل شد آنطرف دریا کوهیست
که اصلا درخت و سبزه ندارد از آنجهت این کوه را بیدولت می نامند از پدر خود
شنیدم که امثال این کوه ها معدن طلا می باشد و در کوه اله بوغان در دو فرسنگی
که والد بزرگوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نموده صد آهوی سرخه شکار نمودم
چون خدمات ملکی و مالی خود را با میر الامرا فرموده بودم و بیماری او هنوز تمام
پیدا کرد و نسیان بر طبیعت او بنوعی غالب گشت که آنچه در ساعت میفرمود مذکور
می گشت در ساعت دیگر بیاد او نمی ماند و روز بروز این نسیان در زیادتی
بود بنابرین روز چهارشنبه سیوم صفر خدمت وزارت با صفخان فرموده
خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع مدد و مرحمت کردم از اتفاقات حسنه قبل ازین
به بیست و هفت سال درهمین منزل والد بزرگوارم او را بمنصب میر بخشی سرافراز

ساخته بودند برادر ابو القاسم لعلی بچهل هزار روپیه خریداری نموده فرستاده
بود آن لعل را بجهت تسلیم وزارت پناهش نمود خواجه ابو الحسن را که خدمت
بخشیگری داشت بهمراهی خود التماس نمود جلال آباد را از ابو القاسم نمکین تغیر
نموده بغزنین خان مرحمت نمودم در میان رودخانه نیمه سنگ سفیدی واقع
بود فرمودم که آن را بصورت فیلی ترتیب داده در سینه آن فیل این مصراع را
که مطابق تاریخ هجری بود نقش کردند مصراع سنگ سفید فیل جهانگیر پادشاه
در همین روز پسر راجه کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات آمد مقدمات غیر مکرر این
حرامزاده بعرض اشرف رسیده بود از آنجمله لولی مسلمانی را
خود نگاه داشته بملاحظه آنکه مبادا این مقدمه شهرت کند مادر و پدر او را
در خانه خود گور کرده است فرمودم که او را در بند نگاه دارند تا حقیقت اعمال و
افعال او باز پرسیده شود بعد از تحقیق فرمودم که در زندان ابدی بوده با
سگبانان و حلالخوران طعام میخورده باشد چهارشنبه بسر چناب منزل شد
و از آنجا بچکد کالت نزول نمودم در منزل چوب بلوت که برای سوختن بهترین
چوبهاست بسیار دیده شد این منزل اگرچه کوتل و کریوه ندارد اما تمام
سنگلاخ بود جمعه دوازدهم بابادیات و شنبه بلوت بادشاه مقام شد

یکشنبه

یکشنبه چهاردهم بحوالی کابل فرود آمدم صدارت و قضای ملک مذکور
درینمنزل بقاضی عارف پسر صادق خان حلوای تفویض شد شاه آلوی
رسیده از موضع کلهار درینجا آوردند قریب بصد عدد برغبت تمام خورده
شد دولت زمین دوز جگری کلی چند عیر مکرر آورده گذرانید که در مدت
العمر ندیده بود از انجا بکرامی نزول اجلال اتفاق درینمنزل جانوری ابلق
بشکل موش بزرگ که بزبان هندی کلهری می گویند آورده بنظر گذرانیدند
و چنین گفتند که در خانه که این جانور باشد موش در آن خانه نمی گردد
باین تقریب این جانور را پیر موشان می گویند چون تا حال ندیده بودم
بمصوران فرمودم که شبیه آن بکشند از راسو کلانتر است غایتش صورت
او بگربه بیشتر مشابهت تمام دارد احمد بیگ خان را به تنبیه و تادیب افغانان بنگش
تعین نموده به عبدالرزاق معموری که در اتک بود حکم شد که دو لک روپیه بتحویلدار
بهون داس پسر راجه بکرماجیت همراه سازد که بکومکیان لشکر مذکور تقسیم نماید
و هزار برق انداز نیز همراهی این لشکر مقرر گشت شیخ عبدالرحمن ولد شیخ
ابوالفضل بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرافراز گشته بخطاب
افضل خان ممتاز گردید یازده هزار روپیه بعزت خان مرحمت شده بهزار

روپیه دیگر جهت مرمت قلعه پیش بلاغ تحویل او مقرر گشت کار جوی پور
را بجاگیر دلاورخان افغان مرحمت نمودم پنجشنبه نوزدهم از پل مستان تا
باغ شهرآرا که محل نزول رایات جلال بود دو روپیه و روپیه و نصف و ربع
آن بر فقرا و محتاجان افشاندم باغمه کو داخل شدم بسیار بصفا و لطافت
بنظر در آمد چون روز پنجشنبه بود با مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته
بجهت گرمی بشکرانه از جوئی که در وسط این باغ جاریست و تخمیناً چهار گز
عرض آن بوده باشد بهمسالان و همنشینان فرمودم که ازین جوی بجهند اکثر
نتوانستند جست و در کنار جوی و میان جوی می‌افتادند من هم اگرچه جستم
اما آن چستی که در سن سی سالگی در خدمت والد بزرگوارم خود جسته بودم
درین ایام که عمر من بچهل سالگی رسیده بود بآن قدرت و چالاکی نتوانستم جست
و در همین روز هفت باغ از باغات مشهور کابل است پیاده سیر نمودم تا
حال بخاطر من نمیرسد که اینقدر راه پیاده رفته باشم اول باغ شهرآرا
را سیر کردم بعد از آن به باغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من بیکه بیگم تعمیر کرده
رسیدم و از آنجا به اورته و باغی که مریم مکانی مادر کلان حقیقی من [illegible]
ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار دارد که پیش آن چنار دیگر در باغات

کابل نیست

کابل نیست و چهار باغ را که بزرگ‌ترین باغات بلده مذکور دیده بجا و
مقام مقرر مراجعت نمودم شاه آلو بر درخت طور نمودی گردیده و هر دانه از آن
چنان بنظر در می آید که گویا قلیه یاقوت و مروارید است که بر شاخهای
درخت معلوم داشته‌اند بنای باغ شهرآرا شهربانو بیگم دختر میرزا ابوسعید
که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است بنا نهاده اند و مرتبه بر مرتبه بر آن
اضافها شده در شهر کابل این لطافت و صفا باغی نیست اقسام میوه‌ها و انگورها
دارد و طراوت آن به مرتبه ایست که پای برهنه بر صحن آن نهادن از طبع راست
و سلیقه درست دور است در حوالی این باغ زمینی لایق بنظر در آمد از
مالکان آن زمین را خریداری نموده فرموده‌ام که آبی از طرف گذرگاه می آید در وسط
این زمین گرفته باغی ترتیب دهند که با آن خوبی و لطافت در معموره عالم نبوده باشد
و نام آنرا جهان آرا نهادم تا در کابل بودم بعضی اوقات مغربان و نزدیکان
و گاهی با اهل محل در باغ شهرآرا صحبت میداشتم و شبها بعلما و طلبه علم کابل
میسر نمودم که مجلس طی شیخ بغرا و بعرابداری ترتیب داده برقص از غنک
قیام و اقدام مینمودند هر کدام از جماعه بعرابیان و خلعتها داده هزار روپیه
مرحمت نمودم که در میان خودها قسمت نمایند و بدوازده کس از معتمدان درگاه

فرمودم که یکهزار روپیه هر روز پنجشنبه تا در کابل باشم بفقرا و مساکین و ارباب
احتیاج برسانند و حکم کردم که در میان دو چناری که بر کنار جوی وسط
باغ واقعست که یکی فیض بخش و دیگری را سایه بخش نام کردم یکپارچه سنگی سفید
که طول آن یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب و نام مرا اجداد عظام گرامی
به ترتیب بر آنجا نقش نمودند و بطرف دیگر نگاشته شد که زکوة و اخراجات
سوای کابل را بالتمام بخشیدم هر کس از اولاد و اعقاب بخلاف این عمل نماید
بغضب و سخط الهی گرفتار آید تا زمان جلوس این اخراجات معمول و مستمر بود و
هر سال مبلغهای کلی بدین علت از بندهای خدا می‌گرفتند رفع این بدعت در زمان
سلطنت من شد درین آمدن کابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم
آنجا واقع شد و ملکان در میان غربی و نواحی آن بخلعتها و نوازشها
سرفراز گشتند و مطالب و مقاصدی که داشتند باحسن وجوه فیصل پذیرفت از عجایب
اتفاقات آنکه روز پنجشنبه هژدهم صفر که بشهر کابل داخل شدم مطابق
تاریخ هجریست فرمودم که بر آن سنگ نقش کردند و قریب بتختی که در دامنه کوه
جنوب رویه کابل واقعست مشهور بتخت شاه صفه از سنگ برآورده اند که
حضرت فردوس مکانی بر آنجا نشسته شراب نوش جان فرموده اند یک حوضچه در

در یک گوشه

نزدیک گوشه این صفه بر سنگ کنده اند که قریب بدو من هندوستان
تراشیده گرفته باشند نام مبارک خود را با تاریخ بر دیوار صفه مذکور که متصل
بکوه است باین عبارت نقش نموده اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین
بابر ابن عمر شیخ گورکان خلد الله ملکه فی سنه ۹۱۴ من هم فرمودم که تختی دیگر
در بنا برابر این صفه تراشیده حوضچه بهمان دستور بر کنار آن کنند
و نام مرا با نام صاحبقران آنجا نقش کردند در روزی که من بر آن تخت نشستم
هر دو حوضچه را فرمودم که از شراب پر کردند و بنده ها که جمعی حاضر بودند
دادند شاعری از شعرای غزنین در آمدن من بکابل تاریخ این یافته بود که
پادشاه بلاد هفت اقلیم او را بخلعت و انعام نوازش نموده فرمودم که در دیوار
متصل بر تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند پنجاه هزار روپیه به پرویز
مرحمت شد و وزیر الممالک را میر بخشی ساختم بقلیچ خان فرمودم فرمان صادر نماید
که یک لک و هفتاد هزار روپیه از خزانه لاهور بموجب لشکر قندهار روانه
سیر خیابان کابل و بیماه رو نموده بحکام آن فرمودم که بجای چنار خانی که حسین
بایک روبیاه برج بود نهال نشاندند و اولتان تورنیت جالاک را نیز سیر
کرده عجب جای باصفای بنظر در آمد زمینش چکری یک رنگی تیر زده آورد تا

باین وقت رنگ را دیده بودم به بزکوهی میماند تفاوت به همین شاخست
شاخ رنگ خمدار است و شاخ بز راست مارخ است تنقیر احوال کابل و واقعات
فردوس مکانی بنظر می‌گذشت تمام بخط مبارک ایشان بود مگر چهار جزو از اکه
بخط خود نوشتم و در آخر اجزا هم بخط ترکی نوشتم و در قلم آورده ام تا ظاهر
شود که این چهار جزو بخط من است و با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام
در گفتن و نوشتن ترکی عاری نیستم در بیست و پنجم صفر با اهل محل سیر
بیلکاه سفید سنگ در نهایت صفا و خورمی بود نموده شد روز جمعه بیست و ششم
سعادت زیارت فردوس مکانی دریافتم زر و طعام و نان و حلوا فراوان
بروح آن برگزیدگان بغفرا انفاق نمودند رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال تا
حال زیارت پدر خود نکرده بودند درین روز بآن شرف رسیدند روز پنجشنبه
سیوم ربیع الاول در خیابان فرمودم که اسپان دونده خاصه و
شاهزاده‌ها و امرا دوانیدند یک اسپ ابلک عربی که عادلخان والی
دکن بتحفه فرستاده بود از همه اسپان بهتر دوید درهمین روز پسر میرزا
سنجر هزاره پسر میرزا ماسی کلانتران و سرداران هزاره بودند آمده ملازمت
کردند هزاره‌های میرداود دو رنگ که به تیر زده بودند آورده گذرانیدند

بیلکاه

بکلانی

بکلانی این زنگ‌های دیگر دیده نشده دوازده ازینکه مارخور کلانی
بزرگتر بود خبر رسیدن شاه بیگخان حاکم قندهار به پرگنه شور که جاگیر او است
رسید بخاطر قرار دادم که کابل را باو عنایت نموده روانه هندوستان
شوم عرضه داشت راجه برسنگدیو آمد که برادرزاده خود را که فتنه انگیزی
می‌کرد دستگیر آورده بسیاری از مردم او بقتل رسانیده است فرمودم که
بقلعه گوالیار فرستند تا در آنجا محبوس و مقید باشد پرگنه گجرات از سرکار پنجاب
به شیرخان مرحمت شد حسین قلیج ولد قلیج خان را بمنصب هشتصدی ذات و پانصد سوار
سرافراز ساختم دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پای او بجهت سیر
باغ شهرآرا بر داشتند و مهر پدری نگذاشت که او را اسیر با غم و کور نگاه دارم
قلعه اتک و نواحی آن از تغیر احمد بیگ بظفر خان مرحمت نمودم شاه بیگخان
که بدفع افغانان مفسد بنگش تعین یافته بود پنجاه هزار روپیه شفقت شد در
چهاردهم علیخان کرور را که از ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود داروغگی نقارخانه
با دو تعلق داشت بخطاب نوبتخانی سرافراز ساخته بمنصب پانصدی ذات و دویست
سوار ممتاز گردانیدم مهاسنگه نبیره راجه مانسنگه را هم بجهت دفع مردودان
بنگش تعین نموده رامداس را اتالیق او ساختم روز جمعه هژدهم وزن قمری

سال چهلم واقع شده و بعد از روز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت

ده هزار روپیه از جمله زر مذکور به کسان از بنده‌های معتمد خود دادم که به

مستحقان و ارباب احتیاج قسمت نمایند درین روز عرضهٔ داشت بهادر خان

حاکم قندهار از راه غزنین رسیده بدوازده روز مضمون آنکه ایلچی

شاه عباس که روانهٔ درگاه است داخل هرات شد شاه بمردم خود نوشته است

که کدام واقعه طلب فتنه جویی حاکم بر سر قندهار رفته است مگر نمی‌دانند که نسبت‌ها

بسلسلهٔ عالیهٔ حضرت صاحبقرانی بتخصیص بحضرت جنت آشیانی و اولاد و

امجاد ایشان در چه مرتبه است اگر احیاناً ملکات را تصرف آورده باشند کسان

ملازمان برادرم جهانگیر پادشاه بنده بجا و مقام خود مراجعت نمایند بخاطر قرار گرفت

که به شاه بیگ خان بفرمایم که راه غزنین بر وشتی ضبط نماید که مردم قندهار

بفراغت بکابل نتوانند آمد قاضی نور الدین را در همین روزها بمنصب صدارت

سرکار مالوه و اجین تعین نمودم پسر میرزا شادمان هزاره پسرزاده قراچه خان

که از امرای معتبر عمده حضرت جنت آشیانی بوده آمده ملازمت نمود قراچه خان

زنی از مردم هزاره خواسته بوده این پسر ازو تولد شده است روز شنبه

نوزدهم رانا کرن ولد رانا اودی سنگه را بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار سوار

ممتاز ساختم

ممتاز ساختم برای منوچهر منصب هزاری و سیصد سوار حکم شد افغانان
سواری قوچی آوردند که هر دو شاخ او یکجا شده بود بشاخ آنکور سیاه هست
داشت همین افغانان بز مارخوری کشته آوردند که مثل آن ندیده بودم ملک
تجمیل هم نکرده اند مصوران فرمودم که شبیه او را کشیدند چهار من بوزن شد و از
کشیده شد درازی شاخ او یک نیم گز به نیم پاو گز در آمد روز شنبه بیست
وهفتم شجاعتخان را بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و هزار سوار
و پانصد یکه امتیاز بخشیدم حویلی گوالیار بجاگیر اعتبار خان مرحمت شد
قاضی عزت الله را با برادران بخدمت بنگش تعین نمودم آخرهای همین روز
عرضه داشت اسلامخان از آگره با خطی که جهانگیر قلیخان از بهار نوشته بود
رسید مضمون آنکه بتاریخ سیوم صفر بعد از یک پهر قطب الدینخان را
در بردوان از ولایت بنگاله علیقلی استاجلو زخم زد بعد از دو پهر شب در
گذشت تفصیل این مجمل آنکه علیقلی مذکور که سفرچی شاه اسمعیل والی ایران بود
بعد از فوت او بواسطه شرارت و فتنه انگیزی که در طبیعت داشت گریخته بقندهار
آمد و در ملتان خانخانان را که بسر ولایت تته تعین شده بود ملاقات نموده
همراهی او روانه ولایت مذکور شد خانخانان غائبانه او را داخل بندهای

عرش آشیانی ساخت و دران سفر خدمات بتقدیم رسانیده بمنصب فراخور
سرافراز گردید و مدتی در خدمت والد بزرگوارم بود در ایامی که ایشان متوجه
ولایت دکن شده بودند و مرا بتسخیر رانا تعیین فرمودند آمده نوکر من شد اورا بخطاب
شیرافگنی سرافراز ساختم چون از اله آباد بملازمت والد بزرگوار خود آمدم و
بنابر بی التفاتی که نسبت بمن بظهور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند
او هم درینوقت از خدمت من جدائی اختیار نمود بعد از جلوس از روی مروت
تقصیرات اورا در نظر نیاورده در صوبه بنگاله حکم جاگیر کردم از آنجا اخبار
رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت گذاشتن لایق نیست بقطب الدین خان
حکم رفت که اورا بدرگاه فرستد و اگر خیال باطلی کند اورا بسزا رساند
خان مشار الیه اورا واجبی می شناخت بآدمی که حاضر بودند بمجرد رسیدن حکم
بیردوان که جاگیر او بود ایلغار مینماید و او چون از رسیدن قطب الدین خان
خبردار میشود تنها با دو جلودار باستقبال متوجه می گردد بعد از رسیدن و در
آمدن درمیان فوج خان مشار الیه مردم او را فرو میگیرند او چون فی الجمله ازین
روش قطب الدین خان کوکه بدمظنه شده بود از روی تردد گفت که این
چه روش و تزک است خان نیز مردم خود را منع کرده تنها یار همراه میشود که

معمول حکم را

مضمون حکم را خاطرنشان سازد در این موقف فرصت جسته فی الفور شمشیر کشیده
دو سه زخم کاری باو رسانید انبه خان کشمیری را که از حاکم‌زاده‌های آنجا
بود چون نسبت به مشارالیه نسبت یکجهتی تمام داشت از روی حلال نمکی
و مردانگی خود را رسانیده زخم کاری بر سر علیقلی بیک زد و آن منافق شمشیری
بانبه خان زده زخمش کاری افتاد چون قطب الدین خان باین حال دیدند مردم
هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و بجهنم فرستادند امید که همیشه
در جهنم جای آن بدبخت بوده باشد انبه خان همانجا شهادت دریافت و قطب الدین خان
بعد از چهار پهر در منزل خود برحمت ایزدی پیوست از این خبر ناخوش چه نویسم
که چه مقدار رنجانم و آزرده گشتم قطب الدین خان کوکه بمنزله فرزند و برادر مهربان
و یار یکجهت من بود تقدیرات الهی را چه توان کرد در رضا بقضا داده صبر را پیشنهاد
همت خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش آشیانی و انتقال رسیدن
ایشان مثل این دو قضیه فوت مادر قطب الدین خان کوکه و شهادت یافتن او
بر من نگذشته است روز دوشنبه سیم ربیع الآخر بمنزل خرم که در آن وقت تابع ساخته
بود و الحق عمارتی است لایق موزون رفتم اگرچه سنت پدرم این بود که در
هر سال دو مرتبه مطابق سال شمسی و سال قمری خود را وزن می‌فرمودند و

و شاهزاده را همین سال شمسی وزن در می آوردند و غالبا درین سال که
ابتدای سال هژدهم قمری بود از سر تو فرزند خرم جوتکیان و منجمان بعرض
رسانیدند که فی الجمله گرانی در طالع سال مذکور واقع است و مزاجش نیز
از حد اعتدال منحرف شده بود فرمودم که او را بطلا و نقره و سایر فلزات
بدستور معهود برکشیدند و بفقرا و ارباب احتیاج زر وزن مذکور را تقسیم نمودند
تمام روز در منزل بابا خرم بخرمی و خوشحالی گذشت و اکثر پیشکشهای نیک بنده
اقساط چون خوبیهای کابل را دریافته اکثر میوه‌هاش خورده شده بود بنابر بعضی
مصلحتها و دوری از پای تخت روز یکشنبه ماه جمادی الاول حکم کردم
پیشخانه بجانب هندوستان بیرون برند بعد از چند روز از شهر آمده
جلگه سفید سنگ محل اردوی جلال گشت اگرچه هنوز انگور بکابل نرسیده
بود اما پیش ازین یکبار انگور خوب کابل خورده شده اقسام انگور خوب میشود
خصوص صاحبی و کشمشی و شاه آلو همه میوه‌ها خوش خور خوش چاشنی است
نسبت بدیگر میوه‌ها بیشتر میتوان خورد من در یکروز تا صد و پنجاه از آن خورده‌ام
و او از شاه آلو کیلاس است که در اکثر جاهای ولایت میشود چون کیلاس که از
نامهای چلباسه است میگفتند حضرت والد بزرگوارم آنرا شاه آلو نام فرمودند

زردآلوی پیوندی خوب میشود فراوان است خاصه در باغ شهرآرا درختی است
که میرزا حکیم عموی من نشانیده بود و بزردآلوی میرزائی مشهور است
این درخت نسبتی بدیگر زردآلو ندارد و شفتالو هم بغایت نفیس و بالیده میشود
از شفتالوها یکی را که آورده بودند در حضور خود وزن نمودم بیست و
پنج روپیه که شصت و پنج مثقال معمول است بوزن درآمد با وجود لطافت هوای
کابل هیچکدام در ذایقه من لذت انبه نداد پرگنه جهاین بجاگیر جهانبخان
مرحمت شد عبدالرحیم بخشی احدیان بمنصب هفتصدی ذات و دویست سوار
سرفراز گردید مبارکخان سروانی بفوجداری سرکار حصار تعین یافت
فرمودم که میرزا فریدون برلاس در صوبه الهآباد جاگیر نمایند روز چهارم
ماه مذکور الهداد خان برادر آصفخان را بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز
ساخته خلعت خاصه و اسب عنایت نموده خدمت بخشیگری صوبه پتنه و حاجی پور را
باو مرحمت کردم و چون قوربیگی من بود بدست او شمشیر مرصع تحفه فرزند
اسلامخان صاحب صوبه ولایت مذکور فرستادم در وقتی که میرفتم در حوالی
علی مسجد و غریب خانه عنکبوت کلانی را که در جثه برابر خرچنگی بود دیدم
که گلوی ماری بدرازی یک گز نیم حلقه کرده او را نیم جان ساخته است لحظه

تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لمحه جان داد در کابل خبر بمن رسید
که در زمان سلطان محمد غزنوی بحوالی ضحاک و بامیان شخصی خواجه یاقوت نام وفات
یافته در غاری مدفون است و جسد او تا حال از آنکه بسیار سال گذشته تغیر نیافته بود
یکی از واقعه نویسان معتمد خود را با حاجی قوشی فرستادم که بغار مذکور رفته
احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند آمده چنین بعرض رسانیدند
که نصف بدن او که بزمین متصل است اکثر از یکدیگر فرو ریخته نصفی دیگر که بزمین نرسیده
بحال خود است ناخن دست و پای و موی سر ریخته موی ریش و بروت
بالکل طرف بینی فرو ریخته از تاریخی که بر در آن غار نقش کرده اند چنین ظاهر
میشود که وفات او نیز از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را
بواقعی نمیداند روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بی حاکم قلعه کاهمرد که از
نوکران بیانه مول خان والی توران بود آمده ملازمت کرد همیشه شنیده
میشد که میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ را اوزبکان کشته اند درین ایام
شخصی آمده عرضه داشتی بنام او گذرانیده و لعل پیازی رنگ که بصد روپیه
می ارزید برسم پیشکش آورده بود اراده و استدعا آنکه فوجی کمک او کرد
تا بدخشان را از دست اوزبکان برآرد و کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد

محمود

و فرمان

و فرمان صادر گشت که چون پاے جلال در پنجم و دهم دلدار اگر فی الواقع
فرا خیل پسر میرزا شاهرخ بوده اول آنکه بخدمت شتافته تا ملتمسات و بدیع عنایات
مرا بر آورده روانه بدخشان سازیم دو لک روپیه جهت مدد خرج لشکری
که بهمراهی مهابتخان و سامد اسپ که بر سر متمردان ناکس تعیین یافته فرستاده شد
روز پنجشنبه بیست و دوم ببالا حصار رفته تماشای عمارات آنجا نموده جایی
که قابل نشستن باشد نبود فرمودم که آن عمارات را ویران کنند و محل
دیوانخانه بادشاهانه ترتیب دهند در همین روز از لطافت شفتالو آوردند
برابر به کلانی که تا حال بدین کلانی شفتالو دیده نشده بود فرمودم که وزن
در آوردند بقدر بیست و سه روپیه اکبری که شصت توله بوده باشد بر آمد چون
دو نصف کردم دانه او نیز دو نصف شد و مغز آن شیرین بود در کابل
این بهتر میوه نیز و رخشی خورده نشد در شب پنجشنبه از مالوه خبر رسید که
میرزا شاهرخ عالم فانی را وداع نمود الله او را غریق رحمت خود گرداناد
از آن روز که بخدمت والد بزرگوارم آمد تا وقت رحلت از و امری بفعل
نیامد که باعث غبار خاطر اشرف گردد و همیشه مخلصانه خدمت کرد میرزا مذکور
بحسب ظاهر چهار پسر داشت حسن و حسین که از یک شکم بر آمده بودند حسن از

برهانپور گریخته از راه دریا بعراق رفت و از آنجا ببدخشان می گویند که
هنوز هست چنانچه پاره از سخنان او کس فرستاده او نوشته شد
اما هیچکس تحقیق نمیداند که این همان میرزا حسن است یا بدخشیان بدستور
دیگر میرزایان جعلی را نیز انگیخته میرزا حسینی نام نهاده اند از زمانی که میرزا
شاهرخ از بدخشان برآمده سعادت ملازمت بدرگاه دریافت تا حال که قریب
به بیست و پنج سال بوده باشد هر چند وقت بدخشان بنا بر جفا و آزاری که از
اوزبکان وارد میشد شخصی بی سرپا که فی الجمله چهره و نمودی داشته باشد و اثر
نجابتی در وی ظاهر بپسری میرزا شاهرخ و نواده میرزا سلیمان شهرت داده
جمعی کثیر از ایماقات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که آنها را غرچه میگویند
بر سر او جمع میشوند و با اوزبکان مجادله و مخاصمه نموده بعضی از ولایات بدخشان را
از تصرف آنها برمی آورند اوزبکان هجوم آورده آن میرزای جعلی را بدست درمی آورند
و سر او بر سر نیزه کرده در تمام ملک بدخشان می گردانند و باز بدخشیان فتنه
انگیز نگاه کرده میرزای دیگری بهم رسانیده اند تا حال چندین میرزا
باشند بخاطر میرسد که تا از بدخشانی اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را گرم
خواهند داشت پسر سیوم میرزا سلطان که صورتا و سیرتا از جمیع اولاد میرزا

امتیاز تمام دارد من او را از والد بزرگوار خود التماس نموده در خدمت
خود نگاه داشتم به ترتیب احوال او پرداخته او را از جمله فرزندان
شیدائیم در جمیع اطوار و اوضاع هیچ نسبتی به برادران خود ندارد
بعد از جلوس او را بمنصب دو هزار ذات و هزار سوار سرافراز ساختم
و بصوبه مالوه که جای پدر او بود فرستادم پسر چهارم بدیع الزمان
که میرزا او را همیشه در خدمت خود نگاه میداشت بمنصب دو هزار ذات و پانصد
سوار سرافرازی یافت تا کابل آمده بودیم شکار قمرغه واقع نشده بود
و چون باعث توجه بهندوستان شد و شوق شکار آهوی سرخه بر طبیعت
غالب بود فرمودم که کوه فراق را که از کابل هفت کروه بوده با به تعجیل
قبل نمایند روز سه‌شنبه چهارم جمادی الاول به شکار متوجه شدم
قریب صد آهو بقمرغه درآمده بود نصف آن شکار شده بنا بر شکار
گرمی دست بهم داد بنجهزار روپیه بانعام رعایا که در قمرغه حاضر شده بودند مرحمت
نمودیم در همین روز منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل پانصدی سوار اضافه
حکم شد که دو هزار ذات و سوار بوده باشد روز پنجشنبه ششم بتختگاه
حضرت فردوس مکانی رفتم چون فردای آن از کابل بر می‌آمدم امرا و وزرا

منزل عرفه عید داشته در این منزل فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند آن
حوضچه را که درست کرده بودند پر از شراب سازند مجموع مقربان و بندها
که در مجلس حاضر بودند پیالها داده شد با آن خوشحالی و شگفتگی کم روزی شده باشد
روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یک پهر بمبارکی و خرمی از شهر برآمده جلگه سفید
سنگ محل نزول گشت از باغ شهرآرا تا جلگه مذکور بر دو دست راه از قسم زر
درب و جرن که نصف و ربع روپیه بوده باشد بر فقرا و مساکین می پاشیدم
درین روز در وقتی که نیت برآمدن از کابل بر فیل سوار شده بودم خبر صحت امیر الامرا
و شاه بیگ خان رسید خبر تندرستی این دو بنده عمده را بر خود بفال مبارک گرفته
داشتم روز شنبه دوازدهم از جلگه سفید سنگ یک کروه کوچ نموده
یکرامی منزل شد تاش بیگ خان را در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگ خان را در
کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگ خان بواجبی از شهر و نواحی خبردار باشد
روز دوشنبه سیزدهم از منزل بنجاک دو نیم کروه براه دوانه طی نموده در کنار چشمه
که بر کنار آن چهار چنار است نزول واقع شد هیچکس تا غایت در صدد تربیت
این منزل نشده از حالت و قابلیت آن غافل افتاده اند بسیار کیفیت جا
و قابل آن هست که در اینجا عمارتی و جای بسازند در همین منزل شکار قمرغه

کردواقع

دیگر واقع شد تخمیناً یکصد و دوازده آهو وغیره شکار شده [illegible]
بیست و چهار آهوی رنگ و پنجاه آهوی سرخه و شانزده نیلگاو تا حال این
آهوی رنگ را ندیده بودم الحق که عجب جانوری و حیوانی خوش شکل است اگرچه آهوی
سیاه هندوستان بسیار خوش رنگ است بنظر در می آمد غایتاً این آهو را
بست و ترکیب و نمود دیگر هست فرمودم که قوچ و رنگی را وزن کردند
قوچ کلان دو من و سی و سه سیر برآمد و رنگ دو من و ده سیر رنگی باین کلانی جانان
میدواند که دوازده سگ دوند و نیز رنگ بعد از آن که مانده شده بود
او را بصد هزار محنت گرفتند از گوشت گوسفند و نیز بز بری که کشته شده
گوشتی بلذت آهوی رنگ نمی باشد و در همین موضع شکار کلنگ نیز شد
و اگرچه مکرر از خسرو اعمال ناشایسته بوقوع آمد و قابل هزار گونه عقوبت
بود مهر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم در قانون سلطنت و طرز
جهانداری مراعات این امور ناپسندیده است و چشم از تقصیرات او پوشیده
در نهایت آسودگی و رفاهیت نگاه میداشتند ظاهر شد که او کسان نزد
بعضی اوباش ناعاقبت اندیش میفرستاده آنها را بفساد و قصد من
ترغیب نموده بوعده ها امیدوار ساخته است جمعی از تیره روزگاران کوتاه فکر

بیکدیگر اتفاق نموده میخواسته اند که در شکارگاهی که در کابل و اطراف آن
واقع میشود قصد من نمایند از انجاکه کرم واجب با من این طایفه علیکت
توفیق این معنی نیافتند روزی که شهر نمایان محل نزول گردید یکی از انجماعت
سر باز زده خود را بخواجه ویسی دیوان فرزند خرم میرساند و میگوید که قریب
پانصد کس با فساد خسرو و با فتح الله پسر حکیم ابوالفتح و نورالدین پسر غیاث
الدین علی اصفهانی و شریف خان پسر اعتماد الدوله متفق شده در صدد طلب
وقت و قابو جویند که قصد دشمنان و بدخواهان بادشاه نمایند خواجه ویسی این سخن را
بخرم میرساند او بیطاقت شده اینمعنی را در ساعت بمن گفت خرم را
دعای برخورداری نموده در صدد آن شدم که مجموع آن کوتاه اندیشان را
بدست در آورده بعقوبتهای گوناگون سیاست نمایم و باز بخاطر رسید که چون
بر سر سفر واقعیم گرفت و گیر آنها باعث شورش و برهم خوردگی اردو خواهد
شد همان سرفتنها را فرمودم که گرفتند و فتح الله را مقید ساخته و محبوس
بمعتمدان سپرده آن دو بیسعادت دیگر را با سه چهار که عمده آن یاروان
بودند بیاسا رسانیدند قاسم علی که از ملازمان حضرت عرش آشیانی بود
بعد از جلوس او را بخطاب دیانتخانی سرفراز گردانیدم دایم از فتح الله

تادولتخواهی

تا دولتخواهی باز می نمود و در باب او سخنان مذکور میساخت روزی بفتح
الله گفت که محلی که خسرو گریخته بود و حضرت او را تعاقب می نمودند بمن گفتی
که بنجاب را به خسرو می باید داد و این صحبت را کوتاه کرد فتح الله انکار کرد
از طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند این گفتگو ده پانزده روز زیاده
نگذشته بود که آن بسعادت منافق گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ کار
خود کرد روز شنبه بیست و دوم جمادی الاول خبر فوت حکیم جلال الدین
مظفر اردستانی که از خانواده حکمت و طبابت بود رسید مدعی این معنی
بود که نسب به جالینوس میرسد بهر تقدیر معالج بی نظیر بود تجربه او
بر علم او زیادتی داشت چون بغایت خوش قیافه بود و خوش ترکیب بود
در ایام ساده روییها بمجلس شاه طهماسب می رسد این مصرع را بر او میخوانند
مصرع خوش طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم   حکیم علی که معاصر او بود در فضیلت
برو زیادتی دارد غایتا در علاج و یمن قدم و صلاح و پاکیزگی اطوار و اخلاق
حکیم مذکور زیاده است و دیگر اطبا زمان نسبتی باو ندانسته و رای طبابت
بسیار خوبیها با او بود اخلاص خاص بمن داشت در لاهور خانه ساخت در غایت
لطافت و صفا مکرر التماس نمود که او را سرافراز سازم چون خاطر او بغایت...

عزیز بود قبول این معنی نمودم حکیم قطع نظر از آنست مصاحبت و طبابت
در سر انجام مهمات و معاملات دنیا نیز دوستی داشت چنانچه در آله آباد دهلی
دیوانی سرکار خود کردم بنابر کثرت دیانت در مهمات بسیار سخت گیر بود
و ازین رهگذر مردم از سلوک او آزرده بودند قریب بیست سال قرحه شش
داشت و بحکمت یک طوری خود را نگاه میداشت در اثنای سخن کردن اکثر اوقات را
سرفه دست می داد که رخسار و چشمان او سرخ میشد رفته رفته رنگ او بکبودی
منجر می گشت مکرر باو می گفتم که تو طبیب دانای چرا علاج کوفت خود نمیکنی
بعرض رسانید که قرحه شش از آن بابت نیست که علاج آن توان کرد در اثنای این
کوفت یکی از خدمتگاران نزدیک او در میان ادویه که هر روزه بخوردن او
معتاد بود زهر داخل نموده بحکیم میخورانید و چون این معنی ظاهر میگردد در صدد علاج آن
میشود در خون کم کردن بسیار مبالغه داشت هر چند ضروری بود بحسب
اتفاق شبی بصحت خانه میرود و چه سرفه برو غلبه کرده آن ریش جراحت شش
او میگشاید و چندان خون از دهن و دماغ روان میشود که بیهوش گشته می
افتد و آواز مهیب از و ظاهر می گردد آفتابچی خبردار شده بصحت خانه در
آید و او را در خون غلطیده دید فریاد بر می آرد که حکیم را کشته اند بعد از ملاحظه

ظاهر شد

ظاهر می گردد که در بدن او آثار زخم ظاهر نیست در همان قرحه شست
که منجر شده قلیچ خان را که حاکم لاهور بود خبر میسازند و این معامله را
تحقیق نموده او را اینجا کمی سپارند فرزند قابلی از او نماند در بیست
و چهارم میان باغ وفا و نمله شکاری واقع شد قریب چهل آهو سرخه
کشته شده باشند نادر بوزی درین شکارگاه بدست افتاد زمینداران
اینجا لقمانی و افغان شالی اند گفتند که درین صد سال صد و بیست سال
نه یاد داریم و نه از پدران خود شنیده ایم که درین سرزمین بوز دیده
باشند دوم جمادی الآخر درین باغ وفا منزل شد و مجلس وزن شمسی
منعقد گشت در همین روز خبر رسید که بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ
که از ولایت مالوه بود از روی نادانی و خورد سالی با فساد جمعی از فتنه جویان
روانه میشود که خود را بولایت رانا رساند و او را [illegible] عبدالله خان
حاکم اینجا از همین آگاهی یافته تعاقب نماید و در اثنای راه او را گرفته
بدبخت چندی را که با او درین امر متفق بودند بقتل میرساند حکم شد که
اهتمام خان او را باگره روانه گشته و میرزا را بدرگاه آورد و در بیست و پنجم ماه
مذکور خبر رسید که امامقلیخان برادرزاده ولیخان حاکم ماوراء النهر میرزا حسن نامی

راکه به پسری میرزا شاهرخ شهرت یافته بود می کند مجملا کشتن
فرزندان میرزا شاهرخ از عالم گذشتن دیو شده است چنانکه می گویند
که از هر قطره خون دیگری پیدا شده است و در مقام ها پیشه خان افغان
که در وقت رفتن او را در پتنا و بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودیم
آمده ملازمت کرد در حفظ و حراست راه تقصیر کرده بوده است ظفر خان
ولد زین خان کوکه که بکوچانیدن افغانان دله زاک و جماعه که در حوالی اتک
بنارس و آن نواحی مصدر انواع قبایح بودند مامور گشته بود بعد از انصرام آن
خدمت و بر آوردن مفسدان که قریب بیصد هزار خانه بودند و روانه
ساختن آنها بجانب لاهور در همین منزل به سعادت ملازمت سرافراز گردید
و ظاهر شد که آن خدمت را چنانچه باید بتقدیم رسانیده است چون ماه رجب
که مطابق آبان ماه آلهی بود در رسید و معلوم گشت که از ماههای قمری
مقرر وزن والد بزرگوار منست مقرر داشتم که قیمت مجموع اجناس را
که در سال شمسی و قمری خود را بدان وزن مقرر نموده حساب نمایند
و آنچه شود آن مبلغ را به شهرهای کلان قلمرو هندوستان فرستاده
بجهت ترویح روح مطهر و منور حضرت بارباب احتیاج و فقرا تقسیم نمایند

مجموع یک لک

مجموع یک لک روپیه شد که سه هزار تومان ولایت عراق است و سه لک خانی
بحساب ماوراءالنهر بوده باشد این مبلغ از مردم معتمد در دوازده شهر عمده
مثل اگره و دهلی و لاهور و گجرات و غیره قسمت نمودند روز پنجشنبه سیوم ماه
رجب فرزند صلابتخان را که کم از فرزندان حقیقی نمیدانم بخطاب خانجهانی
امتیاز بخشیده فرمودم که او را در فرامین و احکام خانجهان می نوشته باشند
و خلعت خاصه و شمشیر مرصع نیز عنایت شد و شاه بیگخان را به خان دوران
مخاطب ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسپ خاصه مرحمت نمودم و تمام
سرکار کابل و تیراه و بنگش و ولایت سواد و بجور و دفع و رفع افغانان
آنحدود بجاگیر و فوجداری او مقرر گشت و از بابا حسن ابدال مرخص شد و راجه
کچهواهه را نیز فرمودم که درین ولایات جاگیر نموده داخل کومکیان این صوبه سازند
منصب کشن سنگه ولد موته راجه هزار ذات و پانصد سوار سرافراز ساختم فرمانی
بمرتضی خان حاکم گجرات در قلم آمد که چون از صلاح و فضیلت و پرهیزگاری
پسر میان وجیه الدین بمن رسیده است مبلغی از جانب ما با ولد زاینده از
اسمای الهی اسمی چند که مجرب بوده باشد نویسانیده بفرستد اگر توفیق
ایزدی رفیق شود بدان مداومت می نموده باشم قبل ازین ظفر خان را به بابا

حسن ابدال بجمع کردن شکار رخصت فرمودم بیست و هفت آهو سرخه و شصت
و هشت آهوی سفید در شاخ بند در آمده بود هشت نه آهو را من خود تیر زدم
و پرویز و خرم هم چندی را تیر انداختند دیگر بخاصان و نزدیکان حکم شد که
آنها هم تیراندازی نمایند خانجهان از همه خوبتر تیر انداخت و آهوی کم زد بر سر
تیر رفت در چهاردهم ماه ظفرخان در راول پندی قمرغه ترتیب داده بود
یک آهوی سرخه را از بلندی دور تیر زدم از رسیدن تیر و افتادن آهو بسیار
شگفته شدم سی و چهار آهو سرخه و سی و پنج آهوی قراقیروغ که بزبان
هندی او را چهکاره گویند و دو خوک شکار شد در بیست و یکم قمرغه دیگر
بسعی و اهتمام ملا الغخان در سلسله کوهی قلعه رهتاس درست بهم داده بود نزدیکان
سرادق عزت را که درین شکار همراه برده بودم شکار خوبی شد شگفتگی تمام گذشت
دویست آهوی از سرخه و سفید شکار شده بود از رهتاس که کوههای آن
ازین آهو دارد گذشته سوای کرهاک و سنده و در تمام هندوستان جای
دیگر این نوع آهو سرخه را زنده گرفته نگاه دارند که شاید چندی از آنها
بجهت تخم زنده بهندوستان برسد بیست و هفتم از حوالی رهتاس شکار
دیگر شد درین شکار نیز همشیره ها و اهل محل همراه بودند قریب بصد آهو سرخه شکار شدند

مذکور گشت

مذکور گشت که شمس خان عموی جلال خان گکر که درین نواحی می باشد با وجود
کلان سالی به شکار یک گونه رغبتی ندارد که جوانان خوردسال را آن شوق و شغف
نباشد چون طبعش را به فقر و درویشیها مایل شنیدم به خانهٔ او رفتم و وضع
و طور خوشم آمد و هزار روپیه با دو موازی همین مبلغ زر به زنان و فرزندان
او داده پنج دیهه دیگر که حاصل کلی داشت در وجه معاش او مقرر نمودم
تا از روی رفاهیت جمعیت خاطر اوقات گذرانیده باشند پنجم ماه شعبان
در مقام چندالله امیرالامرا آمده ملازمت نمود از صحت یافتن او خوشحال
شدم که جمیع اطبای هندو و مسلمان قرار مردن او داده بودند الله تعالی
بفضل و کرم خود او را تشریف شفا ارزانی داشت تا اسباب پرستان
هنیت شناسان را معلوم گردد که قادر به کمال هر درد دشوار را که ظاهر بینان
اسباب گزین دست ازان داشته باشند بمحض لطف و مرحمت ذاتی خویش
علاج و درمانی می تواند کرد در همین روز رای رایان که از عمدهای معتبر راجپوت
بود بسبب تقصیری که ازو در قضیهٔ خسرو بوقوع آمد خجالت زده و بدر
درجا و مقام خود می گشت بوسیلهٔ امیرالامرا سعادت ملازمت دریافت و
گناه او بعفو مقرون گردید در حینی که از آگره بعزم تعاقب خسرو برآمدم

اورا از رعایت اعتماد در آگره گذاشته مقرر کردم که چون محلهای طلب شود
همراهی نماید بعد از طلب محل دو سه منزل آمده در موضع متهره محبس نشستند
سخنان ابا حیف از محل جدا شده بوطن خود رفت و نیکار گذرانید که
فتنه و شورشی بمیان در آمده به مبنیم منیخه کی خواهد شد کریم کارساز
بنده نواز آن قضیه در عرض اندک روزی صورت داده سات جمعیت آن
مفسدان از هم پاشانید و این حرام نمکی بر گردن او ماند بجهة خاطر الامرا اکبر
فرمودم که همان منصبی که داشت بحال خود باشد و جاگیر او را مسلم و برقرار
دارند سالهای بسیار که از ملازمان ایام شاهزادگی بود بخطاب فدائی خان
سرافراز ساختم روز دوشنبه دوازدهم باغ دل آمیز که بر کنار دریای راوی
واقع است منزل شد والده خود را درین باغ ملازمت نمودم که در بهر واری
لشکر قندهار مصدر رضا یافت پسندیده گشته بود ملازمت نموده عنایات یاو
فرمودم روز سه شنبه سیزدهم بمبارکی داخل لاهور شدم روز دیگر حسین بهر
خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر میران که از اولاد شاه نعمت الله ولی بود
ملازمت نمود و در دولت شاه طهماسب در تمام قلمرو او به بزرگی این سلسله سلسله نبود
چنانچه خواهر شاه جانش بیگم نام در خانه نعمت الله پدر میر میران بود و دختری

از ایشان بهم رسید شاه به پسر رشید خود اسمعیل نام خواستگاری نمود
و پسران میرمیران را آماده ساخته دختر خود را به پسر کلان او هم که نام جد کلان
او هم که نام جد کلان خود داده دختر اسمعیل را که از خواهرزاده شاه بهم رسیده
بود به پسر دیگرش میر خلیل مذکور نسبت کردند بعد از فوت شاه رفته رفته
خرابیها بان سلسله راه یافت تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگی مستاصل گشتند
و املاک و اسبابی که داشتند از دست آنها بیرون رفت دیگر در جا و مقام
خود نماندند میر خلیل الله بملازمت من آمد چون در راه محنت کشیده بود
و آثار اخلاص از وجنات احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بیدریغ گردیده
دوازده هزار روپیه باو مرحمت نمودم و بمنصب هزاری ذات و دویست سوار
سرافراز گردانیده حکم جاگیر کردم بدیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را
موافق هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار اعتبار نموده جاگیر از حوالی این
و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند روز پنجشنبه بیست و دوم حسب الالتماس
اصف خان با اهل محل بخانه او رفتم و شب در آنجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهای
خود را از نظر گذرانیده تا ده لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیلان
و اسپان سامان نموده بود چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و

و پاره اقمشه و چند پارچه چینی فغفوری و خطائی بمعرض قبول افتاده

تتمه را بابو بخشیدم مرتضی خان از گجرات انگشتری که از یک قطعه لعل

خوشرنگ خوش آب نگین و نگین خانه و حلقه آنرا تراشیده بودند بوزن

یک تانک و یک سرخ که یک مثقال و پانزده سرخ بوده باشد بطریق پیشکش

فرستاده بود از نظر گذشت و بغایت پسند خاطر افتاد تا امروز انگشتری

چنین شنیده نشده بود که بدست هیچ یک از سلاطین درآمده باشد یک قطعه

لعل شش سرخ هم که ده تانک پانزده سرخ وزن داشت و بیست و پنجهزار

روپیه قیمت نموده فرستاده بود انگشتری نیز بهمین قیمت شد در همین روز

فرستاده شریف مکه و پرده دار خانه کعبه بملازمت رسیده اظهار

اخلاص بسیار نموده بود پنج لک دام که هشت هزار روپیه بوده باشد

بما نفرستاده مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که یک لک روپیه بجهت

شریف از تحف و نفایس هندوستان روانه سازند روز پنجشنبه دهم

ماه مرزا اغازی بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساخته با آنکه کل ولایت

تته بجاگیر او مقرر بود از صوبه ملتان نیز بجاگیر او مقرر گشت و حکومت قندهار

بمحافظت آن ملک که سرحد هندوستانست بعهده کاردانی و حسن سلوک او

مقرر گردید و خلعت و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت دادم در پانزدهم
پیشکش خانخانان بنظر درآمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر مرصع آلات
و اقمشه ولایتی و پارچه که در دکن و آن حدود بهم میرسد فرستاده بود
مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد میرزا رستم و اکثر بندهای
تعیینات صوبه بنکور پیشکشها فرستاده بودند چند فیل از آنجمله پسند
افتاد خبر فوت رای درگا که از نوکرهای والد بزرگوارم بود در نهم
همین ماه رسید چهل سال زیاده در ملازمت حضرت عرش آشیانی در جرگه
امرا منتظم بود تا رفته رفته بمنصب چهار هزاری رسید پیش از آنکه
سعادت ملازمت پدرم دریابد از نوکران معتبر رانا اودی سنگه بود
در عشره نوزدهم گذشت پیشکش سپاهگری خوب میرسید سلطان شاه
افغانی که طینتش بشر و فساد آمیخته بود در خدمت خسرو میبود
نسبت محرمیتش تمام داشت چنانچه علت تامه گرفتن آن بی سعادت این
مفسد بود بعد از شکستن و بدست افتادن جانی تنگ بیرون برده خود را
بدامن کوه خضرآباد و آن حدود کشیده آخر الامر مدنی میر مغل کروری
آنجا گرفتار شد چون باعث ضلالت و خرابی این قسم پسری شده بود حکم کردم

که اورا در میدان لاهور تیرباران کردند و گردری مذکور بزیادتی منصب

خلعت فاخر سرافراز گردید در بیست و نهم شیرخان افغان که از بندهای

قدیم من بود فوت شد توان گفت که خود قصد کرد چرا که بشراب مداومت تمام

داشت بنوعیکه در هر پهری چهار پیاله در زیره عرق دوآتشه میخورد روزه

ماه رمضان سال گذشته خورده بود و درین سال بخاطرش رسید که ماه

شعبان را در عوض قضای رمضان گذشته روزه گرفته دو ماه متصل روزه

دار باشد از ترک عادت که طبیعت ثانیست ضعف معده پیدا کرد و اشتها

برطرف شد رفته رفته ضعف قوی شده در پنجاه و هفت سالگی درگذشت

فرزندان و برادران اورا بقدر حالت نواخته منصب و جاگیر اورا بایشان مرحمت

نمودم در غره شهر شوال مولانا محمد امین که از مریدان شیخ محمود کمانگر است

برسیدم شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بوده اند و حضرت

جنت آشیانی بدیشان عقیدت تمام داشتند چنانچه یکمرتبه آب بر دست

ایشان ریخته اند مولانای مشار الیه مرد نیکذات است و با وجود خلایق

و عوایق وارسته بروش و شیوه فقر و شکستگی تعیش مینماید صحبت ایشان

مرا بسیار خوش آمد بعضی وردها که در خاطر جا کرده بودند مذکور ساخته نصایح

ارجمند و سخنان دل پسند از ایشان شنیده و خیلی تسلی حاصل گشت
هزار بیگه زمین بطریق مدد معاش و هزار روپیه نقد گذرانیده از ایشان
وداع شدم یک پهر از روز یکشنبه گذشته از لاهور بقصد توجه
دار الخلافه آگره برآمدم قلیج خان را حاکم و میر قوام الدین را دیوان
و شیخ یوسف را بخشی و جمال الدین را کوتوال ساخته بهریک فراخور حالت
خلعت مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم بیست و پنجم از دریای سلطانپور گذشته
در دو کروهی نکودر نزول واقع شد پدر بزرگوارم از روز و زن مبلغ هزار
روپیه بشیخ ابو الفضل داده بودند که درمیان این دو پرگنه پل بسته آبشاری
ترتیب دهند الحق در غایت صفا و طراوت منزل بی سامانی یافته است
بمعز الملک جاگیردار نکودر فرمودم که بر یک دست این پل عمارتی و باغچه
بسازد که آینده و رونده از دیدن آن محظوظ شوند دوشنبه دهم
ذی قعده وزیر الملک که پیش از جلوس سعادت خدمت دریافته دوان
در کار من بود بمرض استسقا درگذشت در آخران عمر بشومی قدم در
خانه او متولد گشت که در عرض چهل روز پدر و مادر خود را خورد و در سن
دو سالگی او هم بر طرف شد تا خانه وزیر الملک یکبارگی خراب نشود متصور ادر

برادرزاده او را نواخته بمنصب سرفراز ساختم غایتا بوی عقل ازو
نمی آید روز دوشنبه چهاردهم در اثنای راه شنیده شد که در میان
پانی پت و کرنال دو شیر است که آزار بسیار از آنها به تردد مردم میرسد فیلان
را جمع نموده روان گشتم چون بجا و مقام آنها رسیدم خود به ماده فیلی
سوار گشته فرمودم که فیلان را بر دور آنها بطریق قمرغه استاده کردند
هر دو را به عنایت الهی به تفنگ زده شیران و دد را که راه بر بندهای خدا بسته
بودند دور کردم روز پنجشنبه هفدهم دهلی محل نزول گردید و در منزل
که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود در میان آب جون کندی ساخته و سلیم گره
نام نهاده والد بزرگوارم اینجا را بمرتضی خان که دهلی وطن اصلی او بود عنایت داده
فرود آمدم خان مذکور مشرف بر دریا صفه از سنگ ساخته در غایت لطافت و
صفا و درینه آن عمارت متصل آب جون کندی مربع کاشی کاری بقبر نموده
حضرت جنت آشیانی ساخته اند که باین هوا کم جایی نشسته در ایامی که حضرت
جنت آشیانی در دهلی تشریف داشته اند اکثر اوقات اینجا نشسته
با مصاحبان و مجلسیان خود صحبت میداشته اند من چهار روز درین
منزل بسر برده با مقربان و نزدیکان خود مجلس شراب ترتیب داده داد عیش

فرزند خرم آمده ملازمت کرد و بسیاری از عمدها و امرای مقهور را همراه
آورد فی الجمله شعوری دارد و سواری فیل را خوب میداند درین سور چنانکه
از شعرای هندی زبان شاعری همراه آورده بود در مدح من باین مضمون
شعری گذرانید که اگر آفتاب پسری می داشت همیشه روز می بود
و هیچگاه شب نمی شد چرا که بعد از غروب آن پسر جای او برخواستی
و عالم را روشن داشتی بحمد الله والمنه که پدر شما را خدا این نوع
پسری کرامت کرد که بعد از شنقار شدن مردم ماتم که مانند شب است
نداشتند آفتاب را ازین رشک می برد کاشکی مرا هم پسری بود که جانشینی
میکرد و شب را بعالم راه نمیداد چنانکه از روشنی طالع و نور عدالت شما
با وجود چنین واقعه آفاق چنان منور است که گویا شب را نام و نشان نیست
باین تازگی مضمون از شعرای هند کم بگوش رسیده بجلدوی این مدح
فیلی مرحمت کردم راجپوتان شاعر را چارن می گویند یکی از شعرای وقت
این مضمون را چنین بنظم در آورده ابیات گر بسر داشتی جهان افروز
شب نگشتی همیشه بودی روز زانکه چون او نهفتی افسر زر بنمودی کلاه گوشه
بسر شکر کز بعد آنچنان پدری جانشین گشت اینچنین پسری که

که از شکار گشتن آشناه کس ماتم نکرد جامه سیاه روز پنجشنبه بیست

محرم سنه ۱۴ جلال الدین مسعود که منصب چهارصدی داشت و خالی از مردانگی

نبود در چند معرکه از او کارها بوقوع آمد غایتاً خالی از حبطی نبود تخمیناً

در سن پنجاه و شصت سالگی بمرض اسهال در گذشت افیون گذرانی نبود افیون

را مثل پنیر ریزه ریزه کرده میخورد مقرر بود لهذا اکثر اوقات افیون از دست مادر میخورده

باشد چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گردید مادرش از نهایت

تعلق از همان افیونی که بدست خود میخورانید زیاده بر اندازه خورده بعد از

گذشتن پسر یکدو ساعتی او هم در گذشت غایت اینقدر محبت از هیچ مادری

بفرزند شنیده نشده است در میان هندوان رسم است که زنان بعد از

فوت شوهران خواه بجهت محبت و خواه حفظ ناموس پدران و شرم خویشان خود

را میسوزند اما از مادران در میان مسلمانان و هندوان مثل این کاری بظهور

نیامده در یازدهم ماه غلگور اسپی که سرآمد اسپان خاصه من بود از روی عنایت

براجه مانسنگه مرحمت نمودم شاه عباس این اسپ را بصد اسپ دیگر و تحفهای لایق

مصحوب منوچهر که از غلامان معتبر شاه است بحضرت عرش آشیانی ارسال

نموده بود از دادن این اسپ راجه آنقدر خوشحال و شعف نمود که اگر ملکی بدو

عنایت شده

عنایت می کردم معلوم نمود که اینقدر شادی نماید وقتی که آوردند سه
چهار ساله بود در هندوستان ترقی نمود چنانچه جمیع بندهای درگاه از
مغول و راجپوت باتفاق بعرض رسانیدند که از عراق مثل این اسپی
دیگر بهندوستان نیامده است چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و
صوبه دکن به برادرم دانیال مرحمت نموده باگره مراجعت فرمودند از روی
مرحمت باو حکم شد که یک چیزی که خاطر خواه تو باشد از من طلب او وقت
یافته این اسپ را التماس نمودند بدینجهت باو عنایت فرمودند روز شنبه
بستم عرضه داشت اسلامخان منعبر بر خبر فوت جهانگیر قلیخان صاحب صوبه
بنگاله که غلام خاص با اخلاص من بود رسید بنا بر جوهر ذاتی و استعداد فطری
در حرکه امرای کلان انتظام داشت از فوت او خیلی آزرده خاطر گشتم
حکومت بنگاله و اتالیقی شاهزاده جهاندار را بفرزند اسلامخان
مرحمت کردم و افضلخان را بجای او صاحب صوبه ولایت بهار ساختم
پسر حکیم علی را که بجهت بعضی خدمات به برهانپور فرستاده بودم آمده
بازیگری چند کرناتکی همراه آورده بود که نظیر و عدیل خود نداشتند
چنانچه یکی از آنها ده گوی که هر یک برابر نارنجی بود و یکی نخ و سیخ

آنچنان بازی می‌کرد که با وجود بزرگی و خوردی یکی خطا نمیشد و همچنین
از اقسام بازیها آنچنان می‌کرد که عقل حیران می‌گشت در همین روزها
درویشی از سرندیپ آمد جانوری عجیب بکرر آورده دیو کانام روی شبیه
کلان مشابهت تمام دارد و هیئات مجموعی بمیمون شبیه است اما دم ندارد
و حرکاتش بمیمون سیاه بی دم که بزبان هندی بن مانس می‌گویند میماند
جثه او برابر میمون بچه دو سه ماهه باشد پنج سال است پیش ازین درویش بوده است
معلوم شد که ازین کلانتر نمیشود خورش او شیر است کیله هم میخورد چون
بغایت عجیب بود بمصوران فرمودم که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند
خیلی در نظرها کریه مینماید درین روز میرزا فریدون برلاس بمنصب هزار و
پانصد ذات و سیصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که با بنده خان مغول
چون از تردد و سپاهگری بپایه کبر سن افتاده بود موافق دو هزار ذات جاگیری می
یافته باشد الفخان بمنصب هفتصد ذات و پانصد سوار سرافراز گردید منصب فرزند
اسلامخان صاحب صوبه بنگاله بچهار هزار ذات و سه هزار سوار مقرر گشت
و محافظت قلعه رهتاس بکشور خان ولد قطب الدین خان کوکه مفوض گردید و اهتمام
خان بمنصب هزار ذات و سیصد سوار ممتاز گشته بخدمت منشی گری و

سامان توارهٔ بنگاله تغیر یافت - در غرهٔ صفر شمس الدین خان ولد اعظم خان
ده زنجیر فیل پیشکش نموده بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار
سرفراز گردید و بخطاب جهانگیر قلیخان ممتاز گشت و ظفرخان
بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار مفتخر گردید چون صبیهٔ جکت سنکه پسر
کلان راجه مانسنکه خواستکاری نموده بودم بتاریخ شانزدهم مبلغ
هشتاد هزار روپیه ساچق بخانهٔ راجهٔ مذکور بجهت سرافرازی او و شادم
مقربخان از بندر کنبایت پردهٔ فرنگی ارسال داشت که تا غایت باین خوبی
کار مصوران فرنگ دیده نشده بود در همین روز عمهٔ ام بخت نسا بیگم
که سن شصت و پنج سالگی بمرض سل و دق بجوار رحمت ایزدی پیوستند
میرزا والی پسر او را بمنصب هزاری ذات و دویست سوار سرافراز گردانیدم
آقم حاجی نام ماوراء النهری که مدتها در روم بوده و خالی از معقولیت
و معرفتی نیست خود را ایلچی خوندکار گفته در آگره ملازمت کرد کتابت
مجهولی نیز داشت نظر باحوال و اوضاع او کرده هیچکس از بندهای درگاه تصدیق
بر ایلچی بودن او نکردند از زمانی که حضرت صاحبقرانی فتح روم فرمودند و
ایلدرم بایزید حاکم آنجا زنده بدست افتاد بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال

یکساله کل ولایت روم قرار داد تا که بدستور ممالک مذکور را بتصرف
او باز گذارند و در همین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت ممالک را به پسر او
موسی چلبی مرحمت کرده خود معاودت فرمودند تا حال از جانب قیاصره
آنجا با وجود چنین احسانی کس نیامده و ایلچی نفرستادند الحال چگونه
باور توان کرد که این شخص ماوراءالنهری فرستاده خوندکار باشد اصلا
این سخن معقول من نیفتاد و سخنش بر صدق او گواهی نداد با این
فرمودم که هر جا میخواسته باشد برود در چهاردهم ربیع الاول و حضرت
خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم مکانی زمانی عقد و طوی
منعقد شد از جمله جهیزی که راجه مانسنگه همراه نموده شصت زنجیر فیل بود
چون دفع رفع رانا را پیش نهاد همت داشتم بخاطر گذرانیدم که
مهابتخان را باید فرستاد دوازده هزار سوار تکمیل یافته از سرداران کار دیده
همراهی او تعین نمودم و سوای آن پانصد نفر احدی و دو هزار برق انداز
پیاده با توپخانه مشتمل بر هفتاد و هشت توپ و گجنال و شترنال و شصت
زنجیر فیل بخدمت معین گردید و بیست لک روپیه بخزانه حکم شد که همراه این
لشکر بوده باشد در شانزدهم میر خلیل الله پسرزاده میر نعمت الله یزدی که مجملا

از احوال

از احوال او و سلسله او بیش ازین نوشته نشده بمرض اسهال درگذشت
از سیمای او آثار اخلاص صمدی و درویشی ظاهر بود اگر عمر امان
میداد مدتی در خدمت میگذرانید بمناصب عالی سرافرازی می یافت
نخچیرها بنورانه فرستاده بود یکی از آنها را قمرغه نمودم که بوزن
در آوردند پنجاه و دو نیم توله بر آمد روز چهارشنبه نوزدهم در منزل
مریم زمانی مجلس وزن سال چهلم از سالهای قمری ترتیب یافت و زر
وزن را فرمودم که بعورات و مستحقان قسمت نمودند روز پنجشنبه چهارم
ربیع الآخر طاهر بیک بخشی احدیان بخطاب مخلص خانی و ملا تقیای
ششتری که بفضیلت کمالات آراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب
میدانست بخطاب مورخخانی سرافراز گردید و در دهم همین ماه
برخوردار برادر عبد الله خان را خطاب بهادر خانی داده از اقران ممتاز
گردانید و مونس پسر مهتر خان کوزه از یشم که در عهد دولت میرزا
الغ بیک گورکان بنام نامی ایشان ساخته شده بود گذرانید بغایت لطیف
و خوش اندام و سنگش در نهایت سفیدی و پاکیزگی برد و گرد لب کوزه
اسم مبارک میرزا با سنه هجری بخط رقاع کنده اند در خدمات خود

غایت نفاست دارد من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک عرش آشیانی
را بر کناره انگوره نقش کردند مهتر خان از غلامان قدیمی این دولت است
سعادت خدمت حضرت جنت آشیانی دریافته و در عهد سلطنت
والد بزرگوارم بمرتبه امارت رسیده بود و او را از معتمدان میدانستند
و در سنه نهم فرمان صادر شد که ولایت سنکرام خانجه تا یکسال در وجه
انعام فرزند اسلام خان مقرر بود تا یکسال دیگر در وجه انعام افضل خان
صاحب صوبه بهار مقرر باشد درین روز جهان خان را بمنصب سه هزاری ذات
و دو هزار و پانصد سوار سرافراز گردانیدم یوسف خان ولد حسین خان تکریه
بمنصب دو هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گردید بیست و چهارم
جهان خان را با امرای و مردمی که بجهة دفع رانا مقرر گشته بودند مرخص
ساختم خانم کور بخلعت و اسپ و فیل خاصه و شمشیر مرصع سربلندی گشت
ظفر خان به عنایت علم مرحمت شد خلعت و فیل خاصه عنایت کردم راجه برسنکدیو
خلعت و اسپ خاصه و منگلی خان اسپ و خنجر مرصع و نراین داس کچهواهه و
علی قلی درمن و هزبر خان بهمین دستور یافتند بهادر خان و معز الملک
بخشی خنجر مرصع شفقت شد بهمین طریق جمیع امرا و سرداران کمکی بقدر

حالت

حالت و مرتبه خود بعنایات بادشاهانه سرافراز گردیدند یک از
روز مذکور گذشته خانخانان که مرتبه بلند اتالیقی من ممتاز است از
برهانپور آمده ملازمت کرد آنقدر از شوق و خوشحالی بر وی غلبه کرده بود
که نمیدانست که بپا می آید یا بسر مضطربانه خود را در پای من انداخت
و من نیز سر او را از روی مرحمت و مهربانی برداشته او را در کنار
عطوفت و شفقت کشیدم و روی او را بوسیدم دو تسبیح مروارید و چند
قطعه لعل و زمرد پیشکش گذرانید و قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه
شد و سوای آن از هر جنس و هر متاع بسیاری بنظر در آورد هفدهم
جمادی الاول وزیر خان دیوان بنگاله آمده ملازمت کرد شصت زنجیر فیل نر
و ماده و یک قطعه لعل قطبی پیشکش آورده بود چون از خدمتکاران قدیم
بود از وی همه خدمتی می آمد فرمودم که در ملازمت باشد چون قاسم خان
برادر کلان خود اسلامخان را صلاح کاری نمی کرد او را از بنگاله
بخدمت حضور طلبیده بودم درین روز آمده ملازمت نمود در بیست و دوم
آصفخان لعلی بوزن هفت مثقال که ابو القاسم برادر او در بندر کهنبایت
بهفتاد و پنج هزار روپیه خریده بود پیشکش نمود بغایت خوش رنگ

و خوش اندام است اما بعقیدهٔ من زیاده از شصت هزار روپیه نمی ارزد
باآنکه دلیپ پسر رای رایسنگه تقصیرات عظیم بوقوع آمده بود چون
پناه بفرزند خانجهان آورد خطاهای او بعفو مقرون گشت و دیده و دانسته
از جرایم او درگذشتم در شب چهارم فرزندان خانخانان که از عقب او می آمدند
رسیده ملازمت کردند موازی هشت و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند
درهمین روز خان مذکور نود زنجیر فیل پیشکش کرد روز پنجشنبه غرهٔ جمادی
الثانی در منزل حضرت مریم زمانی مجلس وزن سال شمسی بسر انجام رسید چون
و باره ازان زر بعورات قسمت نمودم و تتمه حکم شد که بفقرای ممالک
محروسه تقسیم نمایند چهارم ماه فرمودم که دیوانیان بخان اعظم مطابق
منصب هفت هزاری جاگیر تنخواه دهند درین روز ماده آهوی شیردار آوردند
که بفراغت می گذاشت که او را می دوشیدند و هر روز چهار سیر شیر دوشیده شد
تا غایت دیده و شنیده نشده بود مزه شیر آهوی و شیر گاو و گاومیش
تفاوتی ندارد می گویند که تنگی نفس را فایده میدهد در یازدهم ماه مذکور
راجه مانسنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت معین شده بود التماس رخصت
آمینر که وطن اوست نمود فیل خاصه هنسبار مست نام عنایت کرده رخصت دادم

روز دوشنبه

روز دوشنبه ماه عرس حضرت عرش آشیانی بود وسوای اخراجات
مجلس مذکور که علحده مقرر است چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که بفقرا
ودرویشان که در روضه منوره حاضر اند تقسیم کنند درین روز عبد الله ولد
خان اعظم را بخطاب سرافراز خانی و عبد الرحیم پسر قاسم خان بخطاب
تربیت خانی سرافراز گردانیدم روز شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده
دیدم فرزندی اینقدر بپدر ماند که کسی یاد ندارد منجمان می گفتند که قدم او
بپدرش مبارک نیست اما بر شما مبارک است آخر ظاهر شد که درست یافته بوده
اند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید چون از سن مذکور در گذشت
دیده شد در بیست ویکم خانخانان متعهد صاف ساختن ولایتی که در تصرف
شده حضرت عرش آشیانی یعنی فتورها به آن راه یافته بود گردیده نوشته
داد که در عرض دو سال این خدمت را با نصرام رسانم مشروط بانکه
هوای لشکری که دران صوبه تعین اند دوازده هزار سوار دیگر با ده لکهه روپیه خزانه
بهمراهی او معین گردد فرمودم زودی سامان لشکر وخزانه نموده او را رخصت
سازند در بیست ونهم مخلصخان ناحیه را نیز بخدمت بخشیگری صوبه دکن سرافراز
ساخته جای او را با ابراهیم حسین میر بحر عنایت نمودم از غره رجب هندو خان

وکمال خان که از بنده‌های روشناس مقرر بودند وفات یافتند بنده و خانه‌زاد
شاه طهماسب بعنوان غلامی بجد کلان من داده بودند سعادت نام داشت در
خدمت حضرت عرش آشیانی چون مادر و علی و مهتری فراشخانه سرفراز
گردید خطاب مهتر خانی یافت در خدمت نوعی ماهر بود که گویا جامه خدمت بر قامت
قابلیت او دوخته اند در سن نود سالگی از جوانان چهارده ساله جلدتر بود
سعادت خدمت پدر کلان و پدر من و من دریافت تا دم مرگ یک لحظه کیفیت شراب
ننموده آلوده شراب افیونی بخاک رفت آه از ملاحتش که غم تازه بو کنند
پانزده لکهه روپیه نقد از و ماند پسری در غایت ناقابلی دارد در عنایت نام
و بنابر حقوق پدرش مهتری نصف فراشخانه باو و نصف دیگر به تحماق مرحمت
شد کمال خان از بنده‌های قدیمی و بی اخلاص من بود از طایفه کلالان دهلی
بنابر ظهور امانت و دیانت و غایت اعتماد او را بکاول بیکی ساختم اینچنین
خدمتکاران بسیار کم بهم میرسند دو پسر داشت بهر دو شفقت بسیار کردم
اما مثل او کجا در دوم ماه مذکور لعل کلاونت که از خوردی در خدمت پدر من کلان
شده بود و هر نقش و صوتی که بزبان و روش هندی می بستند باو یاد می دادند
در سن شصت و پنج سالگی بلکه هفتاد سالگی فوت کرد یکی از کنیزان او در قضیه

افیون !

افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کم زنی چنین وفا بجا
آورده باشد در هندوستان خصوصاً در ولایت سلهت که از توابع بنگاله است
از قدیم رسم شده بود که رعایا و مردم آنجا بعضی از فرزندان خود را
خواجه سرا نموده در عوض مال واجبی بحکام میدادند و این رسم رفته رفته
بدیگر ولایات نیز سرایت کرده و هر سال چندین اطفال ضایع و مقطوع النسل
میشدند و این عمل رواج تمام یافته بود درین ولا حکم فرمودم که من بعد هیچکس
باین امر قبیح قیام و اقدام ننماید و خرید و فروخت خواجه سرایان خورد سال
بالکل برطرف شد باسلامخان و سایر حکام صوبه بنگاله فرمانها صادر گشت
که هر کس مرتکب این امر شود تنبیه و سیاست نمایند و خواجه سرای خورد سال
نزد هر کس باشد بگیرند تا غایت هیچیک از سلاطین سابق را این توفیق نشده
ان شاء الله تعالی در اندک فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مردود
بالکلیه برطرف شود و هرگاه خرید و فروخت خواجه سرا منع شد هیچکس باین
فعل ناخوش بی فایده اقدام نخواهد نمود اسب سمندی را از جمله اسپان مرستاده
شاه عباس که سر طویله اسپان خاصه من بود بخانجهان مرحمت کردم آنقدر
خوشحال شد که بشرح راست نیاید الحق این کلانی و خوبی اسبی تا غایت بهندوستان

نیامده است و فیل فوجه را که در جنگ بی دولت یافت با زنجیر فیل باو
عنایت نمودم چون کشن سنگه خالوی خورم که همراهی مهابت خان تعین یافته بود
خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده و در جنگ مردانه تا زخم برچه بپای او رسیده
تا بکشتن نامی او بقتل آورده بود و قریب هزار کس او دستگیر ساخت
بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار سرافراز شد و چهارم ماه مذکور حکم
کردم که میرزا غازی که متوجه قندهار شود از اتفاقات حسنه بمجرد آنکه میرزای
مشارالیه از بهکر روانه ولایت میگردد خبر فوت سردار خان حاکم آنجا میرسد
سردار خان از ملازمان معتبر روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود و بخدمت
اینها رداشت نصف منصب او را بفرزندان او مرحمت نمودم روز دوشنبه
هفتم پیاده بقصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی متوجه
شدم اگر میسر بود این راه را بمژه و بسر می پیمودم حضرت والد بزرگوارم
بجهت ولادت من از فتحپور باجمیر که یکصد و بیست کروه است پیاده بزیارت
حضرت خواجه بزرگوار معین الدین چشتی متوجه گشته بودند اگر من بسر و چشم
این راه را به پیمایم هنوز چه کرده باشم چون بسعادت زیارت مشرف شدم
عمارتی که بر سر روضه منوره شده بود دیدم بنوعی که خاطر خواه من باشد

بنظر در نیامد چرا که منظور آن بود که روندهای عالم مثل این عمارت
در معموره دنیا نشان ندهند چون در اثنای عمارت مذکور از خوبی
طالع این نوع امری بظهور آمد و بالضروره روانه لاهور گشتم سواران سلیقه
خود بکیطوری ساخته بودند آخر الامر بعضی تصرفات نموده شد لیکن آنکه مبلغ
کلی صرف نموده چهار سال کار کرده بودند فرمودم که دیگر باره معماران ماهر
باتفاق مردم صاحب وقوف بعضی جاها را که قرار یافته بنیاد دیدند از نو
رفته رفته عمارت عالی سامان پذیرفت و باغی در غایت صفا هر دو طرف
عمارت مقبره منوره ترتیب یافت و دروازه در نهایت رفعت و عظمت
مشتمل بر منارها از سنگهای سفید پرداخته و ساخته شد مجملا پانزده لکهه روپیه
که موازی پنجاه هزار تومان رایج ایران و چهل و پنج لک خانی مطابق
زر توران بوده باشد خرج این عمارت عالی را می شنوانیدند روز یکشنبه
بخانه حکیم علی بتماشای حوضی که مثل آن در زمان حضرت عرش آشیانی
در لاهور ساخته بود جمعی از مقربان که آن حوض را ندیده بودند رفتیم حوض مذکور
شش گز در شش گز است و در پهلوی حوض خانه ساخته شده در غایت روشنی
که راه این خانه از درون آب است و آب از آن راه بدرون نمی آید و دوازده کس

در آن خانه صحبت می توانستند داشت از نقد و جنس انچه در وقت دید
پیشکش نمود بعد از ملاحظه خانه و در آمدن جمعی از بزرگان این انجا حکیم را
بمنصب دو هزاری سرافراز ساخته بدولتخانه معاودت نمودم روز بیست و
بیست و چهارم شعبان خانخانان بعنایت کمر شمشیر مرصع و خلعت و فیلخاصه
سرافراز گردید بخدمت دکن مرخص گشت و راجه سورج سنگ که از تعینات خدمت
مذکور بمنصب هزاری ذات و هزار سوار ممتاز شد چون بکرر بعرض رسید
که از برادران و ملازمان مرتضی خان آزار برعایا ساکنه احمد آباد گجرات
برسد و ضبط خویشان و مردم خود بواجبی نمیتواند کرد صوبه مذکور را
ازو تغیر نموده بخان اعظم مرحمت فرمودم و مقرر شد که خود در
ملازمت بوده جهانگیرقلیخان پسر کلان او بنیابت او روانه گجرات گردید
و منصب جهانگیرقلیخان از اصل و اضافه بسه هزاری ذات و دو هزار و
پانصد سوار مقرر گردید و مقرر شد که باتفاق موهن داس دیوان و
مسعود بیک همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را فیصل میداده باشند موهن
داس بمنصب هشتصد ذات و پانصد سوار و مسعود بیک بصد ذات
و یکصد و پنجاه سوار سرافراز گردیدند از بندهای حضور تربیت خان بمنصب

هفتصد ذات و چهارصد سوار و نصر الله بهمین دستور بمنصب ممتاز
گشتند مهتر خان که مجملا از احوال او نوشته شده در همین روزها وفات نمود
و یونس پسر او را بمنصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار سرافراز ساختم
روز چهارشنبه چهارم ذالحجه خسرو را از دختر خان اعظم پسری متولد شد
نام او را بلند اختر نهادم در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتی فرستاد
که عقیده فرنگیان اینست که این صورت شبیه حضرت صاحبقرانی است
در وقتی که ایلدرم بایزید بدست لشکر فیروزی اثر ایشان گرفتار آمد نصرانی
که در آن وقت حاکم استنبول بود ایلچی با تحف و هدایا فرستاده اظهار
طاعت و بندگی نموده مصوری که همراه ایلچی ساخته بودند صورت آنحضرت را
شبیه کشیده برده اگر این دعوی اصلی داشته باشد هیچ تحفه پیش من
بهتر ازین نخواهد بود چون بصورت و حلیه اولاد و فرزندان سلسله علیه
آنحضرت مشابهتی ندارد خاطر براست بودن این سخن تسلی نمیشود

وقایع سال پنجم از جلوس همایون

تحویل نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل
شب شنبه چهاردهم ذالحجه سنه ۱۰۱۸ هجری اتفاق افتاد و نوروز
گیتی افروز بمبارکی و فرخی آغاز شد روز جمعه پنجم محرم سنه ۱۰۱۸

حکیم علی وفات یافت حکیم بی نظیری بود و از علوم عربیه بهرهٔ تمام داشت
حاشیه بر قانون در عهد و خلافت والد بزرگوارم تالیف نموده است
کذبش بر فهمش زیادت داشت چنانچه صورت بر سیرت کسی بر ذاتی
مجملا بد باطن و شریر النفس بود در بیستم صفر میرزا نوردار را بخطاب خان عالم
سرفراز ساختم از نواحی فتحپور رنده آوردند که بآن کلانی تا حال دیده
نشده بود فرمودند که بوزن در آورند سی و سه سیر و نیم شد
روز شنبه نوزدهم ربیع الاول مجلس وزن قمری در خانه والده بزرگوارم
ترتیب یافت پاره از آن زر بعوراتی که در آن روز جمع گشته بودند قسمت شد
چون ظاهر گردید که بجهت نظم و سرانجام مهمات صوبه دکن ضرورت که یکی
از شاهزادها را روانه سازم بنابرین بخاطر رسید که فرزند پرویز را
باید فرستاد فرمودم که سامان فرستادن او نموده ساعت رخصت
تعین نمایند مهابتخان را که بخدمت داری لشکر آنجا متعهد بود بمصلحت
بعضی خدمات حضور بدرگاه طلبداشته عبد الله خان را که بخطاب
فیروزجنگی سرفرازی یافته بعوض او تعین نمودم و عبد الرزاق بخشی را
فرستادیم که بجمیع منصبداران این لشکر حکم برساند که از گفته

خان مذکور

خانه‌زاد کور بیرون نرفته شکر و شکایت او بر عظیم موثر شده‌اند
در چهارم جمادی الاول یکی از تیراندازان که قبیله مقرر اند بحضور بنظر گذرانید
که اطلاق نر ماده پستان داشت و بمقدار یک پیاله قهوه خوری
هر روز شیر میداد چون شیر از نعمتهای الهی است و ماده پرورش بسیاری
از حیوانات است این امر غریب را نگارش خود دانستم هشتم ماه مذکور
خورم پسر خان اعظم را بمنصب دوهزاری ذات و هزار و پانصدی سوار
سرافراز ساخته بحکومت و دارائی ولایت سورته که بجونه گده مشهور است
فرستادم حکیم صدرا را بمنصب پانصدی ذات و سی سوار ممتاز ساخته
بخطاب مسیح الزمانی مامور گردانیدم در شانزدهم شمشیر مرصع براجه
مان سنگه فرستاده شد در بیست و دوم بیست لک روپیه بجهت مدد خرج
لشکر دکن که بهمراهی پرویز تعین یافته بودند بتحویل خزانچی علیحده نموده
پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت روز چهارشنبه بیست
و پنجم جهاندار که قبل ازین بهمراهی قطب الدین خان کوکه بولایت بنگاله تعین
یافته بود ملازمت نمود بواقعی پی معلوم شد که مجذوب مادرزاد است
چون خاطر متعلق تماشا بود بتاریخ غره جمادی الآخر امیر الامرا را نیز بجهت

مذکور تعین نمودم بعنایت خلعت و اسپ سرفراز گردم کرمچند پسر جگناتهه
بمنصب دو هزار بذات و هزار و پانصد سوار نواخته بهمراهی پرویز مقرر نمودم
در چهاردهم ماه سیصد و هفتاد نفر احدی بکومک لشکر رانا بهمراهی عبدالله خان
مقرر گشتند یکصد راس اسپ نیز از طوایل سرکار فرستاده شد که
بهر کس از منصبداران احدی که صلاح دانند بدهند و در هفدهم یک قطعه لعل که قیمت آن
شصت هزار روپیه بود به پرویز عنایت شد و یک قطعه دیگر یا دو مروارید
که تخمینا چهل هزار روپیه می ارزید بخرم مرحمت شد روز دوشنبه هشتم
جگنات بمنصب پنجهزار بذات و ۳ هزار سوار سرافراز گردید و در هشتم ماه
رجب راجه نانه بمنصب چهار هزار بذات و ۳ هزار سوار سربلندی یافت
و بخدمت دکن مرخص گشت روز پنجشنبه نهم شاهزاده شهریار از گجرات
آمده ملازمت نموده روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز بخدمت تسخیر ملک
رخصت نمودم خلعت و اسپ خاصه و فیل خاصه و کمر شمشیر و خنجر مرصع عنایت
شد و سرداران و امرائی که بهمراهی او تعین یافته بودند بقدر رتبه و حالت خود
هریک بعنایت خلعت و اسپ و فیل و کمر شمشیر و خنجر مرصع خوشدلی و
سرافراز گردیدند هزار نفر احدی در ملازمت پرویز بخدمت دکن تعین نمودم

در همین روز دو

در همین روزها عرضه داشت عبد الله خان آمد که رانای مقهور را در
کوهستان او جاهای قلب تعاقب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست
افتاد چون شب درآمد جانی بتکاپو بیرون برده بدر رفت چون کار
از نزدیک ساخته ام عنقریب گرفتار خواهد گشت یا بقتل خواهد رسید
خانمد کورا منصب پنجهزاری افزاز ساخته و شمشیر مرواریدی که
بفرزند
دو هزار روپیه می ارزید به پرویز عنایت شد چون ولایت خاندیس و براز
اسپ
مشار الیه حواله شده بود قلعه اسیر را به وی مرحمت کردم و سیصد راس
بهمراهی او مقرر گشت که با احدیان و منصبداران هر کس لایق عنایت باشد
بدهد در بیست و ششم صیف خان بارهه را بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار
و سیصد و پنجاه سوار سرفراز کرده بخدمت فوجداری سرکار حصار مقرر
گشت روز دوشنبه چهاردهم شعبان یک زنجیر فیل بوزیر خان عنایت شد
در جمعه بیست و دوم حکم فرمودم که بنگ و بوزه که منشا فسادهای کلی است
در بازارها نفروشند و قمارخانها را برطرف سازند و در این باب تاکید تمام
نمودم در بیست و پنجم شیری از شیرخانه خاصه آورده به بکا و جنگ انداختند مردم
بسیار بجهة تماشا ایستاده بودند جماعه از جوکیان که برهنه بودند شیر بیکی از

چوکیان که برهنه بود بطریق بازی بخ از روی غضب متوجه شده او را بر زمین
انداخت و چنانچه بماده خود جفت می شود بهمان طریق بالای چوکی بر آمد
و جنبیدن گرفت و روز دیگر هم بهمان طور حرکتی نموده چند نوبت این حرکت
ازو بوقوع آمد چون تا غایت این امر دیده نشده بود و غرابت تمام داشت
نوشته شد در دوم ماه رمضان عنایتخان حسب الالتماس اسلام خان بمنصب هزاری
و پانصدی و هشتصد سوار سرفراز گردید فریدون خان برلاس را بمنصب دو هزار
و پانصدی ذات و دو هزار سوار ممتاز ساختم هزار توله طلا و نقره و هزار روپیه
در روز تحویل نیر اعظم به برج عقرب که باصطلاح هندوان سنکرانت میگویند
تصدق نموده شد در دهم ماه مذکور فیل شاه بیجاپوری مرحمت کردم و سلام الله
عرب که از جوانان قرارداد عرب است از خویشان مبارک حاکم دزفول بنابر
توهمی که از شاه عباس در خاطر او قرار گرفته بود بملازمت من آمد او را نواخته بمنصب
چهارصدی ذات و دویست سوار سرافراز ساختم محمد داود افغان دیگر که یکصد و نود و
منصب داشت و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پرویز بخدمت فرستاده شد
و پنجاه راس اسپ نیز حواله یکی از بندهای درگاه شد که به پرویز رساند
و روز جمعه سیزدهم مضمونی بخاطر رسید و این غزل در سلک نظم در آمد

گر نخواکی

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد تا چشم ما رسیده دگر بر دگر رسد

مستانه می‌خرامی و مست تو غافلی اسپند می‌کنم که مبادا نظر رسد بد بوم

شنیده‌ام که بپویم ره وصال فی‌الحال زان زمان که مرا این خبر رسد در وصل دوست هستم

و در هجر بیقرار داد از چنین غمی که مرا بسر رسد وقت نیاز و عجز و جهانگیر

هر سحر امید آنکه شعله بنور از رسد روز یکشنبه پانزدهم پنجاه هزار

روپیه ساچق بخانه صبیه مظفر حسین میرزای پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا

ابن شاه اسماعیل میرزا صفوی که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود

فرستادم در هفدهم ماه مبارک خان سروانی بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار

سرافراز گردید و پنجهزار روپیه بحاجی بی اوزبک عنایت شده در بیست

و دوم یکقطعه لعل و یکدانه مروارید بشهریار شفقت کردم یک لک روپیه

مدد خرج گوهاین بجماعه ادیمات که بخدمت دکن تعیین یافته بودند داده شد دو هزار

روپیه بفرخ بیگ مصور که از بی‌بدلان عصر است لطف نمودم چهار هزار روپیه

بجهت خرج باباحسن ابدال فرستاده شد هزار روپیه حواله ملا علی احمد مهرکن

و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرس حضرت شیخ سلیم بر فقرا و مساکین

صرف نمایند یک فیل بمحمد حسین کاتب و هزار روپیه بخواجه عبدالحق انصاری بخشیدم

مرحمت شد بدیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری ذات
و سوار اعتبار نموده تنخواه دهند به برادرزاده‌ها رینچند فانوکوی سرکار آگره
حکم کردم که هزار پیاده و سوار از زمینداران آگره سامان نموده ماهیانه قرار داده
بدکن نزد پرویز برد و پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت پنجشنبه
چهارم شوال اسلام خان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز گردید
ابوالبی اوزبک بمنصب یکهزار و پانصدی و ظفر خان بمنصب دو هزار و پانصدی
امتیاز یافتند و دو هزار روپیه به بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ و هزار
روپیه به تهبا استادان مصر مرحمت شد و حکم کردم که نقاره جمعی مرحمت شود
که بمنصب آنها بسه هزاری و بالا رسیده باشد یکهزار روپیه دیگر از زرون
بجهت تعمیر باباحسن ابدال و عمارتی که در آنجا واقعست حواله ابوالقاسم
حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارت شکور را در غایت استحکام
بانصرام رساند روز شنبه سیزدهم چهار گهری از روز مانده خسوف
ماه آغاز شد گرفتن نمود مرتبه بمرتبه تمامی جرم آن منخسف شد و پانچ گهری
نیک گرفته بود بجهت نحوست آن خود را بطلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده
اقسام حیوانات از فیل و اسپ وغیره تصدق کردم قیمت مجموع یازده هزار

روپیه شد

هزار روپیه شد فرمودم که بمستحقان و فقرا قسمت نمودند در شب پنجم
دختر رامچند بوندیله التماس کرد او را بخدمتگاری خود گرفتم و بمیرزا [illegible]
برادرزاده میر شریف که بفوجداری قنوله و آن نواحی منصور شده بود
یک فیل عنایت فرمودم و عنایت الله بعنایتخانی سرافراز شد چهارشنبه
غره ذیقعده مار سنجد بمنصب بانصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گشت
و یک قبضه کسوه مرصع بفرزند بابا خرم مرحمت شد ملا حیاتی را که پیش
خانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی که متعبر بر انواع شفقت و
مرحمت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل و دو دانه مروارید که
خانخانان بدست او فرستاده بود تخمینا بیست هزار روپیه قیمت داشت
آورده گذرانید میر جمال الدین حسین که در برهانپور بود بحضور او را طلبیده
بودم آمده ملازمت کرد و هزار روپیه بشجاعتخان دکنی مرحمت شد در هشتم
ماه مذکور پیش از آنکه پرویز به برهانپور برسد عرضه داشت خانخانان و
امرا رسیده که دکنیان جمعیت نموده در مقام فساد اند چون معلوم شد که با
وجود تعیین پرویز و لشکری در خدمت او رفته مقرر شده هنوز بمدد و
کومک احتیاج دارند بخاطر گذرانیدم که خود متوجه شوم بعنایت الهی خاطر از آن مهم

جمع نمایم درین اثنا عرضداشت اصفخان هم آمد که توجه حضرت بدینجا
لایق روز افزون است و عرضه داشت عادلخان بیجاپوری رسید که اگر یکی
از معتمدان درگاه باینطرف مقرر شود که ملتمسات و مدعیات خود را باو بگویم
تا او بعرض اشرف رساند این هست که باعث صلاح حال این بنده گردد
بنابرین مقدمات با امرا و دولتخواهان کنکاش نمودم تا هر کس را آنچه بخاطر
رسد بعرض رساند فرزند خانجهان عرض کرد که چندین امرای معتبر که بجهت تسخیر
آن ملک مرخص شده باشند توجه حضرت بنفس نفیس ضرورت اگر حکم شود
بنده هم بملازمت شاهزاده برود و اینخدمت را در ملازمت ایشان انشاء الله
بتقدیم رساند دولتخواهان این سخن معقول و پسندیده نمودند با آنکه هرگز
جدایی او را بخاطر قرار نداده بودم چون مهم کلانی بود بضرورت رضا دادم
و فرمودم مجرد آنکه مهمات آنجا صورت یابد بی توقف متوجه ملازمت شود
زیاده از یکسال در آنجا نباشد روز شنبه هفتم ذیقعده اختیار
رخصت او بود خلعت خاصه زردوزی و اسب خاصه با زین مرصع و کمر شمشیر مرصع
و فیل خاصه عنایت نمودم و تومان طوغ مرحمت شد و قدغن کردم که از
بنده های صاحب اخلاص و خلعت و اسپ و مدد خرج لطف نموده بمنصب هزار ازین

وچهار صد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم و همراه خانجهان تعین
نمودم و قرار فرمودم که اگر کسی از نزد عادلخان حسب الالتماس او باید فرستاد
او را روانه گردانکو نبدت که در زمان حضرت عرش آشیانی از جانب
عادلخان همراه منکش او آمده بود او را هم همراه خانجهان رخصت فرموده
اسپ و خلعت و زر عنایت کردم و از امرای ایران که همراه عبدالله خان
بخدمت دفع رانا مقهور تعین بودند مثل راجه نرسنگدیو و شجاعتخان
و راجه بکرماجیت و غیره با چهار و پنج هزار سوار بکومک فرزند خانجهان
تعین شد معتمد خان را بقید خدمت فرستادم که آن مردم را نیز اولی کرده
در اجین با خانجهان همراه سازد از مردم خانه زاد شش هفت هزار سوار
مثل صفخان بارهه و حاجی بی اوزبک و سلام الله عرب برادرزاده
مبارک عرب که ولایت جوتره رزو بول آن نواحی در تصرف دارد و
دیگر نزدیکان و منصبداران همراه ساختم و در وقت رخصت بهریک را باضافه
منصب و خلعت و مدد خرج سرافراز فرمودم و محمدی بیگ را بخشی
لشکر ساخته ده لک روپیه مقرر ساختم که همراه سازند به پرویز اسپ خاصه
و بخانخانان و دیگر امرا و بندهای که تعین یافته آن صوبه بود خلعتها مرحمت

نموده فرستادم و بعد از تمام این امور بقصد شکار از شهر بر آمدم
و هزار روپیه بمیر علی اکبر عنایت شد چون فصل ربیع رسیده بود
بملاحظه آنکه مبادا از عبور لشکر نقصانی بمزروعات برسد با وجود
آنکه قوریساول را با جمعی از احدیان بجهت ضبط زراعات تعین نموده بودم
چندی را حکم فرمودم که در هر منزل ملاحظه پایمالی نموده عوض نقصانی
که بزراعتها رسد برعایا زر میداده باشند و دو هزار روپیه بمدد خرج
خانخانان منکوحه دانیال و هزار روپیه بعبد الکریم خرج مدد کوایان و
هزار روپیه به ملا حالی کسی مرحمت نمودم در دوازدهم خنجر خان برادر
عبد الله خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار و بهادر
خان برادر دیگر بمنصب هشتصدی ذات و سیصد سوار سرافراز گشتند درین روز
دو آهوی شاخدار یک آهوی ماده شکار شد در سیزدهم یک اسپ خاصه به
خانجهان مرحمت نموده فرستادم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب
هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته پنجهزار روپیه بمدد خرج عنایت کرده
بهمراهی خانجهان بخدمت دکن رخصت نمودم درین روز دو آهوی نر و سه
آهوی ماده شکار شد چهارشنبه چهاردهم یک نیله گاو ماده و یک چیکاره به بندوق

ماده بند

زده شد و در پیشکش هم دو قطعه لعل و یکدانه مروارید جهانگیرقلیخان از
گجرات و افیون‌دان مرصع کاری که مقربخان از بندر کهنبایت فرستاده بود
بنظر گذشت هشتم یک شیر ماده و یک نیله گاو به بندوق زدم و دو بچه
همراه ماده شیر بودند بجهة انبوهی جنگل بسیاری درخت از نظر ناپدید گشتند
حکم شد که تفحص نموده بدست در آورند چون بمنزل رسیدم یکی از
شیر بچها را فرزند خرم آورده از نظر گذرانید و روز دویم بچه گرفته
مهابتخان حاضر ساخت بیست و دوم در وقتی که نیله گاوی را نشانه بندوق زدن
نزدیک ساخته بودم ناگاه جلوداری و دو کهار ظاهر شدند و نیله
گاو رم خورده بدر رفت از جانب اغراض فرمودم جلودار را همانجا کشتند
و پی‌های کهاران بریده بر خر سوار کرده فرمودم که گرد اردو بگردانند
تا دیگری این جرات نکند بعد از آن شکار کنان بر اسپ باز و
جره کرده بمنزل آمدم روز دیگر نیله گاو کلانی را بقراولی اسکندر دوبیتن
به بندوق زدم او را بمنصب هشتصد ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه
سرفراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صفدرخان که از صوبه بهار آمده
بود بسعادت کورنش سربلندی یافت یکصد مهر نذر و یک قبضه شمشیر و تیغ

فیل کمی زر پیشکش گذرانید فیل نر قبول افتاد در همین ایام کار خواجه سمرقندی
از بلخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند سر اسب با دیگر تحف
پیشکش گذرانید و بخلعت امتیاز یافت روز چهارشنبه نهم معز الملک
که از خدمت بخشیگری لشکر را نا متهور تغییر یافته بود بیمار و خراب ملازمت نموده
در چهاردهم ماه مذکور عبد الکریم خود را با وجود تقصیرات کلی گناهان او را عفو
فرموده بمنصب یوزباشی و بیست سوار سرافراز ساختم فرمودم که به کشمیر رفته
باتفاق بخشی آنجا محله مردم قبیح خانه او و سایر جاگیرداران و ادیجات
نوکر و غیر نوکر دیده طومار واقعی بدرگاه آورد کشور خان ولد قطب الدین خان
از قلعه رهتاس آمده سعادت خدمت و کورنش دریافت در یکشنبه بیست
و ششم بعد از دو پهر و سه گهری حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و
سعادت است تحویل نمود و درین ساعت فیض بخش در مقام پاک تهل که از
مواضع پرگنه باری بوده با مجلس نوروزی ترتیب بود نشست پدر بزرگوارم
بر تخت جلوس نموده صباح آن روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین
ماه سنه پنجم جلوس در همین مقام بار عام داده جمیع امرا و بندهای درگاه
بسعادت کورنش و تسلیم مبارکباد سرافراز گشتند پیشکش بعضی امرا

از نظر گذشت

از نظر گذشت خان اعظم یکدانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود
گذرانید و میران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری از
باز و جره و دیگر تحف و هدایا بنظر گذرانید جهانگیرخان دو صندوقچه کار [illegible]
که اطراف آنرا تختههای بلور ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آنها
نهاده میشد از بیرون بنوعی می نمود که گویا هیچ حایلی نیست پیشکش نمود
نمود لشکرخان بیست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانید
همچنین هرکس از بندهای درگاه تحفه و پیشکشی که داشتند گذرانیدند نصرالله
پسر فتح الله شربتچی بتحویلداری پیشکش مقرر گشت لباسی کدبو که
بیرون فرامین ظفر اثر دکن تعیین یافته بود بجهته پرویز و مهابت خان ازام
تبرک خاصه فرستاده ارسال ساختم شیخ حسام الدین پسر غازیخان بدخشی
که طریقه درویشی و گوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه و فرجی شال
شفقت نمودم روز دیگر نوروز بقصد شکار نیله سوار شدم سه شیر دو نر
و یک ماده شکار شد به احدیانی که آثار جلادت ظاهر نموده به شیر درافتاده
بودند انعامها داده بزیادتی ماهیانه سرافراز ساختم بتاریخ بیست و ششم
ماه مذکور اکثر روزها به شکار نیله گاو مشغول داشتم چون هوا رو بگرمی

نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید رو به پس توجه نموده
چند روز دیگر در آن نواحی شکار آهو نمودم روز شنبه غره محرم سنه ۱۰۱۹
رب خواص کم روپیه پس آبادان کرده او پیشکشی که ترتیب داده بنظر
گذرانید آنچه خوش آمد درجه قبول یافت تتمه بانعام او مقرر گشت در همین
ایام بایزید منکلی و برادران او که از بنگاله آمده بودند بسعادت کورنش سرافراز
گشتند سید آدم ولد سید قاسم بارهه نیز که در احمد آباد گجرات آمده بود
بدین سعادت امتیاز یافت و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید فوجداری صوبه
ملتان از تغیر تاجخان بابولیلی او زیادت مرحمت شد دوشنبه نزول اجلال
در باغ سندرا که در نزدیکی شهر واقع است صباح آن که ساعت دخول شهر بود
بعد از گذشتن یک پهر و دو گهری سوار شدم و تا انتهای معموره بر اسپ سوار
نموده چون سواد شهر ظاهر گشت بجهت آنکه خلایق از دور و نزدیک توانند
دید سواری فیل اختیار نمودم و از دو طرف راه زر افشانده بعد از دو پهر
در وقتی که منجمان اختیار نموده بودند بمبارکی و خرمی بدولتخانه همایون
داخل گشتم بنا بر رسم مقرر ایام نوروز فرموده بودم که دولتخانه را آیین
بسته بارگاههای آسمان مثال ایستاده کرده بودند بعد از ملاحظه

آیین

آیین خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذرانید
آنچه از هر قسم و هر جنس خواه جواهر و خواه اقمشه و امتعه پسند خاطر
گردید قبول فرموده تتمه را با انعام او مقرر ساختم پیشتر فرمان
شکار فرموده بودم که مجموع جانورانی که از روز بر آمدن تا تاریخ دخول
شهر شکار شده باشد معروض دارند در این تاریخ بعرض رسانیدند
که در مدت پنجاه و شش روز یکهزار و سیصد و شصت و دو جاندار
از چرنده و پرنده به شکار شده بود و هفت عدد شیر و نیله گاو نر
و ماده و هفتاد راس آهو پنجاه و یک راس سایر جانوران از ماده آهوی
و قوچ و روغ و غیره هشتاد و دو راس و طاوس و سرخاب و سایر
جانوران پرنده یکصد و شصت و نه قطعه شکار ماهی یکهزار و بیست و سه عدد
روز جمعه هشتم مقرب خان از بندر کنبایت وصول آمده سعادت ملازمت
دریافت جواهر و مرصع و ظرفها طلا و نقره و کار فرنگ و دیگر نفایس
و تحفها عجیب گذرانیده غلام حبشی و اسپان عربی و از هر قسم چیزی که بخاطر
رسد آورده بود چنانچه در عرض دو نیم ماه تحفها او از نظر گذشت و
اکثر مرضی خاطر ما گردید در این روز صفدر خان که بمنصب هزار ذات و پانصد سوار

قدر از بود زیادتی منصب که با نصد ذات و دویست سوار باشد ممتاز
گشته بعنایت علم سربلندی یافت بجاگیر سابق خود مرخص گردید و بلکسو خان
و فدوی خان بلاین نیز علم مرحمت شد و باین خبر فیل فوج بجهت افضلخان
بحواله التونین بیرم اوشند که بپدر خود برد بخواجه حسین که از نبایر خواجه
معین الدین چشتی است بمبعاد همه ساله هزار روپیه عنایت نمودم یوسف زلیخای
بخط ملا میر علی مصور و مذهب جلد طلا در غایت تکلیف و صفا که هزار
مهر قیمت دارد خانخانان پیشکش فرستاده بود و معصوم وکیل او آورده بود
گذرانید تا روز شرف که انتها صحبت نوروز است هر روز پیشکش چندی از
امرا و بندهای درگاه بنظر می گذشت و از نفایس پیشکش هر کس آنچه دل پسند
خاطر می افتاد قبول نموده تتمه را باز میدادند روز پنجشنبه ۱۳ مطابق
نوزدهم فروردین ماه که روز شرف و خرمی و خوشحالی حضرت نیر اعظم بود
فرمودم که مجالس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضر سازند و با امرا
و سایر بندهای درگاه حکم شد که هر کس بخواهش طبیعت خود هرچه میخواسته
باشد اختیار نماید اکثری شراب و چندی مفرح و بعضی از افیونات آنچه
خواستند خوردند مجلس شگفته گشت دیگر جهانگیر قلیخان از گجرات یک تخت نقره

منزل مصور

مسلک مصور روش و ساخت تازه میشایل فرستاده بود بنظر
گذشت و بمها ستنکه نیز علم شفقت شد و در ابتدای جلوس مکرر حکم کرده
بودم که من بعد هیچکس خواجه سرا نکند و خرید و فروخت نشود هر کس که
مرتکب این عمل گردد گناهکار است درینولا افضلخان چندی از ان مددکاران
از صوبه بهار فرستاد که بدین عمل شنیع قیام نموده اند آن بی
عاقبتان را فرمودم که حبس موبد نموده نگاه دارند و در شب پنجشنبه ۱۲
امر عجیب و قصه غریب روی داد جمعی از قوالان دهلی در حضور سرود می گفتند
و سید شاه در روش تقلید سماع مینمود و این بیت امیر خسرو که

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

بیان حال نه این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم ملا علی
احمد مهرکن که در فن خود از بی نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفگی بسیار
قدیم داشت و در ایام خوردسالیها سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده
چنین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزی شیخ نظام اولیا کلاهی
بر گوشه سر نهاده در کنار آب جون بالای پشت بامی تماشای عبادت و
پرستش هندوان مینموده اند درین اثنا امیر خسرو ظاهر میشود شیخ متوجه

باشد

شده میفرمایند که این جماعت را می‌بینی و این مصرع خواند مصرع

هر قوم راست راهی دینی و قبله‌گاهی میخوانند نیز تأمل نموده از روی نیاز بسوی

تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی خواند مصرع ما قبله راست کردیم

بر سمت کج‌کلاهی میخوانند ملا مشار الیه چون سخن را بانجام رسانیدند و

کلمهٔ آخر مصرع ثانی را که بر سمت کج‌کلاهی باشد بر زبانش جاری شد حال او متغیر

گشته بیخودانه افتاد و مرا از افتادن او وحشتی عظیم شده برخاسته و

حاضر شدم اکثری را مظنه شد که مگر صرع حادث گشته است اطبای که

در خدمت حاضر بودند مضطربانه در پی تشخیص و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا

شده هرچند دست و پا زدند بحال نیامد او خود در مرتبهٔ اول که افتاده بوده

است جان بجان‌آفرین تسلیم نموده چون لیکن فی الجمله حرارتی داشت گمان

مینمودند که شاید جان باقی بوده باشد بعد از اندک زمانی ظاهر شد که کار گذشته

و در رفته است او را از مجلس مرده برداشته بمنزل و مقامش بردند

این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بود مبلغی بجهت کفن و دفن او بفرزندانش

فرستادم و صباح او را بدهلی نقل نموده بگورخانهٔ آبا و اجدادش مدفون ساختند

روز جمعه بیست و یکم لشکر خان که بمنصب هزار و پانصدی سرافراز بود بدو هزار

ذات و سوار

ذات و سوار سرافراز گردید بعنایت اسپ عراقی از طویلهٔ خاصه و خلعت

و فیل خاصه بنام محب محبت نوازش یافته بخدمت فوجداری ملک اوجینیه

و تادیب متمردان آنجا رخصت گشت. بایزید بخلعت و اسپ ممتاز گردیده

با برادران بهمراهی کشورخان حکم شد. فیلی از حلقهٔ خاصه عالم گمان نام بنجیب الله

نام حواله نموده جهت راجه مان نامه عنایت کرده فرستادم. کیسوداس مار لواب

خاصه بنگاله مرحمت کرده شد. بعزت خان جاگیردار جلال آباد فیل شفقت شد

درین ایام افتخار خان فیل نادری از بنگاله پیشکش فرستاده بود چون پسند

خاطر گشت داخل فیلان خاصه ساختم. احمد بیگ خان بسرداری لشکر بنگش

معین است. بنابر نیکو خدمتیها بافرزندان باضافهای منصب سرافراز گشتند

منصب خاصه او دو هزار از ذات و هزار و پانصد سوار بود و پانصدی دیگر

بر ذات او اضافه مرحمت شد. تختی طلا مرصع کاری بجهت سرپیچ

پرویز که بلعل و مروارید ترتیب یافته بود بدست وکیلش [illegible]

بسر سر راه خان سه بر ها بنور عنایت کرده فرستادم. درین روزها ظاهر شد

که کوکب پسر قمر خان بسناسی آشنایی پیدا کرده رفته رفته سخنهای او

که تمام کفر و زندقه است در مذاق آن جاهل جا کرده و عبد اللطیف پسر نقیب خان

وشریف عمزاده های خودرا درین ضلالات با خود شریک ساخته بوده اند چون
اینمعنی شکافته شد بمجرد آنکه ترسا بیدنی مقدمه چند خود ها مذکور
ساختند که ذکر آن کراهیت تمام داشت تادیب و تنبیه آنرا لازم دانسته
کوکب و شریف را بعد از شلاق مقید و محبوس ساختم و عبد اللطیف را بکصد
دره حد فرمودم که در حضور زدند این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بود تا
دیگر جاهلان این امور هوس نکنند روز دوشنبه ۲۴ معظم خان بدهلی
مرخص شد تا مفسدان و متمردان آن نواحی را گوشمال دهد بشجاعخان دکهنی
دو هزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درسنی را که بجهت بردن فرامین
بنگاله و مرحمتهای که بهریک از امرای آن صوبه واقع شده بود حکم کرده
مرخص ساختم و کشورخان نیز بخلعت خاصه سرافراز ساختم براجه کلیان
عنایت اسپ فرموده همچنین بسایر امرا به بعضی خلعت و بعضی اسپ مرحمت نمودم
بقیر بیدوان (؟) کلاس که منصب هزار و پانصد بذات و هزار و پانصد سوار سرافراز
بود به دو هزار بذات و هزار سیصد سوار سرافراز گردید در شب دوشنبه غره
ماه صفر بنابر غفلت خدمتکاران آتش عظیم در خانه خواجه ابو الحسن افتاد
تا خبردار شدن و فرو نشاندن آتش اسباب و اسبابهای بسیار سوخته شد

بنابر آن

و یوسفخان ولد حسین خان تکریه و علیخان نیازی و باز بهادر قلماق و
دیگر منصبداران قریب دو هزار سوار همراه او تعین نمودم و مقرر شد که ورای
احدیانی که بدین خدمت تعین اند دو هزار احدی دیگر همراه سازند که همگی
دوازده هزار بوده باشند و سی لکهه روپیه خزانه و چند حلقه فیل همراه ساخته
رخصت فرمودم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ با زین و فیلی خاصه
و پنج لکهه روپیه در خرج مدد و عنایت نمودم و حکم شد که دیوانیان از محال تحویل
جاگیر او بازیافت ننمایند و امرای تعینات بخلعتها و اسپها و عنایتها
سرافراز شدند و مهابتخان را که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود
پانصد سوار بر منصب او افزوده حکم کردم که خان اعظم این لشکر را به برهانپور
رساند و بتحقیق به هم خوردگی لشکر پیش باز رسیده حکم سرداری خان اعظم
بامرای آنجا رسانیده و همه را با او متفق و یکجهته و سامان لشکر آنجا
درست بود بعد از نظام و انتظام مهمات مرجوعه خانجهان را همراه گرفته
بدربار آورده روز یکشنبه چهارم شوال قریب آچتهای روز به شکار چیته
مشغول داشتم درین روز و در روز پنجشنبه مقرر نمودم که جانداری کشته
نشود و گوشت تناول نمی کنم روز یکشنبه خاصه بجهت تعظیم پدر بزرگوارم

آن روز را عید داشتند چنانچه گوشت میل نمیفرمودند و کشتن جاندار منع
بود سبب آنکه در شب یکشنبه تولد مبارک ایشان واقع شده بود
که درین روز بهتر آنست که جانداران از آسیب قصابان طبیعتان خلاص باشند
روز پنجشنبه که روز جلوس منست درین روز هم فرموده ام که جاندار را بیجان
نسازند در ایام شکار درین دو روز تیر و تفنگ بجانوران شکاری
نمی اندازم در حالتی که شکار چینه شد انوپ رای که از خدمتکاران
نزدیکست جمعی را که در شکار همراه می باشند پاره دورتر از من همراه
می آورد بدرختی میرسد که زغنی چند بران نشسته بودند چون نظر
بران زغنها می افتد کمان و تکه چند گرفته بدانطرف متوجه میشود اتفاقا
در حوالی آن درخت گاوی نیم خورده افتاده می بیند مقارن آن شیری
مهیب بزرگ قوی جثه از میان تنه چند که در آن حوالی بوده برخواسته روان
میشود با آنکه از روز دو گهری بیشتر نمانده بود چون ذوق مرا به شکار شیر
میدانست خود با چندی که همراه او بودند شیر را قبل نموده کس بمن فرستاده
خبر کرد چون خبر بمن رسید جلو ریز گشتم بابا خرم و رامداس و اعتمادرای
و حیات خان و یکدو کس دیگر با من همراه بودند بمجرد رسیدن دیدم که شیر در سایه

افتاده

درختی

خود را بدینجا رسانیده ام اگر من همراهی نموده در مقام امداد و
اعانت شوید بعد از آنکه کار بانجام رسید مدار دولت من بر شما این
خواهد بود مجملا بدین کلمات ابلهه فریب آن گول طبیعتان را با خود متفق
متخصص میسازد که من حسینم و اطراف چشم خود را که در وقتی از داغ
داغ کرده بود و علامات آن بنظر در می آمده است بدان کمراهان نموده و میگفته
که در بندیخانه گنوری بر چشم من بسته بودند این علامات بدین تزویر و فریب
جمعی از سوار و پیاده بر سر او جمع شوند و خبر یافته بودند که افضلخان
در پتنه نیست این معنی را فتوری عظیم دانسته ایلغار نمایند و دو
ساعت از روز یکشنبه گذشته خود را به پتنه رسانند و هیچ جا خبر نشده
نشده اندر بدر قلعه رسیدند و شیخ بنارسی که در قلعه بوده خبر یافته مضطربانه
خود را بدر قلعه رساند و غنیم در جلو رسیده می آمده فرصت آن نمیدهد که دروازه
قلعه را ببندند با تفاق غیاث بیگ از راه کهرکی خود را بکنار آب رسانند
و کشتی بدست آورده و قصد آن می کنند که خود را با فضلخان رسانند آن
مفسدان خاطر جمع بقلعه در آمده اموال و اسباب افضلخان را با خزانه پادشاهی
بدست می آورند جمعی از سید و لشکر و اطلبه که در شهر نواحی بودند

بر سر او جمع میشوند این خبر در گهکور(؟) بافضلخان میرسد و شیخ بنارسی

و غیاث هم خود را از آب میرسانند و کتابات از شهر می آمد این

بدبخت خود را حصر و میگوید و بتحقیق خبر و نوشته افضلخان تکیه بفضل و

کرم الهی و بدولت اقبال مامور ده بر سر آن مفسدان روانه می گردد در عرض

بیست و دو روز خود را بحوالی پتنه میرساند چون خبر رفتن آن حرامزاده را آن مفسدان

میرسد قلعه را بیکی از معتمدان خود می سپارد سوار و پیاده خود را

توزک نموده چهار کروه از شهر باستقبال بر می آید و در کناره آب پن پن:

یکان میشود و باندک زد و خوردی سلک جمعیت آن تیره روزگاران از هم

پاشیده متفرق می گردند و از غایت اضطراب دیگر باره آن بخت برگشته

با چندی بقلعه در می آید و افضلخان بر سر دربی او نهاده امان میدهد که

در قلعه راه تواند بست مضطربانه بخانه افضلخان در آمده آنجا را قایم

میسازد تا سه پهر در آن خانه بوده زد و خورد مینماید تخمینا سی کس را بزخم

تیر زخمی و ضایع میسازد و بعد از آنکه همراهان او بجهنم میروند خود را عاجز و

زبون میشود با امان بر آمده افضلخان را می بیند بجهت تسکین ایستاده افضلخان

او را درهمان روز بقصاص میرساند و چندی از همراهان او را که زنده بدست

در آمده بود

درآمده بودند مقید میسازد این اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع رسید
شیخ بنارسی و غیاث زینجانی و دیگر مفسدان که در حفظ و حراست
شهر و قلعه بودند با گروه طالبه اشرف بوده‌اند که همه را سر و ریش تراشیده
و معجر پوشانیده بر خر سوار گردانیده بر گرد شهر و بازار گردانیده
آمد باعث عبرت و تنبیه دیگران گردد چون درین ایام عرایض پرونیه
و امرا تعینات دکن و دولتخواهان یکدیگر رسید که عادلخان بیجاپوری
التماس و استدعا دارد که میر جمال الدین انجو را که مجموع دنیاداران
دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند نزد او فرستند تا با جماعت
صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دور سازد و معامله
آنجا را حسب الاستصواب عادلخان که طریقه دولتخواهی و بندگی اختیار
نموده صورت پسندیده دهد بهمه جهتی تفرقه و وحشت را از خاطر دور
ساخته دلاسا او نموده از الطاف و عنایات پادشاهی او را امیدوار سازد
بنا بر حصول این مدعا میر موما الیه را بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص
ساخته ده هزار روپیه انعام عنایت ساختم و بر منصب سابق قاسم خان
که هزاری ذات و پانصد سوار بود بجهت آنکه ملوکات برادر خود اسلام خان

روانه بنگاله گردد پانصدی ذات و سوار افزودم و در همین ایام بجهت تنبیه و
تادیب یکی از جیت زمیندار ولایت پالامو که قدم از دایره اطاعت و بندگی
کشیده است بهاو سنگه پسرزاده راجه مانسنگه را تعین نمودم که بدفع
متمردان آن سرزمین قیام و اقدام نموده هم محال جاگیر راجه که درین نواحی
واقع است عمل نماید روز بستم ماه مذکور فیلی بشجاعت دکهنی مرحمت نمودم
چون حاکم جلال آباد از خرابی قلعه آنجا عرضداشت نموده بود حکم نمودم
که از خزانه لاهور آنچه بجهت تعمیر قلعه مذکور درکار باشد برده صرف نماید
افتخارخان در بنگاله خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود [illegible]
صوبه آنجا پانصدی بر منصب سابق او که هزار و پانصدی بود اضافه
نمودم بتاریخ ۲۱ عرضداشت عبدالله خان فیروزجنگ مشتمل بر سفارش
بعضی بندهای کارطلب که همراهی او بدفع امرای مقهور مردود تعین نموده‌اند
بعرض رسید چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاری و کارطلبی عزیزخان
جالوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار بود
پانصدی ذات و سوار افزودم و در خور خدمت هر یک از آن بندهای نیز بزیادتی
منصب سرافراز گردیدند و دولتخان که بجهت آوردن سنگ سیاه قبل ازین

به الهآباس مرخص گشته بود در روز چهارشنبه ماه مهر الهی ملازمت کرده
و آن تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب تختی است سنگی از یک لخت
سیاه و براق بسیار بر آنند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول
آن چهار ذرعه به نیم پاو کم و عرض آن دو ذراع و یک نیم طسوی و
حجم آن طسو بوده باشد اطراف آنرا به سنگتراشان امر فرموده ام که
ابیات مناسب نقش کرده اند و پایها هم ازان قسم سنگ برای آن مرتب نموده
اند اکثر اوقات بر آن تخت می نشینم عبد السبحان جهته بعضی تقصیرات
در بندیخانه مقید بود چون برادر او خانعالم ضامن و متعهد کار او گشت
او را از قید برآورده بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرافراز ساختم
بفوجداری صوبه الهآباس تعین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را
به دو مرحمت کردم و ترتبیت خان را بفوجداری سرکار الور فرستادم
بتاریخ ۱۲ ماه مذکور عرضداشت خانجهان بعرض رسید حسب الحکم
برفاقت مهابتخان روانه درگاه گشت و میر جمال الدین حسین که برفتن
بیجاپور از درگاه تعین یافته بود در برهانپور بهمراهی وکلای عادلخان
متوجه بیجاپور گردید و در تاریخ ۲۱ ماه مذکور مرتضی خان را صاحب صوبه پنجاب

که از اعاظم ممالک محروسه سرافراز ساختم شال خاصه کرامت نمودیم
تاتارخان را که در صوبه ملتان بود بدارائی کابل تعین فرموده بمنصب سابق او
که سه هزار بذات و هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار دیگر افزودم و حسب
الالتماس عبدالله خان فیروزجنگ پسر او نانکر(؟) نیز بمنصب مناسب سرافراز
گشت جهانگیرخان که قبل ازین بجهت تحقیق جمعیت امرای دکن و آوردن
خانخانان به برهانپور رخصت گشته بود چون بنواحی آگره رسید خانخانان نیز
در چند منزلی شهر گذاشته خود پیشتر آمد و بسعادت کورنش و آستان بوسی
سرافراز گشت و بعد از چند روز بتاریخ ۲ آبان خانخانان آمده ملازمت
کرد چون در باب او اکثر دولتخواهان مقدمات واقع یا غیر واقع از روی
فهمیدگی خود عرضداشت نموده بودند و خاطر اشرف ازو منحرف گشته
بود آن التفات و عنایتی که همیشه درباره او می‌کردم و از پدر بزرگوار خود
دیده بودم این بار بفعل در نیامد درین سلوک محقق بودم چرا که قبل ازین خط
تعهد خدمت صوبه دکن بمدتی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز
با دیگر امرا بدان مهم عظیم متوجه گشته بود بعد از رسیدن به برهانپور
ملاحظه وقت ناکرده در هنگامی حرکت لایق ننمود و آن کار بانجام رسید دیگر ضرورت

شده سلطان پرویز را لشکرها بیالاگهاتی برآورده رفته گرفته
بواسطهٔ بی اتفاقی سرداران و نفاق ایشان و اختلاف رایهای صواب
کار بجائی کشید که غله بغیر تمام گرده یکمن بمبلغهای بدست نمی آید و کار سپاه
محیل و درهم شد بهیچگونه کاری از پیش نرفت و اسپ و شتر و دیگر چهارپایی
ضایع شدند و بنابر وقت صلح گونه با مخالفان تیره بخت نموده سلطان
پرویز لشکر را به برهانپور باز گردانید چون معامله خوب نشست این تفرقه
و پریشانی را مجموع دولتخواهان از نفاق و بی سرانجامی خانخانان دانسته
درینباب عرایض بدرگاه ارسال داشتند اگرچه ایمعنی مطلق باور نمی افتاد
و این خدشه بخاطر راه یافت تا آنکه عرضداشت خانجهان رسید که
این خلل و پریشانی تمام از نفاق خانخانان دست داد یا این خدمت را
باستقلال بدو باز باید گذاشت یا او را بدرگاه طلبیده این نواخته
برداشته خود را بدین خدمت تعیین فرموده سی هزار سوار معین مشخص
بکومک این بنده مقرر داشت تا در عرض دو سال تمام ولایت بادشاهی که در
تصرف غنیم است مستخلص ساخته قلعه قندهار و دیگر قلعها سرحد را بتصرف
بندهای درگاه درآورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه ممالک محروسه سازم و

واکر انچه بسر را در مدت مذکور بانصرام نرسانم از سعادت کورنش محروم

بوده روی خود را به بندهای درکاه ننمایم چون صحبت بیسال بسرداران وخانزاد بخانان

باینجا رسیده بودن او را درینجا مصلحت ندیده سرداری بلخ بخانزمان

فیروز از نموده تفویض فرمودم و او را بدرکاه طلبیدم فی الفعل سبب بی

توجهی و بی التفاتی اینست بعد ازین انچه ظاهر کردد در خور آن از مراتب

توجه یا بی توجهی بعمل خواهد آمد سید علی باربه که از جوانان بتقرب آراسته

بانصدی ذات و دویست سوار بر منصب سابق او که هزار ذات و بانصد سوار بود

افزودم وداراب ولد خانخانان را بمنصب هزاری ذات وسوار سرافراز ساخته

سرکار غازیپور را بجاکیر او مقرر داشتم قبل ازین صبیه مرزا مظفر حسین ولد

سلطان حسین مرزا صفوی ماکم قندهار را بفرزند سلطان خورم نامزد نموده

بودم درین تاریخ ۱۸ ابان چون مجلس طوی منعقد کشته بود بخانه

بابا خرم رفته شب نیز در انجا کذرانیدم واکثر امرا را بخلعت سرافراز ساختم

وچندی از محبوسان قلعه کوالیار بتخصیص حاجی میرک از بند خلاصی یافته و

یک لک روبیه اسلامخان از بر کنات خالصه تحصیل نموده بود چون بر بهر لشکر

وخدمت بود بانعام او مقرر داشتم که بفقرا اکره تقسیم نمایند درهمین روز

عرضه دیدم

عرضه داشت خانجهان بعرض رسید که ایرج ولد خانخانان را از شاهزاده
رخصت حاصل نموده حسب الحکم روانه درگاه ساخت و آنچه درباب ابو الفتح
بیجاپوری حکم شده بود چون مشار الیه مرد کار آمدنی و فرستادن او
بالفعل باعث نومیدی دیگر سرداران دکن که قولها بجهت ایشان فرستاده میشد
بنابران او را نگاه داشت و حکم شده بود که چون کیسوداس سبکاله را که در خدمت
پرویز میباشد طلبیده ایم اگر در فرستادن او اهمالی رود خواهی نخواهی
او را روانه خواهی ساخت چون این معلوم پرویز گشت فی الفور او را
رخصت کرد و گفت که این چند کلمه را از زبان من عرضه داشت خواهی نمود
که حیات خود را حینه خدمت آن خدای مجازی میخواهم و وجود و عدم
کیسوداس چه خواهد بود که در فرستادن او ایستادگی نمایم غالبا
خدمتکاران اعتباری مرا که بهر تقریب طلب میدارند باعث نومیدی
و شکست خاطر دیگران می گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر بی اعتنائی
صاحب و قبله میشود و دیگر امر از حضرت است از تاریخی که قلعه احمدنگر به
سعی برادر مرحوم دانیال بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد تا تاریخ حال
حفظ و حراست آنجا بخواجه بیگ میرزای صفوی که از خویشان غفران پناه

شاه مهابت است مقرر بود و بعد از آنکه شورش دکهنیان مقهور بسیار شد

قلعه را محاصره کردند در لوازم جانسپاری و قلعه‌داری تقصیر نکرد تا آنکه

خانخانان و امرا و سرداران که در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت

پرویز متوجه دفع و رفع مقهوران شدند و از اختلاف رایها و نفاق

امرا و بی سرانجامی رسد غله لشکران سنگی را که حصیلات کارهای کلان داشتند

برایها نامناسب و کوهها و کتلها صعب برآورده در عرض اندک روز پریشان

و بی سامان ساختند چون کار بدینجا انجامید و تسعیر غله بجایی رسید

که جانی در عوض نانی میدادند بی علاج بمقصد نارسیده برگشتند و

ختم قلعه که چشم بامداد این لشکر داشتند از شنیدن این خبر بیدل و

بی پا شده یکبار جوشیدند و خواستند که از قلعه آیند خواجه بیک میرزا

چون بر این معنی مطلع گشت و در مقام تسلی و دلاسا مردم شد و هر چند

کوشید نتیجه نداد آخر الامر بقول و اقرار با مردم خود از قلعه برآمده متوجه

برهانپور گشت و در تاریخ شاهزاده را ملازمت نموده عرایض که در باب

آمدن او رسید چون ظاهر گشت که از تردد و نمک حلالی تقصیر نکرده فرمودند

که منصب او پنجهزاری ذات و سوار بوده برقرار داشته جاگیر تنخواه دهند

بتاریخ نهم عرضه داشت بعضی امرای دکن رسید که بتاریخ بیست
و دویم شعبان میر جمال الدین حسین به بیجاپور رسید عادلخان وکیل
خود را بیست کروه باز فرستاده خود هم تا سه کروه استقبال نموده
از همان راه میرزا را بمنزل خویش برد چون هوای شکار بر طبیعت غالب بود
در ساعت سعید که منجمان اختیار نموده بودند از شب پنجشنبه یازدهم رمضان
مطابق دهم آذر بسه گهری و کسری گذشته متوجه شکار شدم و در باغ
دهره که متصل شهر است منزل گزیدن واقع شد در همین منزل دو هزار
روپیه و فرگل برم زم خاصگی بمیر علی اکبر داده او را رخصت شهر نمودم
از ملاحظه آنکه غلات و مزروعات بیشتر پایمال مردم نشود حکم فرمودم
که غیر از مردم ضروری و بندهای خاص پیش خدمت همه در شهر بوده
باشند حفظ و حراست شهر را بخواجه جهان فرموده او را رخصت دادم بتاریخ
چهاردهم سعدالله ولد سعید خان را فیل مرحمت کردم بتاریخ هژدهم مطابق
بیست و یکم رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان ولد قاسم خان از
اودیسه که اقصای بنگاله است پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت
ازانجمله یک فیل بسیار خوب و مطبوع بود آنرا خاصه ساختم بتاریخ ۲۳

کسوف واقع شد از برای دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره وزن
کردم یکهزار و ششصد توله طلا و چهار هزار و نهصد و به سند آنرا با دیگر
اقسام حبوبات و انواع حیوانات از فیل و اسپ و گاو و غیره دادم که در آمده اگره
و دیگر شهرها در حوالی به مستحقان بی مایه و محتاجان در مانده تقسیم نمودند چون
مهابت خان را که بسرداری پرویز و سرکردگی و سرداری خانخانان و همراهی
چندی از امرای کلان منصب مثل راجه مانسنگه و خانجهان و آصفخان و امیر
الامرا و دیگر منصبداران از هر طایفه و هر دست که تبیحه ملک دکن تعین یافته
بودند بدان انجا میگذارد از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند و بسیاری
بندهای معتمد و واقعه نویسان آن کفار عرایض بدرگاه فرستاده باز
نمودند اگرچه برهم خوردگی و خرابی این لشکر را جهات و سببها بسیار بود اما
عمده اسباب بی اتفاقی امرا بتخصیص نفاق خانخانان شد بنابرین بخاطر گذرانیده شد
که خان اعظم را با لشکر تازه زور باید فرستاد تا تلافی و تدارک بعضی امور
نالایق و ناشایستگیهای که از نفاق امرا چنانچه مذکور شد روی داده نماید
یازدهم ذی الحجه تسلیم انخدمت سرفرازی یافت و حکم شد که دیوانیان
سرانجام نموده او را زودی روانه سازند و خان اعظم و فرید و نخان برلاس

بولوس

بنا بر تسلی خاطر خواجه ابو الحسن و تدارک زیانی که باو رسیده بود
چهل هزار روپیه بدویم مرحمت نمودم و باصفهان باره که برداشته و نواخته
من بود علم مرحمت نمودم معز الملک را که بدیوانی کابل تعین یافته بود
و صد بذات و هفتاد سوار بر منصب سابق او که هزار بذات و
دویست و پنج سوار بود افزوده مرخص ساختم روز دیگر پولکتاره مرصع
بجواهر قیمتی بخانجهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم و چون بعرض رسید
زنی از مقربخان شکوه نمود که دختر مرا در بندر کهنبایت بزور کشیده بود
بعد از مدتی که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم چنین
گفت که باجل موعود خود مرده بنابرین فرمودم که این قضیه را تفحص
نمایند بعد از جستجوی بسیار شخصی را از ملازمان او که باعث و بانی
این تعدی بوده بسیاست رسانیدم و نصف منصب مقربخان را کم نموده
بآن ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرجی او مرحمت کردم چون در روز
یکشنبه هفتم ماه قران نحسین واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره
و سایر فلزات و اقسام حبوبات بفقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در
اکثر ممالک محروسه تقسیم نمایند دوشنبه بشیخ حسین سرهندی و شیخ مصطفی

راکه بعنوان درویشی و کیفیت حالات فقر مشهور و معروف بودند طلبیده
صحبت داشته شد و در رفته رفته مجلس سماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد
خالی از کیفیت و حالتی نبود بعد از اتمام صحبت بهر یک رزها داده مرخص
ساختم چون مکرر میرزا غازی بیگ ترخان بحسب امال اذوقه قندهار و
ماهیانه برق اندازان قلعه مذکور عرضداشت نموده بود فرمودم که دو لک
روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند بتاریخ نوزدهم ماه اردی بهشت
سنه جلوس مطابق ۱۴ صفر در پتنه که حاکم نشین صوبه بهار است امر
غریب و حادثه عجیب روی داده افضل خان حاکم صوبه مذکور به گرکپور که بتازگی که
بجاگیر او مقرر گشته بود و از پتنه آنجا شصت کروه مسافت است متوجه میشود و قلعه و
شهر را به شیخ بنارسی و غیاث زینخانی دیوان آن صوبه و جمعی دیگر از
منصبداران می سپارد و گمان آنکه در پتنه بود و غنیم نیست خاطر از محافظت
و قلعه و شهر خاطر جمع میسازد بحسب اتفاق درین ایام قطب نام مجهولی
از مردم اجینه که خلقی سرشته فتنه و فساد بود به گونی درویشان و لباس
گدایان بولایت اجینه که در نواحی پتنه واقع است در می آید و بمردم آنجا که [illegible]
مقرر اند آشنایی پیدا کرده اظهار می کند که من خسروام که از بندیخانه گریخته

خود را [illegible]

درحیطی نشسته است خواستم که سواره تفنگی بیندازم دیدم که اسب
بیطاقتی میکند پیاده شدم و تفنگ را سر راست ساخته گشاد دادم چون
من در بلندی ایستاده و شیر در پستی بود ندانستم که بدو رسید یا نرسید
تفنگی دیگر انداختم بخاطر میرسد که این تفنگ باو رسیده باشد
شیر برخاسته حمله آورد و میر شکاری را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق
در برابر او واقع شده زخمی کرده بجای خود نشست درین حالت بندوقی دیگر
بر سه پایه نهاده مجرا گرفتم انوپ رای سه پایه را گرفته ایستاده بود شمشیری
در کمر و لکنگه چوبی در دست و بابا خرم در جانب چپ باندک فاصله و رامداس
و دیگر بندهای در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده بدست من میداد
چون خواستم که گشاد نمایم شیر غران بجانب ما روان شده حمله آورد
متعاقب آن تفنگ را گشاد دادم محاذی دهن و دندان او گذشت
صدای تفنگ او را بر تیز کرد جمعی از خدمتکاران که هجوم آورده بودند تاب
حمله او نیاورده بر یکدیگر خوردند چنانچه من از دکه و آسیب آن یکدو قدم
از جای خود پس رفته افتادم بتحقیق میدانم که دو سه کس پای بر سینه من
نهاده از بالای من گذشتند بمدد اعتماد رای و کمال قراول ایستاده

شدم درین وقت شیر بمردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوپ رای را
سینه بسینه از روست گذاشته بشیر توجه شد شیر بهمان چستی و چالاکی
حمله آورده بود در وی برگشت و او مردانه بشیر روبرو شده این چوب
که در دست داشت بهر دو دست دو بار بر سر او محکم فرو کوفت شیر دهن باز
کرده هر دو دست انوپ رای را در دهن گرفت و چنان خایید که دندان او از آن
سوی هر دو دست او گذشت اما آن چوب و آن انگشتری چند که در دست داشت
خیلی مدد شد و نگذاشت که دستهای او از کار برود از حمله و دکاو
شیر انوپ رای در میان هر دو دست او به پشت افتاد چنانکه سر و روی او محاذ
سینه شیر شد درین وقت بابا خرم و راماداس هم دو شمشیر بکار برد
بکمی لب شانه شیر میرسد فی الجمله کارگر می افتد و حیاتخان بچوبی که در دست
داشت چند بر سر او زد انوپ رای زور کرده دستهای خود را از دهن شیر
بر می آورد دو دستی بر کله او میزند و به پهلو غلطیده بزور زانو راست
می ایستد و در وقت کشیدن دستها از دهن شیر چون دندان او
از جانب دیگر سر بر آورده بود پاره چاک میشود و پنجه او از دوش گذشته
در حین ایستادن شیر هم ایستاده میشود و سینه را بسینه ناخن و چنگال

مجروح میسازد

مجروح میسازد چنانچه زخمهای مذکور روزی چند اورا از رده کار
و بجایی که زمین نیز نشیبی داشت و در یک دو کشتی که بر یکدیگر چسپیدند
غلطان شدند و درجایی که من ایستاده بودم زمین فی الجمله هموارتر
داشت انوپ رای میگوید که الله تعالی اینمقدار شعور بمن داد که شیر را
عمداً بدان سو بردم دیگر از خود خبر ندارم درین زمان شیر اورا گذاشته
روان میشود او بدان بیخبری شمشیر علم کرده از پس او می درآید
و بسر او میزند شیر چون روی می گرداند تیغی دیگر بر صوب او می اندازد
و چنانچه هر دو چشم او بریده میشود و پوست ابروی او که بشمشیر جدا
شده بود بر بالای چشمهای او می افتد درینحالت صالح نام چراغچی
چون وقت چراغ شده بود مضطربانه آمد بحسب اتفاق بشیر کوری
بر میخورد شیر یک طپانچه او را برداشته می اندازد و افتادن و جان دادن
یکی بود و مردم دیگر رسیده کار شیر تمام میسازند چون این قسم خدمتی ازو
بفعل آمد جانسپاری او مشاهده گشت بعد از آنکه از الم زخمها خلاصی یافت
و بسعادت ملازمت سرافراز گردید بخطاب انی رای سنگدلن اورا
امتیاز بخشیدم انی رای بزبان هند سردار فوج را می گویند و سنگدلن

تیغ بار مرادات شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب او پاره افزودم خرم سه
خان اعظم را بحکومت ولایت جونگر تعین فرموده بود بخطاب کالبخانی سرافراز
ساختم روز یکشنبه سیوم ذیقعده بشکار ماهی مشغول داشتم هفتصد و شصت
و شش ماهی شکار شده بود در حضور با امرا و بجکیان و اکثر بندهای
تقسیم یافت بغیر از ماهی پولک دار نمیخورم اما نه ازین جهت است که شیعه
مذهبان بغیر پولک دار را حرام میدانند بلکه به سبب تنفر من ازینجهت است
که از مردم کهنه شنیده ام و بتجربه معلوم شد که ماهی پولک دار گوشتهای
حیوانات مرده میخورد و ماهی پولکدار نمیخورد ازین جهت خوردن آن بر طبیعت
مکروه آمد شیعه میدانم که بچه سبب میخورد و آنرا از چه سبب حرام میدانند
از شیرانخانه که در سرکار همراه میباشند یک شیر و پنج نیله گاو را که پوران
حمل و دو من هندوستان بود بر داشته ابتاده شد نظیری نیشاپوری
را که در فن شعر و شاعری از مردم قرارداد بود و در گجرات بعنوان تجارت
بسر میبرد قبل ازین طلبیده بودم درینولا آمده ملازمت کرد قصیده انوری را
که باز این چه جوانی و جمال است جهان را تتبع نموده قصیده بجهة من گفته
بود گذرانید هزار روپیه و اسب و خلعت بصله این قصیده بدو مرحمت نمودم.

حکیم حمید

حکیم حمید گجراتی را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود او را طلبیده
بودم آمده ملازمت کرد نیک نفسی بیبها و سادگیهای پسندیده از طبابت بهره وافی بود
مدتی در ملازمت بسر برد چون ظاهر شد که سوای او در گجرات طبیبی نیست
او را هم خواهان رخصت یافتم هزار روپیه و چند عدد شال با دو فرزندان
او داده یک دیه در وطن بمدد معاش او مقرر داشته خوشحال
بوطن مألوف رخصت کردم یوسف خان ولد حسین خان تکریه از جاگیر آمده
ملازمت کرد روز پنجشنبه دهم ذوالحجه عید قربان شد چون در روز مذکور
منع است که جاندار کشته نشود روز جمعه فرموده بودم حیوانات قربانی
را قربان ساختند سه گوسفند را بدست خود قربان کرده به شکار سوار شدم
و شش گهری از شب گذشته بازگشتم درین روز نیله گاو شکار شد بوزن
نه من و سی و پنج سیر چون حکایت نیله گاو خالی از غرابتی نبود نوشته شد
و در دو سال گذشته که بسیر و شکار همین نزل آمده بودم این نیله گاو را
در هر مرتبه بندوق زده چون زخم بر جای کاری واقع نشده بود نیفتاد
بدر رفت درین مرتبه باز این نیله گاو بنظر در آمد و قراولان شناختند
که در سال پیش زخمی بدر رفته بود مجملا تفنگ دیگر هم درین روز بر زدم

اصلا کار گر نیفتاد و در پی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده
طی کردم هر چند تردد نمودم بدست درنیامد آخر الامر نذر کردم که اگر این نیله
بیفتد گوشت او را طعام پخته بروح حضرت خواجه معین الدین بفقرا بخورانم
و یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم مقارن این نیت
نیله از تردد خود باز ماند بر سر او دویده فرمودم که در حال حلال کردند و باز
آورده بطرزی که نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاو طعام پخته
و مهر و روپیه حلوا ساختن نموده درویشان و گرسنگان را جمع نموده در حضور
خود تقسیم کردم بعد از دو سه روز باز نیله گاوی بنظر درآمد هر چند
تردد نمودم خواستم که در یکجا آرام گیرد تا تفنگ انداخته شود مطلقا
قابوی بدست درنیامد تا قرب شام از عقب او تفنگ بر دوش میرفتم
تا وقتی که آفتاب غروب نمود مایوس از ان شدیم یکبار بر زبان من
گذشت که خواجه این نیله هم نذر شماست گفتن من و نشستن او مقارن
واقع شد تفنگ چاق ساخته انداختم و او را زدم و این را بدستور نیله
سابق فرمودم که طعام پخته بفقرا خورانیدند روز یکشنبه نوزدهم ذی الحجه
بار شکار ماهی شد درین روز تخمینا سیصد و سی ماهی شکار شده باشد

بروز چهارشنبه

شب چهارشنبه ماه مذکور روپ باس نزول واقع شد چون از
شکارگاههای مقرری من است وحکم است که هیچکس در آن حوالی
شکار نکند آهوی بی نهایتی دران صحراها بهم رسیده چنانچه
بامادیها درمی آیند واز مضرت هرگونه آسیبی نمیکشند دو سه روز دران
صحراها شکار نمودم وآهوی بسیاری به تفنگ وچیته شکار کرده چون
دخول شهر نزدیک بود دو منزل درمیان کرده شب شنبه محرم به باغ عبد الرزاق
معموری که نزدیک ومتصل شهر است نزول اجلال واقع شد درین شب
اکثر بندهای درگاه مثل خواجه جهان ودولتخان وجمعی که در شهر مانده بودند
آمده ملازمت نمودند ایرج را هم که از صوبه دکن طلبیده بودیم به سعادت
آستان بوسی مشرف گشت روز یکشنبه همدران باغ مذکور توقف
واقع شد وعبد الرزاق درین روز پیشکشهای خود گذرانید چون
آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار وعدد جانوران که
شکار شده بعرض رسانند مدت شکار از نهم ماه آذر لغایت بیست ونهم
اسفندیار سنه پنج وسه ماه بیست روز بموجب شیر دوازده قلاده
وکوزن یک راس جرکاره چهل وچهار کوته پاچه یک راس وآهو بره دو راس

آهوی سیاه شصت و سه راس آهوی ماده سی و یک راس روباه چهار قلاده
آهوی گوزاره و هشت راس نال یکراس خرس پنج قلاده کفتار سه قلاده
خرگوش شش راس نیله گاو یکصد و هشت راس ماهی یکهزار نود و شش قطعه
عقاب یکدست بعدری یکقطعه طاوس پنجقطعه کاروانک پنجقطعه دراج
پنج قطعه سرخاب یکقطعه سارس پنجقطعه و دهیک یکقطعه مجموع یکهزار و چهارصد
و چهارده روز دوشنبه ۲۹ اسفندار ۲ مطابق ۱۴ محرم بر فیل
سوار شده متوجه شهر شدیم از باغ عبدالرزاق تا بدولتخانه قلعه یک کروه
و بسطنی مسافت است هزار و پانصد روپیه نثار کردم در ساعتی که قرار
یافته بود داخل دولتخانه شدم دربار را بطریق معهود بجهت جشن نوروز
در اقمشه گرفته آیین بسته بودند چون در ایام سفر و شکار خواجه حکم شده بود
که در محل عمارتی را بسازد که قابلیت نشستن من داشته باشد خواجه بیشتر الیه
نوع عمارت عالی نشانی را در سه ماه طیار و مکمل ساخته بود بغایت کار نمایان دست
بسته کرده مصوران نیز کار نمایان و چابکدستی خوبی کرده‌اند از گرد راه بهمان
عمارت بهشت مثال داخل شده تماشای آن منزل نمودم بغایت الغایت
مستحسن افتاد و بتعریف و تحسین بسیار خواجه جهان سربلندی یافت

بچلکی

پیشکشی که ترتیب یافته بود در همین عمارت بنظر گذرانید و بعضی از آن
پسند خاطر گردید تتمه را باو بخشیدم دو گهری چهل پل از روز دوشنبه
گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود که حمل باشد تحویل نمود و روز
مذکور غره فروردین و مطابق ششم محرم سنه یکهزار و بیست جشن نوروزی
ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم امرا و سایر بندهای درگاه سعادت
کورنش دریافته تسلیمات مبارکبادی بجا آوردند و پیشکش بندهای چون
میران صدر جهان و عبدالله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلیخان از نظر اشرف
گذشت روز هشتم محرم پیشکش راجه کلیان که از بنگاله فرستاده بود از نظر
گذشت نهم ماه مذکور روز پنجشنبه شجاعتخان و بعضی منصبداران که بطلب از
دکن آمده بودند ملازمت کردند و کمر خنجر مرصع به ارزاق وردی اوزبک
مرحمت شد در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت
چیزی بسیاری از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود همه را دیدم و آنچه پسند
خاطر گردید از جواهر گرانبها و اقمشه نفیس و فیل و اسب گرفته همه را باز گردانیدم
و خنجر مرصع به ابوالفتح دکهنی و سه هزار روپیه بمیر عبدالله بکتاش و آقا
عراقی بمقیم خان مرحمت نمودم شجاعتخان را بهمین قصد از دکن طلبیده بودم

که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قایم مقام او باشد
منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزوده
بخدمت صوبهٔ مذکور تسلیم کنانیدم خواجه الوس دو قطعه لعل و یکدانه مروارید
و ده انگشتری گذرانید ایرج پسر خانخانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم منصب
خرم هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار بود دو هزاری دیگر بر ذات او افزودم
و خواجه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت پانصدی در ذات و
دویست سوار دیگر اضافه نمودم بیست و چهارم محرم که نوزدهم فروردی روز شرف باشد
یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت
عرش آشیانی و تهنیت جلوس من آمده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتی
که برادرم شاه عباس فرستاده بود از نظر اشرف گذرانید اسبان خوب
و اقمشه و از هر جنس تحفها لایق آورده بودند و بعد از گذرانیدن سوغات
همین روز خلعت فاخره و سی هزار روپیه که بحساب ولایت هزار تومان بوده باشد
باو مرحمت نمودم و کتابتی که مبنی بر تهنیت و پرسش قضیهٔ والد بزرگوارم بود
گذرانید چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش از پیش نموده و در مراتب
ادب و یکانگی دقیقه فرو نگذاشت نکرده بخوش آمد که کتابت بجنسه داخل کرد

نقل نامه: تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت
بخش حدائق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی و
چمن زار ابهت و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت
بادشاه جوانبخت کیوان وقار ستاره بار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهان
کشورگشای خسرو و سکندر شکوه و دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال
صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن
صاحبقرانی چهره گشای جمال جهانبانی مبین رموز آسمانی زیور چهره دانش
و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات
یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب فلک
اقتدار سایه لطف آفریدگار جمجاه و انجم سپاه فلک بارگاه صاحبقران
خورشید کلاه عالم پناه از جویبار رحمت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی
سرسبز بوده ساحت قدسی مساحتش از آسیب خسک سال عین الکمال محروس باد
حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست مصرع
قلم را آن زبان نبود که راز عشق گوید باز اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع
دریافت کعبه مقصود گردید اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی قرب باطنی است

بعد الحمد که بحسب وحدت ذاتی ابن بنا زنند درگاه ذو الجلال وان منهال سلسال

ابهت و اجلال اهمیت بتحقیق پیوسته بعد مکانی دوری و صوری جسمانی

تابع قرب جانی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و از نتیجه کدر

ملال بر آیینه خاطر خورشید مثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر الکمالات است

و همواره مشام جان بروایح فوایح خلت و وداد و نسایم عنبر شمایم محبت و اتحاد

معطر گشته بمواصلت روحانی و مواصلت جاودانی جسمانی زنگ زدای خاطر

دوستی دو بیت همنشینم بخیال تو و آسوده دلم کین وصالیست که در پی

غم هجرانش نیست الحمد لله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمره

مراد بار ور شده شاهد مقصودی که سالها در پرده خفا مستور بود

بتصریح و اهمال از بارگاه اشتعال جلوه گری آن سلطنت میشد با حسن خوبی و

از حلیه غیب بظهور آمده پرتو جمال ساحت امال خجسته مآل منتظران انداخته فراز

تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون بهم آغوش آن انجمن آرای مسند شاهی

و زینت افزای سریر شهنشاهی گردیده لوای جهانگشای خلافت و شهریاری

و چتر فلک فرسای معدلت و جهانداری آن زیب بخش افسر و اورنگ و عقده

گشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخته اند که

همین مراد بخش

مهین مراد بخش جلوس میمنت مأنوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده
تاج و فرازنده تخت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده همایون گردانید
و همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف
باد آیین وداد و رسوم اتحاد که بین الآبا و الاجداد انعقاد یافته بتازگی
میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آیین استقرار پذیرفته مقتضی آن
بوده که چون مژده جلوس آن جانشین مسند گورکانی و وارث افسر صاحبقرانی
بدین دیار رسید یکی از محرمان حریم عزت بسبیل تعجیل تعیین شده بمراسم
تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شروان در میان
بود تا خاطر خطیر اکثر از مهمات مذکوره جمع نگشته مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود
در لوازم این امر خطیر تأخیر و تقصیر واقع شد هر چند رسوم و آداب ظاهری
نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر
در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست خطی بر مراتب دوستی است
لاجرم درین ایام خجسته فرجام بیمن توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایات از دست
رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافت بالکلیه از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنه
اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص

راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که آبا عن جد از زمره بندگان یکجهت
و صوفیان صافی طویت این دودمانست روانه بدرگاه معلی و پیشگاه اعلی نمود
که بعد از دریافت سعادت تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت
و ادای لوازم پرستش و تهنیت رخصت مراجعت یافته اخبار مسرت آثار سلامتی
ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر
مخلص خیرخواه گردد مرجو آنکه پیوسته وجه محبت و وداد موروثی و مکتسبی
و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را که بار روانی انهار موالات و احرار
جداول مصافات غایت نضرت و خضرت یافته از نشو و نما بی‌نیاز ساخته بارسال رسل
و رسایل که مجالست روحانی و محرک سلسله یکجهتی است رافع غایله بیگانگی بوده
باشند و رابطه معنوی را با ائتلاف صوری منضم ساخته به ارجاع و انجام
مهام ممنون سازند حق سبحانه و تعالی آن زبده خاندان جاه و جلال و خلاصه
دودمان ابهت و اقبال را بتاییدات غیب الغیب مؤید داراد تا اینجا نقل
کتابت برادرم شاه عباس تمام شد برادرم سلطان مراد و دو ابنال را که در ایام
حیات والد بزرگوارم برحمت خدا رفته بودند مردم تا آسانی مختلف نام می‌بردند
فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور دیگری را شاهزاده مرحوم مسکینه باشند اعتماد الدوله

و عبدالرزاق

و عبد الرزاق معموری را که هر یک بمنصب هزار و پانصدی سرافراز بودند
بمنصب هزار و هشتصدی سرافراز ساختم و بر سواران قاسم خان برادر
اسلامخان دویست و پنجاه سوار افزودم ایرج پسر کلان خانخانان را
که خانه زاد قابل و مستعد بود بخطاب شاهنوازخانی و سعدالله سعید خان را
بلقب نوازشخانی سربلندی بخشیدم درین هنگام بر وزنها و کرنها پاره
افزوده بودم چنانچه سوای بر وزن مهر و روپیه اضافه شده بود
درین ایام بعرض رسید که در داد و ستدها رفاهیت خلق در آنست که مهر و روپیه
بوزن سابق باشد چون در جمیع رفاهیت خلق و آسایش منظور است حکم کردم
که از تاریخ حال که یازدهم اردی بهشت سنه شش جلوس باشد در دار الضربهای
ممالک محروسه مهر و روپیه را بدستور سابق مسکوک و مضروب میساخته باشند
چون قبل ازین بتاریخ روز یکشنبه از ماه صفر سنه ۱۰۲۲ هزار و بیست و
دو احداد بد نهاد شنید که کابل از سردار صاحب وجود خالیست و خاندوران
در بنگش است و معز الملک با معدودی چند از ملازمان خود و جمعی از ملازمان
مومی الیه در کابل است وقت غنیمت دانسته با سوار و پیاده بسیار غافل
و بیخبر خود را بکابل رسانیده و معز الملک باندازه قوت و حالت خود

فی الجمله ترددی نموده کابلیان و متوطنان و سکنهٔ شهر خصوصاً جماعهٔ قزلباشان
کوچه‌ها را بند نموده جاهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند افغانان چند
قوب شده از اطراف کوچه‌ها به بازارها درآمدند مردم از پشت بامهای
و سرابهای خود آن تیره بختان را در تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر بقتل رسانیدند
بارکی که از سرداران معتبران مخذول بود کشته شد از وقوع این مقدمه بملاحظه
آنکه مبادا از اطراف و جوانب جمع شده راه بیرون شدن بر اینها مسدود گردد
دل‌ها باخته ترسان و هراسان بازگشتند قریب هشتاد نفر از آن سگان
بجهنم رفت تا دو نوبت اسپ گیرانیده از آن مهلکه جان بسلامت بیرون بردند.
نادعلی میدانی که در لهوگر بود آمده آخر همان روز خود را رسانیده پاره
راه را تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود و جمعیت او اندک
کاری نساخته برگشت بهمان سعی که در زود آمدن نمود فی الجمله ترددی که از
معز الملک واقع شد هر یک بزیادتی منصب سرافرازی یافتند نادعلی که
بمنصب هزاری مفتخر بود بهزار و پانصدی و معز الملک که بهزار و پانصدی
بود بهزار و هشتصدی سرافراز گشت چون ظاهر شد که خاندوران و
کابلیان در مقام فرو گذاشته اند و وقوع اطلاع بدینها داده و در ازدیاد

بخاطر گذرانیدم که خانخانان در دربار در خانه بیکار ایستاده است او را با پسران

به تنبیه [illegible] باید کرد مقارن این اندیشه قلیچ خان که قبل ازین بطلب او

فرمان جا در گشته بود از پنجاب آمد و سعادت خدمت دریافت از ناصیه احوالش

ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت رفع احداد بدنهاد به خانخانان مقرر شده

آزرده خاطر است تا آنکه صریح تعهد این خدمت نمود و قرار یافت که صاحب صوبگی

پنجاب متعلق بمرتضی خان باشد و خود در خانه بسر برده و قلیچ خان

به شش هزار ذات و پنجهزار سوار سرافرازی یافته خدمت کابل و دفع و رفع

احداد بدنهاد و دزدان کوهستان از تعهد نمود خانخانان را فرمودیم

که در صوبه آگره در سرکار قنوج و کالپی تنخواه نمایند تا مفسدان و متمردان آن

آنجا را تنبیه بلیغ نموده بیخ و بنیاد آنها را براندازد و در وقت رخصت

هر یک بخلعتهای خاص و اسپ و فیل سرافرازی یافته روانه شدند در همین

ایام بنا بر حسن اخلاص و قدیم خدمت اعتمادالدوله را بمنصب دو هزار ذات

و پانصد سوار سربلندی بخشیدم مبلغ پنجهزار روپیه نقد بطریق انعام مرحمت

فرمودم مهابتخان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن نموده امر بحسن

اتفاق و یکجا دلی فرستاده بودم بتاریخ دوازدهم ماه تیر مطابق

بیست و یکم ربیع الثانی در دار الخلافه آگره ملازمت نمود از عرضه داشت
اسلامخان بظهور پیوست که عنایتخان در صوبه بنگاله مصدر خدمات شایسته
گشته بنابرین پانصدی ذات او افزودم که دو هزاری بوده باشد بمنصب
راجه کلیان نیز که از تعینات صوبه کوراست پانصدی ذات و سیصد سوار
اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار بوده باشد
هاشم خان را که در راه دلبستگی بود غایبانه او را بخدمت کشمیر سرافراز ساختم
عم او خواجگی محمد حسین المتشمیر را فرستادم که تا رسیدن او از احوال آن
ملک با خبر باشند در زمان والد بزرگوارم پدر او قاسم خان کشمیر گرفته بود
وچین قلیچ خان که از سید اولاد قلیچ خان است از صوبه کابل آمده سعادت
ملازمت دریافت چون نسبت خانه زادی با جوهر ذاتی جمع داشت بخطاب
چین قلیچ خانی سربلند گشت و حسب الالتماس پدر او بشرط تعهد خدمت
تیراه پانصدی ذات و سیصد سوار بر منصب او افزودم بتاریخ چهاردهم امرداد
بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی اعتماد الدوله را بمنصب والای
وزارت ممالک محروسه بلندی بخشیدم و در همین روز کمر خنجر مرصع
بیادگار علی ایلچی دارای ایران مرحمت نمودم عبدالله خان که بسرداری

لشکر را با مقهور تعیین بود تعهد نمود که از جانب گجرات بولایت
دکن درآید او را صاحب صوبگی و حکومت صوبهٔ مذکور سرافراز ساخته
راجه باسو را بعوض او بسرداری لشکر امرا تعیین نمودم و پانصد سوار
بر منصب او اضافه کردم در عوض گجرات صوبهٔ مالوه بخان اعظم مرحمت شد و
چهار لک روپیه بجهت سامان و انجام لشکری که بهمراهی عبدالله خان از راه
ناسک ترنبک بولایت دکن تعیین یافته بود فرستاده شد صفدرخان
با برادران از صوبهٔ بهار آمده به سعادت آستانبوسی مشرف گشت یکی
از غلامان بادشاهی در خاتم بندخانه کارنامه ساخته بنظر
گذرانید که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشنیده‌ایم چون
نهایت غرابت دارد بتفصیل نوشته میشود در پوست فندق چهار مجلس از
استخوان فیل تراشیده ترتیب داده است اول مجلس کشتی گیران است
دو کس با هم در کشتی گرفته‌اند و یکی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری
سنگی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است
و در پیش او چوبی و کمانی و ظرفه تعبیه کرده است مجلس دوم تختی ساخته
و بر بالای آن شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یکی پای خود را

بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه در پس پشت او نمایان ساخته و پنج نفر از
خدمتکاران در گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاخ درختی بر تخت
سایه انداخته مجلس سوم صحبت ریسمان باز چوبی ایستاده کرده و
طنابی بر چوب بسته اند و ریسمان بازی بر بالای آن پای راست خود
از پس سر به دست چپ گرفته و پای دیگر ایستاده بر سر چوب کرده
و شخصی دهلی در گردن انداخته می نوازد و مردی دیگر دستها را بالا کرده
ایستاده است و چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده اند و از آن
پنج کس چوبی در دست دارد و مجلس چهارم درختی است در ته آن درخت
صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی
با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند چون چنین کار نامه
ساخته بود او را به انعام و زیادتی علوفه سرافراز ساختم در بیست و
ششم شهر مذکور سلطانی که از دکن طلبیده بودم آمده ملازمت کرد ظفر خان
باضافه منصب سرافرازی یافته بکومکی لشکر امرای مذکور تعیین یافت چون
عبدالله خان بهادر فیروز جنگ اراده نموده که از راه ناسک ترنبک بیت بولات
دکن در آید بخاطر رسانیدم که راجه کشن کچهواهه که از بندهای اخلاص و الادت گزارم

بود بهمراهی او تعین نمایم که همه جا خبردار احوال او بوده نگذارد که از و
ناهنجاری سر زند بوقوف بفعل آید بجهت این خدمت او را بمنصب
عالی سرافراز ساخته خطاب راجگی که در گمان او نبود کرامت نموده علم
نقاره عنایت نمودم و هم قلعه تهنبور را که از قلعهای مشهور هندوستان است
به او تفویض کردم و خلعت فاخره و فیل و اسپ داده مرخص ساختم خواجه
ابوالحسن را که از دیوانی کل تغییر یافته بود بخدمت صوبه دکن بمناسبت
آنکه در خدمت برادرم مرحوم مدتها در آنجا بوده تعیین نمودم ابوالحسن
پسر اعتمادالدوله را بخطاب اعتقادخانی سرفرازی بخشیدم
پسران معظم خان را بمناصب لایق ممتاز ساخته به بنگاله پیش اسلام
خان فرستادم راجه کلیان بسرداری سرکار اودیسه بتجویز اسلام خان
مقرر گشت و باضافه دوصد ذات و سوار سرافراز گردید چهار هزار
روپیه بشجاعت خان دکنی مرحمت نمودم هفتم آبان بدیع الزمان ولد
میرزا شاهرخ از دکن آمده ملازمت کرد درین روزها بجهت شورش
و هرج و مرج که در ولایت ماوراءالنهر واقع شده بسیاری از امرا و
سپاهیان اوزبک مثل حسین بی و پهلوان بابا و نورس بی و من

وبرابی وغیره ایلچیان بدرگاه آورده ملازمت نمودند هر یکی بخلعت و اسپ
و زر نقد و منصب جاگیر سرافراز گشتند و در دوم آذر هاشم خان از بنگاله
آمده سعادت ملازمت آستان بوسی دریافت و پنج لک روپیه بجهت مدد خرج
لشکر فیروزی اثر دکن که سپهداری عبدالله خان مقرر بوده است بدست خواص
و پنج ابنیا از احمدآباد گجرات فرستادم در غره ذیقعده بقصد شکار
موضع سمونکر که از شکارگاه مقرر است متوجه شدم بیست و دو آهو
شکار شد از انجمله شانزده آهو را خود شکار کردم و شش دیگر را خرم
شکار نمود دو روز و دو شب آنجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی بشهر
معاودت نمودم شبی این بیت در خاطرم پرتو انداخت بیت بود در آسمان
تا مهر انور مبادا عکس او از چتر دور بچراغچیان و قصه خوانان
فرمودم که بنوبت صلوة و سلام فرستادن و قصه گذرانیدن در آمده
این بیت را ادا کنند و حالا شایع است و سیوم دی روز شنبه عرضداشت
خان اعظم رسیده که عادلخان بیجاپوری از تقصیرات گذشته خود پشیمان
گشته در صدد بندگی و دولتخواهی است پیش از این بیست و چهارم دی مطابق سلخ
شوال هاشم خان بکشمیر رخصت یافت بیادگار علی ایلچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم

به اعتقاد خان شمشیری از شمشیرهای خاصه سرانداز نام شفقت نمودم
شادمان ولد خان اعظم را بخطاب خانی سرفراز ساخته بمنصب او
اصل و اضافه یکهزار و هفتصد ذات و پانصد سوار مشخص شد و بعنایت
علم سربلندی یافت و سردار خان برادر عبدالله خان فیروز جنگ و اسلام
بلی اوزبک هم حراست تیانها و مقربت بعنایت علم سرافراز گشتند
و پوستهای آهوی خاصه را فرمودم که جای نمازها ترتیب داده در دیوانخانه
خاص و عام نگاه دارند که مردم نماز بر آن می گذارده باشند میر عدل و
قاضی را که مدار امور شرعیه بر ایشانست خاص بجهت حرمت شرع
فرمودم که زمین بوس که بصورت سجده است نکنند روز پنجشنبه دوم ماه
دی باز بشکار سمونگر متوجه شدم چون آهوی بسیار در آن حوالی جمع
شده بود درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه
انداخته است آهوان را از هر طرف رانده در جای وسیعی که دور آن سراپرده
های کلان بارها کشیده باشند در آورده ضبط نمایند بکنیم کروه زمین را
سراپرده گرفته بودند خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته و شکار بسیار
بقید درآمده است متوجه گشتم روز جمعه شروع در شکار نموده و تا پنجشنبه

آینده هر روز با مردم محل بقمرغه درآمده آنمقدار که خاطر رغبت نمود شکار
می‌کردم پاره زنده گرفتار می‌گشتند و بعضی به تیر و تفنگ کشته می‌شدند
روز یکشنبه و پنجشنبه که تفنگ بجانور نمی‌اندازم بدام زنده گرفتند در این
هفت روز هفتصد و هفده آهوی نر و ماده شکار شده بود از آنجمله چهارصد
و چهل و یک راس آهوی نر و ماده شکار شده بودند چهارصد و چهار را
بفتحپور فرستاده شد که در میان چوگان گاه آنجا سر دهند و هشتاد
چهار راس دیگر را فرمودم که حلقه‌های نقره در بینی کرده در همان زمین آزاد
کردند و دویست و هفتاد و شش آهوی که به تفنگ و تیر و چیته شکار شده
بودند روز بروز به بیگمان و خادمان محل و امرای و بندهای درگاه قسمت شد.
چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم به امرای فرمودم که به شکارگاه رفته
آنچه مانده باشند مجموع را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم و در غره
بهمن مطابق هفدهم ذیقعده حکم کردم که در شهرهای کلان ممالک محروسه
مثل احمدآباد و اله آباد و لاهور و آگره و دهلی وغیره بلغورخانهای جهت
فقرا ترتیب دهند تا سی محل نوشته شد ازانجمله شش محل سابق دایر بود
بیست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایر سازند در چهارم بهمن هزاری

ابصرنکدو

راجه نرسنگدیو اضافه نمودم که ذات چهار هزاری و سوار دو هزار نفر
باشد و شمشیر مرصع بدو مرحمت کردم شمشیر دیگر از شمشیرهای خاصه
شاه پنجه نام داشت بشاهنواز خان عنایت شد در شانزدهم اسفندیار
میر بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بلشکر امرای متعهد تعین و تنبیه
بجهت راجه باسو پدرش او فرستاده شد چون بکرات بمسامع جلال رسید
که امرای سرحد بعضی حرکات که بایشان مناسبتی ندارد و از قوه بفعل می آورند
و ملاحظه توره و ضابطه آن نمی کنند به بخشیان فرمودم که فرامین
مطاعه بامرای سرحد صادر گردانند که من بعد مرتکب این امور که خاصه پادشاهان است
نگردند اول آنکه در جهروکه ننشینند و بهمراه و نوکران کومکی و چوکی خود
تکلیف چوکی تسلیم چوکی نکنند و فیل جنگ نیندازند و در سیاستها
کور نکنند و گوش و بینی نبرند و بزور کسی را تکلیف مسلمانی نکنند
و خطاب بملازمان خود ندهند و نوکران پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند
و اهل نغمه را بروشی که در دربار معمول است تکلیف چوکی دادن نکنند و وقت
برآمدن نقاره ننوازند و اسپ و فیل که بمردم دهند خواه بملازمان پادشاهی
و خواه بنوکران خود جلو و جبکای وش انها داده تسلیم نکنانند و در سواری

و در سواری ملازمان پادشاهی را در جلو خود پیاده نبرند و اگر چیزی پنهانی بخوانند
مهر و نکنند این ضوابط که بآیین جهانگیری اشتهار یافته الحال معمول
است عشره فروردین سنه جلوس روز شنبه شانزدهم شهر محرم سنه ۱۰۲۱
در دار الخلافه آگره مجلس نوروز عالم افروز جشن مسرت بخش عشرت افزا
سامان پذیرفت بعد از گذشتن چهار گهری از شب یکشنبه سیوم ماه مذکور که
ساعت اختیار کرده منجمان بود بر تخت نشستم و دستور همه ساله فرمودم که دربار
را آیین بستند تا روز شرف این مجلس قرار باشد خسرو ولی اوزبک که در سیاه
اوزبکیه بجبیر و قرمچی اشتهار دارد در همین روزها آمده سعادت ملازمت
دریافت چون از مردم قرار داده ماوراء النهر بود او را بعنایات ارجمندی بخشیده
خلعت فاخر و آدمها و کار علی المجی دار الحی یراق با پانزده هزار روپیه
مدد خرج که یک ماهه عنایت نمودم در همین ایام پیشکش فضلخان که از صوبه بهار
فرستاده بود از نظر اشرف گذشت سی زنجیر فیل و هژده راس گونت
و پاره اقمشه بنگاله و چوب صندل و نافهای مشک و چوب عود از هر جنس
چیزها بود پیشکش خان دوران هم بنظر درآمد چهل و پنج اسپ و دو
قطار شتر و چینی و خطائی و پوستینهای سمور و دیگر تحف ولایت که

در کابل

در کابل واتخ بود بهم میرسد فرستاده بود امری در خانه تکلفات
در پیشکشهای خود نموده بودند بضابطه همه ساله در هر روز از روزهای
جشن مذکور پیشکش یکی از بندها می گذشت و بتفصیل ملاحظه نموده آنچه
پسند خاطر می افتاد میگرفتند و باقی باو مرحمت میشد و سیزدهم فروردین
مطابق بیست و نهم محرم عرضه داشت اسلامخان رسید متضمن آنکه
بیمن عنایت الهی و ببرکت توجه و اقبال شاهنشاهی بنگاله از فساد عثمان
افغان پاک گشت پیش از آنکه حقیقت این خبر مرقوم گردد سطری
چند از خصوصیات آنجا در قلم آورده بنگاله ملکی است در نهایت وسعت
و از اقلیم دوم از بندر چاتگام تا گرهی چهار صد و پنجاه کروهی عرض آن از
کوههای شمالی تا پایان سرکار مدران دویست و بیست کروه جمع آن
تخمینا شصت کرور دام بوده با حکام سابق آنجا همیشه بیست هزار سوار
و یک لک پیاده و یکهزار زنجیر فیل و چهار پنجهزار منزل کشتی از نواره جنگی
و غیره سرانجام می بوده ابتدا از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او
این ولایت در تصرف افغانان او بود چون اورنگ سلطنت فرمانروایی
دار الملک هندوستان با وجود اشرف اقدس والد بزرگوار من زینت و زیب

گرفت افواج قاهره بسران ملک تعیین فرمودند و مدت مدیدی فتح
آنجا را پیش نهاد همت داشتند تا آنکه ولایت کوکهره بحسن سعی اولیای دولت
قاهره از تصرف داود کررانی که آخر حکام اینجاست برآمد آن مخذول در
جنگ خانجهان کشته گشت و لشکر او پریشان متفرق گردید از آن
تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بندهای درگاه است غایتاً پاره‌ای از
افغانان در کوهستان این ملک مانده بودند بعضی جاهای دور دست را تصرف
داشتند تا آنکه رفته رفته اکثری از انجماعه بنوعی عاجز گشتند و ولایتی
که متصرف بودند در دست اولیای دولت قاهره درآمد چون انتظام امور سلطنت و فرمانروایی
بمحض فیض و فضل ایزدی باین نیازمند درگاه الهی مفوض گشت در سال اول جلوس
راجه مانسنگه را که بحکومت دارائی آنجا مقرر بودند بدرگاه طلب داشته قطب الدین خان
را که نسبت کوکلتاشی من از سایر بنده‌های امتیاز داشت بجای او
فرستادم در ابتدای درآمدن بولایت بدست یکی از فتنه کیشان که
تعینات آن ملک بود درجه شهادت یافت آن ناعاقبت اندیش نیز بجزای
عمل خود رسیده کشته گشت جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه و جاگیردار
ولایت بهار بود بنابر قرب جوار بجهت انتظام آن ولایت و سرافراز ساخته

حکم فرمودم

حکم فرمودم که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود و به اسلام خان که در
دار الخلافه آگره بود فرمان فرستادم که بصوبه بهار متوجه گشته آن ولایت بجاگیر
او مقرر شد چون اندک مدتی از حکومت داری جهانگیر قلیخان گذشت
بواسطه زبونی آب و هوای آنجا بیماری صعب بهم رسانید و رفته رفته مرض
قوی و قوا ضعیف گشته کار او بهلاکت انجامید چون خبر بیماری کلدب و درگذشتن او
در لاهور مسموع گردید فرمانی باسم اسلام خان صادر گشت که صوبه بهار را
با فضل خان سپرده خود بنفسه بجهت تمام تر روانه بنگاله گردد و در تعیین بجهت این امر
بزرگ اکثر بندهای درگاه بنابر خردسالی و کم تجربگی او سخنان می گفتند
چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظور نظر حق بین خود از ا بجهت
اینجهت براختیار نمود بحسب اتفاق مهمات این ولایت بروشی از و سرانجام
پذیرفت که از ابتدای درآمدن این ملک بتصرف اولیای دولت ابد پیوند تا
امروز هیچ یک از بندهای درگاه را میسر نشده بود یکی از کارهای نمایان او دفع
عثمان مقهور است که مکرر در زمان حیات حضرت عرش آشیانی او را با افواج
قاهره مقابله و مقاتله در داده و دفع او میسر نگشت در بنولا که اسلام خان مخذولان
داکه را اصل نزول ساخته بود و دفع و رفع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد

همت خود دانسته نجابت خان گذرانید که فوجی بسر عثمان بفرستد و ولایت
او باید فرستاد و اگر اختیار دولتخواهی و بندگی نماید چه بهتر و الا بطریق
دیگر متمردان او را سزا داده نیست و نابود سازد چون شجاعت خان در
همان ایام بسلامخان پیوسته بود قرعه سرداری این خدمت بنام او
انداخته شد چندی دیگر از بندهای مثل کشور خان و افتخار خان و سید آدم
بارهه و شیخ اچهه برادرزاده شیخ نجابت خان و معتقد خان و پسران معظم خان
و اهتمام خان و دیگر بندهای همراهی او تعین نمود و از مردم خود نیز جمعی
کرد و در ساعتی که مشتری کسب سعادت از وی نمود این جماعه را روانه ساخت و
میر قاسم پسر میر مراد بخشی و واقعه نویس نمود و از زمینداران نیز چندی
بجهت راهنمونی همراه کرد افواج نصرت قرین روانه گشتند چون بحوالی
قلعه و زمین او نزدیک شدند چندی از مردم زباندان بنصیحت او فرستادند
تا او را دلالت بدولتخواهی نموده از طرف نخوت و طغیان براه صواب
بار آورند چون غرور بسیار در کاخ دماغ او جا گرفته بود همیشه هوای
گرفتن این ملک بلکه دیگر داعیها در سر داشت اصلا گوش بسخنان
آن جماعه ننموده مستعد جدال و قتال گردید و در کنار ناله که زمین آن

تمام جمله

تمام جالیه و دلدل بود جای جنگ قرار داد روز یکشنبه نهم محرم
شجاعت‌خان ساعت جنگ اختیار نموده افواج قاهره را مقرر ساخت
که هر یک بجا و مقام خود رفته آماده جنگ باشند عثمان در روز قرار جنگ
با خود نداده بود چون شنید که لشکر پادشاهی مستعد گشته آمده اند
ناچار او هم سوار شده بکنار ناله آمد سوار و پیاده خود را برابر افواج
منصوره بازداشت چون هنگامه جنگ گرم گشت هر فوج بفوج روی
خود متوجه گردید در مرتبه اول آن جاهل خیره سر فیل مست جنگی خود را پیشتر
انداخته بر فوج هراول می‌تازد بعد از رد و خورد بسیار از سرداران
هراول سید آدم و شیخ اچهه بدرجه شهادت میرسند و دلاوران انغار
هم در سینه‌ور و اوکر تقصیر نکرده جان خود را نثار مینمایند و جمعی که
در سر او بوده اند آنقدر تلاش و تردد می‌کنند که پاره پاره میشوند همچنان
کرده جوانغار کشور خان داد مردی و مردانگی داده خود را فدای کار صاحب میسازد
با آنکه از آن تیره بختان نیز بسیاری کشته و زخمی شده بودند آن ادبار
حسابان کار از روی دانستگی و فهمیدگی بخاطر می‌آورده و مشخص خود
میسازد که سرداران هراول برانغار و جوانغار کشته شدند همین قول مانده

ازکشته وزخمی خود برواکرده در همان کرمی بر قول می تازد و در پنجاب سران
و برادران و خویشان شجاع عنخان و دیگر بندها را بدان کمراهان کرفته بر مثال
شیران و پلنگان به پنجه و دندان بلاس می کردند چنانچه بعضی از جهت رسیدن
باقیه جمعی که زنده مانده اند زخمها منکر بر داشتند دران وقت فیل مستی
تخته نام که فیل اول او بود بر شجاع عنخان رسید و آنرا شجاع عنخان دست بر خرطوم
پرده سرپیل بر نیزه آنطور فیل مستی را از جهت پر و درست شمشیر پرده شمشیر بر
پی میزند از انهم جه محابا بعد از ان جمدهر کشیده دو جمدهر بر سینه می زد باهم
بر منکر دوشجاع عنخان را با اسپ بر زیر می کشید بیجر داز اسپ جدا شدن حمایکه شاه
کفته بر سینه جلو دار او شمشیر دودستی بر دستهای فیل ساینده چون فیل
بزانو در می آمد با تفاق جلو دار فیلی بانه را از بالای فیل بر زیر می کنند و بهمان جمدهر
که در دست داشت درین بهادری بنوعی بر خرطوم و پیشانی فیل میزند که فیل از
الم آن فریاد زنان بر می کردد و چون زخمهای اسپ یارد آنفوج خود رسیده
افتد و اسپ شجاع عنخان سالم بر منیخه در رحینی که سوار میشده آن مخزولان
فیل دیکر بر علمدار رسیده اند و علم او را با اسپ بر زیر می کشند که از اینجا شجاع عنخان
نعره مردانه بر کشیده علمدار را انبردار میساز دو میکوید که مردانه باش

که من نزد ام

که من زنده ام و درای علم درین وقت تنگ هر کس از بندهای درگاه حاضر
بودند دست به تیر و جمدهر و شمشیر برده بر فیل میدوندند و شجاعان
هم خود را رسانیده بعلمدار بهیبت میدهد که برخیز و اسب دیگر جهت
علمدار حاضر ساخته او را سوار میسازد و علم را برافراخته بر جای خود می
ایستد در اثنای گیرودار تفنگی بر پیشانی آنمغفور رسید که زننده آن هرچند
تفحص کردند ظاهر نشد بمجرد رسیدن این تفنگ را از آن گرمی که زاده
میداند که ازین زخم جان بر نبرد تا دو پهر و نیم با وجود چنین زخمی منکر
مردم خود را بجنگ ترغیب می نمود و معرکه قتال و جدال گرم بود بعد
از آن غنیم روگردانیده شد افواج قاهره در پی آنها می نهند و زده زده
آن مخذولان را در محلی که دایره کرده بودند در می آورند آن مخذولان به
تیر و تفنگ مردم کار نهاده نمیگذارند که مردم پادشاهی در جا و مقام آنها
در آیند چون ولی برادر عثمان و ممریز پسر او و دیگر خویشان و نزدیکان او
بر زخم عثمان مطلع میشوند بخاطر می گذرانند که ازین زخم خود او را
خلاصی میسر نیست اگر ما همچنین شکسته ریخته بقلعه خود درویم یک کس زنده
نخواهد رسید صلاح چنین است که امشب در همین جا که دایره کرده ایم بمانیم و

و شب فرصت یافته خود را بقلعه خود رسانیم دو بهر از شب گذشته عثمان
بجهنم واصل می گردد و در سیوم حصه بیجان او را برداشته و خیمه و اسبابی
که همراه داشته اند در منزل گذاشته بجای خود متوجه میشوند قراولان لشکر فیروزی
اثر ازین معنی خبر یافته شجاعتخان را آگاه میسازند صبح دوشنبه دولتخواهان
جمع شده صلاح می بینند که تعاقب باید نمود و نگذاشت که این تیره بختان
نعش برآورند غایتاً بجهت ماندگی سپاهیان و کفن و دفن شهیدان و غمخواری
مجروحان و زخمیان در پیش رفتن یا فرو آمدن متردد خاطر بودند درین اثنا
عبدالسلام پسر معظم خان با جمعی از بندهای درگاه مجموع سیصد سوار و چهار صد
پیاده توپچی با تفنگچی میرسد چون این جماعه تازه در رسیدند بهمان قرار داد
تعاقب عمل نموده متوجه پیش شدند اینخبر بولی که بعد از عثمان سرمایه فتنه و
شورش بود میرسد که شجاعتخان با لشکر ظفر اثر با فوج دیگر تازه زور که
الحال پیوسته اند اینک رسیده آمد چاره خود جز این نمی بیند که بوسیله
اخلاص درست و بازگشت بطریق مستقیم دولتخواهی شجاعتخان رجوع آورد
آخر الامر مردم درمیان داده پیغام میفرستد که آن کسی که باعث فتنه و فساد
بود در رفت اجمعی که مانده ایم نسبت بندگی و مسلمانی درمیانست اگر قول دهند

آمده شمارا

آمده شما را به بینیم و بندگی درگاه اختیار کنیم و فیلان خود را به رسم
پیشکش بگذرانیم شجاعت‌خان و معتقدخان که در روز جنگ آسیب رسیده
مصدر خدمات شایسته نگردیده و سایر دولتخواهان بمقتضای وقت و مصلحت
دولت دل داده آن جماعت را تسلی داده روز دیگر ولی و پسران و برادران
و خویشان عثمان همگی آمده شجاعت‌خان و دیگر بندها را دیدند چهل و نه
زنجیر فیل پیشکش کوبان آورده گذرانیدند بعد از انصرام این خدمت شجاعت‌خان
و چندی از بندهای درگاه را در او همراه و آن طرف که در تصرف آن تیره بختان
روزگار بود گذاشته ولی و افغانان را همراه گرفته بتاریخ ششم شهر صفر
روز دوشنبه با افواج قاهره در جهانگیرآباد آمده با سلامخان پیوستند
این اخبار مسرت آثار در آگره باین نیازمند درگاه الهی رسید سجدات شکر
بتقدیم رسانیده دفع و رفع این قسم غنیم را محض از کرم بدیع واجب
تعالی دانست و بنابر این نیکو خدمتی اسلامخان بمنصب ششهزاری ذات
و شش هزاری ذات و شجاعت‌خان بخطاب رستم زمان سربلند گردید و هزاری بذات
و سوار بمنصب او افزوده و دیگر بندها هر یک باندازه خدمتی که از ایشان بفعل آمده
بود بزیادتی منصب و دیگر عنایتها ممتاز گشتند در مرتبه اول که این خبر رسیده

عثمان بطریق راجیف مذکور میگفتند بجهت صدق و کذب این سخن بدیوان
لسان الغیب حافظ شیراز تفأل نمودم این غزل برآمد نظم دیده دریا کنیم
و صبر بصحرا فکنیم و اندرین کار دل خویش بدریا فکنیم خورده تیر فلک باده
بده تا سرمست عقده در بند کمر ترکش جوزا فکنیم چون این بیت بغایت
مناسب مقام بود تفأل بآن نموده بعد از چند روز خبر آمد که عثمان ایتر بقضای
الهی بمالک خدای رسیده هرچند تفحص نمود تا زننده آن پیدا نشد بنابر غرابتی
که داشت این معنی مرقوم گردید در شانزدهم فروردین ماه مقرب خان که از بندهای
عمده محرم قدیم الخدمت جهانگیری است و بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار
سرافرازی یافته از بندر کهنبایت رسیده و سعادت ملازمت دریافت
او را بجهت بعضی مصلحتها حکم کرده بودم که به بندر گوده رفته دو سه نادری را که
حکم کرده است ببیند و نفایسی که در آنجا بدست آید جهت سرکار خاصه خریداری نماید
حسب الحکم با استعداد تمام بگوده رفت و مدتی در آنجا بود نفایسی که در آن بندر
بدست افتاد اصلا روی از بدی بها نپیچیده بهر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت
چون او از بندر مذکور معاودت نموده متوجه درگاه گشت و اسباب و نفایسی که
آورده بود دفعات از نظر گذرانید از هر جنس چیزها و تحفها داشت از جمله جانوری

چند جانور آورده بود

چند آورده بود بسیار غریب و عجیب چنانچه تا حال ندیده بودم بلکه نام او را
کسی نمی‌شنید حضرت فردوس مکانی اگرچه در واقعات خود صورت
و اشکال بعضی جانوران را نوشته‌اند غالبا بمصوران نفرموده اند که صورت
آنها تصویر نمایند چون این جانوران در نظر من بغایت غریب درآمد هم نوشتم
و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آنرا بکشند تا حیرتی که
از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد یکی از این جانوران در جثه از
طاوس ماده کلانتر و از نر فی الجمله خوردتر گاهی که در مستی جلوه می‌نماید
دم خود را و دیگر پرها را طاوس آسا پریشان میسازد و برقص درمی‌آید
نول او و پای او شبیه نول و پای خروس است سر و گردن و زیر حلقوم او
هر ساعت برنگی ظاهر میشود وقتی که در مستی است سرخ است گویا که
تمام را بمرجان مرصع ساخته اند و بعد از این جاها سفید میشود و بطریق پنبه
بنظر درمی‌آید و گاهی فیروزه رنگ ظاهر می‌گردد بوقلمون آسا هر زمان
برنگی دیگر جاها دیده میشوند و پارچه گوشتی بر سر خود دارد و شاخ خروس مشابهت
و غریب اینست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور بطریق خرطوم از بالای سر او
تا یک وجب آویزد و باز که آنرا بالا می‌کشند چون شاخ کرگدن بر سر او منعقد

دو انگشت نمایان می‌گردد اطراف چشم او همیشه فیروزه‌گون است و در آن
تغییر و تبدیل نمیرود و پرهای او بالوان مختلف بنظر می‌آید بخلاف رنگهای
پطاوس دیگری میمونی آورده بود بهیئت عجیب و شکل غریب دست و پا و گوش
و سر او بعینه میمون است و روی او بروی روباه میماند و رنگ چشمهای او برنگ چشم
باز لیکن چشم از چشم باز کلانتر است از سر تا دم او کم ذرع معمول بوده باشد
از میمون پست‌تر و از روباه بلندتر است پشم او چون پشم گوسفند و رنگ آن
خاکستری است از بناگوش تا زنخ بطریق سرخ است میگون دم او از نیم ذرع
و سه انگشت درازتر غرابت نمای بخلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است بطریق
دم گربه گاهی آوازی از و ظاهر میشود بطریق آواز آهو بچه مجملا خیلی غرایب داشت
از مرغ دشتی که او را تذرو میگویند تا حال شنیده نشده که در خانه از و
بچه گرفته باشند در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار کردند که تخم و بچه بکنند
نشد من فرمودم که چندی از نر و ماده یکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند
آن تخمها را فرمودم که در زیر ماکیان گذاشته در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد
بچه برآمد تا پنجاه شصت کلان شدند هر کس اینمعنی شنید تعجب تمام نموده گفت
که در ولایت مردم سعی بسیار کردند مطلق تخم نداد و بچه از و حاصل نشد اما همین هم

بر منصب جهانی

بر منصب مهابتخان هزار ذات و پانصد سوار افزودم که چهار هزار ذات

و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد و منصب اعتماد الدوله از اصل و اضافه

چهار هزار ذات و هزار سوار مقرر گشت و بر منصب جهانگیر قلی خان پانصدی ذات

و سوار افزوده شد که اصل و اضافه سه هزار ذات و دو هزار سوار

بوده باشد و بر منصب اعتقاد خان پانصدی ذات و دویست سوار افزوده

هزار ذات و سیصد سوار کردم خواجه ابو الحسن در این روز از دکن آمده

سعادت ملازمت دریافت دولتخان که بفوجداری اله آباد و سرکار جونپور تعیین

یافته بود آمده ملازمت نمود بر منصب او که هزار ذات بود پانصدی

افزوده شد روز شرف که نوزدهم از فروردین باشد منصب سلطان خرم

را که ده هزاری بود دوازده هزاری سرافراز ساختم اعتبار خان را که

منصب سه هزار ذات و هزار سوار سرشته بود چهار هزاری کردم مقرب خان

که منصب او دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزودم

بر منصب خواجه جهان که دو هزاری ذات و هزار دویست سوار بود پانصدی

دیگر اضافه فرمودم چون ایام نوروز بود اکثر بندها باضافه منصب سرافرازی

یافتند در همین تاریخ دلیت از دکن آمده ملازمت نمود چون [illegible]

وفات یافته بود او را بخطاب راے بر بلند ساخته خلعت پوشانیدم پسر دیگر
داشت سورج سنگه نام با وجود که دلیپ پسر تیکه او بود میخواست که سورج سنگه
جانشین او باشد بتقریب محبتی که با مادر او داشت در وقتی که احوال وفات
او مذکور میشد سورج سنگه از کم خردی و خرد سالی بعرض رسانید که پدر مرا
جانشین خود ساخته تیکه داده است این عبارت مرا خوش نیامد فرمودم که اگر پدر
ترا تیکه داده است دلیپ را سرافراز ساخته تیکه میدهم و بدست خود او را تیکه
کشیده جاگیر وطن پدر او را باو مرحمت کردم باعتماد الدوله دوات و قلم
مرصع عنایت شد لکهمن چند راجه کماون که از راجهای معتبر کوهستان
و پدر او راجه رودر هم در زمان حضرت عرش آشیانی آمده بود در وقت
آمدن التماس نمود که پسر راجه تودرمل آمده دست مرا گرفته بملازمت آورد
بنابر التماس او پسر راجه بآوردن او مامور گشته بود لکهمن چند هم التماس نمود
که پسر اعتماد الدوله آمده مرا بملازمت آورد شاپور را فرستادم که
او را بملازمت آورد از تحفهای کوهستان خود اسپان کوت اعلی و جانوران
شکاری از باز و جره و شاهین و قطاس و نافهای مشک و پوستهای آهو
مشک که نافه بران بند بود و شمشیرها که بزبان آنها کتاره میگویند و از هر جنس

چیزها آورده

خبرها آورده که در آینده در میان راجهای کوهستان پر راجه باسکه طلای

بسیار دارد و معروف و مشهور است که طلا در ولایت او هست

بجهت طرح دولتخانه لاهور خواجه جهان را که درین کارها مهارت تمام دارد

فرستادم چون مهمات دکن بجهت نفاق سرداری و بی پرواییهای

خان اعظم صورت خوبی پیدا نکرد و شکست عبدالله خان دست داد خواجه

ابوالحسن را که بجهت تحقیق این قضایا طلبیده بودم بعد از تحقیق و تفحص

بسیار ظاهر شد که شکست عبدالله خان پاره از ممر غرور و تیز جلوییها

و تند خوییهای او و دویم بار بسبب بی اتفاقی و نفاق امرا واقع شده

بود مجملاً قرارداد آن بود که عبدالله خان از جانب ناسک ترنبک

بالشکر گجرات امرا و همراهی او تعین یافته بودند روانه گردد این فوج

بسرداران معتبر و امرای کارطلب مشتمل بر راجه باسو و خانعالم و سیف خان

و علی مردان خان بهادر و ظفر خان و دیگر بندهای آزموده تمام داشت عدد

لشکر از ده هزار گذشته و بچهارده هزار رسیده و از جانب برار

مقرر بود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیرالامرا و بسیاری از سرداران

متوجه شوند و این دو فوج از کوچ و مقام یکدیگر خبردار باشند تا در تاریخ

معین دو جانب غنیم را درمیان گیرند اگر این ضابطه منظور میبود دلها
متفق میگشت و غرضها دانسته بعمل میشد غالب ظن آن بود که الله تعالی
فتح روزی کردی عبدالله خان چون از کاتهل گذشت و بولایت غنیم در آمد
متعین نشد که قاصدان فرستاده از ان فوج خبری گیرد بموجب قرارداد
حرکت خود را بحرکت آنها موازنه نموده چنان کند که در روز وقت معین
غنیم را درمیان گیرند بلکه بگمان قوت و قدرت خود بهم معنی را بخاطر آورد که
اگر تنها این فتح از جانب من شود بهتر خواهد بود این داعیه را در خاطر
قرار داده هرچند رامداس خواست که با او قرار دهد که بتانی و آهستگی
پیش میرفته باشد فایده نکرد غنیم که از و ملاحظه تمام داشت جمع کثیر از
سرداران و برگیان بر سر او فرستاده زورها با و در زد و خورد بودند
و شبها در انداختن بان و اقسام آتشبازی تقصیر نمیکردند تا آنکه غنیم
نزدیک شد و اصلا از ان فوج باو خبری نرسید هرچند بدولتاباد
که محل جمعیت و کنیگان بود نزدیک رسید عنبر سیاه رو یکی از اطفال ان
را که نسبت قرابت بسلسله نظام الملک با عتقاد دارد بجهت آنکه مردم از دعا
سرداری او نکنند به سروری برداشته بدست خود گرفته است و خود در پیشوا

و شهر قرار داده مرتبه مرتبه مردم میفرستند و کثرت و ازدحام غنیم
زمان زمان بیشتر می‌شد تا آنکه هجوم آورده بانداختن بان و دیگر اقسام آتشبازی
کار را بر قوشونات تنگ ساختند آخر الامر دولتخواهان صلاح دیدند که از ان
فوج مددی نرسید و دکنیان تمام رو بما نهاده اند مصلحت دولت در ان است
که بالفعل باز گشته سر انجام دیگر نموده شود همگی یکدل و یکزبان شده پیش
از طلوع صبح صادق روانه شدند تا سرحد ولایت خود دکنیان همراه
بودند و هر فوجی با فوجی روبرو گشته در زد و خورد تقصیر نمی نمودند
درین روز چندی از جوانان مردانه کار طلب بکار آمدند علیمردان بهادر
داد بهادری و مردانگی داده و زخمهای منکر برداشته و زنده بدست غنیم
افتاده معنی حلال نمکی و جانفشانی را بهمراهان خود فهمانید و ذوالفقار بیگ
هم ترددات مردانه نموده بانی بهای او رسید و بعد از دو روز دیگر
در گذشت چون بولایت راجه بهرجیو که از دولتخواهان درگاه است داخل شدند
انجماعه باز گشته و عبد الله خان متوجه گجرات گردید سخن این است که اگر در رفتن
عجالت کشیده میرفت و می‌گذشت که آن فوج دیگر با او ملحق میشد کار خاطر خواه
اولیاء دولت قاهره صورت می‌یافت بمجرد آنکه خبر برگشتن عبد الله خان بسرداران

فوجی کمی از راه برار متوجه بودند رسید دیگر توقف را مصلحت ندیده باز
گشتند در عادل آباد که در حوالی برهانپور واقعست باردوی پرویز ملحق شدند
چون این اخبار در آگره بمن رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتم و عزیمت نمودم
که خود متوجه شده این غلامان صاحب کشته را از بیخ و بنیاد بر اندازم امرا و
دولتخواهان به یکبارگی اصلا راضی نشدند خواجه ابوالحسن بعرض رسانید که
مهمات آن طرف را بکسی که خانخانان فهمیده دیگری نفهمیده او را باید فرستاد
تا این مهم از نظام افتاده را بنظام آورد بمصلحت وقت صلحی در میان آورد
تا امور سرانجام اصلی نموده شود دیگر دولتخواهان درین مقدمه همداستان
گشته ما بهما همه بدین قرار گرفت که خانخانان را باید فرستاد و خواجه
ابوالحسن نیز همراه برود بهمین قرارداد دیوانیان مهمسازی خانخانان و
همراهیان او نموده روز یکشنبه هفتم اردی بهشت سنه هفت مرخص گشت
شاهنواز خان و خواجه ابوالحسن و رزاق وردی ازبک و چندی دیگر از همراهیان
در همین تاریخ تسلیم رخصت نمودند خانخانان بمنصب ششهزاری ذات و سوار قراری
یافت و شاهنواز خان که سه هزار ذات و سوار تسلیم نموده داراب خان
باضافه پانصد ذات و پانصد سوار که مجموع دو هزاری و یکهزار و پانصد سوار باشد

سربلند گردید و به رحمان داد پسر خرد او هم منصب لایق داده و بخانخانان
خلعت فاخره و خنجر مرصع و فیلان صاحب اعتبار ایشان و اسپ عراقی اعطا نموده
و همچنین با پسران و همراهان او نیز خلعت و اسپ مرحمت شد در همین ماه بعرض الملکاب ملکی
با پسران از کابل آمده بسعادت آستانبوسی سرفراز گشت بیست تنگه و را
بدرویه که از تعینات لشکر بنگش بود حسب الالتماس قلیچ خان بزیادتی منصب
فرمانروایی و سربلندی یافتند سیام که هزاری و پانصدی بود با پانصدی
دیگر بمنصب والا اضافه شد و دوامی کمند نیز از زیادتی منصب مفتخر گردید
بود که اخبار بیماری آصف خان رسید و چند مرتبه رفع مرض شده باز
عود نمود تا آنکه در بیماری پور درشش صد و سی سالگی درگذشت فهم و ادراکش
بغایت خوب بود غایت تناخست و کی طبیعتش غالب بود شعر هم می گفت
خسرو و شیرین بنام من نظم نموده نام آنرا نگارنامه نهاده است
در زمان والد بزرگوارم بمرتبه امارت و وزارت رسیده بود با آنکه در
زمان شاهزادگی چند مرتبه از وی گناهها بفعل آمد و اکثر مردم ملکه چهره نیز
مذاق بود که بعد از جلوس از من نسبت با و ناخوشیها بفعل خواهد آمد بخلاف
آنچه در خاطر آرد دیگران قرار یافته بود در مقام عنایت شده او را بمنصب

بپنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم و بعد از آنکه مدتی وزیر صاحب
استقلال شد مجملا در رعایت احوال او دقیقه فروگذاشت نشد و بعد از فوت
او فرزندان او را منصبها داده رعایت کردم آخر الامر ظاهر شد که نیت و اخلاص او
درست نبوده و نظر بر اعمال ناخوش خود کرده همیشه از من توهمی در خاطر داشته
از قضیه و شورشی که در راه کابل واقع شد می گویند خبردار بوده بلکه
تقویت آن تیره بختان می نموده باری مرا باور نمی افتد که در برابر این
رعایت و شفقت مقصد زیاده دولتخواهی و تیره بختی گردد باندک فاصله در
بیست و پنجم بهمن ماه که اردی بهشت خبر فوت میرزا غازی رسید میرزای
مشار الیه از حاکم زاده های تته از ذات ترخانست در زمان والد بزرگوارم
پدر او میرزا جانی دولتخواهی حسب یار نموده بهمراهی خانخانان که بسر او
و ولایت او تعین یافته بود در لاهور بشرف ملازمت آنحضرت سعادت یافت و بکرم
بادشاهانه ولایت او را بدو ارزانی داشته خود ملازمت دربار اختیار نموده
مردم خود را بجهت حفظ و حراست ته رخصت کنانیده بود در ملازمت گذرانید
آخر در برهانپور وفات یافت میرزا غازی ولد او که در تته بود بموجب و این
عرش آشیانی بایالت و حکومت آن ملک سرفرازی یافت به سعید خان

که در بکر بود

که در بکر بود حکم شد که او را اولاسا نموده بدرگاه آورد خانمشار الیه کرستان

فرستاده او را بدولتخواهی دلالت نمود آخر الامر او را بالاکره آورده بشرف

پابوس والد بزرگوارم سرافراز گردانید در کره بود حضرت عرش آشیانی

شتقار شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم بعد ازانکه خسرو را

تعاقب بلاهور داخل شدیم خبر رسید که امرای سرحد خراسان جمعیت نموده

بر سر قندهار آمده اند و شاه بیگ حاکم آنجا در قلعه قبلی شده منتظر

کومکست بالضروره فوجی بسرداری میرزا غازی و دیگر امرای سرداران

بکومک قندهار تعین شدند این فوج چون بحوالی قندهار رسید لشکر خراسان

قوت توقف در خود ندیده معاودت نمودند میرزا غازی بقندهار در آمده

تمامت قلعه را بسردار خان که حکومت آنجا مقرر شده بود سپرد و شاه بیگ

بجاگیر خود متوجه گشت و میرزا غازی از راه بهکر عزیمت لاهور نمود سرداران

اندک مدتی که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج سرداری

صاحب وجودی گشت در بیمرتبه قندهار را اضافه نموده بمیرزا غازی

مرحمت نمودم از آن تاریخ تا زمان رحلت در آنجا بلوازم حفظ و حراست و قیام

اقدام می نمود و سلوک با سترددین بعنوان پسندیده بود چون میرزا غازی

وفات یافت سرداری نقشبندها را بیت فرستاده ابوالبی ازبک را که در
ملتان و احد و دو واقع بود بخدمت حضور نامور ساختم بمنصب دو هزار و پانصدی ذات
و هزار سوار بود سه هزاری ذات و سوار مقرر نمودم و بخطاب بهادر خانی و علم
سربلندی یافت حکومت قندهار و حفظ حراست آن ولایت بمقیم خان مقرر گشت
روپ خواص را بخطاب خواص خانی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز
ساختم و فوجداری سرکار قنوج را بدو مرحمت نمودم چون صبیه اعتقاد خان ولد
اعتماد الدوله را جهت سرانجام خدمتکاری نموده بودم و محلی کدخدای او
در میان بود در روز پنجشنبه نوزدهم خرداد بمنزل او رفته و پاسی شب آنجا بودم
کدخدایند و بیگمان و مادران خود و خادمان محل تورها سامان نموده بامرا و
نوکران سروپا داده عبدالرزاق که بخشی درخانه بود بجهت سرانجام ولایت
ته فرستادم که تا تعیین سردار صاحب فوج دیگر میشود رعیت آنجا را
دلاسا نموده آن ولایت را بقید و ضبط در آورد با اضافه و منصب و عنایت
فیل و پرم نرم خاصه سرافرازی یافته مرخص گشت معز الملک را بجای
او بخشی خانه ساختم خواجه جهان که بدیدن عمارت لاهور و قرار طرح آن مرخص
بود در اواخر بهمن ماه آمده ملازمت کرد میرزا عیسی ترخان از خویشان

میرزا غازی در لشکر دکن تعین بود بجهت مصلحت تته او را طلبیده
بودم در همین تاریخ بخدمت استسعاد یافت چون قابل عنایات و تربیت
بود بمنصب هزار ذات و پانصد سوار امتیاز گشت چون پاره بر مزاج غلبه
کرده بود باستصواب اطبا روز چهارشنبه ماه مذکور قریب بیک آثار
از دست چپ خود کشیدم چون حقیقت خفت و سبکی تمام دست داد
که اگر در محاورات خون کشیدن را سبک شدن میگفته باشند بهتر خواهد بود
والحال همین عبارت گفته میشود مقرب‌خان که فصد نموده کمربند مرصع عنایت
کردم کنداس مشرف فیلخانه و اصطبل که از زمان عرش آشیانی
تا حال متصدی آن امر در خدمت بود عمرها آرزوی اختکی بخطاب اختکی و منصب
هزاری کامروا گشت میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزا صفوی را که در
لشکر دکن تعین بود حسب الالتماس او طلب نموده بودم روز شنبه نهم ماه
با فرزندان آمده ملازمت کرد یک قطعه لعل و چهل و شش دانه مروارید بطریق پیشکش
گذرانید بر منصب جهانگیرقلی‌خان حاکم بهار که از امرای قدیم این دولت است پانصدی ذات
و سوار افزوده شد قضیه فوت شجاعتخان از امور عجیبه است بعد از آنکه
مصدر چنان خدمتی گشت اسلام‌خان او را بسرکار اودیسه رخصت میکند

متصدی آن امر

در اثنای راه شبی بر ماده فیلی چو هندی عماری سوار میشود و خواجه سرای
خردسالی بر عقب خود جا میدهد و وقتی که از اردوی خود بر می آید فیل
مستی بر سر راه بسته بود آمدن الفیل از آواز سم اسپان و حرکت سواران
در صدد آن میشود که زنجیر بگسلاند بمجرد گسیختن شور و غوغای بلند میشود چون
این شور و غوغا بگوش خواجه سرا میرسد مضطربانه شجاعتخان را که در خواب
یا در بیهوشی شراب بوده بیدار میسازد و می گوید که فیل مست بیدار شده
متوجه این طرف است بمجرد شنیدن این خبر مضطرب شده بیتابانه خود را
از بالای فیل می اندازد و بعد از انداختن انگشت پای او به سنگی میخورد
و شکافته میشود و بهمین زخم بعد از دو سه روز می گذرد مجملا از شنیدن
این خبر بی تامل دست داد جوان مردانه بمجرد فریاد کنیز باور رسید یا سخنی
که از خورد سالان شنود این قسم مردانه خود را بیندازد در واقع جای حیرت
است در نوزدهم ماه بهمن خبر این حادثه بمن رسید پسران او را نوازشها
و منصبها دلجوئی کردم اگر این قصه او را دست نمیداد چون خدمتهای نمایانی
کرده بود به جایتها و شفقتها سرافرازی می یافت مصراع با قضا بر نمی
توان آمد یکصد و شصت زنجیر فیل نر و ماده اسلامخان از بنگاله فرستاده

بود

بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانهٔ خاص شریفه گشت
راجه کلیمن چند راجه کماون استدعا رخصت نمود چون پدر او
در زمان عرش آشیانی یکصد راس اسپ مرحمت شده بود بهمان
دستور با و مرحمت نمودم فیل نیز داده شد تا اینجا بود بخلعتها سرافرازی
یافت و خنجر مرصع هم دادم به برادران او نیز خلعتها و اسپها داده
شد ولایت او را بدستور با و عنایت فرمودم شادمان و کامروا
بجا و مقام خود باز گشت بتقریبی این بیت امیر الامرا خوانده شد
بیت بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق یک زنده کردن تو بصد خون برابر است
چون طبع من موزون است گاهی باختیار و بی اختیاری مصرع
یا بیتی در خاطرم سر میزند این بیت بر زبان گذشت بیت از من
متاب رخ که نیم بی تو یک نفس یکدل شکستن تو بصد خون برابر است
چون خوانده شد هر کس طبع و نظمی داشت درین مقدمه گفته گذرانید
ملا علی احمد که احوال او پیش ازین گذشت بد نگفته بود بیت ای محتسب
ز گریه پیر مغان بترس یک خم شکستن تو بصد خون برابر است ابو الفتح
دکنی که از امرای معتبر عادلخان بود قبل ازین بدولت دولتخواهی اختیار نموده

خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت آمد
و منظور عنایت و تربیت گشته شمشیر و خلعت سرافرازی یافت و بعد از
چند روز اسپ خاصه نیز بدو مرحمت نمودم خواجه محمد حسین که بنیابت برادرزاده
خود بکشمیر رفته بود چون خاطر از مهمات آنجا جمع ساخت درهمین روزها آمده
ملازمت نمود چون بحکومت تته و دارائی آنجا سرداری بایست فرستاد
بخاطر رسانیدم که میرزا رستم را فرستم منصب او را که پنجهزاری ذات
و هزار و پانصد سوار بود پنجهزاری ذات و سوار ساخته بتاریخ بیست و
ششم جمادی الثانی مطابق دوم شهریور بتسلیم حکومت تته نموده
و فیل خاصه با اسپ و زین مرصع و شمشیر مرصع و خلعت فاخر داده رخصت نمودم
و پسران او و پسران مظفر حسین میرزا برادر او باضافه منصب و فیل
و اسپ و خلعت سرافرازی یافته بهمراهی او رخصت گشتند رای الپت را بکومکی
میرزا رستم تعین نمودم چون جا و مقام او نزدیک بآنجا بود و ذات جمعیت خوبی
در آنجا حاضر سازد و پانصدی ذات و سوار بر منصب او افزودم که دو هزاری
ذات و هزار سوار باشد قبل از این هم عنایت شد ابو الفتح در سرکار مانکپور را که خود
جاگیر یافته بود رخصت گشت و هم سرانجام جاگیر خود بحفظ و حراست آن ممالک

قیام نماید

قیام نماید خسرو بی اوزبک که بقورچی‌بیگی سرکار میوات تعین شد
منصب او هشتصدی ذات و سیصد سوار بود الحال هزاری ذات و پانصد
سوار حکم شد و اسب نیز مرحمت نمودم چون نظر بر خدمت قدیم
مقربخان نمودم بخاطر رسید که آرزوی در دل او نماید که آنرا منصب او را
کلان کرده بودیم جاگیرهای خوب یافته بود آرزوی علم و نقاره داشت
باین عنایت هم سرافراز و کامروا گشت صالح پسر خواجه خواجه یادگار را
بسیار جوان کاری بانزد دست و کار طلب است او را بخطاب خنجرخانی
سرافراز ساختم روز پنجشنبه بیست و دوم شهریور موافق هفدهم
رجب ۲۱ سنه هزار و یک بیست هجری در منزل مریم زمانی مجلس وزن شمسی
منعقد گشت باین روش خود را وزن کردن طریق نمودن است حضرت
عرش آشیانی که مظهر لطف و کرم بود نیز این روش پسندیده خود را
هر سال دو مرتبه باقسام فلذات از طلا و نقره و غیره و اکثر امتعه نفیسه
وزن میفرمودند یکمرتبه مطابق سال شمسی و دیگری موافق سال قمری
مجموع آنرا که قریب بیک لک روپیه است بفقرا و ارباب احتیاج تقسیم میکردند
من هم این سنت سنیه را مرعی میدارم و بهمان دستور خود را وزن نموده

آن اجناس را بنظر امید هم معتقد خان دیوان بنگاله چون از خدمت
معزول گشت پسران و برادران و بعضی خدمتکاران عثمان را که اسلام خان
بهمراهی او بدرگاه فرستاده بود بعد از ملازمت بنظر اشرف گذرانید
و تعهد احوال هر یک از آن افغانان بعهده یکی از بندهای معتبر مقرر گشت
پیشکش خود را که بیست و پنج زنجیر فیل و دو قطعه لعل و پهول کتاره
مرصع و خواجه سرایان و اقمشه بنگاله و غیره ترتیب داده بود بنظر در آورد
میر میران پسر سلطان خواجه که در لشکر دکن تعین بود بطلب عادت
آستانبوس دریافت یک قطعه لعل پیشکش گذرانید چون میان قلیچ خان
که سردار لشکر بنگش و سرحد کابل است و میان امرای آن صوبه که بهمراهی و سرداری
او تعین یافته اند بتخصیص خان دوران نزاع گفت و شنود بود بجهت
تحقیق آنکه ناسازی از جانب کیست خواجه جهان را فرستادم یازدهم
ماه مهر معتقد خان بمنصب والای بخشی گری سرافرازی و منصب او هزاری ذات
و سیصد سوار مقرر گشت دیگر یکمرتبه بر منصب مقرب خان اضافه فرمودم
منصبش دو هزار و پانصد ذات و هزار و پانصد سوار بود پانصدی
پانصد سوار اضافه شد که سه هزار ذات و دو هزار سوار بوده باشد

حسب الالتماس خانخانان فریدون خان برلاس بمنصب دو هزار و پانصدی ذات
و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید و رای منوهر هزاری ذات
و هشتصد سوار و راجه [illegible] سنگه بمنصب چهار هزاری دو هزار و دویست سوار
سرافراز شد بهارت را که نبیره رامچند بوندیله رامچند بوندیله است
بعد از گذشتن رامچند بخطاب راجگی سرافراز ساختیم ظفر خان از صوبه
گجرات بموجب طلب در بیست و هشتم آبان آلهی ملازمت کرد و دو لعل و دانه
مروارید پیشکش گذرانید شنبه هشتم آذر مطابق بیست و سوم شوال از پتهانپور خبر رسید
که امیر الامرا روز پنجشنبه بیست و هفتم آبان در پرگنه تهالیسه فوت کرد بعد از
بیماری که او را در لاهور دست داده بود و دیگر بار شعور و هوش از و کمتر ظاهر میشد
بمحافظت آئین تمام نقصان راه یافته بود اخلاص بسیاری داشت حیف که از و
فرزندی نماند که قابل تربیت و رعایت باشد حسین قلیج خان که از پیش پدر خود
که در پیشاور بود آمده بیستم آذر ملازمت نمود یکصد مهر و یکصد روپیه پیشکش
خود را از اسپ و اقمشه و دیگر اجناس که همراه داشت بنظر در آورد ظفر خان را که از
خانه زادان و کوکهای معتبر است نواخته بصاحب صوبگی بهار سرافراز
ساختیم و بپانصد ذات و سوار بمنصب او افزوده سه هزاری ذات و دو هزار سوار

منظور داشتم و با برادران بخلعت و اسب سرافرازی یافته رخصت شد
همیشه آرزوی او این بود که بخدمت علحده سرافرازی یابد تا جوهر خود را بفهماند
من هم خواستم که او را بیازمایم این خدمت امتحان آزمایش او خواستم چون
هنگام سیر و شکار بود در روز سه‌شنبه دویم ذیقعده مطابق ماه چهارم
ماه دی از دار الخلافه آگره بقصد شکار برآمدم و در باغ دهره منزل شد
و چهار روز دران باغ توقف افتاد در روز دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه
سلطان بیگم که در شهر بیمار بودند شنیده شد والده ایشان گلرخ بیگم
صبیه فردوس مکانی بودند و پدر ایشان میرزا نور الدین محمد از خواجه زاده‌های
خواجه نقشبند اند بجمیع صفات حسنه آراستگی داشتند در زنان اینمقدار هنر و
قابلیت کم جمع میشود حضرت جنت آشیانی این خواهرزاده خود را از روی
شفقت تمام نامزد بیرمخان نموده بودند بعد از بشهادت رسیدن ایشان در
آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی این کدخدائی واقع شد پس از
کشته شدن خان مشار الیه والد بزرگوارم ایشانرا بعقد خود درآوردند
و در سن شصت برحمت خدا واصل گشتند همان روز از باغ دهره کوچ شد
و اعتماد الدوله را جهت سرانجام برداشتن ایشان فرستادم و در عمارت

باغ مندا کر

تابع شده اگر که حکیم خود ساخته بودند فرمودم که ایشان از اینها وند در
هفدهم ماه دی مرزا علی بیگ اکبرشاهی از لشکر دکن آمده ملازمت نمود
خواجه جهان که بصوبه کابل مرخص شده در بیست و یکم ماه مذکور بازگشته
سعادت خدمت دریافت و مدت رفتن و آمدن او یک ماه و یازده روز کشید
و دوازده مهر و دوازده روپیه نذر گویان آورد و در همان روز راجه
رامداس نیز از لشکر دکن آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذرانید بامرای
دکن خلعت زمستانی فرستاده شد چون بندر صورت بجاگیر قلیج خان
مقرر بود حسین قلیج را بجهت ضبط و حراست آنجا التماس نمود که مرخص
گردد در بیست و هفتم دی بخلعت و خطاب خانی و علم سرافرازی یافته مرخص یافت
بجهت تصحیح امرای کابل و ناسازگاری که میان ایشان و قلیج خان واقع
بود راجه رامداس را فرستادم و اسباب و خلعت و سی هزار روپیه خرج
عنایت شد در ششم بهمن که در کینه باری محل نزول بود خبر فوت خواجگی محمد
حسین که از بنده های قدیم الخدمت این دولت بود رسید برادر کلان محمد قاسم
خان در زمان والد بزرگوارم رعایت کلی یافته بود خواجه محمد حسین هم بخدمات
که از روی اعتماد فرموده شود مثل بکاولی و امثال آن سرافراز می گشت از و

از دو فرزندی نماند و کوسه بود که اصلا در محاسن و ریش و بروت او یک
موی ظاهر نگشته بود در وقت سخن کردن هم بسیار فریاد او مثل خواجه سرایان فهمیده
میشد دیگر شاه نواز خان که خانخانان از برهانپور بجهت عرض بعضی مقدمات
روانه ساخته بود دریازدهم ماه مذکور آمده ملازمت کرد یکصد مهر و یکصد روپیه به
نذر گذرانید چون معاملات دکن بجهت تیز جلویهای عبدالله خان فی الواقع ام
صورت خوبی نبود اگر دکنیان را سخن یافته نام او و دولتخواهان آنجا حکایات
صلح درمیان آوردند و عادلخان طریقه دولتخواهی اختیار نموده التماس کرد
که اگر مهم دکنیان بمن رجوع شود چنان کنم که بعضی محال که از تصرف اولیای
دولت برآمده باز بتصرف درآید و دولتخواهان نظر بر مصلحت وقت
این معنی را عرضداشت نمودند تجویز کرده شد و خانخانان متعهد سرانجام
مهمات آنجا گردید و بخان اعظم که همیشه خواهان رفع امرای مقهور بود
این خدمت را جهت کسب ثواب التماس نمود حکم شد که بمالوه بجاگیر او
مقرر است رفته بعد از سرانجام متوجه این خدمت شود و بر منصب اصلی
او که یک هزار ذات و پانصد سوار دیگر افزودم که چهار هزار ذات
و پانصد سوار بوده باشد مدت شکار دو ماه و بیست روز کشید درین ایام

بمهاوز

همه روز متوجه شکار بودم چون نوروز عالم افروز نزدیک شش روز
بیش نمانده بود بخیریت معاودت نمود بیست و چهارم اسفندارمذ
باغ دهره محل نزول گشت مقرب خان و جمعی از منصبداران که حسب الحکم در
شهر مانده بودند درین روز آمده ملازمت کردند مقرب خان صراحی مرصع
و کلاه فرنگی و کنجکاه مرصع پیشکش گذرانید سه روز در باغ مذکور
توقف واقع شد روز بیست و هفتم داخل شهر شدم در بیست و دو
بیست و سه راس آهو و غیره بود و پنج نیلگاو و دو خوک و سی و شش
کاروانک و غیره یکهزار و چهارصد و هفت ماهی شکار شد سنه
هشت جلوس مطابق محرم سنه ۱۰۲۳ شب پنجشنبه بیست و هشتم محرم مذکور
مطابق غره فروردین سنه جلوس بعد از گذشتن سه و نیم گهری حضرت
نیر اعظم از برج حوت ببرج حمل که خانه فرح و فیروزی اوست انتقال نمود و
صباح آن روز نوروز عالم افروز مجلس جشن و آیین همه ساله ترتیب و
تزئین یافت و آخرهای آن روز بر تخت دولت جلوس واقع شد و امرا و اعیان
دولت و مقربان درگاه تسلیم مبارکبادی بجا آوردند و درین ایام خجسته فرجام
همه روزه دیوانخانه خاص و عام رسمی آمدم و مطالب و مدعیات بعرض ضمیر بد

و پیشکشهای بندهای درگاه از نظر میگذشت الولیس حاکم قندهار

اسپان عراقی و سگان شکاری به رسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد در

نهم ماه مذکور افضل خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود یکصد مهر و یکصد روپیه

نذر گذرانید و دیگر نه زنجیر فیل بنظر در آورد در دوازدهم پیشکش اعتماد الدوله

بنظر گذشت از جواهر و اقمشه و دیگر اجناس آنچه خوش افتاد بدرجهٔ قبول

پیوست و از فیلان پیشکش اعتماد الدوله بنظر گذشت افضل خان ده زنجیر

دیگر درین روز داده شد در سیزدهم پیشکش مهابت خان بنظر در آمد معتقد خان

منزلی در آگره خریداری نمود چند روزی در آنجا بسر شد مصیبتی پی در پی او را

روی داده شنیده ام که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میکنند

یکی زن دوم بنده سیوم منزل چهارم اسپ جهت دانستن سعادت

و نحوست خانه ضابطه قرار داده یافته اند میگویند که بصحت پیوسته است

اندک زمینی را از خاک خالی باید ساخت و باز آن خاک را در آن زمین میباید ریخت

اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعد و نه نحس و اگر کمی کرد نحوست آن حکم

میکنند و اگر زیاده آمد سعد و مبارک است در چهاردهم پیشکش اعتبار خان

گذشت آنچه مقبول افتاد برداشته شد منصب اعتبار خان که هزاری و پانصد سوار

بود دوهزاری

بود دوهزاری و پانصد سوار رسید بپانصدی ذات و پنجاه سوار بر منصب
تربیت خان افزودم که دوهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار بوده باشد
هوشنگ پسر اسلام خان که در بنگاله پیش پدر خود بود درین روزها آمده
ملازمت کرد چندی از مردم مکهه که ملک ایشان متصل پیگو است ملک
در نواحی این ولایت هم در تصرف ایشان است همراه آورده بود از کیش و روش ایشان
مقدمات تحقیق شد مجملا حیوانی چند اند بصورت آدمی از حیوانات بری
و بحری همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست و با همه کس
میخورند خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و قصه کوتاه کنند و صورتهای ایشان
به قلماق شبیه است اما زبان ایشان تبتی است و اصلا بترکی نمی ماند و همین
یک کوه است که یک سر آن بولایت کاشغر متصل و سر دیگر آن بولایت پیگو دینی
درست و آیینی که از آن تعبیر بدینی توان کرد ندارند از دین مسلمانی دور و
از کیش هندوی مهجور اند دو سه روزی بشرف مانده فرزند خرم خواهش نمود
که بمنزل او رفته شود تا هر چه پیشکش او بوده باشد از نظر بگذراند التماس او درجه
قبول یافت یک روز و یک شب در منزل آن فرزند توقف نموده شد پیشکشهای
خود را بنظر درآورد آنچه پسند افتاد گرفته شد و تتمه را باو بخشیدم روز دیگر

مرتضی خان پیشکش خود را گذرانید از هر جنس چیزها سامان نموده بود
نادر و نفیس هر روز پیشکش یکی از امرا که دو سه از نظر میگذشت روز
دوشنبه نوزدهم فروردی ماه مجلس شرف ترتیب یافت دران روز سعادت
اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که اقسام کیفیها از شراب
وغیران حاضر سازند تا هر کس بخواهش خاطر خود آنچه خواهد بخورد
بسیاری ارتکاب شراب نمودند پیشکش مهابتخان درین روز گذشت یک مهر
هزار توله که بکوکب طالع موسوم است بیادگار علی ایلچی والی ایران مرحمت نمودم
مجلس شگفته گذشت بعد از برخواستن حکم کردم که اسباب این را برچینند
چون درین ایام روز پیشکش مقرب خان سامان یافته بود از هر قسم نفایس و تحفهای
خوب بهم رسانیده بود از جمله دوازده راس اسپ عربی که بجهاز آورده و
دیگر زر این مرصع کاری فرنگی از نظر گذشت بمنصب نوازش خان اضافه
شد که دو هزار ذات و سوار بوده باشد فیل مستی که اسلام خان از بنگاله
بنام فرستاده بود بنظر در آمد داخل فیلان خاصه شد در سیوم اردی بهشت
خواجه یادگار برادر عبد الله خان از گجرات آمده ملازمت کرد یکصد مهر جهانگیری
نذر گذرانید و بعد از چند روز که در ملازمت بود بخطاب سردار خانی سرفراز

یافت

یافت چون بخشی صاحب استقلالی با کنگ بکس و آنحدود بایست فرستاد

معتقد خان را بدین خدمت اختیار نمودم و بر منصب او سیصد ذات

و پنجاه سوار اضافه شد که هزار و پانصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار

بوده باشد رخصت نمودم و مقرر شد که بزودی روانه گردد محمد حسین چلبی را

که در خریدن جواهر و کهر رسیدن تحفه وقوف تمام داشت پاره زر داده

رخصت نمودم که از راه عراق به استنبول رود و تحفها و نفایسی که بهم رساند

بجهت سرکار خریداری نماید درین صورت ضرور بود که بوالی ایران ملازمت

نماید کتابتی باو داده بودیم و یاد بودی که همراه نمودی مجملا در حوالی مشهد

برادرم شاه عباس در می بیند شاه ازو تفحص میکند که چه چیزها حکم است

که بجهت سرکار خریداری نمائی چون مبالغه میکند چلبی یادداشتی که همراه او

داشت ظاهر میسازد در آن یادداشت فیروزه خوب و مومیای کانی استهلالی

داخل بود میفرماید که دو جنس نخریدن میسر نیست من بجهت ایشان میفرستم

ولی تو تحی را که از ملازمان روشناس او بود اختیار نموده شش انبانچه

فیروزه تخمینا سی سیر خاکه داشت و چهارده توله مومیای و چهار اسب عربی

که یکی از آنها ابلق بود حواله میکند و کتابتی مشعر بر اظهار محبت و دوستی

پیش از این نوشته بود در باب زمینی خاکه و کلی مومیایی عذر بسیار خواسته

بودند خاکهای بسیار بنظر در آمد هر چند حکاکان و نگین سازان تفحص کردند

یک نگین سنگی که قابلیت انگشتری ساختن داشته باشد پیدا نشد غالباً

درین ایام خاکه فیروزه بطریقی که در زمان شاه مرحوم شاه طهماسب از

معدن بیرون می آمد حالا بر نمی آید مقدمه را که در کتابها ذکر کرده بودند

در باب اثر مومیایی از حکما و منجمان شنیده بودیم چون بتجربه شد ظاهر

نگشت نمیدانم که اطبا در اثر آن مبالغه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگی

اثر آن کم شده بهر تقدیر بروشی که قرارداد اطبا بود پای مرغ را شکسته

زیاده از آنچه می گفتند خورانیده پاره بر محل شکستگی مالیده شد و تا سه روز

محافظت نمودند و حال آنکه مذکور میشد که از صباح تا شام میشود بعد از آنکه

ملاحظه نموده شد هیچگونه اثری ظاهر نشد و شکستگی بحال خود ماند

در کاغذ علیحده سفارش سلام الله عرب را نوشته بودند همان لحظه

منصب و علوفه و جاگیر او را افزودم فیلی از فیلان خاصه بالاتر بعبدالله خان

فرستادم فیل دیگر هم بقلیج خان مرحمت شد و دو هزار سوار بهادری

عبدالله خان را سه اسپه و دو اسپه فرمودم که تنخواه دهند چون سالها بیگی

بخت

بجهت خدمت چونکه پانصدی ذات و سیصد سوار بر منصب دارابخان

افزوده شده بود در ثانی الحال خدمت یکاولخان مقرر گشت حکم

کردم که آن اضافه را برقرار گذاشته در منصب او اعتبار نمایند و سرافراز

خان که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود و صد سوار دیگر اضافه

فرمودم بیست و هفتم اردیبهشت و ماه تیر مطابق بیست و ششم ربیع

الاول سنه ۱۰۲۴ روز پنجشنبه مجلس وزن قمری در خانه مریم الزمانی ترتیب

یافت و پاره از زر وزن مذکور بعورات مستحقان که در خانه والده ام جمع

شده بودند فرمودم که بخشش کردند و درین روز هزاری منصب مرتضی خان

افزوده شد که شش هزاری ذات و پنجهزار سوار بوده باشد خسرو بیک

غلام میرزا جانی از ته بهمراه عبد الرزاق معموری آمده ملازمت نموده

و سردار خان برادر عبد الله خان باحمدآباد گجرات رخصت یافت دو روز

که بازهر داشتند از کرمان افغانی آورده بود همیشه شنیده میشد هر

جانوری که بازهر میدارد بسیار لاغر و زبون می باشد و حال آنکه

این بازها در نهایت فربهی و تازگی بودند یکی از آنها را که ماده بود فرمودم

که کشتند چهار بازهر ظاهر شد این معنی باعث حیرت عالم گشت بنور مقرر است

که بغیر جاهای که میباشند با ماده خود جفت میشود چنانچه والد بزرگوارم
یک مدتی تا هزار یوز جمع نموده بسیار خواهان آن بودند که اینها با
یکدیگر جفت شوند و اصلا نمیشد و بارها یوزهای نر و ماده در باغات قلاده
برآورده سر داده بودند در اینجا هم نشد درین ایام یوز نری قلاده خود را گسیخته
بر سر ماده یوزی رسید و جفت میشود بعد از دو نیم ماه سه بچه زاید
و کلان شد چون فی الجمله غرابتی داشت نوشته شد ظاهرا این معنی بصاحب حشم
نمیدانست هرگاه یوز با یوز جفت نکرده شیر خود بطریق اولی هرگز گشته
نشده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد چون در عهد دولت
این نیازمند درگاه الهی وحشت از طبیعت جانوران صحرای برداشته شده
چنانچه شیران نوعی رام گشته اند که بی قید و زنجیر گله گله در میان مردم
می گردند نه ضرر ایشان بمردم میرسد و نه وحشت و نه رمیدگی دارند
بحسب اتفاق ماده شیری آبستن شد بعد از سه ماه بچه زایید و این
هرگز نشنیده ام که شیر جنگلی بعد از گرفتاری بجفت خود جمع شده باشد
از حکما شنیده میشود که شیر شیر جهت روشنایی چشم فایده مند است هر چند
سعی کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت بخاطر میرسد که

چون جانور

چون جانور غضبناک است و شیر در پستانها در آن از روی مهری که
با بچه خود دارند خون در پستانهای او متقارن خوردن و مکیدن شیر
میشده باشد یا در وقت گرفتن او بجهت برآوردن شیر غضب او
زیاده گشته شیر در پستان خشک میگشته باشد در اواخر اردی بهشت
خواجه قاسم برادر خواجه عبد العزیز که از خواجه‌های نقشبندیه اند از
ماوراء النهر آمده ملازمت نمود بعد از چند روز دوازده هزار روپیه
بطریق انعام انعام او مرحمت شد چون خواجه جهان در حوالی شهر پالیز
خربزه بعمل آورده بود بعد از گذشتن دو پهر روز پنجشنبه دهم خرداد
بر کشتی سوار شده از راه دریا بسیر پالیز روانه شدم مردم محل همراه
بودند در دو سه گهری از روز مانده رسیدیم شب در سر پالیز
گذرانیدیم عجب بادی جاری شد که خیمه و سراپرده بر جا نمانده بر کشتی در
آمده آن شب را بسر بردیم پاره از روز جمعه در پالیز گذرانیده بشهر
بازگشت نمودم افضل خان که مدتی مدید بالم دنبل و زخمهای غریب
گرفتار بود در دهم خرداد در گذشت جاگیر و وطن او را بجهت جگمن را که در خدمت
دکن تقصیر کرده بود تغیر نموده بمهابتخان عنایت نمودم شیخ پیر که از وارستگان

و بی تعلقان وقت است و خاص بجهت محبت و اخلاص که با من دارد طریقه
خدمتکاری و همراهی اختیار نموده است در پرگنه میرت که وطن اوست قبل ازین
بنای مسجدی نهاده بود درینولا تقریبی مذکور گشت چون خاطر او را
مشغول باتمام این بنای خیر یافتم چهار هزار روپیه باو دادم که خود
رفته او صرف نماید فرجی شال خاصه بدو مرحمت نمودم و رخصت او
و دیوانخانه خاص و عام دو محجر از چوب ترتیب یافته در محجر اول امرا
و ایلچیان و ایران عزت می گشته درین دایره کسی بغیر حکم داخل نمی شود
در محجر دوم که وسیع تر از محجر اول است از جمیع بندگان از منصبداران
زیره منصب و احدیان و کسانی که اطلاق نوکری توان کرد راه می یابند
در بیرون این محجر نوکران امرا و سایر مردمی که در دیوانخانه مذکور
در می آیند می ایستند چون میان محجر اول و دوم تفرقه نبود بخاطر رسید
که محجر اول را نقره باید گرفت فرمودم که محجر مذکور تردمانی را که ازین
محجر بالاخانه جهروکه نهاده اند و دو فیل را که بر دو دست نشیمن جهروکه
هنرمندان از چوب ترتیب داده اند در نقره گیرند بعد از اتمام بعرض رسید که
یکصد و بیست و پنج من نقره بوزن هندوستان است که یکصد و هشتاد من

ولایت شد

ولایت باشد فرموده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرد چنانچه
چنین یافتم سیوم ماه تیر مظفر خان از تته آمده ملازمت کرد
و دوازده مهر نذر گذرانید و مصحف جلد مرصع و دو گل مرصع
جسنکیس کوهان منظر درآورد و چهاردهم ماه مذکور صفدر خان از صوبه
بهار آمده ملازمت کرد و یکصد عدد مهر گذرانید بعد از آنکه
مظفر خان روزی چند در ملازمت بود پانصد ذات به منصب سابق او
افزوده علم عنایت کردم و شال خاصه داده رخصت تته فرمودم شنیده ام
که سگ دیوانه هر جانوری را که بگزد البته می میرد تا غایت این معنی در فیل بصحت
نپیوسته بود در زمان من چنین واقع شد که شبی سگ دیوانه
بجای بستن یکی از فیلان خاصه گجپتی نام درآمده پای ماده فیلی را که همراه فیل خاصه
می بود گزید ماده فیل یکبار فریاد در می آید فیلبانان دویده خود را میرسانند
آن سگ رو بگریز نهاده به نیزاری که دران حوالی واقع بود در می آید
و بعد از زمانی باز درآمده خود را به فیل خاصه میرساند و دست او را می گزد
فیل او را زیر کرده می کشد چون مدت یک ماه و پنج روز ازین مقدمه می گذرد و
روزی که هوا ابرناک بود و غریدن رعد بگوش ماده فیل که در عین چرا بود میرسد

و بسیار فریاد می‌کند و اعضای او بلرزه در آمده خود را می‌اندازد و باز برخاست

تا هفت روز آب از دهان می‌رفت و گاه گاه فریاد می‌کشید و بی‌آرامی داشت

فیلبانان هر چند در صدد علاج شدند نفع نکرد در روز هشتم افتاده مرد و بعد از

مردن ماده فیلی یکماهه فیل کلان را بجهت آب بصحرا می‌بردند بهمان طریق اثر عجز ظاهر

شد فیل مذکور در عین مستی بلرزه در آمد و بر زمین نشست فیلبانان او را بهزار

مشقت بجا و مقام خود آوردند بعد از همان مدت و همان حالت که ماده فیل را دست

داده بود این فیل نیز تصدق شد از وقوع این مقدمه مقام حیرت دست داد

الحق جای حیرت است که جانوری باین بزرگی و کلانی هیکل و ترکیب باندک

جراحتی که حیوان ضعیفی باو رسید این مقدار متاثر گردد چون خانخانان مکرر

استدعای رخصت شاه نواز خان پسر خود نموده بتاریخ چهارم امرداد اسپ و

خلعت داده رخصت نمودم و یعقوب بدخشی را که منصب او هفتصد و پنجاهی بود

بنابر تردّدی که از او بوقوع آمده بود بمنصب هزار و پانصد ذات و هزار

سوار و فرزند از ساخته بخطاب خانی سربلند گردانیدم و علم نیز مرحمت شد

طوایف هندوستان بر چهار گروه قرار یافته هر کدام باین طریق خاص عمل

می‌نمایند در سال روزی معین دارند اول طایفهٔ برهمن یعنی شناسندهٔ ایزد

بیچون و خالق

همچون و خلیفه ایشان شش چیز است علم آموختن و دیگران را تعلیم دادن
و آتش پرستیدن و مردم را ولایت به پرستش آتش کردن و چیزی
بمحتاجان دادن و این طایفه را روزی معین است و آن روز آخر ماه ساون
که ماه دوم از برسات است این روز را مبارک داشته عابدان ایشان
بکنار دریاها و تالابها میروند و افسونها خوانده بر ریسمانها و رشتهها
میدمند و روز دوم که سال نو است آن رشتهها را بر دست راجهای
عهد و بزرگان عهد می بندند و شگون میدانند و این رشته را
راکهی می گویند بعضی نگاه داشت باین روز در ماه تیر که آفتاب جهانتاب
در برج سرطان است واقع می گردد طایفه دوم چهتریست که کهتری
معروف و مشهور است و مراد از چهتری طایفه است که مظلومان را
از شر ظالمان محفوظ دارند این طایفه را شش چیز است یکی آنکه خود علم بخواند
و دیگری را تعلیم ندهد دوم آنکه آتش پرستش نماید و دیگری را به پرستش
دعوت نکند سوم آنکه بمحتاجان چیزی بدهد و خود به احتیاج نگردد روز
این طایفه بجی دسمین است درین روز سواری کردن و لشکر بر خصم کشیدن
بنزد ایشان مبارک است و رامچند که او را الخدایی پرستند درین روز

لشکر کشیده بر خصم خود ظفر یافته است این روز معتبر میدارند و
فیلان و اسپان را آرایش کرده پرستش مینمایند این روز در ماه شهر نور
که آفتاب در برج سنبله میباشد واقع میشود به نگاهدارندهای اسپان و فیلان
انعامها میدهند طایفه سیوم بیس است و این جماعه دو طایفه را که
ذکر ایشان گذشت خدمت میکنند زراعت و خرید و فروخت و سود
و سودا مقرر ایشان است این را هم روزی معین است که آنرا دیوالی
میگویند و این روز در ماه [illegible] که آفتاب در برج میزان است واقع میگردد
و در بیست و هشتم ماههای قمری میباشد و در شب این روز چراغهای می افروزند
و دوستان و عزیزان در خانهای جمعیت نموده هنگامه قمار بازی گرم میسازند
چون نظر این طایفه بر سود و سودا است بدان جهت باری دادن را درین روز شگون
میگیرند و طایفه چهارم سودر است این گروه که همه طوایف شودر اند همه را
خدمت میکنند و این چیزها که بخصوص طایفه مذکور گشت بهره ندارند روز
اینها هولی است که به اعتقاد ایشان روز آخر سال است این روز اسفندارم
که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع میشود در شب این روز
آتشها در سر کوچها و گذرها میافروزند چون روز میشود یکبهر آن خاکسترها

بر سر و رو

بر سر و روی یکدیگر می افشانند و شور و غوغای عجیب بر می انگیزانند و بعد
از آن خود را شسته و شوی داده رختهای می پوشند و بسیر باغات و
صحراها میروند چون ضابطه مقرر هنود است که مردهای خود را میسوزانند
آتش افروختن در بن شب که شب آخر سال گذشته است کنایه ازینست
که سال گذشته را که بمنزله مرده است میسوزانند در ایام والد بزرگوارم
از امرای هند و دیگر طوایف بتقلید ایشان این رسم راکهی بجای میرسانیدند که
بلعلها و مرواریدها و گلهای مرصع بجواهر گرانبها در رشتها کشیده
بر دست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود چون
تکلف را از حد گذرانیدند این معنی بر ایشان گران آمده منع فرمودند
و برهمنان بشگون همان رشتها و ابریشمها را که ضابطه ایشانست
می بستند درین سال نسبت شنیده ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هنود و
و اعیان این طایفه راکهی بر دستم ببندند بدین روز راکهی که نهم امرداد
بود باز همان معرکه قایم شد و دیگر طوایف براه تقلید رفته دست
از تعصب باز نداشتند همین سال را قبول نموده فرمودم که همان ضابطه قدیم
براهمنان رشتها و ابریشمها بسته باشند درین روز بجا [illegible]

عرس حضرت عرش آشیانی بود که از قاعده‌های است که در هندوستان
معمول است در هر سال در روز فوت پدر و عزیز خود طعامها و حلواهای
اقسام خوشبوی مهیا باندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علما و صلحا و سایر
مردم جمع میشوند این مجلس کلان شده که بکیفیت یکسد در این روز بابا خرم را
فرستادم که بروضه متبرکه ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد
دو هزار روپیه بده کس از بنده‌های معتبر داده شد که بفقرا و ارباب احتیاج
تقسیم نماید در پانزدهم ماه امرداد پیشکش اسلام خان از نظر گذشت و بیست زنجیر
فیل و چهار راس اسب آن سرزمین که بتانگن مشهور است و پنجاه از خواجه سرای
و پانصد برکاله ستارگامی فرستاده بود چون ضابطه شده که وقایع جمیع
صوبه‌ها بتخصیص سرحدها بعرض میرسیده باشد واقعه نویسان از درگاه بدین خدمت
تعیین میشوند و این از ضوابطی است که پدر بزرگوارم کرده اند و من هم موافق آن
عمل مینمایم و در این ضمن فواید کلی و نفع عظیم مشاهده میشود و اطلاع دیگر
احوال عالم و عالمیان بهم میرسد فواید آن اگر مرقوم گردد سخن دراز میشود
در این ایام واقعه نویس لاهور نوشته بود که در اواخر ماه تیر ده کس از شهر تن
آباد که در دوازده کروه واقع است میرفته اند چون هوا گرمی بهم میرساند

پناه بسایه درختی میبرند مقارن آن باد و صرصری بهم میرسد و آن باد
چون بجماعه مذکور میوزد نه کس از آن زیر درخت جان میدادند و یک کس زنده
ماند و آن زمین بد نهاد و بیماری داشت تا بعد از مدتی بیمار خلاص شد
جانورانی که بر درخت مذکور نشیمن داشتند همگی افتاده مردند و در آن
نواحی هوا این قسم خرابی پیدا کرد که جانوران صحرائی یکبارگی آمده خود را
می انداختند و بر بالای سبزه غلطیده جان میدادند مجملا جانوری بسیار
هلاک گشتند و روز پنجشنبه سی و یکم امرداد تسبیح نموده بکشتی سوار شده
متوجه موضع سمونگر که از شکارگاهها مقرر است گشتم در سیوم شهریور
خانعالم را که از دکن بمصلحت فرستادن او بعراق و همراهی ایلچی دارای ایران
طلب نموده بودم در اینجا رسیده ملازمت کرد و صد مهر نذر گذرانید چون
سمونگر بجاگیر مهابتخان مقرر بود منزلی و لکتا در عمارت تکلف در کنار
دریا ساخته بود بسیار خوش افتاده بود یک زنجیر فیل و انگشتری نگین زمرد
پیشکش نمود فیل را داخل فیلان خاصه ساختم و تا هشتم بود بشکار مشغول بودم
درین چند روز چهل و هفت راس آهوی نر و ماده و دیگر جانوران شکار شده
درین روزها دلاورخان یک قطعه لعل فرستاده بود مقبول افتاد و شنبه خامسه

جهت اسلامخان فرستادم و بر منصب حسن علی ترکمان که هزاری ذات
و هفتصد سوار بود پانصدی ذات و یکصد سوار افزوده شد آخرهای روز پنجشنبه
بیستم ماه مذکور در منزل مریم زمانی وزن شمسی بفعل آمد خود را به فلزات
و دیگر چیزها بدستور معمول بوزن نمودم درین سال سن من چهل و چهار سال
شمسی پوره شد درهمین روز یادگار علی ایلچی دارای ایران و خان عالم که از
اینجانب بهمراهی او تعین شده بود رخصت گشتند یادگار علی ایلچی اسپ با زین
مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلادوزی و کلگی مرصع با پرچغه و
سی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روپیه بوده باشد و بخان عالم
کپوه مرصع با پهول کتاره که علاقه از مروارید بود شفقت نمودم در بیست
دوم ماه مذکور بروضه مقدسه منوره والد بزرگوارم به بهشت آباد فیل سوار
متوجه گشتم در رفتن پنجهزار روپیه زر ریزکی افشانده شد و پنجهزار روپیه
دیگر بخواجه جهان دادم که بدرویشان قسمت نماید و تسبیح نماز شام کرده بکشتی
متوجه شهر گشتم چون منزل اعتماد الدوله برکنار جمنه واقع بود اینجا فرود
آمدم و شب در منزل او گذرانیدم تا آخرهای روز اینجا بسر بردم و از پیشکشهای
او آنچه قبول آمده متوجه دولتخانه گشتم منزل اعتقادخان هم در کنار آب واقع

بود چند

بود حسب الالتماس او بابدم محل اینجا فرود آمدم منازل او را که تازه ساخته بود
سیر کردم الحق جاهای مطبوع دلنشین بود بسیار خوش آمد پیشکشهای
لایق از اقمشه و جواهر و دیگر نفایس انجام نموده مجموع از نظر گذشت و اکثر
پسند خاطر افتاد و قریب شام داخل دولتخانه همایون شدم چون منجمان و اختر
شناسان ساعت توجه بجانب اجمیر اختیار نموده بودند بعد
از شب دوم شعبان مطابق بیست و چهارم شهریور گذشته بتقدیر فیروزی و
اقبال بقصد اجمیر از دار الخلافه آگره برآمدم و درین عزیمت دو چیز
منظور خاطر بود اول زیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی که از برکات
روح پرفتوح ایشان گشایشهای بزرگ باین دودمان والا رسیده و بعد از
جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان نکرده بودم دوم دفع و رفع
رانا امر سنگه را تهور که از زمینداران و راجهای معتبر هندوستان است
و سرداری او و آبا و اجداد او را جمیع راجها و رایان این ولایت
قبول کرده اند دیر یست که دولت و ریاست در خانواده اینهاست مدتی در حدود
مشرق که پورب رویه باشد حکومت داشته اند و در آن ایام بخطاب راجگی
معروف و مشهور بوده اند بعد از آن بزمین دکن افتادند و بیشتر ولایات

اینجا بتصرف در آورده بودند و بجای راجه لقب راو را جزو اسم خود ساخته بعد از آنکه بکوهستان میوات در آمدند رفته رفته قلعها چیتور را بتصرف در آوردند از آن تاریخ تا امروز که دهم سال از جلوس ست یکهزار و ده سال راو اول خطاب داشته اند و از راهپ که اول شخصیت که برای اشتهار یافته تا رانا امرسنگه که امروز راناست سیت و شش نفر اند که در عرض هشتصد و شصت و یک سال ریاست و سرداری داشته اند درین مدت مدید گردن اطاعت بهیچ یک از سلاطین کشور هند در نیاورده اند اکثر اوقات در مقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی رانا سانکا جمیع راجهای و رایان و زمینداران این ولایت را جمع ساخته با یک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالی بیانه جنگ صف نمود بتائید باریتعالی و یاری و یاوری بخت و سکندر ظفر اثر اسلامیه بر افواج کفر غلبه کردند و شکست عظیم با حوال او راه یافت تفصیل این حکایت در تواریخ معتبر بتخصیص در واقعات که از مصنفات حضرت فردوس مکانی است مذکور و منظور است و الدین کرام که مرقد منور ش محل فیوض نامتناهی باد در دفع سرکشان سعیها بلیغ بجا آوردند و چندین مرتبه لشکر بر سر او تعین نمودند و در سال دوازدهم از جلوس خود بقصد

تسخیر قلعه

بتسخیر قلعه چیتور که از محکمی‌ها مشهور معموره عالم است و بر هم زدن ملک
رانا عزیمت فرمودند و قلعه مذکور بعد از آنکه چهار ماه و ده روز در قبل
داشتند از کسان پدر رانا امرسنگه بجنگ و جدل از روی قوت و قدرت تمام
گرفتند و قلعه را خراب نموده گشتند در هر مرتبه افواج قاهره کار را بر او تنگ ساخته
چنان می‌کردند که بدست در آید یا خراب و آواره گردد مقارن این ایام
میداد که این مهم انصرام نمی‌یافت تا در اواخر عهد در یکروز و یکساعت خود
بتسخیر دکن متوجه گشته مرا با لشکر عظیم و سرداران معتبر بسیار تا فرستادند
بجهت نفاق هر دو این کار بواسطه اسبابی که ذکر آن طول تمام دارد صورت
پذیر نگشت تا آنکه زمان خلافت من رسید چون این مهم همیشه کاره من بود بعد
از جلوس اولین لشکری که بحدود ممالک فرستادم این لشکر بود فرزند
پرویز را سردار ساخته عظمای دولت که در پای تخت حاضر بودند بهمت
تعین گشتند و خزانه معمور و توپخانه موفور همراه داده روانه ساختم چون
هر کاری موقوف بوقتست درین اثنا قضیه خسرو بد عاقبت بوقوع آمد
ناچار تعاقب او بجانب پنجاب باید نمود و میان ولایت و پای تخت که دار
الخلافه آگره بود خالی می‌نماید بالضرور نوشته شد که پرویز با بعضی

از امرای کرنته بمحافظت آگره حوالی و حواشی آن قیام نماید مجملا در نیمه تیر ماه جهانگیر را
چنانکه یافت چون بعنایت الهی خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره آگره
محل نزول رایات عالیات گشت افواج قاهره بسرکردگی مهابتخان و عبدالله خان
و دیگر سرداران تعین نموده شد از آن تاریخ تا وقت عزیمت رایات جلال
باجمیر پیوسته ولایات او پایمال عساکر فیروزی اثر بود غایتا مهم او این
صورت پیدا نمی کرد و بخاطر گذرانیدم که چون در آگره کاری ندارم و یقین هر گاه
گشت که تا خود متوجه نشوم این مهم صورتی پیدا نمیکند بساعت مقرر از قلعه آگره
بر آمده منزل در باغ دهره واقع شد روز دیگر جشن دسهره روی داد و بدستور
معمول اسپان و فیلان را آراسته از نظر گذرانیدند چون بکرر والده و
همشیره های خسرو بعرض رسانیدند که از کرده های خود بسیار نادم شده و پشیمانست
عروق عطوفت و شفقت پدری در حرکت آمده او را طلبیدم و مقرر کردم که
هر روز بکورنش می آمده باشد در باغ مذکور هشت مقام واقع شد شب دوشنبه هشتم
خبر رسید که راجه رامداس که در بنگش و حدود کابل همراهی خدمت می نمود وفات
یافت و غره ماه مهر از باغ کوچ شد و خواجه جهان را برای نگاهبانی دار
السلطنه آگره و محافظت خزاین و محلها رخصت فرمودم و قبل و فرگل

خلعه و اسپ خاصه

وکامرانی دادم معظم خان که حاکم دهلی بود پیشکشهای که گذرانید
دیگر جاگیرداران و عمال و موالی که بودند بقدر حالت خود پیشکشها و
وندرها سامان نموده بنظر در آوردند خواستم که در پرگنه پالم که از
مضافات بلده مذکور است و از شکارگاههای مقرر است طرح شکار
قمرغه انداخته چند روز بدین امر مشغولی نمایم چون بعرض رسید که ساعت
نزدیک شدن اگره بسیار نزدیک است و دیگر ساعتی درین نزدیکی بهم نمیرسد
فسخ عزیمت نموده بکشتی نشسته براه دریا متوجه گشتم در بیستم ماه ذیقعده
چهار پسر و سه دختر از اولاد مرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر ساخته بود
آوردند پسران را به بندهای معتمد و دختران را بخدمه محل سپردم که
به رحمت بمحافظت احوال آنها قیام و اقدام نمایند در بیست و یکم ماه
مذکور راجه مانسنگه از قلعه رهتاس که در ولایت پتنه و بهار واقع است بعد از
فرستادن ششش هفت فرمان آمده ملازمت او هم بطریق خان اعظم از
منافقان و کهنه گرگان این دولت ابد پیوند است آنچه اینها با من کرده اند
و آنچه از من نسبت با اینها بوقوع آمد عالم السرایر داناست شاید
هیچکس از هیچکس نتواند گذرانید راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از نر و

ماده مینکی که زاینده غایتاً لیکن هم لیاقتی آن ندارد که داخل فیلان
خاصه شود چون از رعایت کرده‌های پدر من بود تقصیرات او را بدو بخشیده
بیاورده به عنایات پادشاهانه سرافراز ساختم درین روز جل سخنگوی که
مثال طوطی گفته آواز می‌کرد آوردند بغایت غریب و عجیب نمود در ترکی
این جانور را تیرعی می‌گویند ظهور نوروز سوم از جلوس همایون بتاریخ روز
پنجشنبه دوم ذی‌الحجه مطابق غره فروردین سال آفتاب عالمتاب که جهان را
بفروغ خود روشن و تابان دارد از برج حوت بعشرت سرای حمل که مقام
فرح و شادمانی اوست انتقال نموده عالم را رونق دیگر بخشید و نارنج دیدگان
سرما و ستم رسیدگان خزان از دستیاری بهار خلعتهای نوروزی و
قباهای سبز فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک نمودند یا دو فرمان
آمدها زسالارده مرعدمرا کالنجه خوردی بازده در موضع زنگنه
که در پنجکروهی واقعست مجلس نوروز منعقد گشت و در ساعت تحویل بفیروزی و
خورمی بر تخت نشستم و امرا و نزدیکان و سایر بندگان لوازم مبارکبادی
قیام و اقدام نمودند خانجهان را درهمین مجلس بمنصب سه‌هزاری ذات سرافراز
ساختم و خواجه جهان را بمنصب دوهزاری امتیاز دادم و نیز خال را از فرازات

صوبه بنگاله

صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی را بجای او فرستادم و
نورالدین قلی کوتوال آگره گشت چون مقبره منوره حضرت عرش
آشیانی بر سر راه واقع بود بخاطر رسید اگر درین گذشتن سعادت زیارت
ایشان را دریابم بخاطر کوتاه اندیشان خواهد رسید که چون ممر عبور بر آنجا
واقع بود زیارت نموده‌اند بجا و قرار دادم که درین مرتبه با آگره داخل شوم
و بعد از آن به نیت زیارت چنانچه ایشان بجهة حصول وجود من از
آگره تا اجمیر پیاده توجه فرموده بودند من هم از آگره تا مقبره منوره
ایشان که دو نیم کروه است پیاده رفته دریابم کاشکی بسر یک بودی که
بسر این راه طی می کردم دو پهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته بساعت
سعید متوجه آگره گشتم و موازی پنجهزار روپیه زر ریزگی از دو سوی راه
راه پاشیده شد بدولت سرای همایون که در درون قلعه بود داخل گردیدم
درین روز راجه برسنگدیو یوز سفیدی آورده که از راه بیند اگر در دیگر انواع
حیوانات بزنر و جز نر جنس سفید که آنرا طویغان می گویند بسیار دیده میشود
اما یوز سفید دیده نشده بود خالهای او که سیاه می باشد ملک رات
بود و سفیدی بدن او نیز بکبودی میل داشت از جانوران طویغان انچه من دیده‌ام

شاهین و باشه و شکره که در زبان فارسی سقوی می‌گویند کنجشک و
زاغ و دراج و بودنه و طاوس است اکثر اوقات دو قوشخانه بار
طویغان می‌باشد موش بچه طویغون هم باشند هم دیده از جنس آهوی
سیاه نیز که بغیر از هندوستان در جای دیگر نمی‌باشد و آهوی بکاره
که بزبان فارسی سفیده می‌گویند طویغون مکرر بنظر درآمده است درین روزها
رتن پسر بهوج هاده که از امرای معتبر راجپوت است آمده ملازمت کرد و سه فیل
پیشکش آورده بود یکی از آنها بغایت پسند افتاد در سرکار به پانزده هزار روپیه
قیمت نمودند داخل فیلان خاصه شد و نام او را رتن گج نهادم قیمت فیل
پیشترها فیلهای کلان هند بیست و پنجهزار روپیه زیاده نمی‌شد حالا بسیار
گران شده است رتن را بخطاب سربلند رای سرافراز ساختم میران
صدر جهان را بمنصب پنجهزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار معظم خان را بمنصب
چهار هزاری ذات و دو هزار سوار ممتاز گردانیدم عبدالله خان بمنصب سه هزار
و پانصدی سرافراز گشت مظفر خان و بهاو سنگه هر یک بمنصب دو هزاری ذات
امتیاز یافته ابوالحسن دیوان را هزار و پانصدی و اعتماد الدوله را هزاری ذات
و دویست پنجاه سوار ساختم در بیست و چهارم راجه سورج سنگه طفلی زاده

خاصه با او مرحمت شد در دوم مهر خبر رسید که راجه باسو در تهانه شاه‌آباد که
سرحد ولایت امرای مقهور است وفات یافت و هم در ماه مذکور روپ باس که
الحال امان‌آباد موسوم است منزل گشت سابق این محل بجاگیر روپ خواص
مقرر بود بعد از آن به پسر مهابتخان که امان‌الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم
که بنام او میخوانده یازده روز در این منزل مقام واقع شد چون از شکارگاه
ها مقرر است هر روز به شکار سوار می‌شدم چنانچه درین چند روز یکصد و پنجاه
و هشت آهو ماده و نر شکار و سایر جانوران شکار شده است و پنجم ماه
مذکور از امان‌آباد کوچ فرمودم و در سی و یکم ماه مطابق هشتم رمضان
خواجه ابوالحسن را که از برهانپور طلب نموده بودم آمده ملازمت کرد پنجاه
مهر نذر و پاره مرصع آلات و یک زنجیر فیل که از او داخل فیلان خاصه کردم
پیشکش گذرانید دوم آبان مطابق دهم رمضان خبر فوت قلیچ خان رسید
که از قدیمان این دولت بود هشتاد سالگی برحمت حق رفت در پیشاور بخدمت
قمع و رفع افغانان تاریکی تعیین داشت منصب او ششهزاری ذات و پنجهزار سوار
بود مرتضی دکنی که در علم بولیته بازی که باصطلاح دکنیان تملکی گویند
و مغلان شتر بازی می‌گویند بی‌نظیر بود و مدتی پیش او باین ورزش متوجه بودم

درین ولا او را بخطاب وزیرخانی سرافراز ساختم چون ضابطه کرده‌ام
که شبها ارباب استحقاق و درویشان را از نظر می‌گذرانیده باشند
تا نظر بحالت هر یک انداخته زمین و زر نقد و پوشش آنها مرحمت
نمودم در میان این مردم شخصی اسم جهانگیر با اسم اعظم الله اکبر
بحساب ابجد مطابق یافته بود بعرض رسانید این معنی را بتفأل او گرفتن
خوب گرفته به ماندن آن زمین و اسب و زر نقد و خلعت کرامت نمودم روز دوشنبه
پنجم شوال مطابق بیست و ششم امان ساعت داخل شدن باجمیر قرار یافته بود
صبح روز مذکور متوجه گشتم چون قلعه و عمارات روضه حضرت بزرگوار ظاهر
گشت قریب بیک گروه راه پیاده طی کردم و از دو جانب راه معتمدان را
تعین نمودم که بفقرا و ارباب احتیاج زر داده میرفتند چون چار گهری از
روز گذشته داخل معموره شدم و در گهری پنجم بشرف زیارت روضه متبرکه
دست داد بعد از دریافت زیارت بدولتخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر مردم
که همه حافظان این بقعه شریف از خورد و بزرگ شهر و پرگنات از نظر بگذرد
تا فراخور استحقاق بعطایای جزیل خشنود گردند مقیم آذر بقصبه سیر و شکار
حالات بود که از معابد مقرر شده است و در فضیلت این سبحان می‌گویند

که هیچ عقلی

که هیچ عقلی راست نیاید و در سر کوهی حمیر واقعه است متوجه گشتم
دو سه روز در آن تالاب کار مرغابی کردم و با حمیر معاودت نمودم
معبدهای قدیم و جدید که باصطلاح هرد و بوهره می گویند در اطراف
این تالاب بنظر درآمد از جمله آنها یکی که عم آمرا مشهور است و در دولتها
از امرای بزرگ است بوهره ساخته در غایت تکلف چنانکه یک لک روپیه
مذکور شد که خرج شد بتماشای آن عمارت درآمدم صورتی بنظر درآمد از سنگ
سیاه تراشیده از گردن تا اسهبات سر خوک و مابقی سینه بدن آدمی
عقیده ناقص هنود است که یکوقتی بنا بر مصلحتی که رای علیم حکیم اقتضا فرموده
بدینصورت جلوه ظهور نموده است اینصورت را بدین جهت عزیز داشته پرستش
می نمایند فرمودم که آن صورت کریه را درهم شکسته در تالاب مذکور انداختند
بعد از ملاحظه این عمارت بر قله کوهی گنبدی سفید مشاهده گشت که مردم
از هر طرف بآنجا می آیند از حقیقت آن پرسیدم گفتند جوگی در آنجا می
باشد ساده لوحانی که بدیدن او میروند کف آردی بدانها میدهند که
در دهن انداخته جانوری که از آن سفها در یکوقتی آزاری یافته باشند نمایند تا
آن گناه بدین عمل زایل گردد فرمودم تا آن محل را خراب نموده آن جوگی را از آن

جا اخراج نمایند و صورتی که در آن کشند ساختند و دیگر عقیده داشتند
که این تالاب را عمق نیست بعد از تفحص ظاهر شد که هیچ جای آن از
دوازده درعه زیاده عمق ندارد و در آن نیز پیمودند قریب یک نیم کروه
بود شانزدهم آذر خبر رسید که قراولان ماده شیری را قبل نموده‌اند در ساعت
متوجه شده بعد از رسیدن بتفنگ زده بازگشتم بعد از چند روز نیلگاوی
شکار شد در حضور خود فرمودم تا از پوست برآورده بجهت فقرا طعام پختند
و دویست و چند نفر جمع شده بود از آن طعام خوردند و بهر یک بدست
خود زر دادم در همین ماه خبر رسید که فرنگان کوده بیقولی نموده چهار جهاز
اجستی را که از جهازات مقرر بندر صورت بود در حوالی بندر تاراج نموده
و جمعی کثیر را از مسلمانان اسیر ساخته مال و متاعی که در آن جهاز بود متصرف گشتند
این معنی بر خاطر گران آمد مقرب خان را که بندر مذکور حواله او بود بجهت تلافی و
تدارک این امر اسب و فیل و خلعت داده نوزدهم آذر مرخص ساختم بنابر حسن خدمتی
که از یوسف خان و بهادر ملک در صوبه دکن بوقوع آمده بود به علم آنها را سرافراز
ساخته فرستادم نوشته شد که مقصد اصلی این عزیمت بعد از زیارات
حضرت خواجه سرانجام مهم رانای مقهور بود بنابرین بخاطر گذرانیدم که خود در

در اجمیر توقف نموده فرزند سعادتمند بابا خرم را پیش فرستم
و این اندیشه را طرح صواب نمود بنابرین نشستم و ملکی که اختیار ساعت شده
بود نیم پهر و فیروزی او را مرخص ساختم و قبای طلادوزی کل مرصع
که مروارید بر اطراف گلهای آن کشیده بودند و چیره زردوزی
رشته مروارید و فوطه زربفت مسلسل مروارید و فیل گنج نام خاصه
مع تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع و کپوه مرصع مع پهولکتاره بدو
مرحمت نمودم سوای مردمی که سابق بسرکردگی خان اعظم در خدمت
تعین بودند دوازده هزار سوار دیگر بهمراهی آن فرزند معین ساختم و سرکرده های سپاه
را فراخور قدر هر یک اسپان خاصه و فیلان و خلعتهای فاخره سرافراز
ساخته رخصت نمودم و فدایی خان بخدمت بخشیگری این لشکر تعین یافت
درهمین ساعت صفدر خان بحکومت کشمیر از تغیر هاشم خان مرخص شده
و اسپ و خلعت یافت روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشی کل
ساخته خلعت و یک اسپ مرحمت نمودم و دیک کلانی فرموده بودم
که در آگره جهت روضه متبرکه خواجه بسازند درهمین روزها آورده بودند
فرمودم که بجهت فقرا طعامهای دیگران دیک طبخ نمایند و درویشان اجمیر را

جمع سازند تا در حضور ایشان خورانیده شود پنجهزار کس حاضر شدند و
همه ازین طعام سیر خوردند بعد از طعام خوردن بدست خود هر یک از
درویشان را زرها داده مرخص ساختم اسلامخان حاکم بنگاله درین ایام بمنصب
ششهزاری سرافرازی یافت و بمکرمخان پسر معظمخان علم مرحمت شد
غره اسفندارمذ مطابق دهم محرم سنه ۲۲ به شکار نیله گاو از اجمیر برآمدم
روز نهم معاودت نموده بچشمه حافظ جمال که در دو کروهی شهر واقعست
منزل نمودم و شب جمعه در آنجا گذرانیده آخر روز بشهر داخل شدم
درین هشت روز ده نیله گاو شکار شد چون نیکو خدمتی خواجه جهان و
کمر همتی او بجهت حفظ و حراست آگره و آن نواحی بعرض رسید بپانصدی ذات
و یکصد سوار بر منصب سابق او افزوده شد در همین روزها ابوالفتح
دکهنی که از جاگیر آمده شرف ملازمت دریافت در سیوم ماه مذکور خبر فوت
اسلامخان رسید که در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه ۱۰۲۲ وفات یافته بود
در یک روز بی سابقه بیماری تو نستوتی این امر ناگزیر او را دست داد
از خانه زادان و تربیت یافتها این مقدار جوهر ذاتی که از او بظهور رسید از دیگران
ظاهر نشد حکومت از روی استقلال کرد و ولایاتی که در عمل هیچ یک از

حاکم داران

جاگیرداران سابق بتصرف اولیای دولت در نیامده بود و اخراج ولایات
عمل شد اگر اجل او را در نمی‌یافت مصدر خدمات کلی می‌گشت
خان اعظم با آنکه خود استدعا نموده بود که شاهزاده فیروزمند
باینخدمت مأمور گردد با وجود انواع دلاسائی و رضاجوئی از جانب
آنحضرت زند تن بسازگاری در نداده نشنوا شنوده خود عمل می‌نمود
چون اینمقدار مسموع گشت ابراهیم حسین را که از خدمتکاران معتمد خود بود
نزد او فرستادم و سخنان لطف آمیز مهرآمیز بدو پیغام نمودم که
وقتی در برهانپور بودی بارزوهای اینخدمت را از من التماس نمودی
چون اینخدمت را که سعادت دارین خود میدانستی و در مجالس و محافل
مذکور می‌کردی که درین عزیمت اگر کشته شوم شهیدم و اگر غالب آیم غازی
خواهم بود تفویض نمودم آنچه از کمک و مدد توپخانه خواستی
سرانجام یافت بعد از آن نوشتی که بحرکت رایات جلال باینحدود
فیصل این مهم خالی از اشکال نیست یکبارگی تا نزول اجلال در اجمیر واقع
شد و این نواحی محل سرادقات جاه و جلال گشت که بامدن شاهزاده
بعرایض و وجوه معقوله استدعا نمودی مجموع مقدمات برای کنکاش

وصول بدید تو تعجیل آمد باعث چیست که با از معرکه کناره می کنی و در مقام
ناسازکاری درآمده بابا خرم را که در بندگی هرگز از خود جدا نساخته‌ام
محض باعتبار کاردانی تو فرستاده‌ام باید که طریقه نیکخواهی و نیک اندیشی
منظور داشته شب و روز از خدمات فرزند سعادتمند غافل نباشی
و اگر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرارداد خود قدم بیرون نهی دانسته
باش که زیان کار خود خواهی بود ابراهیم حسین رفت و این سخنان را بهمین
تفصیل خاطرنشان او ساخت اصلا نتیجه نداد از جهل قرارداد خود
باز نیامد بابا خرم چون دید که با وجود این در این کار محل اوست نگاه داشته
عرضداشت نمود که بودن او بهیچ وجه لایق نیست محض بجهت نسبتی که
بخسرو دارد در مقام کارشکنیست مهابتخان را فرمودم که رفته او را از اردو
بیارد و محمد تقی دیوان بیوتات تعین شد که بمندسور رفته فرزندان
و متعلقان او را باجمیر رساند در یازدهم ماه مذکور خبر رسید که دلیت ولد
رای رایسنگه که جبلت او بسرشته بغی و فساد بود از برادر کوچک که بسر او
تعین شده بود شکست عظیم خورده در یکی از محکمهای سرکار حصار
در قلبست متقارن آن هاشم خوستی فوجدار و جاگیرداران نواحی او را بدست

درآورده

درآورده مقید بدرگاه رسانیدند چون بکرّات ازو قبایح سرزده بود
بیاسا رسید و کشتن او باعث عبرت بسیاری از مفسدان شد بجلدوی
این خدمت بر منصب راجه سورجسنگه پانصد ذات و دویست سوار افزوده
گشت در چهاردهم عرضداشت فرزند بابا خرم رسید که فیل عالم
گمان که رانا را بدان نازش تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر بدست
بهادران لشکر ظفر اثر افتاد عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد شد
آغاز سال نهم از جلوس همایون مطابق سنه ۱۰۲۳ هجری دو پهر و یک گهری
از شب جمعه نهم شهر صفر گذشته آفتاب عالمتاب ببرج حمل که خانه
قوت و شوکت و شرف اوست پرتو افکن گشت و صباح آن که غره
فروردی ماه بود مجلس جشن نوروزی در خطه دلپذیر اجمیر
دست داد در وقت تحویل که ساعت سعید بود جلوس بر تخت سعادت و اقبال
واقع شد برسم مقرر دولتخانه همایون را باقمشه نفیسه و جواهر و مرصع آلات
آیین بسته بودند درهمین وقت خجسته فیل عالم گمان که لیاقت خاصه
شدن داشت با هفده زنجیر فیل دیگر از نر و ماده که فرزند بابا خرم از
فیلان رانا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و باعث انبساط خاطر

دولتخواهان گردید در روز دوم نوروز در سواری آن را تماشا خوب داشته
بیرون سوار شدم و زر بسیاری نثار شد در تاریخ سیوم منصب اعتقاد خان
را که دو هزاری ذات و پانصد سوار بود سه هزاری و هزار سوار مقرر فرمودم
و بخطاب آصف خانی که دو کس هم از سلسلهٔ ایشان بدین خطاب سرافرازی
یافته بودند سربلند ساختم و بمنصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و دویست سوار
افزوده شد و همدرین ایام اعتماد الدوله را بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار
سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم حسب الالتماس بابا خرم بمنصب سیف خان
پانصدی ذات و دویست سوار و بمنصب دلاور خان پانصدی ذات و دویست سوار
و بمنصب کشن سنگه پانصد سوار افزودم و بمنصب سرافراز خان پانصدی
ذات و سیصد سوار افزوده شد روز یکشنبه دهم پیشکش آصف خان از
نظر اشرف گذشت در چهاردهم اعتماد الدوله پیشکش خود گذرانید درین دو
پیشکش نفایس بنظر درآمد آنچه پسند خاطر افتاد گرفتم تتمه را باز دادم
چین قلیچ خان برادران و خویشان و لشکر جمعیت پدر خود از کابل آمده
سعادت ملازمت دریافت ابراهیم خان که منصب هفتصدی ذات و سیصد سوار
داشت بمنصب هزاری پانصدی و ششصد سوار سرافرازی یافته بخدمت

جلیل القدر

جلیل القدر بخشیگری در خانه شیرکت خواجه ابو الحسن مقرر گشت در
پانزدهم ماه جهانگیرخان که باوردن خان اعظم مجلس شرف ترتیب یافت
درین روز پیشکش جهانگیرخان از نظر اشرف گذشت و قلیلی خاصه و پسند
نمود نامه بجهت فرسته زند پرویز فرستاده شد از گذشتن روز مذکور فرمودم
که خان اعظم را بآصفخان بسپارند که او را در قلعه گوالیار نگاهدارد چون
غرض از فرستادن او بقلعه آن بود که مبادا در مهم رانا بنا بر رابطه جهتی و
که بخیر و دارد نفاق و فسادی ازو بوقوع آید حکم فرمودم که او را در قلعه
بطرز بندیان نگاه ندارند و اسباب فراغت و آسودگی از خوردنی و
پوشیدنی بجهت او آماده و مهیا دارند حسن خان تسلیح خانه بهمین روزها
منصب دو هزاری و پانصد ذات و هزار و هفتصد سوار از اصل و اضافه
سرافراز ساختم بر منصب تاجخان که بدارای ولایت تکر معین بود پانصد ذات
و سوار افزوده شده در هژدهم اردی بهشت خسرو را منع کورنش نمودم
و سبب آن بود که بنابر عطوفت و شفقت پدری و التماس والده و همشیره
های او مقرر فرموده بودم که همه روز بکورنش آمده باشد چون از سیمای او
اظهار شگفتگی و خوشحالی ظاهر نمیشد و همیشه ملول و گرفته خاطر بنظر در می آمد

فرمودم که بگویندش باید در زمان والد بزرگوارم مظفر حسین میرزا

و میرزا رستم پسران سلطان حسین میرزا برادرزاده شاه طهماسب صفوی

که قندهار و داور و آنحدود در تحت تصرف داشتند بواسطه قرب خراسان

و آمدن عبدالله خان اوزبک بدان ولایت عرایض فرستادند که ما را از عهده

نگاهداشتن این ولایت بیرون نمیتوانیم آمد اگر یکی از بندهای درگاه را بفرستند

تا این محال را بدو سپرده خودها روانه ملازمت شویم چون بکرر انمعنی را عرضه داشت

نمودند شاه بیگخان را که الحال بخطاب خان دوران سرفراز است

برای حکومت قندهار و زمین داور و آنحدود فرستادند فرامین عنایت

آئینه میرزایان نوشته اینها را بدرگاه طلب فرمودند بعد از آمدن

عنایات شامل حال هر یک نموده ولایتی که دو سه برابر قندهار جمع داشتند

بانها مرحمت شده غایتا سرانجام که بایست از آنها نشد رفته رفته

آن ولایت تغیر یافت مظفر حسین میرزا در زمان حیات والد بزرگوارم

برحمت خدا رفت و میرزا رستم را بهمراهی خانخانان بصوبه دکن

فرستادند در آنجا اندک مایه جاگیری داشت چون تخت سلطنت

بوجود من آرایش یافت اورا از دکن بقصد آنکه رعایت نموده یکی از

سرحدها بعرستم

سرحدها فرستم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا غازی ترخان
که حکومت تته و قندهار و آن نواحی متعلق بدو بود برحمت ایزدی رفت
بخاطر رسید که او را بفرستم تا در آنجا جوهر ذاتی خود را ظاهر
ساخته آن ملک را بعنوان پسندیده محافظه نماید و بمنصب پنجهزاری ذات
و سوار سرفراز ساخته دو لک روپیه نقد مدد خرج بدو مرحمت فرموده
و جاگیرداری ملک تته او را رخصت نمودم در عقیده آنکه کار از او در سرحد
خدمت بوقوع آید بخلاف توقع و مقصد هیچگونه خدمتی نکرد ظلم و تعدی را
بجایی رسانید که خلق بسیاری از سلوک زشت او بشکوه آمدند و
خبری چند از او شنیده میشد که آوردن او لازم گشت یکی از بندهای
درگاه را بطلب او تعین نموده او را بدرگاه طلبیدم در بیست و هشتم اردی بهشت
او را آوردند چون ظلم و تعدی از او بخلق خدا بسیار رسیده بود
بازخواست آن بمقتضای عدالت لازم گشته او را با انیرای سنگدلن
سپردم تا بحقیقت عمل او بازرسیده شود فی الجمله تنبیهی یافته دیگران
متنبه و عبرت پذیر گردند و هم درین روز خبر شکست احداد افغان
رسید و حقیقتش آنکه معتقد خان در لولم گذر که در حوالی پشاور واقعست

با افواج قاهره نشسته بود خاندوران با جمعی دیگر در حدود کابل و آن نواحی سر
راه آن روسیاه داشتند درین اثنا نوشته از پیش بولاغ معتقد خان
میرسد که احداد یکبیت تیراه که درست کوهی جلال آباد است با جمعیتها
از سوار و پیاده آمده است و از جماعتی که دولتخواهی و اطاعت اختیار
نموده بودند پاره برگشته و چندی را بند کرده میخواهد که به تیراه فرستد
و اراده تاختن جلال آباد و پیش بولاغ دارد بمجرد رسیدن این خبر معتقد خان
با جماعتی که با او بودند بسرعت تمام روانه میشود چون به پیش بولاغ میرسد
جاسوسان جهت تفحص غنیم میفرستند صبح چهارشنبه ششم خبر می‌آید
که احداد در همانجاست بتکیه بعنایات الهی که درباره این نیازمند درگاه است
افواج قاهره را دو فوج میسازد و خود را بغنیم میرساند تا چهار پنج هزار پیاده کار آرد
بغرور و غفلت تمام نشسته در گمان او بود که بغیر از خاندوران درین نواحی
فوجی نیست که با او بمجادله توانند شد چون خبر رسیدن افواج بادشاهی در سایه
بآن سمت برگشته میرسد و آثار و علامات شکست ظاهر میگردد و مضطربانه
مردم خود را چهار توپ ساخته خود بر بلندی کوه که پای بند و بندوق انداز بود رفعت
داشت و بر آمدن جوانان بهادر سواری میسر نمیشد نشسته مردم خود را بنجابت می‌انداختند

و برق اندازان افواج قاهره المنصور آراسته تفنگ ساخته جمعی کثیر را
بجهنم فرستادند معتقد خان لشکر غول خود را بهراول رسانیده غنیم فرصت
از انداختن دو سه بار داده باک و اکبر به میدان بند و سه چهار گروه تعاقب
نموده قریب هزار و پانصد نفر سوار و پیاده بقتل میرسند و بقیة السیف
اکثری زخمی و مجروح ایراق انداخته فرار بر قرار میدهند افواج قاهره شب در جنگ گاه
بسر برده صباح آن سیصد سر جدا کرده به پشاور می آورند و کله منار در آنجا
میسازند و پانصد سر اسب و مواشی بیشمار و مال و اسلحه بسیار بدست غازیان افتد
و بندیان بی‌اختیار خلاص میشوند و ازین طرف از مردم روشناس کسی ضایع نمیشود
و شب پنجشنبه غره خرداد بعزم شکار شیر متوجه بهکر شدم و روز جمعه دو قلاده
شیر را به تفنگ زدم در همین روز معروض گشت که نقیب خان برحمت حق پیوست
رفت خان مشار الیه از سادات سیفی قزوینی الاصل است پدر او میر عبد اللطیف
هم در اجمیر بوده دو ماه پیش از آنکه وفات یابد منکوحه او که با یکدیگر انس
و الفت داشتند ده دوازده روز در بیماری تب گذرانید شربت ناگوار مرگ
نوشیده فرمودم که او را هم در پهلوی عیال او که در درون روضه متبرکه
خواجه بزرگوار نهادند چون از معتقد خان خدمت شایسته در جنگ احداد

بوقوع آمد بجلدوی این خدمت بخطاب لشکرخانی سرافراز گشت و دیانتخان
که با وجود پیوری بخدمت بابا خرم و رسانیدن بعضی احکام مرخص گشته بود
هفتم خرداد آمد و ارسیر انها و توزک بابا خرم مقدمات خوب بعرض رسانید
وفدائیخان که از نوکران ایام شاهزادگی من بود بعد از جلوس عنایتها
یافته درین لشکر او را بخشی ساخته بودم درد و از دهم همین ماه ودیعت حیات
باز سپرد میرزا رستم چون از کردهای خویش خود اظهار ندامت و پشیمانی
تمام می نمود مراد و مقتضی آن شد که تقصیرات او را بالعفو مقرون
گرداند در آخر همین ماه او را بحضور طلبیده تلافی خاطر او نموده و خلعت پوشانید
که بکورنش و سلام می آمده باشد در یازدهم ماه تیر شنبه ماده فیلی
از فیلان خاصه در حضور من زایید مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل
فیل نماید آخر الامر ظاهر شد که بچه ماده یکسال و شش ماه و بچه نر نوزده
ماه در شکم مادر میماند بخلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر بسر فرود
می آید و بچه فیل اکثر بپا فرود می آید چون بچه از مادر جدا شد مادر بپا خاک
ببالای او افشانده آغاز مهربانی و لابه گری نمود بچه لمحه افتاده بعد
از آن برخاسته متوجه پستان مادر شد چهاردهم مجلس گلابپاشی که در زبان

قدیم اب

قدیم آب باستی مشهور است و رسوم مقرر هندیان منعقد گشت
چون در پنجم امرداد خبر فوت راجه مانسنگه رسید راجه مذکور از عمدهای
دولت والد بزرگوارم بود اکثر بندهای درگاه را مرتبه بمرتبه بخدمت دکن
فرستاده بودم او هم نیز تعینات این خدمت بود بعد از آنکه در آنجا
وفات یافت مرزا بهاوسنگه را که پسر رشید او بود بدرگاه طلب نمودم
چون در ایام شاهزادگی طریقه خدمتکاری پیشتر از پیشتر بمن داشت با آنکه
ریاست و کلانتری سلسله آنها مطابق ضابطه که در هندوان معمول است
بمهاسنگه پسر جگت سنگه که کلانتر اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات
یافت میرسید من او را منظور نداشته بهاوسنگه را بخطاب میرزا
راجه ممتاز ساختم و بمنصب چهار هزار ذات و سه هزار سوار گشت
و آنبیر که وطن آبا و اجداد او بود باو مرحمت کردم و تلافی و تراخی خاطر مهاسنگه
نموده پانصدی بر منصب سابق او افزودم و ولایت گره را
بانعام او مقرر داشتم و کمر خنجر مرصع و اسپ و خلعت بجهت او فرستادم و در هشتم
ماه که امرداد باشد تغیر در مزاج رفته رفته به تب و درد سر کشید بملاحظه آنکه
مبادا اختلالی با حوال ملک و بندهای خدا راه یابد این معنی را از اکثر

محرمان و نزدیکان پنهان داشتم حکما و اطبا را نیز آگاه نساختم چند روز
چنین گذشت از محرمان حریم عصمت بغیر از نورجهان بیگم که از او مهربان
تری گمان نداشتم هیچکس را بدین قصه محرم نساختم به پرهیز از خوردنها
گران می‌نمودم و اندک مایه غذای سبک قناعت کرده همه روز بقاعده
مقرر بدیوانخانه خاص و عام و جهروکه و درشن و غسلخانه بطریق معتاد می
آمدم تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت بعضی از بزرگان بر آن مطلع گشتند
بیکدو از اطبا که محل اعتماد بودند مثل مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم
و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون تب مفارقت نکرد سه شب معتاد
شراب خورده شد این معنی باعث زیادتی ضعف و کم قوتی گشت
در اثنای تشویش و غلبه سستی بروضه منوره خواجه بزرگوار رفتم و در آن
آستانه متبرکه صحت خود را از باری تعالی درخواستم و صدقات و نذرها
قبول نمودم الله تعالی بمحض فضل و کرم خود خلعت صحت عطا فرمود
رفته رفته تب تخفیف یافت و درد سر که شدت عظیم داشت بتصرف
و علاج حکیم عبدالشکور فرو نشست و مزاج در عرض بیست و دو روز
بحالت اصلی باز آمد بندهای درگاه و سایر خلایق بشکرانه این عطیه

بزرگ صدقات

بزرگ تصدقات گذرانیدند تصدق هیچ یک را قبول ننمودم
فرمودم که هر کس در خانه خود آنچه خواهد بفقرا تقسیم نماید و در دهم
شهریور خبر رسید که تاج خان حاکم ته وفات یافت از امرای قدیم
این دولت بود در بیماری بخاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی
گردد چنانچه در باطن از حلقه بگوشان و معتقدان حضرت خواجه بزرگوارم
و توجه ایشان را سبب وجود خود میدانم ظاهر نیز گوش خود را سوراخ
نموده در جرگه حلقه بگوشان ایشان داخل باشم سه شنبه دوازدهم
شهریور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هر گوشی
یکدانه مروارید آبدار کشیدم چون این معنی مشاهده بندهای درگاه مخلصان
هوا خواه گشت جمعی که در حضور بودند و جمعی که در سرحدها تعیین بودند همگی
بتلاش و مبالغه گوشهای خود را سوراخ نموده بدر و لالی که در جواهر خانه
خاص بود بدیشان مرحمت شد که زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه
رفته رفته سرایت باحدیان و سایر مردم نمود آخر روز پنجشنبه بیست و دوم
ماه مذکور مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شمسی در دیوان خاص
آراسته گشت و بدستور مقرر شرایط بجا آمد و در همین روز میرزا

کام روا و دوستکام بوطن خود رخصت یافت بوعده آنکه زیاده

بر دو سه ماه توقف ننمایست و هفتم ماه خبر رسید که فریدون خان

برلاس در اودیپور برحمت خدا واصل گشت از طبقه برلاس بغیر او کسی

نمانده بود چون این طایفه را در این دولت حقوق بسیار و خدمات شایسته بسیار

است مهرعلی پسر او را نوازش نموده بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار سرافراز

ساختم بنابر خدمت پسندیده که از خانه زادان بوقوع آمد هزاری بر ذات

او افزودم که اصل و اضافه شش هزاری ذات و پنجهزار سوار باشد شد هشتم آبان

قراولان خبر آوردند که در نشیمن کوهی شیر دیده شد بعد از تشخیص

متوجه شده هر سه را شکار کردم و در هشتم ماه مذکور هنگامه دیوالی آغاز

شد دو سه شب در حضور فرمودم که بندهای درگاه با یکدیگر بازیها نمودند

بردها و باختها واقع شد در هژدهم این ماه سکندر معین قراول که از

خدمتگاران قدیم من بود در زمان شاهزادگی خدمت بسیار کرده از او

که محل نزول فرزندم بابا خرم بود با جمهیر رسید تا قراولان و چهره کیانی

او فرمودم که نعش او را برده در کنار تال رانا که بسیار خدمتکاری

با اخلاص بود گور و از دهم آذر دو دختر که اسلام خان در حیات خود داشت رسید

بیگم که کار او

کوچ که ملک او در اینها و لایات شرق واقع است گرفته بود یکصد و
نود و چهار زنجیر فیل از نظر گذشت از فیلان مذکور چند داخل
فیلان خاصه شد در همین تاریخ هوشنگ پسر اسلامخان از بنگاله
آمده آستانبوس دریافت و دو زنجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و
یکصد روپیه نذر گذرانید و در شبی از شبهای دی بخواب می بینم
که حضرت عرش آشیانی بمن می گویند که بابا گناه عزیز را که از جهان
اعظم است بجهت خاطر من بخش بعد ازین خواب بخاطر قرار دادم
که او را از قلعه طلبم در حوالی اجمیر دره واقعست در نهایت نفاستی و آبهای
این چشمه ظاهر شد که آب آن در پاکیزگی در از نهایت و در جمیع هنشود
و بهترین آبهای اجمیر این آب است و این دره و این چشمه بحافظ
جمال معروف و مشهور بود چون عبور درین مقام واقع شد فرمودم
که عمارتی در خور اینجا بسازند چون محل مستعد و قابل تربیت
بود در مدت یکسال جایی و مقامی تربیت یافت که رونده های عالم گشت
اینجایی نشان نمیدهد حوض چهل گز در چهل گز ساخته شد و آب چشمه را
بفواره درین حوض جاری ساخته اند و فواره ده دوازده گز میجهد

و بر کنار این حوض نشیمنها عمارت ساخته و همچنین در هر مرتبه بالای آن

تالاب و چشمه در اینجا واقعست جاهای موزون و ایوانهای دلکش

و آرامگاه خاطرپسند بعضی از آن مصوّر و منقش بعمل استادان

ماهر و نقاشان چابکدست ساخته و پرداخته اند چون خواستم

که نام آن مکان نیز بنام مبارک من داشته باشند نام اینها نیز

چشمه نور نهادم مجملا عیبی که دارد این است که پائین اینجا و ایضا بمقام

در شهری عظیم باید که گاهی که خلایق را بر آن عبور افتادی واقع

از آن تاریخی که آمده ام یافته اکثر اوقات پنجشنبه ها و جمعه در آنجا

میگذرانیدم و فرمودم که بجهت اتمام آن تاریخی فکر کنند سعدای

گیلانی زرگرباشی این مصراع را که مطلع محل شاه نورالدین جهانگیر

تاریخ یافت و خوب نشسته دارد فرمودم که بر بالای ایوان عمارت

بایان این قطعه را بسنگ نقش کرده نصب کنند در اوایل ماه دی شتر کرایان [illegible]

از ولایت آمدند و انار یزد جرد و خربزه کاریز که سرآمد خربزهای

خراسان است آوردند چنانچه جمیع بندهای درگاه و امرای سرحد از این

میوه حصه یافته بلوازم شکر منعم حقیقی پرداختند تا غایت

گویا فرد اعلای خربزه و انار را در نیافته بودیم با آنکه همه سال از
بدخشان خربزه و از کابل انار اساد صحرائی آوردند غایتا آن
خربزه و انار هیچگونه مناسبتی با انار یزد و خربزه کاریز نبود چون
حضرت والد بزرگوارم را انار الله برهانه بمیوه میل و رغبت
تمام بود افسوس بسیار خورده شد که این میوه‌ها کاش در ایام فیروزی
بخش آنحضرت از ولایت هندوستان می آمد تا از آن بهره
ور و محظوظ می گشتند همین تاسف بعطر جهانگیری دارم که
دماغ شریفشان ازین بوعطریات تحت این اختراعیست
که در زمان دولت ابدپیوند ما بسعی والده نورجهان بیگم بظهور آمد
در هنگامیکه گلاب می گیرند فی الجمله چربی بر بالای ظرفهایی
که گلاب را گرم از کوزه بر می آید در آنجا ظاهر میشود و آن چربی
را اندک اندک جمع ساخته چون از گل بسیاری گلاب گرفته شود
قدر محسوسی از آن چربی بهم رسد در خوشبوی و عطر بمرتبه ایست
که اگر یک قطره از آن بر کف مالیده شود مجلس را معطر میسازد
و چنان ظاهر میشود که چندین غنچه گل سرخ یکبار در شکفتن آمده باشن

شوخی و ملایمت بوی بمثابه‌ایست دلهای رفته را بجای می‌آرد و
جانهای پژمرده را شگفته میسازد بجلدوی این اختراع یکعقد تسبیح
مروارید بمخترع آن عطا فرمودم سلیمه سلطان بیگم نور الله مرقدها
حاضر بودند این روغن را عطر جهانگیری نام نهادند در هوای هندوستان
اختلاف تمام مشاهده میشود در همین فصل دی لاهور که واسطه آن
میان ولایت در هندوستان است درخت توت بار آورد و بهمان شیرینی و لطافتی که در
وقت خود میرساند رسانید و مردم چند روز از خوردن او محظوظ
بودند این معنی را واقعه‌نویس انجا نوشته در همین ایام تخت‌خان
کلاونت که بعادلخان نسبت تمام دارد چنانچه برادرزاده خود را بعقد
او در آورده و او را درگوئی کیودهر یعنی خلیفه خود ساخته است
در لباس درویشان و فقیران ظاهر گشت او را طلبیدم و استفسار احوال
نموده در رعایت خاطر او کوشیدم در مجلس اول ده هزار روپیه نقد
و پنجاه پارچه از هر قسم و یک عقد تسبیح مروارید یاد و بخشیدم و او را
مهمان آصفخان ساخته فرمودم که بواجبی از احوال او خبردار باشند این معنی
ظاهر گشت که خود بی اذن و رخصت عادلخان آمده یا آنکه عادلخان

او را باین کمال

او را باین لباس فرستاده تا حقیقت کنکاش اینجا دریافته خبر شخص
بجهت او برد و غالب ظن آنست که او باین کسب بی تجویز عادلخان
نیامده باشد و دلیل بر صحت این معنی عرضه داشتیست که میر جمال الدین حسین که
درین ایام بعنوان ایلچی گری در بیجاپور است نوشته بود که عادلخان
اظهار نمود که آنچه نسبت بحسن خان از جانب بندگان حضرت بوقوع آمده
گویا این شفقت و مرحمت [illegible] بفعل آمده است بدین جهت در رعایت او فروداده
تا اینجا بود هر روزه بعنایت تازه سرافرازی می یافت شبها در ملازمت
بسر می برد و در بهای که عادلخان بسته و مخترع آن طرز است و آنرا نورس
نام نهاده می شنوانید همه احوال او در تاریخی که رخصت یافته است نوشته
خواهد شد درین روزها جانوری از ولایت زیر آباد آورده بودند که رنگ
اصل بد موافق رنگ طوطی است لیکن در جثه از و کوچکتر است یکی از خصوصیات
این جانور آنست که تمام شبهای خود را به شاخ درختی یا چوبی که او را نشانده
باشند بند کرده خود را سر آسیب می سازد و با خود زمزمه می کند چون
روز شد بالای آن شاخ درخت درست می نشیند اگرچه میگویند که جانوران
هم عبادتی می باشند اما غالب ظن آنست که این فعل طبعی او باشد

آب مطلق نمیخورد و در طبیعت او کار زهر می کند با آنکه بقای حیوانات
بآبست در ماه همین اخبار خوشحالی رسید اول اختیار کردن رانا امر
اطاعت و بندگی درگاه را کیفیت این مقدمه آنست که چون فرزند سعادتمند
بلند اقبال سلطان محمد معظم از جهت نشاندن تهانجات باز حصول در جاهای
که بحیثیت واسطه زبونی آب و هوای و صعوبت مکان موصوف باشند و گمان
اکثر مردم آن بود که در آن جاها نشستن تهانجات ممکن باشد و از جهت دوانیدن
افواج قاهره و متعاقب یکدیگر بملاحظه شدت گرما و کثرت باران فاسد شدن
اهل و عیال اکثر سکنه آن دیار کار بر رانا بنوعی تنگ ساخته بود که معلوم
او شد که اگر زمان قلیلی دیگر باین روش بگذرد نا از ممالک آواره
یا گرفتار خواهد شد لا علاج اختیار اطاعت دولتخواهی کرده [illegible]
کرن خالوی خود را و هرداس جهاله که از مردم معتبر و فهمیده او بود به پیش آنفرزند
اقبالمند فرستاده التماس نمود که اگر آنفرزند ارجمند التماس کرده گذشتن
از سر تقصیرات او نموده تسلی خاطر او شود دستان پنجه مبارک که از برای
او میگرداد او خود آمده ملازمت آنفرزند نماید و پسر جانشین خود را که کرن
است بدرگاه والا فرستد تا بطریق سایر راجها در سلک بندگان

این درگاه

این درگاه منتظم بوده خدمت نماید و از جهت پیری او را از آمدن
بدرگاه معاف داردم و بنابران فرزند نیز اینها را همراه ملا شکر الله دیوان
خود که او را بعد از اتمام این مهم بخطاب افضل خان سرافراز فرمودیم
و سندرداس میر سامان خود که بعد از انصرام این کار بخطاب
رای رایان ممتاز شد بدرگاه والا فرستاده حقیقت را معروض و صدق نیت
چون پیوسته همت والا نهمت مصروف آنست که تا ممکن باشد خانوادهای
قدیم را احیا نمائیم غرض اصلی آن بود که چون رانا امر سنگه و
آبای او مغرور استحکام کوهستان و مکان خود شده یکی از
پادشاهان هندوستان را ندیده اند و اطاعت ننموده اند
در ایام دولت ما این مقدمه از پیش برود حسب الالتماس آن فرزند تقصیرات
او را مقرون بعفو نموده فرمان عنایت آئینی که سبب خاطر جمعی او شود
و نشان پنجه مبارک عنایت فرمودیم و فرمان مرحمت عنوان بآن فرزند
نوشتیم که آن نوعی نماید که آن مقدمه بوقوع آید این خدمت عمده را
دلخواه ما کرده خواهد بود آن فرزند نیز آنها را همراه ملا شکر الله و سندرداس
پیش رانا فرستاده تسلی او نموده امیدوار بعنایات شاهنشاهی ساختند

و فرمان عنایت و نشان پنجه مبارک را باو دادند و قرار یافت
که روز یکشنبه بیست و ششم ماه بهمن او با فرزندان اقبالمند را ملازمت نماید
و دوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهای گجرات و خمیرمایه فتنه و فساد
بود رسید که الله تعالی از کرم خود نیست و نابود ساخت و باجل طبیعی
درگذشت و سوم خبر شکست وزری که بقصد گرفتن بندر سورت
استعداد تمام نموده آمده بود در خور رسید مذکور میان انگریزان که پناه
بدین بندر آورده بودند با وزری جنگ افتاد اکثر جهازات او از آتشبازی
انگریزان سوخته شده ناچار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت
و کس نزد مقرب خان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاده و در صلح زده
اظهار نمود که بجهت صلح آمده بودیم نه بقصد جنگ انگریزان این
جنگ را برانگیختند دیگر خبر رسید که چندین از راجپوتان که زدن و
کشتن عنبر را بخود قرار داده بودند و در همین روزها کمین کرده و فرصت جسته
خود را باو رسانیدند و زخمی ناقص از دست آنها بدو رسید بعضی
که در گرد عنبر بودند این راجپوتان را کشته عنبر را بمنزل او رسانیدند
هیچ نمانده بود که آن مخذول معدوم گردد آخر این ماه که در بیرون نهای

انجمن نگار

اجمیر بشکار مشغول می‌بودم محمد بیگ ملازم فرزند بلند اقبال سلطان خرم
رسید و عرضداشت آن فرزند گذرانیده معروض داشت که رانا با پسران
خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود کیفیت این مقدمه از عرضداشت
معلوم میشود در حال روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده سجده شکر نمودم
و اسپ و فیل و خنجر مرصع بمحمد بیگ مذکور عنایت کرده او را بخطاب
ذوالفقار خان سرافراز فرمودم از مضمون عرضداشت چنان معلوم شد
که روز یکشنبه بیست و ششم ماه بهمن رانا با آداب و قواعدی که بندهای ملازمت
نماید فرزند بلند اقبال را ملازمت کرد با لعل کلان مشهوری که در خانه
او بود با پاره مرصع آلات و هفت زنجیر فیل که بعضی از آن لایق خاصه بود
و از فیلان او که بدست نیفتاده بود همین مانده و نه راس اسپ پیشکش گذرانید
آن فرزند هم از روی کمال عنایت باو پیش آمد چنانچه وقتی که رانا پای
آن فرزند گرفته عذر تقصیرات خود میخواست آن فرزند اقبال سر او را در بر گرفته
او را نوعی تسلی نمود که باعث خاطرجمعی او شد خلعت فاخره با
شمشیر مرصع و اسپ با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره باو عنایت
کرد و چون از جمله که از جماعه او بود بیشتر از صد کس نبود که قابل سروپا

باشد صد و سی پا و پنجاه راس اسپ دوازده کیوه مرصع باو
نهاده چون روش زمینداران آنست که بمیر جاتین باید بسیکاهست بملازمت
سلاطین نمی آیند او هم این شیوه را مرعی داشته کرن را که پسر صاحب نیکه
او بود همراه نیاورده بود و از نتیجه که ساعت روان شدن آنفرزند
سعادتمند بلند اقبال از آنجا آخرهای همان روز بود او را رخصت نموده تا رفته
کرن را بملازمت فرستد بعد از رفتن او کرن آمد ملازمت کرد باو هم
خلعت فاخره با شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ با زین مرصع و فیل خاصه
عنایت کرده و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شدند
سیوم اسفندارمذ از شکار باجمیر معاودت واقع شد بهفتم هم
بهمن با غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود یک ماده شیر با سه بچه و سیزده
نیله گاو شکار شده بود شاهزاده کامکار روز دوشنبه دهم ماه
مذکور در ظاهر موضع دیورای که در نزدیک شهر اجمیر واقعست نزول نمود
حکم شد که جمیع امرا باستقبال رفته هر یک در خور حالت و نسبت خود
پیشکش گذرانند فردا که روز یکشنبه یازدهم است به سعادت ملازمت
مشرف گردد روز دیگر شاهزاده با کوکبه و شکوه تمام با جمیع عساکر

منصوره

منصبداره که همراهی آنفرزند بخدمت تعین نموده بودند داخل دولتخانه خاص و عام گشته

دیده بود و کری از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کورنش

و سجدات و تسلیمات بجا آورده یکهزار اشرفی و هزار روپیه بطریق نذر

و یکهزار مهر ... روپیه بعنوان تصدق گذرانید آنفرزند را پیش

طلبیده در آغوش گرفتم و سر و روی او را بوسیدم مهربانیهای فراوان و نظرهای

خاص اختصاص بخشیدم چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق

باز پرداخت معروض داشت که اگر حکم به شود کردن به سعادت سجده کورنش

سرافراز گردد حکم فرمودم که او را هم بیاورند بخشیان با ادب مقرر

... بعد از فراغ کورنش و سجده حسب الالتماس فرزند خرم حکم کردم

... دست چپ مقدم ایستاده گشتند بعد از آن فرزند خرم حکم

فرمودم که رفته والده های خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه که مشتمل بر

چارقب مرصع و قبای زریفت و یک تسبیح مروارید بآنفرزند عنایت

و بعد از تسلیم خلعت اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت شد و کرن

بخلعت فاخره شمشیر مرصع سرافراز ساختم و امرا و منصبداران جماعه

جماعه به سعادت کورنش و سجده سربلندی یافته نذر گذرانیدند و هر یک در خور

ومرتبه جود لعبایات قیصر از گذشتند چون است آ
کرل که وحشی طبیعت و مجالس از یع در کوهستان بسر برد
بنابران هر روز مرحمتی تازه می نمودم چنانچه در روز دوم
خنجر مرصع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی با زین مرصع بدو
و در همین روز بدربار محل رفته از جانب نورجهان بیگم هم بخلعت
و شمشیر مرصع و اسپ با زین و فیل سربلندی یافت و بعد از ان عنایات
تسبیح مروارید گران بها مرحمت شد چون در خاطر بود که از هر جنس و هر جنس
با او داده شود و سه دست باز و سه دست جره و یک قطعه شمشیر صیقلی
و یک کتر و یکجوشن خاصگی و دو انگشتری یکی نگین لعل و یکی نگین
زمرد بدو عنایت نمودم و در آخر این مذکور قرار نمودم که از جمیع اجناس
اقمشه از قماش گرفته تا قالی و نمد و تکیه و از هر قسم خوشبوی و ظروف
و دو منزل اهل کحرانی و اقمشه را در صد خوان نهاده و احد بها برد و
گرفته و دیوانخانه خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم و یا تنخوان
همیشه در مجالس بهشت آیین سخنان بالا و کنایهها صریح با اعتقاد الله
و برادر اصفهان می گفت کید و مرتبه اغماض نموده او را از سخن گفت و شنود

ناخوش

با خویش منع کردم بیجویه با خود بس نیامد چون خاطر اعتماد الدوله
را بسیار عزیز میداشتم و با سلسلهٔ ایشان نسبتها و پیوندها شده
بود این معنی بر طبع گران می آمد تا آنکه شبی بتقریبی بیجهت باز
سخنان ناخوش گفتن آغاز کرد و آنمقدار گفت که آغاز رقت و ازردگی
تمام در خاطر پسره اعتماد الدوله ظاهر گشت صباح آن بیکی
از خدمتکاران درگاه او را نزد آصفخان فرستادم که چون این
سخنان بهزه نسبت بپدرت مذکور ساخته او را بتو سپردم که خواه در
اینجا خواه در گوالیار هر جا میخواهی نگاهدار مدام که تلافی و تدارک
خاطر پدرت شده گناه او را نخواهم بخشید حسب الحکم آصفخان
او را بقلعهٔ گوالیار فرستاد و در همین ماه جهانگیر قلیخان باضافه
منصب سرافراز گشت دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار بود
پانصدی ذات و سوار اضافه عنایت شد احمد بیگخان که از بندهای قدیم
این دولت است در سفر صوبهٔ کابل از و بعضی تقصیرات بوقوع آمد
و مکرر از ناراستیها و نفاق او قلیج خان که سردار لشکر بود شکوه نمود
بالضرور او را بدرگاه طلب نمودم و بجهت تنبیه و تادیب بمهابتخان

سپردم که در قلعه رنتهنبور نگاهدارد و قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه
لعل پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون ضابطه کرده ام که
درویشان و ارباب حاجت را که در درگاه والا جمع شده باشند
بعد از دو پهر شب بنظر درآورند درین سال همین درویشان
بحضور خود پنجاه و پنجهزار و یک لک و نود هزار بیگه زمین و چهار ده
هزار موضع و دویست و شش قلعه زراعت و یازده هزار شال مرحمت نمودم
و هفتصد و سی و دو دانه مروارید بقیمت سی و شش هزار روپیه
جمعی از بنده های که از روی اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت کردم
و در اواخر ماه مذکور خبر رسید که چهار گری و نیم از شب گذشته در
بلده برهانپور الله تعالی از دختر شاهزاده مراد بفرزند سعادتمند
سلطان پرویز پسری کرامت فرمود و سلطان دوراندیش اورا
نام نهادم از روز شنبه غره فوردی ماه سنه مطابق بیست و ششم صفر
سنه بنجاه و یک گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بشرف خانه
نزول اجلال ارزانی داشت بعد از گذشتن سه گری از شب یکشنبه
تخت دولت جلوس واقع شد جشن نوروزی و آیین بندی بدستور

چه سالم

هر ساله ترتیب بود شاهزاده بلند قدر و خوانین عظام و اعیان

حضرت و ارکان دولت مبارکبادی بجا آوردند روز غره بر منصب

اعتماد الدوله که پنجهزار ذات و دو هزار سوار بود هزار ذات و سوار افزوده

شد یکصد و بکنور کرن و جهانگیر قلیخان و راجه نرسنگدیو اسپان خاصه

مرحمت نمودم در روز دوم پیشکش آصفخان از نظر گذشت پیشکش مذکور

از جواهر و مرصع آلات و طلاآلات و اقمشه از هر قسم و از هر جنس ترتیب

داده بود بتفصیل دیده شد آنچه پسند خاطر افتاد قیمت آن موازی

هشتاد و پنجهزار روپیه بود درین روز شمشیر مرصع بمع پردله بنده و یک

... و یک زنجیر فیل بجهانگیر قلیخان مرحمت شده چون اراده توجه بطرف

دکن واقع شده بود و قرار داد خاطر بود بعبدالکریم معموری حکم کردم که بمندو

رفته عمارت بجهت خاصه از سر نو تیار نماید و عمارات سلاطین ماضی

مرمت کند روز سیوم پیشکش راجه نرسنگدیو بنظر درآمد یک لعل

و چند دانه مروارید و یک زنجیر فیل بدرجه قبول افتاد روز چهارم بر منصب

مصطفی خان پانصد ذات و دو صد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی

ذات و دو صد و پنجاه سوار بوده باشد روز پنجم علم و نقاره باعتماد الدوله

مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره نواخته باشد بمنصب آصفخان
هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و دو هزار سوار
بوده باشد و هفتصد سوار بر منصب راجه سنکه نیز افزوده
رخصت وطن یافت که بموعد مقرر بدرگاه حاضر شود و در همین روز
پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم چیزها پسند خاطر افتاد
کشن چند از جمله راجه زادهای ولایت نگرکوت بخطاب راجگی سرفراز گردید
روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله در چشمه نور از نظر اشرف
گذشت مجلس عالی ترتیب یافته بود از روی شگفتگی تمام پیشکش او
دیده شد از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لک
روپیه مقبول افتاد و تتمه بازگشت شد روز هفتم بر منصب کشن سنکه
دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود هزاری ذات افزودم درین روز
حوالی چشمه نور یک شیر شکار شد در هشتم کرن را بمنصب پنجهزاری ذات
و سوار سرفراز ساختم و یک تسبیح خورد از مروارید و زمرد که لعلی
در میان داشت و باصطلاح هندوان آنرا سمرنی گویند باو عنایت شد و بر
منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهارصد سوار افزودم که باصل و اضافه

دو هزاری ذات

دو هزار بذات و هزار سوار باشد و بر منصب حاجی بی اوزبک
سیصد سوار افزوده شد و بر منصب راجه سیام سنگه پانصد بذات
اضافه نمودم که دو هزار و پانصد بذات و هزار چهار صد سوار بوده باشد
روز یکشنبه نهم کسوف شد دوازده گهری از روز مذکور گذشته از جانب
مغرب آغاز گرفتن نمود و از پنج حصه چهار حصه نیر اعظم در عقده
ذنب بکسوف شد و از آغاز گرفتن تا روشن شدن پنج گهری
کشید تصدقات از هر جنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و نباتات
بفقرا و مساکین و ارباب احتیاج داده شد درین روز پیشکش راجه
سورج سنگه از نظر گذشت آنچه برداشته شد موازی چهل و سه هزار روپیه
پیشکش بهادرخان حاکم قندهار درین روز گذشت مجموع بچهارده هزار
روپیه رسید دو پهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه نهم صفر
بطالع قوس در خانه بابا خرم از دختر آصف خان پسر متولد شد او را دارا شکوه
نام نهادم امید که قدم او برین دولت ابد پیوند بر پدر اقبالمندش مبارک
و فرخنده باشد بر منصب سید علی باربه پانصد بذات و سیصد سوار
افزوده شد که هزار و پانصد بذات و هزار سوار بوده باشد و در تاریخ دهم

در هفدهم پیشکش میرزا رستم بنظر درآمد و خنجر مرصع و یک تسبیح مروارید
با چند طاق پارچه و یک زنجیر فیل و چهار اسب عراقی درجهٔ قبول یافته
تتمه باز گردانیدم پانزده هزار روپیه بقیمت درآمد از نظر گذشت روز
هژدهم پیشکش جهانگیر قلیخان دیده شد از جواهر و اقمشه مقدار یازده
هزار روپیه قبول یافت و بر منصب اعتقادخان که هفتصدی ذات و دویست
سوار بود هشتصدی ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و
پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسرو بی اوزبک که از سپاهیان
قرارداد بود بمرض اسهال درگذشت روز هشتم که پنجشنبه بود بعد از
گذشتن دو پهر و چهار و نیم گهری آغاز شرف شد درین روز فرخنده
بر تخت سعادت و فیروزی جلوس نمودم و مردم تسلیمات مبارکبادی
بجا آوردند چون یک پهر از روز مذکور باقی مانده متوجه چشمه نور شد
پیشکش جهانیخان بموجب قرارداد اینجا بنظر درآمد از جواهر نفیس و مرصع
آلات و اقمشه و آنچه از هر قسم و از هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود
از جمله کتره مرصع حسب الالتماس او زرگران سرکار ساخته بودند که از روی
قیمت مثل آن در سرکار خاصهٔ من نبود یک لک روپیه قیمت شد سوای آن

ازجواهر

از جواهر و دیگر اجناس یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد الحق عکس نمایانی بود مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران بیست هزار درب که ده هزار روپیه باشد عنایت کردم در بیست و یکم خلعت بدست عبدالغفور به پانزده کس از امرای دکن فرستادم راجه بکرماجیت بجاگیر خود رخصت یافت و برهم ترم خاصه مرحمت شد در همین روز کمر مرصع بمصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم بمنصب هوشنگ نبیره اسلام خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود دویست سوار افزودم در بیست و سیوم ابراهیم خان بصاحب صوبگی بهار سرافراز شد و ظفر خان را حکم شد که متوجه درگاه شود بر منصب ابراهیم خان که دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی و هزار سوار افزودم صیف خان در همین روز بجاگیر مرخص شد و حاجی بی اوزبک بخطاب اوزبک خانی سربلند گشته رخصت جاگیر یافت بهادر الملک از تعیینات لشکر دکن بمنصب دو هزاری و پانصد ذات و دو هزار یکصد سوار داشت باضافه پانصد ذات و دو صد سوار ممتاز گشت بر منصب خواجه محمد تقی که هشتصد ذات و یکصد و هشتاد سوار

بود دو صدی دیگر افزوده شد در بیست و پنجم بر منصب اسلام
الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار
سوار باشد از اسبان خاصه اسپ یابوی ابلقی که دارای ایران فرستاده بود
بمهابت خان عنایت نمودم آخر روز پنجشنبه بخانه بابا خرم رفتم تا
یک پهر شب آنجا بودم پیشکش دوم او درین روز از نظر اشرف گذشت
در روز اول که ملازمت نمود قطعه لعل مشهور رانا را که در روز
ملازمت آن فرزند گذرانیده بود و جوهریان به شصت هزار روپیه
قیمت نموده بودند گذرانید اما آن قدر که تعریف می کردند نبود وزن
این لعل هشت تانک است و سابق رای مالدو که سردار قبیله راتور
و از رایان عمده هندوستان بود در تصرف داشت و از او
به پسرش چندرسین منتقل گشت و او در ایام پریشانی و ناکامی به رانا
اودی سنگه فروخت و از او برانا پرتاب رسید و از رانا پرتاب باین
رانا امر سنگه انتقال یافت چون بهتر ازین تحفه در سلسله ایشان نبود
با تمام قبایل خود که باصطلاح هندوان کهنوچها گویند در روز ملاز
بفرزند اقبالمند بابا خرم رسانید و من حکم کردم که در آن لعل چنین

نقش کنند

نقش کنند که بسلطان خورم در حین ملازمت رسانیده ام پیشکشی که نموده بود

و چند چیز دیگر هم دران روز از پیشکشهای بابا خرم مقبول افتاد

و از انجمله صندوقچه بلورین بود کار فرنگ که در غایت تکلف ساخته بودند

با چند قطعه زمرد و سه انگشتری و چهار راس اسپ عراقی و دیگر متفرقات

که قیمت آنها هشتاد هزار روپیه می باشد درین روز که بخانه او رفتم

پیشکش کلانی ترتیب داده بود تخمینا چهار پنج لک روپیه و اسباب نفایس

بنظر در آمد از مجموع آنها موازی یک لک روپیه برداشته تتمه

را باو مرحمت نمودم روز بیست و هشتم بر منصب خواجه جهان که هزاری

ذات و هزار و هشتصد سوار و پانصد ذات و چهارصد سوار

افزودم در آخر ماه به ابراهیم خان خلعت و خنجر مرصع و علم

نقاره مرحمت نموده رخصت صوبه بهار ارزانی داشتم خدمت

عرض مکرر را که بخواجگی محمد تغلق داشت چون وفات یافت بمخلص خان

که اعتمادی بود مرحمت فرمودم سیصد سوار بر منصب نورالدین قلی افزوده

افزوده شد که هزاری ذات و سوار باشد چون ساعت رخصت

کنور کرن نزدیک بود میخواستم که او را پاره بر نقاش اندازیهای

خود آگاه ساختم در این اثنا قراولان خبر ماده شیری آوردند

با آنکه قرار داده است که بغیر شیر نر شکار نکنم بملاحظه آنکه تا زر فتن

او شیری دیگر بهم نرسد بهمین ماده شیر متوجه شدم و کرن را

همراه برده از وی پرسیدم که هر جایی که او را بگویی حکم بزنم بعد از قرار

داد بجایی که شیر را قبل داشتند رسیدم بحسب اتفاق بادی

و شورشی در هوا بهم رسید و فیل ماده که بر آن سوار بودم واهمه شیر او را

مضطرب داشت و در یکجا قرار نمی گرفت با این دو مانع قوی تفنگ

بجانب چشم شیر راست ساخته آتش دادم الله تعالی بکرم خود مرا

از آن راجه زاده شرمنده نساخت و چنانچه قرار داده بود چشم او را زده

انداختم کرن در همین روز التماس تفنگ خاصه نمود تفنگ رومی

خاصگی بدو مرحمت نمودم چون با ابراهیم خان در روز رخصت فیل عنایت

نکرده بودم فیل خاصگی التفات نمودم نام فیل بهادر الملک و فیلی

دیگر بوفادار خان عنایت نموده فرستادم هشتم اردی بهشت مجلس وزن

قمری ترتیب یافت و خود را به نقره و دیگر اجناس وزن کرده بمحتاجان

و مستحقان تقسیم نمودم و نوازش خان جاگیر خود که در صوبه مالوه بود

رخصت یافت

رخصت یافت درهمین روز فیلی بخواجه ابوالحسن مرحمت فرمودم در
تاریخ نهم اعظم که در آگره کور و ناقی نگاه میداشتم و حکم طلب
شده بود آوردند با آنکه از و تقصیرات بسیار بوقوع آمده بود و او
در باب تفصیل آورده بود همگی حق با من بود وقتیکه او را بحضور
آوردند چشم بر و افتاد و آثار خجالت در خود بیشتر از و یافتم
تمامی تقصیرات او بعفو مقرون ساختم تا لکی در کمر داشتم باو
مرحمت فرمودم بکیو کران مایه لالی در بیت عنایت نمودم و
راجه سورجسنگه در همین روز فیل کلانی را که او تمام از فیلان نامی
او بود آورده گذرانید الحق فیلی است داخل فیلان خاصه کردم در
دهم پیشکش خواجه جهان که از آگره بدست پسر خود فرستاده بود بنظر
اشرف گذشت از هر قسم چیزها بود بچهل هزار روپیه قیمت شد در دهم
پیشکش خاندوران که بیج توقوز اسپ و دو قطار شتر و کالای تبتی
و جانوران شکاری بود بنظر در آمد در همین روز بیفت زنجیر
فیل و بلکی راجه سورجسنگه پیشکش گذرانید داخل فیلان خاصه شد
بجنبر خان ابجد انکه مدت چهار ماه گذرانیده بود در این روز

رخصت گشت سخنان به عادلخان پیغام داده شد سود و زیان
دوستی و دشمنی را خاطر نشان او نمود تعهدات کرد و چنین قرار
داد که مجموع این سخنان را معقول ساخته او را براه دولتخواهی و
اطاعت درآورده در وقت رخصت سیم یا و چیزها عنایت کردم مجملا
در مدت اندک چه از سرکار خاصه و چه از شاهزاده‌ها و از تکلفات
امرا که حسب الحکم یاد نموده بودند قریب بپایه لک روپیه حساب شد
که باو رسیده است در چهاردهم منصب جلدوی خدمت خرم بتشخیص
منصب او دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار بود منصب
برادرش پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار فرمودم که منصب
او را برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوای دیگر ابضیعه انعام
جلدوی خدمت اضافه منظور دارند و فیل خاصه سی کج نام معه
یراق که دوازده هزار روپیه را بود ندید و مرحمت نمودم در شانزدهم
فیلی عنایت شد در هفدهم بر منصب راجه سورج سنگه که چهار هزاری
ذات و سه هزار سوار بود هزاری افزوده او را منصب پنجهزاری
سربلند ساختم حسب الالتماس عبدالله خان بر منصب خواجه عبداللطیف

کمال بصید

که پانصدی ذات و دویست سوار بود دویست اضافه حکم شد که هزاری
ذات و چهارصد سوار باشد عبدالله پسر خان اعظم که در قلعهٔ رنتهنبور
محبوس بود بالتماس پدرش او را طلبیده بودم رسید و بند از
پای او برداشته بخانهٔ پدرش فرستادم در بیست و چهارم راجه
سورج سنگه فیلی دیگر فوج سنگار نام بطریق پیشکش گذرانید اگرچه
این هم فیلی خوبست داخل خاصه شد اما آن فیل اول سنگی نادر
و آن از نوادر روزگارست و بیست هزار روپیه بقیمت آن شده در
بیست و ششم بر منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که هفتصدی
ذات و پانصد سوار بود دو سیصد ذات افزوده شد که هزاری ذات
و پانصد سوار باشد بر منصب میر حاج والا یار کوکه هر یک هشتصدی ذات
و پانصد سوار بودند دو صد ذات اضافه مقرر گشت در همین روز
خواجه زین الدین خان که از خواجه زاده نقشبندیست از ماوراءالنهر
آمده ملازمت نمود هژده راس اسپ پیشکش گذرانید قلیچ خان
که از کومکیان صوبهٔ گجرات بود چون بی رخصت صاحب صوبه بدرگاه
آمده بود حکم فرمودم که احدی او را مقید ساخته باز نزد حاکم گجرات

برده رساند تا دیگری را این هوس نشود بر منصب بهادرخان برادر
پانصدی ذات افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد
در بیست و نهم یک لک روپیه بخان اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که پرگنه
کانت که موافق پنجهزاری ذات میشود بجاگیر او مقرر باشد و در آخر همین ماه جهانگیر
قلیخان را با برادران و خویشان بصوبه اله آباس که بجاگیر ایشان مقرر شده
بود رخصت فرمودم و درین مجلس بیست راس اسپ و قبای نرم
خاصگی و دوازده راس آهو و ده قلاده سگ تازی بکرن مرحمت شد
روز دیگر که غره خورداد بود چهل اسپ و روز دیگر چهل و یک اسپ و روز
سیوم بیست و یک راس که در عرض سه روز یکصد و یک اسپ بوده باشد
بانعام کنور کرن مقرر گشت و در عوض فیل فوج شکار فیلی از فیلان خاصه
که ده هزار روپیه قیمت داشت براجه سورجسنگه مرحمت نمودم و در پنجم ماه مذکور
ده چیره و ده قبا و ده کمربند بکرن مرحمت و عنایت شد و در بیستم یک
زنجیر فیل مرحمت نمودم درین روز واقعه نویس کشمیر نوشته بود که
ملا کدائی نام درویشی قراص که چهل سال در یکی از خانقاههای بلده مذکور
منزوی بوده دو سال قبل از آنکه ودیعت باز سپارد دو از زمان آن خانقاه

که از خدمت

۹

که اگر رخصت باشد بجهت محل دفن خود دلوشه درین خانقاه اختیار نمایم
آنها گفته باشند که چنین باشد القصه جایی اختیار نموده چون مدت
مذکور سپری می گردد بدوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار
مینماید که بمن حکم رسیده که امانتی که نزد من است سپرده متوجه عالم
آخرت شوم چندی که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب بوده اظهار می
کنند که اینها را برین سر اطلاع نیست چگونه این سخن را باور توان نمود
میگوید که بمن چنین حکم شده بعد از ان یکی از معتقدان خود که از قاضی
زادهای آن ملک است متوجه شده می گوید که مصحف مرا که هفتصد تنکه
می ارزد هدیه نموده صرف بر داشتن هر چه خواهی نمود چون نماز
جمعه شود نی از من خبر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع
میشود و تتمه اسباب حجره خود را با آشنایان و مریدان قسمت نموده
آخر بهمان روز بحمام رفته غسل مینماید قاضی زاده مذکور پیش از انکه نماز
بشنود بخانقاه آمده تفحص احوال ملا مینماید چون بدر حجره میرسد
در حجره را بسته کرده می بیند که خادمی بر در نشسته از خادم احوال را می پرسد
او می گوید که ملا سفارش نموده که تا در این خانه خود بخود باز نشود بحجره

باز میشود قاضی‌زاده با آن خادم در می‌آید می‌بینند که رو بقبله بدو زانو
نشسته جان بحق تسلیم نموده است خوشا حالی و ارتسگالی که ازین دامگاه
تعلق بدین آسانی پرواز تواند نمود بر منصب کرمسین راتهور دو صد ذات
و پنجاه سوار اضافه نموده هزاری ذات و سیصد سوار مقرر فرمودم در یازدهم
این ماه پیشکش لشکرخان که سه قطار شتر ولایتی و بیست پیاله و رکابی
خطائی و بیست قلاوه سگ تازی بود از نظر گذشت در دوازدهم خنجر
مرصع باعتبارخان مرحمت شد و دیگر کلگی که دو هزار روپیه قیمت داشت
مرحمت کردم در چهاردهم به سربلند رای خلعت مرحمت نموده رخصت دکن
فرمودم در شب جمعه پانزدهم امری غریب روی داد حسب اتفاق من درین
شب در بهکر بودم ما حصل سخن آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه
سورج سنگه از گوبند داس که وکیل راجه مذکور بود بواسطه کشتن برادرزاده
خود گوپال داس نام جوانی که پیش ازین مدتی که بدست گوبند داس مذکور
ضایع شده بود آزار تمام داشت و سبب این نزاع طول دارد
القصه کشن سنگه توقع آن داشت که گوپال داس چون در حقیقت برادرزاده
راجه هم بود او بانتقام این امر گوبند داس را بکشد راجه بواسطه کاردانی

و مرای

وسبب برای گوبند داس قطع نظر از باز خواست خون برادرزاده
نموده تغافل می کرد اینده کشته شده چون این قسم اغماضی
از راجه دید بخاطر گذرانید که من انتقام برادرزاده خود را می کشم
و نمیگذارم این خون بخسپد مدتی این معنی را در خاطر داشت تا
آنکه در شب مذکور برادران و یاران و ملازمان خود را جمع نموده اظهار
این مقدمه نمیاید که امشب بقصد کشتن گوبند داس میروم اما چه شود
در خاطر نداشت که براجه ضرر و آسیبی رسد راجه که خود از نیم شب
قریب بصبح صادق باتفاق کردن برادرزاده خود و دیگر همراهان
روان میشود چون بدروازه حویلی راجه میرسد چندی از مردم
خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبند داس که متصل بخانه راجه بود منتظر
و خود بمحبان سواره بر سر در فواره می ایستد آن در خانه گوبند داس
در آمده چندی که بطریق محافظت و چوکی بیدار بوده اند در ته شمشیر
کشیده می کشند در اثنای این زد و خورد گوبند داس بیدار میشود
و مضطربانه شمشیر خود را بر داشته از یکطرف خانه بدر می آید تا خود را
بچوکیداران بیرون خانه برساند آن پیاده ها چون از کشتن

آن چند نفر فارغ میشوند از خیمه برآمده تفحص و تجسس کوبند داس
می کنند درین اثنا باو برمیخورند و کار او را تمام میسازند پس از آنکه
خبر کشتن کوبند داس شخص کشن سنگه میرسد بی‌ملاحظه از اسپ
پیاده شده بدرون حویلی در می آید هرچند مردم او اضطراب می کنند
که پیاده شدن لایق نیست اصلا گوش سخن نمی کند که اگر اندک زمانی
دیگر توقف می کرد و خبر کشته شدن غنیم بدو میرسید همچنان سوار
ممکن که کار را تمام ساخته سالم و آزاد برگردد چون تقدیر بروش دیگر
رفته بود مقارن پیاده شدن و در آمدن او راجه که در دولت‌محل خود بود
از شور و غوغای مردم بیدار میشود و بدروازه خود برهنه شمشیری در دست
می ایستد مردم از اطراف و جوانب خبردار شده بدین مردم که پیاده
شده در آمده بودند متوجه شدند پیاده معلوم که چه مقدار کس بودند
و مردم راجه از حد و شمار بیرون بهر یک از مردم کشن سنگه ده کس رو
میشوند مجملا کشن سنگه و برادرزاده و کرن چون به برابر دروازه خانه
میرسند مردم هجوم آورده هردو را می کشند کشن سنگه هفت زخم
برمیدارد و بیکی از معرکه شصت و شش نفر از طرفین بقتل در می آید

ابن خواند را

از طرف راجه سی نفر و از جانب کشن سنگه سی و شش نفر چون
آفتاب عالمتاب سر بر زد و عالم را بنور خود منور ساخت این قصه
بروی کار افتاد راجه برادرزاده و چنان نوکری که از خود عزیزتر
میداشت کشته دید و مابقی مردم متفرق شده هر کس بجای خود رفته
بر این خبر در سحرگه بمن رسید حکم کردم که کشتهها را بنوعی که رسم آنهاست
بسوزند و تحقیق این قصه بواقعی نمایند آخر الامر ظاهر شد که
حقیقت بنوعی که بوده نوشته شده باز خواست دیگر نداشت
در هشتم میران صدر جهان از وطن آمده ملازمت نمود و یکصد مهر
نذر گذرانید و رای سورج سنگه بخدمت دکن مرخص گشت یک دانه
مروارید بجهت گوش او و برم زمرد خاصه مرحمت نمودم و بجهت خانجهان
نیز یکقطعه مروارید فرستاده شد در منصب [illegible] و پنجم اعتبار
خان در منصب پانصد سوار اضافه نمودم که پنجهزاری ذات و دو هزار سوار باشد
در همین روز کران بجاگیر خود رخصت یافت و فیل خاصه با خلعت
و عقد مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع که
بدو هزار روپیه اتمام یافته بود باو مرحمت نموده از روز ملازمت

تا هنگام رخصت مجموع آنچه از نقد و جنس و جواهر و مرصع آلات
باو عنایت کردم دو لک روپیه و یکصد و ده راس اسپ و پنج زنجیر فیل بود
وسوای آنچه فرزند بابا خرم بدفعات بدو داده است جد او
مبارک خان سروانی را اسپ و فیل عنایت نموده بهمراهی او مقرر ساختم
و بعضی سخنان زبانی رایه رانا پیغام دادم راجه سورجسنگه نیز بعد
دو ماه بوطن خود رخصت حاصل نمود و در بیست و هفتم باینده خان
مغول که از امرای قدیم این دولت بود و داعی حیات سپرد در آگرا
این ماه خبر رسید که دارای ایران پسر کلان خود صفی میرزا را بقتل رسانید
این معنی باعث حیرانی تمام گشت چون تحقیق نموده شد گفتند که در رشت
که یکی از شهرهای مقرر گیلانات است بهبود نام غلامی حکم کردم که صفی میرزا
بکشد غلام مذکور وقت فرصت جسته در صباح نهم محرم سنه هزار و
بیست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بدو زخم شمشیر
سیخکی کار او را تمام میسازد بعد از کشتن بسیاری از روز که
جسد او در میان آب و گل بود شیخ بهاءالدین محمد که بملائی و پارسائی
معروف و مشهور آمد زیارت و شاه را باو عقیده تمام این سخن را اظهار

میکند

میکند و رخصت برداشتن کرفته نعش او را باردبیل که کورخانه
ابا و اجداد ایشانست بفرستند از مردودین ایمان تحقیق
این معنی نمودم انجایس حرفی نگفت که خاطر ازان تسلی کردد
چه فرزند کشتن را قوی سببی باید تا رفع آن بدنامی نماید در عره
تیر ماه یک زنجیر فیل بخت نام بالا تلایر بمیرزا رستم مرحمت نمودم
و به سید علی بارهه نیز یک زنجیر فیل عنایت شد میرک حسین
خویش خواجه شمس الدین بخشیکری و واقعه نویسی صوبه بهار
مقرر کشته رخصت یافت خواجه عبد اللطیف قوش بیکی را اسپ
و خلعت داده بجاگیر رخصت نمودم در نهم ماه مذکور شمشیر مرصع
بخانه دوران و خنجری بجهة الهداد ولد جلاله افغان که طریقه
دولتخواهی اختیار نموده فرستاده شد سیزدهم مجلس
عید بپاشان منعقد گشت و بنده های درگاه کلاه بهای بسیار بکرده
و شکفتگیها کردند در هفدهم اماشحان به بندر کهانت تعین شده
چون مقرب خان اراده آمدن درگاه داشت بندر مذکور از و تغیر کرده
درهمین روزها که خنجر مرصع بفرزند پرویز فرستادم در هجدهم

پیشکش خانخانان از نظر گذشت از همه جنس چیزها ترتیب داده بود جواهر
مرصع الات که سه قطعه لعل و یکصد سه دانه مروارید یکصد یاقوت و دو خنجر
مرصع و کلکی مرصع و ترکش مخمل و بند آن مرصع و یک انگشتری نگین
الماس بوده قریب بیک لک روپیه قیمت شد سوای جواهر و مرصع
آلات و پارچه دکنی و گجراتی و از هر قسم زردار و پانزده زنجیر فیل و کرا
اسپ که یالش بزمین میرسید بنظر در آمد پیشکش شاه نوازخان
نیز پنج زنجیر فیل و سیصد عدد پارچه از هر قسم بود بنظر گذشت در
هشتم هوشنگ را بخطاب اکرامخان سرافراز ساختیم روز افزون
که از راجه زادهای معتبر صوبه بهار بود از خوردی باز بخدمت حضور قایم
می نمود او را بشرف اسلام مشرف ساخته با آنکه پدرش راجه سنگرام
در محافظت با اولیای دولت قاهره کشته راجگی و ولایت پدرش را بدو
عنایت نموده و فیل مرحمت نموده رخصت وطن فرمودم یکزنجیر فیل
بجهانگیر قلیخان عنایت نموده فرستاده شد و چهارم جگت سنگه
ولد کنور کرن که درین دوازده سالگی بود آمده ملازمت کرد عرضداشت
پدر و پدر کلان خود را یا امرسنگه گذرانید خلقی آثار نجابت و بزرگزادگی

از چهره او

از چهره او ظاهر است بخلعت و دلجوئی خاطر او را خوش ساختم بر منصب
میرزا علی اکبرخان دوصد ذات افزوده شد که هزار و دوصد ذات
و سیصد سوار بوده باشد در اواخر همین ماه شیخ حسن بیله را
بخطاب مبارز خانی سرفراز ساخته بموعد مقرر بجاگیر رخصت
نمودم و بخویشان میرزا شرف الدین حسین کاشغری که درینولا آمده
سعادت ملازمت آستانبوسی دریافته ده هزار درب مرحمت شد در پنجم
امرداد بر منصب راجه بتهمل که هزار و پانصد ذات و یکهزار سوار بود
پانصد ذات و یکصد سوار افزوده شد در هفتم کیسو مارو که در سرکار
اودلیه و دویم جاگیر داشت و بواسطه شکوه صاحب صوبه انجا بدرگاه
آمده ملازمت نموده چهار زنجیر فیل پیشکش گذرانید چون اشتیاق دیدن
فرزند خانجهان بسیار داشتم و بجهت تحقیق مهمات صوبه دکن هم بمرتبه ان
ضروری او را طلبیده بودم روز پنجشنبه هشتم ماه مذکور ملازمت نمود
یکهزار روپیه و یکهزار مهر نذر گذرانید و چهار قطعه لعل و دو دانه مروارید
و یک قطعه زمرد و پهول کتاره مرصع که قیمت آنها پنجاه هزار روپیه شد
بطریق پیشکش گذرانید شب یکشنبه چون عرس خواجه بزرگوار بود بروضه

متبرکه ایشان رفته تا نصف شب در اینجا گذرانیدم و خدام و صوفیان
و جمعی که وحالها نموده بفقرا و خدام زرها بدست خود دادم همگی هشت هزار
روپیه نقد و یکصد ثوب و کرته و هفتاد تسبیح مرجان و کهربا و غیرها
داده شد مهاسنگه نبیره راجه مانسنگه را بخطاب راجگی سرافراز
ساخته نقاره عنایت نمودم در شانزدهم کرایس اسپ عربی از طویله
خاصگی و یک اسپ دیگر بمهابتخان مرحمت شد در نوزدهم فیل بخان اعظم عنایت
شد در هشتم بر منصب کیشو مارو که دو هزاری ذات و هزار و سوار
بود دویست سوار اضافه نموده بخلعت بلندی یافت و بر منصب
خواجه عاقل که هزار و دوصد بذات و سیصد سوار بود دوصد بذات
و سوار افزوده شد در بیست و دوم میرزا راجه بهاو سنگه
رخصت انبیر که وطن قدیم ایشانست یافته جامه پهوک کشمیری خاصه
عنایت نمودم در بیست و پنجم احمد بیگ محبوس که در قلعه رنتهنبور محبوس
بود ملازمت نمود تقصیرات او بنابر سبق خدمت بعفو مقرون
گشت در بیست و ششم مقربخان از صوبه گجرات آمده ملازمت کرد
یک کلکی یک قطعه تختی مرصع گذرانید و بر منصب سابق او

پانصدی ذات

پانصدی ذات و سوار افزوده شد که دو هزاری ذات و هزار و پانصد
سوار باشد در اول ماه شهریور به منصبهای جمعی که بخدمت دکن رفته‌اند
بدین موجب افزوده شد به منصب بهادر خان که هزاری ذات و ششصد
سوار باشد و ناهر خان نیز هزاری ذات و سوار سرافراز گردید و دلاور خان
اضافه سیصدی سوار سرافراز شد که دو هزاری و پانصدی ذات
و سوار باشد منگلی خان دو صد سوار افزوده هزار و پانصدی ذات
و هزار سوار خاستم و گردهر پسر رای سال بهشتصدی ذات و سوار
ممتاز گشت و الف خان قیام خانی بهمین منصب از اصل و اضافه
سربلند گردید یادگار حسین بهفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت
کمال الدین پسر شیر خان را بهمین منصب نواخته شد و صد و پنجاه سوار
بر منصب سید عبد الوهاب بارهه افزودم که از اصل و اضافه
هفتصدی ذات و سیصد سوار باشد در هشتم ماه مذکور یک عدد
مهر نور جهانی که شش هزار و چهار صد روپیه قیمت بمصطفی بیگ
فرستاده دارای ایران مرحمت نمودم و پنج قلاده چیته بقاسم خان حاکم
بنگاله مرحمت نمودم میرزا مراد پسر کلان میرزا رستم در دوازدهم همین ماه

بخطاب الغ خانی سرفراز گشت در شب شنبه نوزدهم که شب
برات بود فرمودم که کوهپایهای اطراف رانا ساگر کنارهای آنرا
چراغان نموده خود بتماشای آن رفتم عکس چراغان در آب افتاده عجب
نمودی داشت بیشتر آن شب را با اهل محل در کنار تال مذکور گذرانیدم
روز هفدهم میر جمال الدین حسین که بایلچی گری ایران رفته بود
آمده ملازمت نمود سه عدد انگشتری که نگین یکی از آنها عقیق یمنی بود
در غایت لطافت و سیرابی که از جنس عقیق بآن خوبی کم دیده شده است
بنظر در آورد عادلخان سید کبیر نام شخصی که از خاصان خود بود همراه میر مذکور
نموده از فیلان معه یراق طلا و نقره و اسپان عربی و جواهر مرصع
آلات و اقسام اقمشه که در آن ملک بعمل می آید پیشکش فرستاده بود
در بیست و چهارم این ماه از نظر گذشت و عرضه داشتی که آورده بود
از نظر گذرانید در همین روز مجلس وزن شمسی نیز منعقد گشت
در بیست و ششم مصطفی بیگ ایلچی رخصت یافت سوای آنچه در مدت
خدمت پایه مرحمت شده بود بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت
نمودم در جواب کتابتی که آورده بود محبت نامه مشعر بر کمال دوستی

نوشتم

نوشته شد در چهارم ماه مهر منصب میر جمال الدین حسین که دو هزاری
ذات و پانصد سوار بود چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر
گشت در پنجم مهابتخان بهمراهی خانجهان که بخدمت دکن مقرر شده بود
بملاحظه ساعتی که بجهة او اختیار نموده بودند در حضرت باقی خلعت
و خنجر مرصع با پهول کتاره و شمشیر خاصه و فیل سربلند گردید در نهم
خانجهان مرخص گشت و خلعت نادری خاصه و اسپ راهوار با زین و لگام و فیلی خاصه
و شمشیر خاصه مرحمت نمودم در همین تاریخ هزار و هفتصد سوار از تابینان
مهابتخان حکم شد که دو اسپه و سه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی
که در خدمت وطن و سیصد و سی از منصبدار و هزار احدی و هفتصد سوار
ایماق و سه هزار سوار دلهزاک خود کمکی هزار سوار موجود می‌شود با سی لک
روپیه خزانه و توپخانه مستعد و فیلان جنگی بخدمت مذکور متوجه شدند
بر منصب سربلند رای پانصد بذات و دویست و شصت نفر سوار
افزوده شد که دو هزاری ذات و یکهزار سوار و پانصد بوده باشد بالجو
برادرزاده قلیچ خان بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه
سرفراز گشت بر منصب راجه کشنداس هم پانصد بذات اضافه نمودم

حسب الالتماس خانجهان منصب شهباز خان لودی که از تعینات دکن است
از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار سوار مقرر شد و دویست سوار
بر منصب وزیر خان افزوده شد و منصب شهامتخان پسر میرزا رستم
هزاری بذات و چهارصد سوار از اصل و اضافه قرار یافت در چهاردهم همین ماه
هزاری دیگر بر ذات میر جمال الدین حسین و پانصد سوار افزوده او را
بمنصب والای پنجهزاری و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردانیدند
در نوزدهم راجه سورج سنگه با پسر خود گج سنگه که بوطن رخصت شده بودند
آمده ملازمت کردند یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانیدند [illegible]
فرستاده عادلخان یک مهر نورجهانی که پانصد توله وزن داشت
مرحمت نمودهم در بیست و سیوم نود زنجیر فیل از فیلان که قاسم خان از
فتح ولایت کوچ و فتح کهه و زمینداران آن ولایت آورده بود بنظر گذشت
و داخل فیلخانهای خاصه شریفه گردید در بیست و ششم ارادتخان بمنصب صوبه
سامانی و معتمد خان بخدمت بخشیگری احدی و وطنهای جاریت بخدمت
بخشیگری صوبه و واقعه نویسی آنجا سرفرازی یافت بعرض رسید که از
جانب عادلخان بحینه التماس عفو تقصیرات دنیاداران دکن و تعهد

گذاشتن

گذاشتن قلعه احمدنگر و ولایت پادشاهی که بافساد بعضی مفسدان
از تصرف اولیای دولت قاهره در آمده بود درین تاریخ رخصت شد
و خلعت و فیل و اسپ یافته روانه گردید چون راجه رای سنگه کچهواهه
در دکن وفات یافت رای داس پسر او را منصب هزاری ذات
و چهارصد سوار سرافراز ساختم در چهارم ماه آبان یوسف خان ولد حسین خان تکریه
نقاره مرحمت شده بر منصب او سیصد سوار اضافه نمودم که سه هزاری ذات
و دو هزار سوار بوده باشد در همین تاریخ راجه مان را که در قلعه گوالیار
در بند بود بضامنیت مرتضی خان خلاص ساخته منصب او را برقرار
داشته بخدمت قلعه کانگره نزد خان مذکور فرستادم حسب الالتماس
خان دوران بر منصب صادق خان سیصد سوار اضافه حکم شد که
هزاری ذات و سوار باشد میرزا عیسی ترخان از ولایت سنبل که
بجاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذرانید در
شانزدهم راجه سورج سنگه بخدمت دکن رخصت شد و سیصد سوار
بر منصب او اضافه کردم که پنج هزاری ذات و سه هزار سوار بوده باشد
خلعت و اسپ یافته روانه گردید در نوزدهم منصب میرزا عیسی از اصل

و اضافه و هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار مقرر ساخته خلعت
و فیل مرحمت نموده ام و بدکن رخصت یافت درهمین روزها خبر فوت حسن
قلیچ خان بدبخت که از بندهای قدیم این دولت بود من این بی سعادت
را عنایت کلی نموده امرا ساخته مثل جونپور ولایتی را بجاگیر او مقرر ساختم
دیگر برادران و خویشان او را همراه او ساخته همه را بنابتی او دادم
لاهوری نام برادری داشت در غایت بی اندامی و شراب نفس می رسانید
که بندهای خدا از سلوک او در عذاب اند احدی فرستادم که او را
از جونپور بیارد و زند و برسیدن احدی بی سببی و باعثی واهمه بر حسن قلیچ
غلبه کرده تخاطب میکند را اندکه برادر مخبط خود را همراه گرفته میباید گریخت
منصب و حکومت جا و جاگیر و زر و سامان و فرزند و مردم خود را
گذاشته پاره زر و طلا و جواهر همه بیداراد و با معدودی چند بسایت ان
زمینداران پیرو دا بنجیر چند روز پیش از این رسید و تحیه تمام
داد مجملا بهر زمینداری کی میرسد که مبلغی از و گرفته او را از خود سر میکند
تا انکه خبر رسید که بولایت جورت درآمد بحسب تقدیر زمیندار انجا
پیش جهانگیر قلیخان شتابند او را با چندی از مردم خود میفرستند که

آن بی عاقبت را گرفته بیارند بمجرد رسیدن او را بدست آورده

اراده میکنند که بجهانگیر قلیخان رسانند درهمین اثنا بجهنم واصل

می گردد و چندی که با او همراه بودند چنین تقریر می کنند

که چند روز قبل ازین بیماری بهم رسانیده بود و آن بیماری

او را کشت و این مقدمه نیز مسموع گشت که قصد خود نموده باشد

تا بدین حال او را نزد جهانگیر قلیخان بیاورند بهر تقدیر جسد او را

با فرزندان و خدمتکارانی که همراه داشت به اله آباد آوردند اکثر

زرها را ضایع ساخته زمینداران ازو گرفته بودند حاشا که

نمک حرامان این نوع روسیاه را چرا بچنین عقوبتها گرفتار نکند

بیت از بس فرضی که بود برادرم فرض بود حق ولی النعم در بیست و دوم

حسب الالتماس خاندوران بر منصب شاد علی سیدانی که از تعیناتیان بنگش

بود دویست سوار افزودم که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد

و لشکرخان را که دو هزاری ذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر

اضافه مرحمت شد در بیست و چهارم منصب مقربخان را که سه هزاری

ذات و دو هزار سوار بود پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر

داشتم در همین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاری که از امرازادها
بود و خدمت قراولی خاصه داشت بخطاب خانی سرافراز شد
در پنجم ماه آذر خنجر مرصع بدارابخان عنایت شد و در نهم بدست سارنگدیو
خلعت بجهت امرا دکن عنایت نمودم چون از صفدرخان حاکم کشمیر
بعضی مقدمات مسموع گشت او را از حکومت آنجا معزول
ساخته احمدبیگخان را بنابر سبق خدمت بصاحب صوبگی ولایت کشمیر
سرافرازی بخشیدم و منصب او را که دو هزار و پانصدی ذات
دو هزار و پانصد سوار بود برقرار داشته بکمر خنجر مرصع و خلعت
امتیاز یافت و رخصت شد و بدست اسمعیل خان خلعت زمستانی
بقاسم خان حاکم بنگاله و امرای تعیینات آنجا فرستادم پیشکش
مکی ولد افتخار خان که یک زنجیر فیل و چهارده اسب گونت و پاره
اقمشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و بخطاب [illegible] خانی
سرافراز گردید و پاینده خان را که در قلعه گوالیار بود حسب الالتماس
اعتمادالدوله طلبیداشته سعادت کورنش دریافت و اموال او که بقید
ضبط آمده بود بدو مرحمت شد درین اثنا خواجه هاشم دهبیدی که

در ماوراالنهر

در ماوراءالنهر امروز سلسلهٔ درویشی گرم دارد و مردم آن ملک
را نسبت بایشان اعتقاد تمام است یکی از درویشان
سلسلهٔ خود کتابی مبنی بر اظهار دعاگوی قدیم و نسبت اخلاص
با واجداد این دودمان وحی کهان فرستاده بودند و مثنوی
که فردوس مکانی بجهت خواجگی نام عزیزی هم از ان سلسله در سلک
نظم آورده بودند و مصراع آخر آن بیت مصرع خواجگی را
بنده ایم و خواجگی بنده ام درج بود باهم در برابر آن
کتاب سطری چند بقلم خاص مرقوم ساخته و این رباعی را در بدیهه
گفته با هزار مهر جهانگیر بخواجه مذکور فرستادیم ای آنکه
مرا مهر تو بیش از پیش است از دولت یاد بود ات اندیش است
چند آنکه زمرده ات دلم شاد بود شادیم از آنکه لطف از حد بیش است
و چون آزموده بودم که این رباعی را هر که طبع نظمی داشته باشد
بگوید حکیم مسیح الزمان گفت بسیار خوب گفت قطعه داریم اگرچه
شغل شاهی در پیش هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش گر شاد شود
زما دل یک درویش آنرا شمرم حاصل شاهی بیش هزار مهر دیگر بجا

وصله این رباعی بحکیم مذکور عنایت کردم در هفتم ماه دی که از سیر و شکار
باز گشته متوجه اجمیر بودیم در راه چهل و دو خوک شکار شد در هشتم
میر میران آمده ملازمت کرد مجملا از احوال او و سلسله او مرقوم
می گردد و از جانب پدر پسرزاده میر غیاث الدین محمد میر میران
ولد شاه نعمت الله است عزتها در دولت سلاطین صفویه
تمام یافته بوده اند چنانچه حضرت شاه طهماسب همشیره خود خانش خانم
را بشاه نعمت الله داد و ازین نسبت و هدایت نیت و ایادی
و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دخترزاده شاه اسمعیل
ثانیست بعد از فوت شاه نعمت الله پسر او میر غیاث الدین محمد
میر میران عنایت یافت و شاه غفران پناه دختری از کرائم خانواده
سلطنت و عظمت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسمعیل
مذکور را به پسر دیگر میر خلیل الله داد که میر میران ازو متولد
شده میر خلیل الله مذکور هفت هشت سال قبل ازین از ولایت آمده
در لاهور ملازمت نمود و چون ازین سلسله مردم عزیز بود احوال او
بسیار پرداختم و منصب و جاگیر و عزت او معمور ساخته در صدد تربیت

۹

و رعایت او بودهم بعد از آنکه آگره مقام خلافت شده بادرک
مدتی بسبب افراط در خوردن افیون او را بیماری اسهال کبدی روی داد
در عرض ده دوازده روز جان بجان آفرین سپرد و از رفتن او
آزرده خاطر شدم بازگذاشتهای او از نقد و جنس فرمودم
که بفرزندان او که در ولایت بودند رسانند درینولا پسر ان در
سن بیست و دو سالگی قلندر و درویش شده بروشی که او را
از راه نشناخته خود را در اجمیر بما رسانید جمیع کلفتهای خاطر او و بتنهایی
باطن و ظاهر او را اصلاح و تدارک نموده بمنصب هزاری و
چهار صد سوار او را سرافراز ساختم و سی هزار درب با و نقد عنایت
کردم الحال در خدمت و ملازمت است در دوازدهم ظفرخان که از
صوبه‌داری بهار تغیر یافته بود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و
نذر گذرانید و سه فیل پیشکش نمود در پانزدهم ماه دی بمنصب قاسم خان
صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری
ذات و سوار باشد چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسین بیگ و طاهر باشند
خدمت سندیده بوقوع نیامد مخلص خان را که از بندهای معتبر معتمد این درگاه بود

بخدمات مذکوره تعیین نموده شد منصب او را از اصل و اضافه
ده هزاری ذات و پنجهزار سوار مقرر داشتم و علم نقاره عنایت کردم و خدمت
عرض مکرر به بابا خان حکم فرمودم در شب پنجشنبه روز جمعه وزن فرزند خرم
واقع شد تا امسال حال که سن او به بیست و چهار سالگی رسیده و کدخدا شده
کرده صاحب فرزندان شده اصلا خود را بخوردن شراب آلوده نساخته
بود درین روز که مجلس وزن او بود گفتم که بابا صاحب فرزندان شده
و پادشاهان و پادشاهزادگان شراب خورده اند امروز که روز جشن
وزن تست ترا شراب میخورانم و رخصت میدهم که در روزهای جشن و
ایام نوروز و مجلسهای بزرگ میخورده باشی اما طریقه اعتدال را مرعی داری
که خوردن شراب باندازه که عقل را زایل کند دانایان روا نداشته اند و
می باید که خوردن آن غرض نفع و فایده باشد و بوعلی که بزرگ طبقه حکما و
اطباست این رباعی را بنظم در آورده رباعی می دشمن مست و دوست هشیار است
اندک تریاق و بیش زهر مار است در بسیارش مضرت اندک نیست
در اندک او منفعت بسیار است مبالغه بسیار شراب باو داده شد حتی تا
سن هژده سالگی نخورده بودم مگر در ایام طفولیت که دو سه مرتبه والده

و انکههای

واکنهای من بتقریب علاج اطفال دیگر از والد بزرگوارم عرق
طلبیده و مقدار یکتوله آنهم بگلاب و آب آمیخته برای دفع گرفته
دارو گفته مرا خورا ینده باشند و دران ایام که اردوییم والد بزرگوارم
بجهت دفع فساد افغانان یوسف زئی در قلعه اتک که بر کنار آب
نیلاب واقع است نزول اجلال داشت روزی بعزم شکار نشستم
چون تردد بسیار واقع شده آثار ماندگی ظاهر گشت استاد شاه
قلی نام توپچی نادری که سر آمد توپچیان عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم
بود بمن گفتند که اگر یک پیاله شراب نوش جان فرمایند دفع
ماندگی و کهالت خواهد بود و طبیعت مایل ارتکاب این امر بود
بمحمود آبدار فرمودم که بخانه حکیم علی رفته شربت کیف ناک بیارد
و حکیم مقدار یک پیاله و نیم شراب زرد رنگ شیرین مزه در
شیشه خود فرستاد آنرا خوردم کیفیت آن خوش آمد بعد ازان
شروع در شراب خوردن کردم و روز بروز می افزودم تا آنکه
شراب انگوری از کیفیت کردن باز ماند و عرق خوردن گرفتم رفته رفته
در مدت نه سال به بیست پیاله عرق دو آتشه کشید چهارده در روز

وباقی در شب خورده میشد وزن آن شش سیر هندوستان
که یک نیم من ایران باشد و خوردنش من در ان ایام مقدار یک ب تعذری
بابان رب بود و در آن حال هیچکس را قدرت بر منع من نبود
کار بجایی رسید که در خمار ها از بسیاری رعشه و لرزیدن دست
پیاله خود نمی توانستم خورد مگر دیگران میخورانند تا آنکه حکیم همام
برادر حکیم ابو الفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بود طلبیده بر
احوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص و نهایت دلسوزی
بیحجابانه بمن گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوش جان
می کنند نعوذ بالله تا شش ماه دیگر احوال بجایی خواهد کشید که
علاج پذیر نباشد چون سخن او از خیراندیشی بود و جان شیرین
عزیز است در من اثر عظیم کرد من از ان تاریخ شروع در کم
ساختن کرده خود را بخوردن فلونیا انداختم هرچند در شراب
میکاستم بر فلونیا می افزودم که عرق را بشراب انگوری
ممزوج سازند چنانچه دو حصه شراب انگوری و یک حصه عرق
بوده باشد و هر روز آنچه میخوردم چیزی کم نموده در مدت هفت سال

شش پیاله رسانیدم و وزن هر پیاله هژده مثقال و یک پاو
الحال پانزده سال میشود و ازین کم میشود نه زیاده و در شب میخورم
مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک من است و شب جمعه که از
شبها متبرکه ایام هفته است در پیش دارد و بملاحظه این دو چیز
در آخرهای روز میخورم که خوش نمی آید که این شب را بغفلت گذرانیده
در ادای شکر منعم حقیقی تقصیر رود و در روز پنجشنبه چون جلوس مبارک
من واقع شد و در روز یکشنبه که روز ولادت بزرگوار من است
و این روز را بسیار تعظیم می کردند عزیز میداشتند و بعد از چندگاه
فلونیا را بافیون بدل ساختم الکنون که عمر من بچهل و شش سال و چهار ماه
شمسی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده هر شب دو نخود افیون
بعد از گذشتن پنجگهری از روز و شش سرخ بعد از یکپهر شب میخورم
خنجر مرصع بدست مقصود علی للعبداله خان مرحمت نمودم شیخ موسی
خویش قاسم خان چینی را بخطاب خانی سرافراز گشته بمنصب هفتصدی
ذات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به بنگاله مرخص گشت بر منصب
ظفرخان پانصدی ذات و سوار اضافه شد و بخدمت بنگش تعین یافت

در همین روز محمد حسین برادر خواجه جهان بخدمت فوجداری فوجدار
سرکار آگره سرفراز شده مرخص گردید و دویست سوار به
منصب او اضافه مرحمت فرمودیم که بانصدی ذات و چهارصد سوار باشند
و فیل نیز عنایت کردم در پنجم بهمن میر میران فیل عنایت شد خواجه
عبد الکریم سوداگر که حوالی ایران روانه هندوستان بود برادر عالیمقدارم
شاه عباس بدست او تسبیح عقیق یمنی و رکابی کم بسیار تحفه نادر
بود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور بنظر در آمد در هژدهم بعضی
پیشکشها از قسم مرصع آلات وغیره که سلطان پرویز ارسال داشته
بود بنظر درآمد در هفتم اسفندارمر صادق برادر زاده اعتماد الدوله
که بخدمت بخشیگری قیام داشت بخطاب خانی سرفراز گشت
این خطاب بخواجه عبد العزیز مرحمت شده بود مناسبتها را مرعی داشته
او را بخطاب عبد العزیز خان و صادق را بخطاب صادق خانی
سرفراز ساختم در دهم جگت سنگه ولد کنور کرن دستوری یافت
و در هنگام رخصت بیست هزار روپیه و یک اسب و یک زنجیر فیل و
خلعت و شال خاصه مرحمت نمودم و هرداس جهاله که از معتمدان راناست

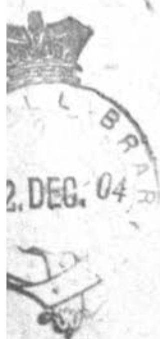
اتالیغ

اتالیغ پسر کرن بود با و بنجهزار روپیه و اسپ و خلعت عنایت نمودم
و بدست او شمشیر پر از طلا بجهت رانا عنایت نمودم در بیستم بهمن راجه
سورجمل ولد راجه باسو که بنابر نزدیکی جا و مقام بهمراهی مرتضی خان بکومک
قلعه کانگره تعیین یافته بود بطلب آمده ملازمت کرد و خاندان او را
بعضی منطها ازو در خاطر قرار گرفته بود بدین جهت همراهی او را
مخل دانسته مکرر عرایض بدرگاه فرستاد و در باب او سخنان نوشت
تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در بیست و ششم نظام الدین خان از ملتان
آمده ملازمت کرده در اواخر همین سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر
بهروزی از اطراف ممالک محروسه رسید اول قصه خداداد
افغان که از دیرباز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده
است و بسیاری از افغانان آن سرحد بسر او جمع شده اند و از
زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس من است افواج این
همیشه بر سر او تعیین بوده اند رفته رفته شکستها خورده پریشان گشته
و جمعیت او پاره پاره متفرق شد و پاره کشته گشت و در جرگی که
محل اعتماد او بود بدلی پناه برده اطراف آن را احاطه و از آن قبل

نموده راه درآمد و برآمد بربست چون بجهت حیوانات کاه و جو و
خوراک در محکمه نماند شبها مواشی خود را از کوه پایان آورده در
دامنهای کوه میچرانیده و خود نیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می
آمد تا آنکه این خبر بخاندوران رسید جمعی از سواران و مردم کارکرده
را در شب معین تعین کرد که بحوالی جرختی رفته کمین نمایند و آنجا
رفته هم در شب خود را بپناه گاه ها پنهان ساختند و روزش خاندوران
بهمانطرف سواری نمود چون آن تیره بختان حیوانات خود را به در آورده
بچرا میرسیدند واحدی دید نهاد با جماعه خود از کمین گاه ها گذشته
یکبارگی از پیش ظاهر میشود چون خبر میگیرند معلوم میگردد که
خاندوران است تلاشی و مضطرب گشته قصد بازگشتن می کنند
و قراولان خاتمه کور نیز خبر میرسانند که احدادات خان جلو داده
خود را باحدی میرسانند و مردمی که در کمین گاه ها بودند آنرا نیز سر راه
گرفته حمله آور میشوند و تا دو پهر بجهت قلبی و تنگی جا و بسیاری جنگل
معرکه جنگ قایم بوده آخر الامر شکست بر افغانان افتاده خود را
بکوه و دره می کشند و قریب سیصد کس از مردم کاری او بجهنم میروند

و یکصد نفر

ویکصد نفر اسیر میکردند و احداد تیلنگوا اند که دیگر باره خود را بدان محکمه
رسانیده پا قایم سازد بالضروره خود را بجانب قندهار در آمده
همه را میسوزند و خراب ساخته از بیخ و بنیاد بر می اندازند چه دیگر
گفتن خوردن عنبر بدانتر و بر همزدگی لشکر کمیت ان اودست
خلاصه کلام آنکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از کیلان که قومی اند در نهایت
سخت جانی و مدار قطعه تردد در آنملک بر آنهاست از عنبر رنجیده
اراده دولتخواهی نمودند از شهسوار خان که با فوجی از عساکر منصوره در
بالاپور بود و استدعا قول نموده قرار دادند که خانمند کور رابه
جنید و طاهر از قول و قرار جمع نموده آدم خان و یاقوت خان و جمعی
دیگر از سرداران و برگیان جادورای و باباجو کاتیه آمده دیدند شهسوار خان
بهر یک از آنها اسپ و فیل و زر و خلعت فراخور قدر و حالتی که داشتند
داده سرگرم خدمت و دولتخواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده
بهمراهی این مردم بر سر عنبر مقهور روانه شدند در اثنای راه بفوجی
از دکنیان که محلدار دراس و دلاور و بحلی و فیروز و چندی دیگر از
سرداران برخورده آن فوج را پاره پاره ساختند و آن مقهوران



سان ته سلاح وسته کمر نه یارای کفت وشنود برای سر خود را بار دوی
آن بد اختر رسانیدند و او را از غایت عجز و در بیمقام شد که با فوج
قاهره جنگ نماید مقهوری که با او بودند و لشکر عادلخان نیز و قطب الملک
جمع ساخته و توپخانه استعداد خود سرانجام نموده روبروی لشکر ظفر اثر
روانه شد تا آنکه فاصله پنج شش کروهی پیش نماند روز یکشنبه بیست و پنجم
بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده فوجها نمایان گشتند سه پهر از
روز گذشته آغاز بان کاری و توپ اندازی شده اخلاص
دارابخان که سردار هراول بود با دیگر سرداران و کار طلبان مثل
راجه رسنکیدلو و راجچند و علیخان نیازی و جهانگیر قلیخان ترکمان
و سایر شیران بیشه دلاوری شمشیرها کشیده بر افواج هراول غنیم داد
مردی و مردانگی داده این فوج را بنات النعش وار از هم پراکنده ساخته
و مقید بطرف دیگر شده خود را بفوج غول رسانیدند و همچنین فوج
در فوج بر روی خود متوجه شده جا بجا تیغلشمی دست داد که دیده نظارکیان
از مشاهده آن خیره ماند تا دو گری این زد و خورد در کار بود آخر شبها
بنتها بهم رسیده و غنیم تیره بخت تاب مقاومت نیاورده

دیگر نهاد

رو بگریز نهاد اگر رسیدن تاریکی و ظلمت بفریاد آن سپاه بجان
رسیدی یکی راه بوادی هستی نسپردی هنگام دریای هیجا
سر در پی گریختگان نهاده قریب دو سه کروه راه تعاقب نمودند
چون در اسپ و آدمی هیچ حرکت نمانده سکت یافتنهای متفرق
گشتند جلو باز کشیده بجا و مقام خود معاودت نمودند توپخانه غنیمت
بیک قلم با سیصد شتر که بار برداشت و فیلان جنگی و اسپان تازی
و یراق و اسلحه از اندازه حساب بیرون بدست اولیای دولت افتاده
گشته و فتاده را احساب و شمار نبود جمعی کثیری از سرداران نیز
بدست افتاده بودند روز دیگر افواج قاهره از منزل فتح کوچ نموده
متوجه کرکی که آشیانه آل بوم صفتان بود گشتند و اثر از انجماعه
ندیده همانجا دایره کردند و خبر یافتند که هر یک از آنها در آنست
دیروز اکثر بجای افتاده بودند چند روز عساکر منصوره در کرکی توقف
نموده عمارات و منازل آن مخاذیل را با خاک تیره برابر ساختند
و بواسطه حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است
از انجا باز گشته از کالی هول که فرود آمدند بجلدوی ایشان بدمت بر

منصبها جمعی که ترددات و خدمات نموده بودند اضافه فرمودم خبر
سیوم فتح ولایت کهوکهره و بدست آمدن کان الماس که بحسن سعی
ابراهیم خان گرفته شد این ولایت از توابع صوبه بهار و پتنه است
و رودخانه در انجا جاریست که به روش خاص الماس از انجا برمی
آورند و طریقش آنست که در میان یکی اب کودالها و آبگیرها
بهم میرسد و جمعی را که باین کار مشغولی دارند بطریق تجربه معلوم شده
که بالای هر کودالی که الماس دارد البته جانور کان بند از عالم
پشه که اهل هند آنرا جهینگه میگویند هجوم آورده در پرواز اند طول
رودخانه را تا جائی که راه توان یافت بنظر در آورده اطراف کودالها
را سنگ چنین میسازند و بعد ازان به بیل و کلنگ آن کودالها را
تا یک گز و نیم گز بپایان برده و دور آنرا میکاوند و تفحص نموده
در میان سنگ و ریگ ریزه که از آنجا بر می‌آید الماس خورد و کلان
بر می‌آورند گاه باشد که پارچه الماس بدست درآید که بیک لک روپیه قیمت کنند..
مجملا این ولایت و این رودخانه را هندوی نبیندار درجن سال نام متصرف
بود و هرچند مدت که حکام صوبه بهار بر سر او فوجی میفرستادند

باخود ها متوجه

باخودها متنبه می‌گشتند بنابر استحکام راهها و جنگل بسیار بگرفتن

دو سه الماس قناعت نموده او را بحال خود می‌گذاشتند چون صوبهٔ

مذکور از ظفرخان تغییر یافت و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت

در وقت رخصت فرموده بودم که بر سر آن ولایت رفته آن زمین را از تصرف

آن مردک مجهول برآورد ابراهیم خان بمجرد درآمدن بولایت بهار

جمعیت کرده بر سر آن زمیندار روانه میشود و او بدستور سابق کسان

متقارن

فرستاده تعهد دادن چند دانه الماس و چند زنجیر فیل مینماید و

انکه خریدو فرو رسد کوه و دره را که مسکن و مقر او بود قبل می‌کند و

کسان بتفحص او پریشان ساخته او را در غاری با چندی از عورات که

یکی مادر حقیقی او و دیگری از زنان پدرش بودند با برادری از برادران او

بدست درمی‌آورند و تفحص نموده الماسها که همراه داشتند از

آنها می‌گیرند و بیست و سه زنجیر فیل نر و ماده هم بدست می‌افتد

بجلدوی این خدمت منصب ابراهیم خان از اصل و اضافه چهار

هزاری ذات و سوار مرحمت شد و بخطاب فتح جنگی سرافرازی یافت

و همچنین بر منصبهای جمعی که درین خدمت همراهی کرده ترددات مردانه نموده

بود تا اضافه ها حکم شد الحال آن ولایت در تصرف اولیای دولت
قاهره است و دران رودخانه کار می کنند و روز بروز الماسها که بر می
آید بدرگاه می آورند و درین نزدیکی یک الماس کلان که به پنجاه هزار
روپیه می ارزد برآمد چون اندک کار کنند تحمل که الماسها خوب داخل
جواهرخانه خاصه من گردد وقایع سال دهم از جلوس همایون مطابق سنه هزار و
بیست و پنج هجری از روز یکشنبه آخر اسفندارمذ مطابق غره ربیع الاول
پانزده گهری گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بدولتسرای
حمل پرتو سعادت افکند درین ساعت خجسته لوازم بندگی و نیایش
بدرگاه حضرت باری تقدیم رسانیده در دیوان خاص و عام که صحن آنرا
بیارگاه ها و شامیانه ها و اطراف را به پرده های فرنگی و زربفتهای
مصور و اقمشه های نادر مزین و آراسته ساخته بودند بر تخت دولت
جلوس نمودم و شاهزاده های و امرا و اعیان حضرت ارکان دولت و
سایر بندگان درگاه تسلیمات و مبارکبادی بجای آوردند چون حافظ
نادعلی گوینده از بندهای قدیم بود فرمودم که آنچه از روز دوشنبه
هر کس از نقد و جنس پیشکش کند بانعام او مقرر باشد و روز دوم پیشکش

بعضی از بنده‌ها بنظر گذشت و روز چهارم پیشکش خواجه جهان که
از اگره فرستاده بود مشتمل بر چند قطعه الماس و چند دانه مروارید
و بعضی مرصع آلات و اقمشه از هر قسم و یک زنجیر فیل که مجموع آن
پنجاه هزار روپیه میشد بنظر درآمد بنجم کنور کرن که بجا و مقام خود
رخصت شده بود آمده ملازمت نمود یکصد مهر و یکهزار روپیه نظر
و یک زنجیر فیل مع یراق و چهار راس اسب پیشکش گذرانید در هفتم
بر منصب آصف خان که چهار هزاری ذات و دو هزار سوار بود هزاری ذات
و دو هزار سوار اضافه نموده به عنایت نقاره و علم او را سربلند ساختم
درین روز پیشکش میر جمال الدین حسین بنظر درآمد آنچه گذرانیده
همه مستحسن و پسند افتاد از انجمله خنجر مرصع خود بسرکاری نموده
باتمام رسانیده بود بر بالای دسته آن یاقوت زرد نشانیده
بودند در غایت صفا و لطافت در حجم مقدار نصف بیضه مرغ چنانچه
باین لطافت و کلانی ازین قسم یاقوت زرد دیده نشده است
با دیگر یاقوتها و فرنگی پسند و زمردهای کهنه بطرح و اندام خاص صورت
اتمام یافته بود مقیمان به پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند بر منصب

هزار سوار افزودم که پنجهزاری ذات و سه هزار سوار بوده باشد در بیستم

بر منصب صادق خان سیصد بذات و سوار و بر منصب ارادتخان

سیصد بذات و دویست سوار اضافه مرحمت نمودم که هر یک هزار و پانصدی

و پانصد سوار ممتاز باشند و در نهم پیشکش خواجه ابوالحسن بنظر گذشت

از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و مواشی چهل هزار روپیه در حد قبول یافت

تتمه را باو مرحمت نمودم پیشکش تاتارخان بکاول بیگی یک قطعه لعل و یک عدد

تختی مرصع و دو عدد انگشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد در دهم سه زنجیر

فیل که راجه جهان سنگه از دکن فرستاده بود و یکصد و چند طاقه زربفت و غیره

که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت دلاورخان هم پیشکش خود

را که دو تسبیح مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید و یک عدد

خوانچه طلا بود و بیست و هشت هزار روپیه قیمت شد درین تاریخ گذرانید

آخرهای روز پنجشنبه یازدهم بجهت سرافرازی اعتماد الدوله بخانه او

رفتم که پیشکش خود را همانجا بنظر درآورد و اسباب پیشکش او را

اکثر در کمال نفاست بود بتفصیل و بدیم از جواهر دو دانه مروارید که سی هزار

روپیه قیمت داشت و یک قطعه لعل قطبی که بیست و دو هزار روپیه به بیع

درآمده

درآمده بود با دیگر مرواریدها و لعلها که مجموع قیمت آنها یک لک و دو
هزار روپیه میشد درجهٔ قبول یافت از اقمشه وغیره نیز موازی پانزده هزار
روپیه برداشته شد چون از ملاحظه و مشاهدهٔ پیشکش باز پرداختم
قریب یکپهر شب را بصحبت و خوشوقتی گذرانیده بامرا و بندها فرمودم
که پیاله دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس خوبی منعقد شد
بعد از اتمام صحبت اعتمادالدوله را عذرخواهی نموده متوجه دولتخانه
شدم درهمین روزها فرمودم که نورمحل را نورجهان بیگم میگفته باشند
در دوازدهم پیشکش اعتبارخان گذشت ظروفی به شکل ماهی مرصع بجواهر
نفیسه در غایت تکلف و اندام به اندازه معتاد من ساخته بودند آنرا با
دیگر جواهر و مرصع آلات و اقمشه که مجموع قیمت آنها پنجاه و شش هزار روپیه
میشد قبول نمودم و تتمه را باز دادم بهادرخان حاکم قندهار هفت راس اسپ
عراقی و نه تقوز اقمشه فرستاده بود با پیشکش ارادتخان و راجه سورجمل
ولد راجه باسو در سیزدهم بنظر گذشت عبدالسبحان که بمنصب هزار و دو
صدی ذات و سه صد سوار سرافراز بود بهزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار
امتیاز یافت در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت و آسخد و از تغییر خان

و در یک تغیر یافته بمظفر خان مرحمت شد در شانزدهم پیشکش اعتقاد
خان ولد اعتماد الدوله بنظر درآمد از آنجمله موازی سی و دو هزار روپیه
برداشته تتمه را باو عنایت نمودم در هفدهم پیشکش تربیت خان
دیده شد از جواهر و اقمشه هفده هزار روپیه پسند افتاد در هژدهم بخانه
اصفخان رفتم و پیشکش همانجا بنظر درآمد از دولتخانه تا منزل
او تخمینا یک کروه مسافت بود نصف راه را مخمل زربفت و دارایی باف
و مخمل ساده پای اندازها نموده بود چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن بعرض رسید از روز
تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکشها که سرانجام نموده
بود بتفصیل از نظر گذشت از جواهر مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه
نفیسه موازی یک لک و چهارده هزار روپیه و چهار راس اسپ و یک راس شتر
پسند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف نیر اعظم بود در دولتخانه
مجلس عالی ترتیب یافت بنا بر ملاحظه ساعت دو نیم گهری از روز
مانده بر تخت جلوس نمودم و فرزند بابا خرم درین ساعت مبارک لعلی در غایت
آبداری و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند
را که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود به بیست هزاری ذات و ده هزار

[illegible]

سوار مقرر داشتم بهمدرین روز وزن قمری بعمل آمد اعتماد الدوله را که به
منصب ششهزاری بذات و سه هزار سوار ممتاز بود بمنصب هفتهزاری بذات
و پنجهزار سوار سرفراز ساخته توسن و تیغ با او مرحمت نمودم و حکم کردم
که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم می نواخته باشند بمنصب
تربیت خان پانصد بذات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصد بذات
و هزار سوار باشد اعتقاد خان بالمضافه هزاری بذات و چهارصد سوار سرافراز
گشت نظام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هفتصد بذات و سیصد
سوار ممتاز گردانیدم بخدمت صوبه بهار تعیین شد سلام الله عرب
به شجاعت خان خطاب سربلندی یافت و بحلقه مروارید سرافراز ساخته
از حلقه بگوشان درگاه شد و میر جمال الدین حسین انجو را بخطاب
عضد الدوله سرافراز ساختم در بیست و یکم الله تعالی از دختر مقیم ولد
مهتر فاضل رکابدار پسری بپرویز داد باله‌داد خان افغان که طریقه بندگی
اختیار نموده از روی اخلاص تمام از احداد بد نهاد جدا شده بدرگاه
آمده است بیست هزار درب بدو مرحمت شد در بیست و پنجم خبر فوت
رای منوهر که از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید پسر او را بمنصب

پانصدی ذات و سیصد سوار سرفراز ساخته جا بمقام پدر او را

عنایت کردم در شب دوشنبه هشتم منکبیس نادعلی میدانی که از اسب ا

وصد دانه کیش و چهار شتر ولایتی لو داز نظر گذشت در شب دوشنبه هشتم

یک زنجیر فیل بهادرخان حاکم قندهار و یک زنجیر به میران ولد میر

خلیل و یک زنجیر فیل بسید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم در غره اردی بهشت

حسب الالتماس عبدالله خان برادر او سردار خان نقاره مرحمت نمودم

در سیوم کمر مرصع به الهداد خان افغان مرحمت نمودم درین روزها

خبر رسید که قدم بیگانه بکابه از افغانان افریدی که بد و لنخواهان و

فرمان بردار بود راهداری کوتل خیبر بدو تعلق داشت بلاسبب ترک توهمی

قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده سر بفساد برآورد و بر سر تهانه

جمعی را فرستاد و همه جا که او و مردم او رسیدند بنابر غفلت آن مردم

دست بقتل و غارت برآورده خلقی کثیر را ضایع ساختند مجملاً از حرکت شنیع

این افغانان مغل توری مجدد در کوهستان کابل روی داد چون این خبر

رسید هاروی پدر قدم و جلال پسر او که در دربار بودند فرمودم که گرفته

باصفخان سپارند که در قلعه گوالیار محبوس سازد از آثار رحم و شفقت

سبحانی و علامات عنایات یزدانی امری درین روزها مشاهده
افتاده که خالی از غرابتی نیست لعلی در غایت لطافت و صفا فرزند خرم
بعد از فتح رانا در اجمیر بمن گذرانید که به شصت هزار روپیه قیمت نموده بودند
و در خاطر می گذشت که این لعل را در بازوی خود باید بست غایتا دو مروارید
نادر خوشاب یک اندام که هم آغوشی این نوع لعل را سزد میبایست تا آنکه
یکدانه مروارید اعلا بقیمت بیست هزار روپیه مقرب خان بدست آورده
تیلک گذرانید بخاطر رسید که اگر همتای این بهم رسد بازوبند
تکمیل خواهد شد خرم که از خردی باز بشرف ملازمت حضرت والد بزرگوارم
دریافته بود و روز در خدمت بود بعرض رسانید که در مروارید های سربند
قدیم بهمین وزن و اندام بنظر من درآمده است سربند کلان قدیمی را حاضر ساختند
بعد از ملاحظه بهمان مقدار وزن و اندام مرواریدی ظاهر شد که در وزن
یکذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان ازین معنی تعجبها نمودند در قیمت
و اندام و آب و تاب موافق بود گویا از یک قالب ریخته شده است مرواریدها
باطراف لعل کشیده بر بازوی خود بستم و سر بشکرانه خداوند بنده نواز
بر زمین نهادم و فروتنی نهاد زبان بشکر گویا نیستم ... از دست و زبان که برآید

که عهده شکرش بدر آید در نجم سی راس اسپ و دوازده نفر شتر نموده
و یکدست پر کلکی و نه عدد عاقرقرحی و نه چینی و خطائی و نه عدد دندان
جوهردار و قبضه بندوق بالکی که پیشکش‌ها خاندوران از کابل فرستاده بود
منظور نظر گردید یک زنجیر فیل خرد از فیلان حبشه دار که از راه دریا
بجهاز آورده بودند مقربخان پیشکش گذرانید نسبت بفیلان هندوستان
در خلقت بعضی تفاوتها دارد از جمله گوشهای او کلانتر از گوشهای فیلان
اینجاست خرطوم و دم او هم درازتر واقع شده در زمان والد بزرگوارم
یک فیل بچه اعتماد خان گجراتی پیشکش فرستاده بود رفته رفته
کلان شد بسیار تند و تیز بدخو بود در هفتم خنجر مرصع بمظفر خان
حاکم تتنه مرحمت شد درهمین روزها خبر رسید که جمعی از افغانان بیگانه
بر سر عبدالسبحان برادر خان عالم که در یکی از تهانها مقرر بود ریخته
او را قتل کرده اند و عبدالسبحان جمعی دیگر از منصبداران و بندها که همراه او
تعین بوده اند داد مردانگی داده در زد و خورد تقصیر از خود راضی نگشته
آخر المقتضای آنکه بسته چو بر سند بنه پیل را آن سگان دست آنها
یافته عبدالسبحان را با جمعی از مردم آن تهانه بدرجه شهادت رسانیدند

بجبر گشتن

بجهت برنشستن این قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بخان اعظم
که با لشکری که برای ایران تعین شده بود عنایت نموده فرستادم و در
چهاردهم مکرمخان ولد معظم خان که از بنگاله آمده بود از اجناس و امتعه
که در آن ولایت بهم میرسد بنظر درآمد بر منصب چندی از جاگیرداران
گجرات اضافه حکم نمودم و از جمله سردار خان که بهزاری
ذات و پانصد سوار بود بمنصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار سرافراز
گشت و علیم میرزا و رحمت سید قاسم ولد سید لاد بارهه از اصل
و اضافه بمنصب ششصدی ذات و چهار صد و پنجاه سوار و پاینده بیک برادر
زاده احمد قاسم کوکه بمنصب ششصدی ذات و دویست و پنجاه سوار ممتاز
گردیدند در هفدهم خبر فوت رزاق بردی اوزبک که از تیغشان کلان
بود شنیده شد بمکنس سپاهگری خوب میرسید و از امرای مقرر
ماوراءالنهر بود و در بیست و یکم الهداد افغان را بخطاب جلالی سرافراز ساخته
منصب او که هزاری ذات و سیصد سوار بود دو هزاری ذات و هزار سوار
ساختم شش لک روپیه از خزانه لاهور بانعام مدد خرج خاندوران که در
سرکشی افغانان سعی بلیغ بجای آورده بود مقرر گشت در بیست و هشتم گوکران

بجهت کدخدای بجا و بمقام خود رخصت خلعت و اسپ عراقی بیعه زین

وفیل و کمر خنجر مرصع یادگار نمودم در سیوم اینماه خبر فوت مرتضی خان

رسیده از قدیمان این دولت بود حضرت والد بزرگوارم اورا

تربیت نموده بدرجه اعتماد و اعتبار رسانیده بودند و در زمان دولت

من نیز توفیق نمایانی یافت که آن نیز برگردان خسرو بود و به منصب او ششهزاری

ذات و پنجهزار سوار رسید و درینولا چون صاحب صوبه پنجاب بود تعهد

گرفتن قلعه کانگره که در کوهستان آن ولایت بلکه در معموره عالم باستحکام

آن قلعه نمیباشد نموده بود از خدمت رخصت یافته منغولی داشت از پنجهر

ناخوشی خاطر آزردگی تمام بهم رسانید و التحق بجهت فوت اینچنین دولتخواه

آزردگی گنجایش داشت چون در دولتخواهی و کارگذارینده بکار آمد

مغفرت اورا از الله تعالی مسالت نمودم در چهارم خرداد ماه بمنصب سید نظام

از اصل و اضافه هفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار مقرر گشت و خدمت

مهمانداری ایلچیان اطراف را بنورالدین قلی فرمودم در مغنم خبر فوت

صیف خان بارهه رسید بسیار جوان مردانه کارطلب بود در جنگ خسرو

ترددهای نمایان کرد در صوبه دکن بعلت هیضه جهان فانی را وداع نمود

لهراول اورا

پسران او را رعایتها نمودم و علی محمد که بزرگ وارث شد اولاد او
بود بمنصب سه صدی ذات و چهار صد سوار و برادر دیگرش بهار نام
چهار صدی ذات و دویست سوار سرافراز گردیدند و سید علی که
برادرزاده او بود باضافه پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت در همین روزها
خوب الله پسر شهباز خان امتیاز یافت در هزدهم منصب هاشم خان از
اصل و اضافه بدو هزار و پانصدی ذات و یکهزار و پانصد سوار مقرر شد
درین تاریخ به الهداد خان افغان بیست هزار درب مرحمت نمودم بکرماجیت
راجه ولایت باندهو که آبا و اجداد او از زمینداران معتبر هندوستان
اند بوسیله فرزند اقبالمند بابا خرم سعادت کورنش دریافته تقصیرات
او بعفو مقرون گشت در بستم کلیان جیلمیری که راجه شنیده اند بطلب او رفته
بود آمده ملازمت نمود یکصد مهر و یکهزار روپیه بطریق نذر گذرانید
برادر کلان او بهیم صاحب جا و مقام خود بود چون در گذشت از و طفل دو ماهه بود
او هم چند روزی بیشتر نزیست صبیه او را در ایام شاهزادگی بجهت خود
خواستگاری نموده بخطاب ملکه جهان ممتاز گشت و درین تاریخ واقعه
رو نمود که هر چند خواستم در سلک تحریر کشم دست و دلم یاری نداد و هر گاه

ودر عین خورمی روی جلادت گشوده است و بی تامل و تفکر نام او شاه شجاع
بر زبان من آمد امید که قدم او بر مادر و پدر او مبارک و فرخنده باشد
دوازدهم یک قبضه خنجر مرصع و یک زنجیر فیل بماول کلیان جیلمیری مرحمت نمودم
درهمین روز خبر فوت روپ خواص که جاگیر او در سرکار قنوج بود رسید
قلی رای گشتوری دیوان گجرات مرحمت نمودم در بیست و دوم همین ماه
پانصدی بر ذات و سوار راجه جهات سنگه اضافه مرحمت فرمودم که
چهار هزاری ذات و سه هزار سوار باشد منصب علیخان نیازی که قبل
ازین بخطاب نصرتخانی سرافراز گشته بود دو هزاری ذات و
هزار و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز باو مرحمت شد بجهت برآمدن
بعضی مطالب نذر نموده بودم که محجری از طلا مشبکه دار بر دور
مرقد منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهند در روز هفتم این ماه اتمام یافت
فرمودم که برده نصب نمایند بیک لک و ده هزار روپیه اتمام شده بود چون
سرداری و سرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانچه خاطر خواه میخواست از فرزند
سلطان پرویز نشد بخاطر رسید که فرزند مذکور را طلب داشته
بابا خرم که آثار رشد و کاردانی از و ظاهر است هراول لشکر فیروزی اثر

خود

خود ساخته بنفس نفیس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین
یورش با تمام رسید بنابراین قرارداد قبل ازین فرمان بنام پرویز
صادر گشته بود که روانه صوبه الهآباد که در وسط ممالک محروسه واقعست
گردد و در ایامی که ما در ان عزیمت باشیم بحفظ و حراست آن ملک قیام
و اقدام نماید در تاریخ بیست و نهم ماه مذکور عرضه داشت بهاری داس
واقعه نویس برهانپور رسید که شاهزاده در تاریخ بیستم بخیریت و خوبی
از شهر برآمده عازم صوبه مذکور شدند در غره امرداد طره
مرصع بجهت میرزا راجه بهاو سنگه مرحمت نموده بدرگاهی کشتی گیر
فیلی مرحمت شد در هژدهم چهار راس اسپ راهوار لشکرخان ارسال داشته
بود از نظر گذشت میر مغل بفوجداری سرکار سنبل از تغیر سید
عبدالوارث که بجای خواصخان بحکومت سرکار قنوج تعیین یافته بود مقرر
گشت و منصب او بشرط خدمت مذکور پانصدی ذات و سوار قرار گرفت
در بیست و یکم پیشکش راول کلیان جیسلمیری از نظر گذشت سه هزار مهر و
نه راس اسپ و بیست و پنج نفر شتر و یک زنجیر فیل بود و منصب قزلباشخان
از اصل و اضافه هزار و دو صدی ذات و هزار سوار مقرر گشت در بیست و سوم

شجاعت‌خان برخصت جاگیر رفت که رفته سرانجام نوکر و ولایت خود نموده
در موعد مقرر حاضر شود و درین سال بلکه در اثنای سال دهم جلوس وبای عظیم در
بعضی جاهای هندوستان ظاهر گشت و آغاز این بلا از پرگنه جات پنجاب
ظهور نموده رفته رفته بشهر لاهور سرایت کرد و خلق بسیاری از مسلمانان
و هندو بدین علت تلف شدند و بعد از ان به سرهند و میان دوآب تا دهلی
و پرگنات اطراف رسیده دیهها و پرگنه‌ها را خراب ساخت و درین
ایام بتخفیف تمام دارد و از مردم دراز عمر و از تاریخ پیشینیان ظاهر شد
که این مرض درین ولایت هرگز رخ ننموده سبب آن از حکما و دانایان
پرسیده شد چون دو سال پی در پی خشکی روی داده و باران بسیار
کمی کرد بعضی گفتند که بواسطه عفونت هوا که از ممر خشکی و کمی باران رسیده
این حادثه روی داد بعضی حواله دیگر می کردند العلم عند الله تقدیرات الهی
را گردن باید نهاد مصرع چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را چون در پنجم
شهریور چهار عدد روپیه بصیغه مدد خرج والده میرزا ال که صبیه شاه
اسمعیل ثانی بود مصحوب سوداگران بولایت عراق فرستاده شد در تاریخ ششم
عرضه داشت عابد خان بخشی و واقعه نویس احمدآباد مبنی بر آنکه عبدالله خان بهادر

فیروزجنگ

فیروزجنگ بجهت آنکه بعضی مقدمات مرضی خاطر او نبوده و در
واقعه داخل ساخته با من در مقام ستیزه در آمده جمعی بر سر راه من فرستاده
مرا بیخبر ساخته بخانه خود برد و چنین و چنان کرد این معنی منوعی در خاطر
گران آمد میخواستم که یکبارگی او را از نظر انداخته ضایع مطلق سازم
آخر الامر بخاطر رسید که دیانتخان را باحمدآباد فرستم تا این قضیه را
در آنجا از مردم بیغرض تحقیق نموده اگر امر واقعی باشد عبدالله خان را
گرفته بدرگاه آورد و حفظ و حراست احمدآباد بعهده سردارخان که
برادر او باشد پیش از روانه شدن دیانتخان انچه بجا نیفروز جنگ میرسد
او از غایت اضطراب خود را درگناهکار قرار داده پیاده روانه بدرگاه
می گردد دیانتخان در اثنای راه بخانمند کور میرسد و او را بحال عجبی
مشاهده نموده چون پیادگی پاهای او مجروح و آزرده ساخته بود
تکلیف سواری می کند و رعایت همراه گرفته روانه بدرگاه میشود. بتقریب آنکه
که از خدمتکاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر
استدعای صوبه گجرات را التماس از من می کرد چون این نوع حرکتی از
عبدالله خان بوقوع آمد بخاطر رسید که از روی خدمتکاری قدیم خود در آیه آورده

اورا بجای خانمذکور باحمدآباد فرستم در همین روزها ساعت اختیار نموده
به تسلیم و حکومت صاحب صوبگی صوبه مذکور اورا کام روای صورت و معنی
ساختم در دهم بر منصب بهادر خان حاکم قندهار که چهار هزاری ذات و
سه هزار سوار بود پانصدی ذات افزوده شد توقی طنبور نواز که از
نادره های روزگار است و نغمه های هندی و پارسی بروشی می نوازد که
زنگ از دلهامی زداید بخطاب انند خان دلخوش و مسرور ساختم انند
بزبان هندی خوشی و راحت را می گویند ایام بودن انبه ولایت هندوستان
تا اواخر تیرماه پیش نیست مقرب خان در پرگنه کرانه که وطن آبا و اجداد اوست
و باغات احداث نموده انبه را تا دو ماه دیگر زیاده بر ایام بودن آن نوع
محافظت نمود و سامانی کرده بود که همه روز در اجمیر انبه تازه بمیوه خانه
خاصه میرسانیدند چون این امر فی الجمله غرابتی داشت نوشته شد
در هشتم اسب عراقی نادری لعل بها نام جهت پرویز مصحوب شریف خدمتگار
آن فرزند فرستاده شد صورت رانا و کرن که اورا به سنگ تراشان
تیز جنگ فرموده بودم که از سنگ مرمر بقد و ترکیبی که دارند تراشند و درین
تاریخ صورت اتمام یافت بنظر درآمد فرمودم که به آگره برده در باغ پای

جهروکه

جهروکه درشن نشین شده در بیست و ششم مجلس وزن شمسی بطریق
مقرر منعقد گشت وزن اول بشش هزار و پانصد و چهارده تولچه طلا
بوده و تا دوازده وزن و از هر وزن یک جنسی میشود چنانچه وزن
دوم بسیماب و وزن سیوم بابریشم و وزن چهارم اقسام عطریات از
عنبر و مشک تا صندل و عود بان بهمین روش تا دوازده وزن اتمام می یابد
و از حیوانات بعدد هر سال که گذشته یک گوسفند و بز و یک قطعه مرغ
درست نهاده بفقرا و درویشان بخشیده شد این ضابطه از زمان والد بزرگوارم
تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول جاریست و بعد از وزن مجموع آن
اجناس را که قریب یک لک روپیه میشود بفقرا و ارباب حاجت قسمت مینمایند
و درین روز لعلی که مهابتخان در برهانپور بمبلغ شصت و پنجهزار روپیه از عبدالله خان
بهادر فیروزجنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد خیلی
لعلی خوش اندام است و منصب خان اعظم از قرار هفت هزاری ذات مقرر گشت
و حکم شد که دیوانیان بطلب آن جاگیر بتنخواه دهند و آنچه منصب دابخان
بواسطه تقصیرات گذشته کم شده بود حسب الالتماس اعتماد الدوله بسرفرازی سرفراز ساخته
عضد الدوله که جاگیر صوبه مالوه یافته بود رخصت گشت بعنایت اسپ و خلعت

سرافرازی یافت منصب راول کلیان جیسلمیری به دو هزاری ذات و سوار مقرر
گشت و حکم شد که ولایت مذکور را بجاگیر او تنخواه دهند چون عنایت رخصت
او در همین تاریخ بود اسپ و فیل و شمشیر مرصع و کمبوه مرصع و خلعت
به رسم ترم خاصه یافته بخوشی و سرافرازی تمام بولایت خود رخصت یافت در
سی و یکم لشکرخان باحمدآباد مرخص گشت و منصب او که پنجهزاری ذات و دو هزار و
پانصد سوار بود به پنجهزاری ذات و سه هزار سوار قرار گرفت و بخلعت خاصه گرفته با نادری
مع تکمه مروارید سربلندی یافت و دو راس اسپ و یک زنجیر فیل خاصه و یک قبضه
شمشیر مرصع باو مرحمت شد و بخوشحالی و شادکامی متوجه صوبه مذکور
گردید در یازدهم ماه مهر حکمت سنگه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود
شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی از ولایت اوده که بجاگیر او مقرر بود آمده
ملازمت کرد هزار روپیه نذر گذرانید و فیلی که یکی از زمینداران آن نواحی
داشت و حکم شده بود که از زمینداران مذکور بگیرد فیل را بنظر درآورد
در بیست و یکم پیشکش قطب الملک حاکم گلکنده که مشتمل بر بعضی مرصع آلات
بود دیده شد و منصب سید قاسم بارهه از اصل و اضافه هزاری ذات
و ششصد سوار مقرر گشت در شب جمعه بیست و دوم میرزا علی بیگ که بیش از

هفتاد و پنج

هفتاد و پنج در گذشته بود و ودیعت حیات سپرد درین دولت
ترددات و خدمات خوب ازو بوقوع آمده بود منصبش رفته رفته
بچهار هزاری رسید و از جوانان قرار داده طبیع مردانه این
الوس بود از فرزند و نسل نماند طبع نظمی هم داشت چون در روزی
که بزیارت روضه منوره بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت
ناگزیر او را دست داد فرمودم که او را در همان مقام متبرک مدفون سازند
در وقتی که ایلچیان عادلخان بیجاپوری را رخصت می نمودم سفارش
کرده بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی گیر سرآمد کشتی گیران یا شمشیرباز نامی
بوده باشد به عادلخان بگویند که بجهت ما بفرستند بعد از مدتی که ایلچیان
بازآمدند شیر علی نام مغل زاده که در بیجاپور تولد یافته بود و در فن کشتی گیری
نموده درین فن مهارت تمام داشت با چند نفر شمشیرباز آورده بودند
شمشیربازان خود سهل ظاهر شدند اما شیر علی را با کشتی گیران و
پهلوانانی که در ملازمت بودند بکشتی انداختیم هیچکدام با او انتقام نتوانستند
کرد خلعت و هزار روپیه و فیل بدو مرحمت شد بسیار زینت او خوش آمد
وزور او ظاهر گشت او را در ملازمت خود نگاه داشته پهلوان پایه تخت

مخاطب ساختم بمنصب و جاگیر داده رعایت شایان نمودم در بیست و چهارم
دیماه دیانتخان که بآوردن عبد الله خان بهادر فیروز جنگ رفته بود او را آورده
ملازمت نمود یکصد مهر بنذر گذرانید درهمین تاریخ رامداس ولد
راجه رایسنگه که از امرای راجپوت که در خدمت دکن وفات یافته بود
بمنصب هزار ذات و پانصد سوار سرافراز گردید چون از عبد الله خان
تقصیرات بوقوع آمده بود بابا خرم را شفیع گناهان خود ساخت
در بیست و هشتم بجهت خاطر بابا خرم حکم کورنش نمودم از روی حجاب و
شرمندگی تمام ملازمت کرد یکصد مهر و یکهزار روپیه بنذر گذرانید چون
قبل از آمدن ایلچیان عادلخان قرار خاطر آن بود که بابا خرم را هراول ساخته
خود متوجه دکن شوم و این مهم را بجهت بعضی امور در کستال افتاده
صورت نمی بستم بنابر این حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیر
از شاهزاده دیگری بعرض رسانند درین روز شاهزاده ایلچیان را بملازمت
آورده عرایضی که داشتند گذرانید بعد از وفات مرتضی خان راجه مان
و اکثر سرداران کومکی خانه کور بدرگاه آمده بودند درین تاریخ راجه مان
حسب الالتماس اعتماد الدوله بسرداری گرفتن قلعه تعیین فرمودم مجموع آن

مردم را بهمراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فراخور حالی و منزلتی
که داشتند بانعام اسپ و فیل و خلعت و زر دلخوش ساخته رخصت دادم
بعد از چند روز بعید الله خان که بسیار دل شکسته و آزرده خاطر بود به عنایت
و التماس بابا خرم خنجر مرصع عنایت نمودم و حکم شد که منصب او بدستور
سابق برقرار بود و در ملازمت فرزند مذکور از تعینات خدمت دکن
باشد در سیوم آبان منصب وزیر خان که در ملازمت بابا پرویز می بود
هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه حکم نمودم و در چهارم خسرو را
که انی رای سنگدلن بمحافظت و خبرداری او مقرر بود بنابر بعضی ملاحظها
باصفخان سپرده شال خاصه و عنایت کردم در هفتم مطابق هفدهم
شوال محمد رضا بیک نام شخصی را که دارای ایران بطریق حجابت فرستاده
بود ملازمت نمود بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تسلیم و کتابتی
که داشت گذرانید و مقرر گشت که اسپان و هدیه که همراه آورده از نظر
بگذراند انچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگی از روی برادری
و صداقت بود بایلچی مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت نمودم
چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودند خوش آمد

که بجنس آن کتابت داخل جهانگیرنامه شود نقل نامه نضارت افزای بستان
اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت در بینش
معنوی موجودست که افسر دولت و اقبال برگزیدگان عرصه فرمانروایی
و دیهیم سلطنت و اجلال فارسان مضمار جهانگشایی بجواهر توفیقات
نامتناهی آراسته به بدرقه توفیق بشاهراه ترویج دین و دولت و
نسق ملک و ملت هدایت نموده آید و لیکن چون وسعت آباد خاطر را گنجایی
شمه از مراتب سپاس شایسته پرستش نیست بهتر آنست که پای اندیشه
از طی این بیدای حیرت فرا بازدارد و دست استشفاع را در دامان
مقدسه حضرت سلطان رسل و هادی سبل و سید الکل و الکل و حضرت ائمه
هدی و شفیعان روز جزا سیما شاه اولیا و سرور اصفیا علیهم من
الصلوة ازکیها که غواص بحار مکرمت ربانی و جوهریان دیار مرحمت یزدانی
اند استوار نموده شمه از خصایص نسبت معنوی و قربت باطنی که بین
نهاد همت حقیقت شناسان دوربین و آگاه دلان حق گزین است
بجلوه گاه ظهور آورد بر مرآت ضمیر انور و آئینه خاطر فیض گستر که مقتبس از
انوار ولایت و منجلی از اشعه هدایت مخفی و محتجب نیست که درین عالم

جرمی

جذبی بر محبت فایق نشست و امری چون مودت لایق فی چه نظام
مدار کون به تودد و تالف آمده خوشا دلی که پذیرای پرتو آفتاب محبت گشته
بهار جان و عالم روح را از ظلمت وحشت بر دارد لله الحمد که این شیوه
رضیه و شیمه مرضیه ازآبا و اکتسابا میانه این دو سلسله علیه استقرار یافته
صیت اتحاد و آوازه وداد چون بوی صبا و فروغ ذکا در بسیط
غبرا فایح و لایح گشته مسرت افزای خواطر نیکخواهان عاقبت
اندیش و حقیقت گزینان وفاکیش گردید و بنابر اقتضای وحدت حقیقی
و تالف ازلی که میانه این اخلاص شعار و آن برادر نامدار کامکار رتبه استحکام
یافته مصرع اندر غلطم که من توام یا تو منی توافق صورت و معنی بحدی
انجامید که دوئی و جدائی را در دنیی و عقبی گنجائی نماند ظهور این معنی
طلوع از دوستی سر سبزی گرفته غنچه آرزو نه انچنان شکفتن آغاز کرد
که عندلیب جان مشتاق و مرغ روح گشته الاشتیاق بهزار دستان
از عهده شکر بعضی از آن بیرون تواند آمد خواهش ضمیر محبت تخمیر آنست
که من بعد یکی از طرز دانان بساط عزت پیوسته جلیس مجلس انس باشد
چون رفعت پناه عزت دستگاه محمد حسین چلبی که سر اوراق ادب و اخلاص

آن آستان ارتباط داده بوفور عقل و کیاست متصف و از طرز خدمت
سلاطین واقفست اوضاع او پسندیده خاطر اشرف افتاده از جناب عالی
بانجام بعضی مهام که بناخیر افتاده بامور بخدمات دیگر متصدی بود شایسته
این امر دانسته چند روز توقف فرموده بنابر آنکه جمیع ممالک و بلاد
مخلص طفیل ملازمان عالیست و تکلفات رسمی بالکلیه مقصود نیست اورا الیه
را که مرد آگاه و مزاجدان بادشاه عالیجاه است مقرر نموده ایم که هرچه در
سرکار محبت پیرا باشد با امتعه و اجناس این ولایت بنظر درآورد که
آنچه پسند خاطر اقدس و انور باشد فرستاده شود بعد از آنکه خدمات
حسب دلخواه بتقدیم رسید اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند
که جهت فیصل مهمات آنحضرت درین ولایت باشد والا شخصی دیگر که
قابل این خدمت باشد تعیین فرمایند تسفارسی کم در باب خریداری جواهر
نفیسه خصوصا چند قطعه لعلی که درین دودمان بود و یکی از آنها باسم سامی
آبا و اجداد آن والا نژاد مزین است بموجب وقف نامه عی بسرکار مقدس
نجف اشرف تعلق گرفته بجلی مذکور نموده بودند چشمه است آن بود
هرخدمتی که درین دیار داشته باشد از روی بی تکلفی و یکانگی بدین خیرخواه

رجوع خدمات نداشتند از عهده این کوته خدمتی بیرون می آید لعلهای
مذکور را بمصلحتهای علما و صدور از سرکار فیض آثار گرفته صندوقچه ازو [illegible]
بجهت مخلص آورده بودند که لیاقت ظرفیت آنها داشت چون صندوقچه
را که چلبی مذکور جهت سرکار آنحضرت بهم رسانیده دیده داشتم که خاطر
عاطر بخبرهای که فی الجمله غرابتی داشته باشند مایلست باوان کاردان
دادیم که ترتیب نمایند ان شاء الله تعالی بعد از اتمام با لعلها بخدمت سامی
میفرستیم چون خاطر محبت مخایر بانقطاع ابواب تکلفها متعلق است
و از انجانب استتمام رواج این التفات نشد مخلص و معتقد قدیمی
محمد رضا بیک را که در ایام صبا الی یومنا هذا مدام در ملازمت بسر برده بجهت
تحقیق اینمعنی بخدمت عالی فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده ایم
که در خدمت شریف اشرف بعرض رسانند و سعادت آثار اخلاص شعار محمد قاسم بیک
برادر چلبی مذکور را که ملازم خاصه شریفه است بواسطه سامان بعضی مهمات فرستادیم
مرجو آنکه بر خلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئی جدائی فرموده مرغوبات
خاطر خورشید مآثر را بی تکلفانه اشاره فرمایند و مشار الیه را بزودی
رخصت فرموده باعلام احوال و مکنونات ضمیر بهجت مال مسرور و خوشحال سازند

همواره بتأییدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین حال ایام دولت قاهره
و رفیق روزگار خلافت باهره باد روز یکشنبه سیزدهم شوال مطابق
هشتم آبان پیشخانه فرزند بابا خرم بعزیمت تسخیر ولایت دکن از اجمیر
برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور بطریق هراول روان شده رایات
جلال نیز از عقب متوجه گردد روز شنبه نوزدهم مطابق نهم سه گهری از
روز گذشته دولتخانه همایون بر همان سمت حرکت نمود در دهم منصب
راجه سورجمل که بهمراهی شاهزاده مقرر شد از اصل و اضافه
دوهزاری ذات و سوار مشخص گشت در شب نوزدهم آبان بعادت مألوف معهود
در غسلخانه بودم بعضی از امرا و خدمتکاران و بحسب اتفاق محمد رضا بیگ
ایلچی دارای ایران هم حاضر بودند بومی بعد از گذشتن شش گهری بر بالای
بام بلندی از بامهای محل آمده نشست و بسیار کم بنظر درمی‌آمد چنانچه اکثر
مردم از تشخیص آن عاجز بودند تفنگ طلبیده بر سمتی که او را می‌نمودند
سر راست ساخته کشاد دادم تفنگ چون قضای آسمانی بدان جانور
شوم رسیده پاش پاش کرد فریاد از حاضران برخاسته بی اختیار لب
بتحسین و آفرین گشادند درهمین روز از فرستادهای برادرم شاه عباس

[illegible] رسیده

سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن نگفتن میرزا اسحق پسر کلان آن [illegible]
کشید چون این عقده در خاطر گره کرده بود این معنی از وی پرسیدم
چنین اظهار نمود که اگر در همه روزها گفتن او از قوت بفعل نمی آمد البته
او قصه شاهنشاهی می کرد چون این مقدمه از آثار و علامات تربیت و سلوک او ظاهر
گشت شاه پسندید سخن نگفتن او نمودند منصب میرزا حسین ولد میرزا رستم
در همین روزها از اصل و اضافه بهزاری ذات و سیصد سوار مشخص شد و بمنصب
معتمد خان که هم بخدمت بخشی گری لشکری که بهمراهی بابا خرم مقرر بود تعیین یافته
بود بهزاری ذات و دویست و پنجاه سوار قرار یافت روز جمعه تسلیم ساعت رخصت
بابا خرم بود آخرهای این روز در دیوانخانه خاص و عام خلاصه مردم خود را
مکمل و مسلح سوار بیرون دروازه از نظر گذرانید عنایاتی نمایان که بفرزند
مذکور واقع شد خطاب شاهی که جزو اسم او گردانیده فرمودم که او را
من بعد شاه سلطان خرم می گفته باشند و خلعت و چارقب مرصع
که اطراف دامن و گریبان به مروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی
با زین مرصع و یک اسپ ترکی و فیل خاصه مسمی به [illegible] نام و رته طرز [illegible]
انگریزی که بران نشسته متوجه گردد و شمشیر مرصع با پرتله اول که در فتح

احمدنگر بدست افتاده بود بسیار بر دلها می نشست بهورا و خنجر مرصع
بدو مرحمت نمودم و باستعداد تمام متوجه گشت امید از کرم واجب تعالی
آنست که درین خدمت فتح رو گردد و بهریک از امرا و منصبداران بقدر
حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شد شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده
بعبدالله خان بهادر فیروز جنگ مرحمت نمودم چون دیانتخان بهمراهی شاهزاده
تعیین یافته بود خدمت عرض مکرر بخواجه قاسم فتح خانی فرمودم پیش
ازین جمعی از دزدان بخزانه از خزاین پادشاهی که در حوالی چبوتره
کوتوالی بود نقب زده مبلغی برآورده بردند بعد از چند روز هفت نفر
از آن جماعه با سردار آنها که نول نام داشت بدست افتادند پاره از آن زرها نیز
پیدا شد بخاطر رسید که چون مصدر این قسم دلیری شده اند اینها را
بسیاستهای عظیم باید رسانید هر یک را بسیاستهای خاص رسانیدند
نول را که سردار همه ها بود فرمودم که در پای فیل اندازند بعرض رسانید اگر حکم شود
من بفیل جنگ کنم فرمودم که در ملبس همچنین با فیل بدمستی حاضر ساختند
چند مرتبه فیل او را انداخت و در هر مرتبه آن متهور بیباک بالا آمده آن سیاهیها
رفیقان خود را دید و مشاهده کرده بود پای خود قایم ساخته همانطور

قوی دل

قوی دل مردانه خنجر را بکمر طوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل از حمله کردن
بجانب او باز ایستاد چون این دلیری و مردانگی ازو مشاهده فرمودم
که از احوال او باخبر باشند بعد از اندک مدتی بمقتضای بدذاتی و دون
طبعی هوای جا و مقام خود داده گریخت اسمعیل بغایت بر خاطر گران
آمد بجاگیرداران آن ناحیه فرمان فرمودم که تفحص نموده او را بدست آورده
بحسب اتفاق دیگر باره گرفتار گشت در شهر سیه فرمودم که آن ناسپاس
قدرناشناس را از حلق کشند مضمون گفته شیخ مصلح الدین سعدی
مطابق حال او آمد بیت عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود
روز دوشنبه غره ذیقعده مطابق بیست و یکم آبان بعد از آنکه دو پهر
و پنج گهری از روز مذکور گذشته بخیریت و عزیمت درست از بلده اجمیر
بر ارابه فرنگی که بچهار اسب بسته بودند سوار شده برآمدم و حکم کردم
که اکثر امرا بر ارابه سوار در ملازمت باشند و قریب به دیرا اعظم که دو کروه
با و کم بود در موضع دیورانی نزول منزل نمودم قرار داد اهل هند
آنست که اگر بسوی مشرق پادشاهان و بزرگان را حرکتی بقصد ملکگیری
واقع شود بر فیل دندان دار سوار شوند و اگر حرکت بجانب مغرب باشد

برسب بارکشی و اگر به شمالی رود بر پالکی و سنکهاسن و اگر بجانب
جنوب که دکن و برهانپور است برود که از عالم عرابه است و بهل ارابه می کشند
و مدت سه سال پنجروز کم در اجمیر توقف واقع شد معموره اجمیر را که
محل مرقد متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین است از اقلیم دوم داشته اند
هوایش قریب باعتدال است شرقی آن دار الخلافه آگره و از توابع [illegible]
وشمالی وصابی دهلی و جنوبی آن صوبه گجرات است و مغرب آن ملتان
و دیپالپور بوم این ولایت همه ریگستان است آب بدشواری از زمین بر
می آید و مدار کشت کار این صوبه بر زمین ابر فرو ریختن باران است
زمستانش اعتدال تمام دارد و تابستانش از آگره ملایم تر است از صوبه
هشتاد و شش هزار و هفتصد سوار و سه لک و چهل و هفت هزار پیاده راجپوت
هنگام کارزار بر می آید درین معموره دو تال کلان واقع است یکی را بیسل
تال و دیگری را آناساگر می گویند بیسل تال خراب است و بندش شکسته درینولا حکم
نمودم که آنرا ببندند و آناساگر درین مدت مدید که رایات جلال درین
مقام نزول اجلال داشت همیشه پر آب و مملو بود و تال اندکوت نیم کروه دور
و نیم طناب است در هنگام توقف نه مرتبه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار

شرف استسعاد یافتم و یازده مرتبه بتماشای تال سکر متوجه گشتم و
وسی و هشت مرتبه بچشمه لوزکت واقع شد پنجاه مرتبه بقصد
شکار شیر وغیره سواری نمودم پانزده قلاده شیر و یک قلاده چیته
و یک قلاده سیه گوش و پنجاه راس نیله گاو و سی و سه راس
گوزن و نود راس آهو و هشتاد راس خوک و سیصد و چهل قطعه مرغابی
شکار کردم در منزل دیورائی هفت روز مقام شد درین مقام هیچ
نیله و دوازده قطعه مرغابی شکار گشت در بیست و نهم از دیورائی
کوچ نموده بمواضع وابسته والی که از دیورائی تا اینجا دو کروه و یک و نیم
پاو بود نزول اجلال واقع شد فیلی درین روز بمعتمد خان مرحمت کردم
سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد درین روزها یک نیله شکار شد
و دو دست باز خاصه بجهت بابا خرم فرستادم در سیوم آذر از
موضع مذکور کوچ واقع شده بموضع نادیل که دو کروه و یک پاو بود
نزول اجلال روی داد در اثنای راه شش قطعه مرغابی وغیره شکار
کرده شد در چهارم یک و نیم کروه راه رفته حوالی امشر که تعلق بنور جهان بیگم
دارد محل نزول جاه و جلال شد هشت روز درین منزل مقام روی داد

میر ترکی از تغییر خدمت کار خان بهداول فرمودم روز پنجم از روزهای
مذکور هفت آهو و یک قطعه کلنک و پانزده ماهی شکار شد روز
دیگر حکیم ننکه والد کنور کرن اسپ و خلعت یافته بوطن خود مرخص گشت
ببلبسو داس اسپ شفقت شد یک زنجیر فیل به الهداد خان افغان عنایت
شد در همین روز یک کوتران و سه آهو و بیست و هفت ماهی و دو مرغابی
شکار کردم خبر فوت راجه سیام سنکه که از تعینات لشکر بنکش بود
هم درین روزها شنیده شد روز هفتم سه آهو و پنج مرغابی و یک
فیلماغ شکار کردید روز پنجشنبه و شب جمعه چون رامسر جاگیر نورجهان بیگم
بود مجلس جشن و مهمانی ترتیب یافت و از جواهر و مرصع آلات و
اقمشه نفیسه و رخوت دوخته و هر جنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت
وشب اطراف و میان تال آنرا که بغایت وسیع افتاده چراغان نموده
بودند بسیار مجلس خوبی ترتیب یافته بود تا آخر روز پنجشنبه مذکور امرا
را نیز طلبداشته حکم پیاله داکثر شد ها نمودم در سفرهای خشکی هر هفته چند
منزل کشتی همراه اردوی ظفر قرین می شد که ملاحان آنها را بار اینها
می کرد اند روز دیگر این مجلس یک تنها نشسته متوجه شکار ماهی شدم

باندک مدتی دو بیست هشت ماهی بیکدام درآمد که نصف آن از قسم ماهی
همین رو هو بوی سهالو دست در حضور خود بصیدهای قسمت نمودم در سیزدهم
اذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکار کنان بموضع
ملوده جاو منزل اردوی کیهان پوی کشت روز دیگر در همین منزل مقام
فرمودم شانزدهم سه کروه راه رفته موضع سهال محل نزول
اجلال گردید هفدهم کوچ شد دو کروه و پایی قطع نموده شد درین
روز فیلی بمحمد رضا بیک ایلچی دارای ایران عنایت شد موضع حوسه
محل سرادقات عظمت و اجلال و اقبال کشت روز بست کوچ نموده منزل
موضع دبوکام بود مسافت سه کروه را شکار کنان قطع شد دو روز
درین منزل مقام افتاد و اواخرهای هر روز بقصد شکاری رفته داد
درین منزل امری عجیب مشاهده کشت پیش از آنکه رایات عالیات
بدین منزل و مقام رسد خواجه سرای بکنار تال عظمی که درین موضع
واقعست میرسد دو بچه سارس را که از عالم کلنگ جانوریست می کرد
تیکه بمنزل مذکور نزول افتاد و سارس کلان فریادکنان در حوالی
که بر لب همین تال زده بود دو ظاهر شدند چنانچه کسی نظمی داشته باشد

بی وحشت و دهشت آغاز فریاد و فغان نمودند بخاطر رسید.
که البته بآنها ستمی رسیده است و بیشتر آنست که بچه ایشانرا گرفته باشند
بعد از تفحص خواجه سرایی که بچهای سارس را گرفته بود آورده بنظر گذرانید
چون سارسها فریاد و آواز این بچهارا شنیدند بی تابانه خود را بر
آنها انداختند و بگمان آنکه شاید طعمه باینها نرسیده باشد هر یک ازین
دو سارس دانه در دهن آن بچها می نهادند و انواع غمخوارگی می کردند
آن دو بچه را در میان گرفته بال افشان و شوق کنان بآشیانه خود متوجه
گشتند و بیست و دوم کوچ نموده سه کروه و سه پاو قطع کرده موضع بهانو
محل نزول اجلال گردید دو روز درین منزل گردید و هر روز به شکار سواری
دست داد و بیست و ششم رایات جلال در حرکت آمد و ظاهر موضع کاکل
محل بعد از قطع دو کروه منزل و مقام شد بیست و هفتم منصب بدیع
الزمان ولد میرزا شاهرخ از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات
و هفتصد و پنجاه سوار مقرر شد و در بیست و نهم کوچ شد دو کروه و
سه پاو قطع نموده موضع لاسه که در نزدیکی پرگنه تودا است محل اقامت گشت
این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که لوازم آن بجای آورند از تاریخ

بماند الاحمد

بر آمدن اجمیر تا آخر ماه مذکور که سی ام آذر باشد شصت و هفت نیلگاو
و هفت راس گاو و آهو و غیره و سی و هفت قطعه مرغابی و غیره
آن شکار خاصه شده بود دوم دی ماه از لاسه کوچ واقع شد و سه
کروه و ده جریب شکارکنان قطع نموده حوالی موضع کانره مقام گردید
در چهارم کوچ شده سه کروه و یک پاو رفته موضع مورتهه منزل
گردید ششم چهار نیم کروه قطع نموده در ظاهر موضع بردرا نزول واقع
شد در هفتم که مقام بود پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قطعه قغلداغ
شکار گشت روز دیگر هم مقام دست داد در این روز بیست و هفت مرغابی
صید گردید روز نهم کوچ واقع شد و چهار کروه و نیم پاو شکارکنان
و صید افگنان منزل خوشتال فرود آمدم در این منزل عرضه داشت
معتمدخان رسید که چون حوالی ولایت رانا محل نزول شاهزاده خورم گردید
با آنکه قرار داد نه این بود صیت و صلابت افواج قاهره و تزلزل در ارکان
ضروریات انداخته در منزل اودیپور که سرحد جاگیر او بود آمده ملازمت نمود
و جمیع شرایط و آداب بندگی به اینجا آورده دقیقه فرو گذاشت نکرد
سلطان خورم مراعات خاطر او نموده خلعت چارقب و شمشیر مرصع و کپوه مرصع

و اسب عراقی و ترکی و فیل او را خوشدل ساخته او را بعزت تمام
مرخص ساخت و فرزندان و نزدیکان او را نیز بخلعت نواخت و ارمغانی که او
پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسب و خوانچه جواهر و مرصع آلات
بود دو سه راس گرفته تتمه را باو باز دادند و قرار یافت که پسر کلان در
یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب بابا خرم بوده باشد در دهم پسران
راجه بیرسام سنگه از جاگیر و وطن خود آمده در حوالی منتهور ملازمت نمودند
سه زنجیر فیل و نه راس اسپ پیشکش گذرانیدند و هر یک فراخور حالت خود
بمنصب افزایش یافت و چون حوالی قلعه مندو محل نزول رایات جلال
گشت بندیانی که در آن قلعه مقید بودند چیزی از آن داشتم در این منزل
دو روز مقام افتاد هر روز به شکار سواری [illegible] و بیست قطعه
مرغابی و قفلاغ شکار شد دوازدهم کوچ نموده بعد از قطع چهار گروه
موضع کوتله نزول گردید در اثنای راه چهار قطعه مرغابی و یک آهو شکار کردم
چهاردهم سه گروه و سه پا و راه در نوردیده حوالی موضع آلمتوره منزل
گشت و یک [illegible] نیله گاو و دوازده قطعه کلنگ و مرغابی وغیره در اثنای
راه شکار شد در همین تاریخ آقا افضل که به نیابت اعتماد الدوله حکومت

لاهور معین [illegible]

لاهور معین است بخطاب فاضلخانی سربلند گردید و درین منزل دولتخانهٔ
همایون را بر کنار تالابی ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت
داشت بنا بر خوبی منزل دو روز مقام اتفاق افتاد و آخرهای روز به شکار
مرغابی توجه نمودم سیر خورد جهانیجان بهره ور تمام در نیم منزل از قلعه
رنتهنبور که جاگیر مدار اوست آمده ملازمت نمود و دو زنجیر فیل آورده بود هر دو
داخل فیلان خاصه شد صفی میر امانتخانی را که بخطاب خانی و اضافه
منصب سرافراز ساخته بخشیگری و واقعه نویسی گجرات ساختم هفدهم و چهار
نیم کروه در نوردیده موضع لبانه محل اقامت گشت در روز مقام یک قطعه
مرغابی و بیست و سه قطعه دراج شکار شد چون لشکر خان بجهت
ناسازی که میان او و خانزمان رو داده بود بدرگاه طلب نموده بود درین منزل
عابد خان را بجای او بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی تعین نموده شد
نوزدهم کوچ روی داده دو کروه و یک پاو قطع نموده گرانه که بر کنار آب
چنبل واقع است محل نزول گردید بنا بر خوبی جا و لطافت آب و هوا
سه روز بر کشتی سوار شده به شکار مرغابی و سیر گشت دریای
مذکور توجه واقع شد در بیست و سیوم کوچ اتفاق افتاد چهار و نیم کروه

شکارکنان قطع نموده موضع سلطانپور وحید مابه محل نزول اردوی
ظفرقرین گشت روز مقام میران صدر جهان چهار هزار روپیه داده بجای و مقام
او که بجاگیر تنخواه مقرر بود درخصد نمودم و هزار روپیه دیگر به شیخ پیر مرحمت شد
در بیست و پنجم کوچ در داد و سه کروه و نیم پاو شکارکنان قطع کرده
موضع نایسور محل نزول گردید بنابر ضابطه مقرر یک مقام و یک کوچ
روز بیست و هفتم کوچ فرمودم چهار کروه و یک و نیم پاو شکارکنان در نوردیده
موضع چاررود منزل و مقام گردید دو روز درین منزل توقف افتاد
درین ماه دی چهارصد و شانزده قطعه جانور شکار شده بود و هفت
دراج و یکصد و نود قتقلاغ و یکقطعه سارس و هشت قطعه کلنگ و یکصد
و هژده مرغابی و یک خرگوش غره بهمن مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶
با محل در کشتی نشسته متوجه منزل پیش شدم تا کبری از زور باده
در حوالی موضع روپاهره که محل اقامت بود رسیده شد تا چهار کروه و پانزده
جریب راه قطع کرده شد و پنجقطعه دراج شکار کردم در همین ایام به بیست و یک کس
از امرای تعینات دکن خلعت زمستانی بدست لچکنه فرستاده شد
دوازده هزار روپیه مقرر گشت که از امرای مذکور تنکانه خلعت بگیرد

این هزار

این منزل طراوت و لطافت تمام داشت روز سیوم کوچ شد و باز
بدستور روز پیش بر کشتی سوار شده بعد از قطع دو کروه و یک و نیم
پاو ظاهر موضع کاوا تهاس محل اردوی ظفر قرین گشت در اثنای
راه که شکارکنان می‌آمدم دراجی بر بیخ در بوته افتاد پس از آن تفحص بسیار
نموده شد یکی از قراولان را امر کردم که اطراف آن بوته را قبل نموده
دراج را بدست آورده خود بکناره شدم و در اثنا دراجی دیگر بر جاست
آنرا باز گیرانیدم مقارن آن وقت اول آمد آن دراج آورده بنظر
درآیند فرمودم که باز را با این دراج را که باز گیرانیده ایم جدا جدا نه ثابت
نگاه دارند تا دیده شود این حکم بمیرشکار یا از راه همین دراج سیر کرده بود
بعد از ساعتی معروض داشت که اگر دراج نمی‌گشتم می‌مرد فرمودم که حستن با
بکشند چون تیغ بر حلق او نهاد اندک حرکتی از زیر تیغ خود را خلاص
نموده به پرواز درآمد بعد از آنکه از کشتی بیرون سوار شدم ناگاه کنجشکی
از آسیب باد بر پکان تیری که یکی از قراولان در دست داشت در حلق او فرو رفت
خود را زود در ساعت افتاده جان داد ازین نکتها زمانه حیرت و تعجب نمودم
اینجا تا [illegible] وقت تا رسیده را حفظ نموده در اندک زمانی از [illegible] مخاطره

چنانش خلاصی داد و اینجا کنجشک اجل رسیده را اینچنین به پیکان
تقدیر در پنجه هلاک اسیر گردانید بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد
رگی تا نخواهد خدای امرای کابل نیز خلعت زمستانی بدست ایساول
فرستاده شد بواسطه نزاهت جا و خوبی آب و هوا دو روز در همین منزل مقام
افتاد درین روزها خبر فوت دادعلی میدانی رسید از کابل رسیدان
او را بمناصب سرافراز ساختم بر منصب او لشکر حسب الالتماس ابراهیم خان
پانصدی ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ وقوع یافت و چهار کروه
و یک نیم پاو از دره که بچاندی بکهاتی چاند اشتهار است گذشته
موضع املی محل نزول اردوی اعلی گردید این دره بغایت سبز و خرم
و خوش در حیطه نظر در آمد تا این منازل خوب بود نور جهان بیگم قرقره
اینجا به بندوق زد که تا حال باین کلانی و خوش رنگی دیده نشده بود فرمودم
وزن نمودند نوزده توله و پنجماشه بوزن در آمد موضع مذکور ابتدای ولایت
مالوه است و مالوه از اقلیم دوم است درازی این صوبه از پایان ولایت گرهه
تا ولایت بانسواله دویست و چهل و پنج کروه میشود و پهنایش از پرگنه
چندیری تا پرگنه ندربار دویست و سی کروه و شرقی او ولایت

باندهو

باندهو و شمال برور جنوبی ولایت بگلانه غربی صوبه گجرات و اجمیر
بسیار ولایت پرآب و خوش هواست پنج دریا بغیر از نهرها و جویها
و چشمها درو جاریست کهودی و سپهره و کالی و سند و نربدا و هوایش
باعتدال نزدیک است زمین این ولایت نسبت باطراف پاره بلند است
در قصبه دهار که از جاهای مقرر مالوه است تاک در سالی دو مرتبه انگور میدهد
در اول حوت و در ابتدای اسد اما در حوت انگورش شیرین تر است
کشاورز و محترفه اش بی صلاح نمیباشد بست و چهار کرور و نود لک
دام جمع این ولایت است در وقت کار نه هزار و سیصد و چند نفر سوار
و چهار لک و هفتاد هزار و سیصد پیاده با یکصد زنجیر فیل ازین ولایت
بر می آید هشتم سه کروه و دو نیم پاو قطع نموده حوالی خیرآباد منزل
و مقام گردید در اثنای راه چهارده قطعه نیلگاو و سه قطعه کاروانک شکار
شد و نهم سه کروه شکار کنان در نوردیده حوالی موضع سداره محل
نزول گردید و یازدهم که مقام بود آخر روز به شکار رفته نیلگاوی را
به بندوق زدم دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یک پاو ظاهر موضع
بچهاری منزل گشت در همین روزها رانا امر سنگه چند سبد انجیر

فرستاده بود الحق که میوه خوشیست و تا غایت من انجیر هند باین لطافت
ندیده بودم اما کمتر میتوان خورد در پیش من چهار ده هم کوچ دست داده چهار
گروه و یک ونیم پاو قطع نموده موضع پیلی محل اقامت گردید راجه جاسا که
از زمینداران معتبر این حدود است دو روز پیشتر فیل پیشکش فرستاده بود
از نظر گذشت و در همین منزل خربزه بسیاری از کاریز که در نواحی
هرات واقع است آوردند خان عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود مجملا
باین فراوانی در سالها پیش نیاورده بودند در یک خوان چندین قسم
میوه حاضر آوردند خربزه کاریز خربزه بدخشان و کابل و انگور سمرقند
و کابل و انار شیرین یزد و می خوش فراه و ناشپاتی بدخشان و سیب سمرقند
و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابل است و انناس که از میوه های
نادر فرنگ است در اگره بوته آنرا نشانده بودند هر سال چندین هزار در
باغات اگره متعلق بخالصه شریفه بهم میرسد و کوله که در شکل و اندام
خوردتر از نارنج است و چاشنی آن بسیار شیرین تر است در صوبه بنگاله خوب میشود
شکر این نعمت بکدام زبان ادا توان کرد والد بزرگوارم را بمیوه ها میل تمام بود
به تخصیص به خربزه و انار و انگور چون در عهد دولت ایشان خربزه کاریز که

قدرے علی خربزه و انار یزد که مشهور و معروف عالم است و انگور سمرقند به
هندوستان نیاورده بودند هرگاه این میوه ها بنظر در می آید تاسف روی
میدهد که کاش این میوه ها در آن عهد و ایام می آمد تا ادراک لذت آن میسر می بود
در پانزدهم که روز مقام بود خبر فوت جهت علی ولد فرید و تنخان بیلاس که از
امرازادهای معتبر این الوس بود شنیده شد روز شانزدهم کوچ
داد چهار کروه و نیم یا قطع نموده حوالی موضع کری محل نزول اردوی
فلک شکوه گردید در اثنای راه قراولان خبر آوردند که ببرے درین نواحی
هست بقصد شکار او متوجه گشتم و بیابی بندوق کار او تمام ساختم چون
دلاوری و مردانگی شیر و ببر قرار داده است خواستم که احشای آن
او را ملاحظه نمایم بعد از برآوردن ظاهر شد که بخلاف حیوانات دیگر
که زهره آنها در خارج جگر واقعست زهره شیر و ببر در درون جگر جا دارد
بخاطر رسید که دلاوری شیر و ببر ازین ممر خواهد بود و بعد هم بعد از قطع
دو کروه و سه نیم پاو موضع امرا منزل گشت در نوزدهم که مقام بود بقصد
شکار سوار شدم بعد از قطع دو کروه موضع بنظر در آمد در غایت لطافت
و نزاهت و فیض بصید درخت انبه در یک باغ انبه مشاهده گشت که باین لطافتی

دوستبری و جرمی درختانه کم دیده شده بود در همین باغ درختی بنظر در آمد در غایت عظمت و کلانی فرمودم که طول و عرض و بلندی آن را
بگز در آورند بلندی آن از زمین تا سر شاخ هفتاد و چهار درع و دور تنهٔ
آن چهل و چهار درع و نیم پهنای آن یکصد و هفتاد و پنج گز و نیم بگز در آمد
چون غرابت تمام داشت نوشته شد روز بیستم کوچ دست داد در اثنای
راه نیله گاوی بتفنگ زده شد روز بیست و یکم مقام بود آخرهای روز بقصد
شکار سوار شده بودم بعد از معاودت بخانه اعتماد الدوله که بجهت جشن
خوید خضر که آنرا خضری می گویند آمدم و تا یک پهر شب در آنجا بسر
برده طعام میل نموده بدولتسرای همایون مراجعت اتفاق افتاد درین روز
اعتماد الدوله را بنسبت محرمیت نواخته مقیمان حرم سرای عزت فرمودم
که از وی روی نپوشند و بدین عنایت والا او را سربلند جاوید ساختم بیست
و دوم حکم کوچ شد و سه کروه و نیم راه قطع نموده موضع بوکهری محل
اقامت گردید در اثنای راه دو نیله گاو شکار شد روز بیست و سوم
نیز که مقام بود یک نیله گاو به بندوق زدم بیست و چهارم بعد از قطع یک کروه
ظاهر موضع کاستم کهره منزل گشت در اثنای راه جانوری سفیدی شکار شد

که از غایت کوتاه

که از عالم کوتاه پاچه بود غالباً چهار شاخ داشت دو شاخ که بمحاذی
دنباله چشم او واقع بود دو انگشت بلندی داشت و دو شاخ دیگر
بفاصله چهار انگشت که بجانب قفا بود چهار انگشت بلندی داشت اهل هند
این جانور را دودهار میگویند و مقرر است که نر آن چهار شاخ میدارد و چنین
مذکور میشد که نوع آهو زهره ندارد چون احشای وی را ملاحظه کردند
زهره ظاهر شد معلوم گردید که این سخن اصلی نداشته است روز
بیست و پنجم که مقام بود آخر آن روز بشکار سواری دست داد یک نیلگاو
ماده به بندوق زدم بخوی برادرزاده قلیچ خان را که بمنصب هزاری ذات
و هفتصد سوار سرافراز گردید در صوبه اوده جاگیر داشت دو هزاری ذات
و هزار و دویست سوار ساخته بخطاب قلیچ خانی سربلند گردانیده بصوبه
بنگاله تعیین نمودم بیست و ششم کوچ واقع شد و چهار کروه و پاو قطع
مسافت نموده قاصیان که در نواحی اجین واقع است منزل شد درختانی که
در این منزل بسیاری گل کرده بود دایره بر کنار آبی ایستاده نموده جای دلنشین
ترتیب داده بودند بهار ولد عربخان در این منزل بسعادت آستانبوس رسید آن مستعد را
بعد از فوت پدر نواحی قلعه و ولایت چاپور که جا و مقام پدران او بود

مرحمت نمودم چون خورد سال بود مادرش او را از بعضی قبایح منع می‌کرد
آن بدگوهر ناخلف با چندی از ملازمان خود شبی بدرون خانه درآمده آن
مریم صفت مادر حقیقی خود را بدست خود می‌کشد آنچه بمن رسید حکم نمودم
که او را حاضر ساختند و بعد از آنکه گناه او بثبوت رسید فرمودم
که بیاسا رسانیدند درین منزل درختی بنظر درآمد که اندام و وضع
غرابتی داشت اصل این درخت یک تنه دارد چون شش گز بالا رفته دو شاخ شده
یک شاخ آن ده گز و شاخ دیگر نه گز و نیم فاصله میان هر دو شاخ چهار و نیم
گز از زمین تا جایی که شاخ و برگ برآمده از طرف شاخ کلان یازده گز و از
طرف شاخ دیگر یازده گز و از جایی که شاخ و برگ سبز شده تا سر درخت دو و نیم
گز دور آن دو گز و یکپاو فرمودم که چبوتره به بلندی سه گز دور آن بستند
چون در نهایت راستی و موزونی بود مصوران را فرمودم که در مجلس جهانگیرنامه
شبیه آنرا بکشند بیست و هفتم کوچ شد دو کروه و نیم راه و در
ظاهر موضع هنده اول نزول واقع گردید در اثنای راه یک نیله گاو شکار شد
بیست و هشتم دو کروه راه قطع نموده منزل کالیاده محل نزول گشت عمارت
از بناهای ناصرالدین بن سلطان غیاث الدین سلطان محمد خلجی که حاکم مالوه بود

او در ایام حکومت خود در حوالی اجین که از شهرهای مشهور و معروف
صوبه مالوه است ساخته میگویند که حرارت بر طبیعت او غالب بود
چنانچه درمیان آب میبرد این عمارات را درمیان رودخانه برآورده
و آب این رود را بتقسیم نموده جویها ترتیب داده است و در اطراف
و جوانب و بیرون و اندرون این عمارات آب مذکور درآورده و در صفهای خورد
خورد و کلان مناسب جا و مقام سر انجام نموده بسیار دلنشین
و فرح انگیز جائیست و از عمارات کهنه و منازل مقرر هندوستان است
بیش از آنکه این منزل نزول کرده معماران فرستاده فرمودم
که آنجا را از سر نو صفا دهند سه روز بجهت خوبی و لطافت در منزل
مقام شد نجاعفان از جاگیر خود درهمین جا آمده ملازمت کرد اوجین
از شهرهای قدیم است و از هفت معبد مقرر بود راجه بکرماجیت
که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان او نموده درین شهر و ولایت
می بوده از رصد او تا حال که هزار و بیست و شش هجری و یازده سال از
جلوس منست یکهزار و سیصد و هشتاد و پنج سال گذشته بود و مدار استخراج
منجمان هند بدین رصد است این شهر بر کنار آب سپرا واقع است

اعتقاد هندوان اینست که در سال کتابی بی تعین وقت آب این دریا
شیر می گردد و در زمان والد بزرگوارم در وقتی که شیخ ابو الفضل بجهت
اصلاح احوال برادرم شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مذکور عرضه
داشت نموده بود که جمعی کثیر از هندو و مسلمان گواهی دادند قبل
ازین این آب شیر شده بود چنانچه مردمی که در آن سنت آب از آن
دریا برداشته بودند صباح ظروف آنها پر شیر بود چون این سخن تواتر
تمام داشت بنابر آن نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمیکند تحقیق این
سخن را العلم عند الله تاریخ دوم اسفندارمز از منزل کالیاده بر کشتی سوار
شده متوجه منزل پیش شدم مکرر شنیده بودم که سناسی مرتاضی
جدروپ نام چندین سال است که نزدیک معموره اوجین در گوشه صحرای
از آبادانی دور متوجه و مشغول پرستش معبود حقیقی است خواهش صحبت او
بسیار داشتم وقتی که در دار الخلافه آگره بودم میخواستم که او را طلبیده
ببینم غایتا ملاحظه تضییع اوقات او کرده نطلبیدم چون بحوالی شهر مذکور
رسیده شد از کشتی بر آمده نیم کروه پیاده بدیدن او متوجه گشتم
جائی که بودن خود اختیار نموده سوراخی است که در میان پشته دروازه

اول آن محرا

اول آن محرابی شکل افتاده بطول یک گز و به عرض ده گز و فاصله
ازین دروازه تا سوراخی که اصل نشیمنگاه اوست دو گز و پنج گره طول
و پانزده گز و یک پا عرض دارد و ارتفاع از زمین تا سقف یک گز
و سه گره و سوراخی که بدرون آن نشیمن جای درمی آید طولش پنج و نیم گره
و عرضش سه و نیم گره است شخصی ضعیف جثه بصد تشویش بدرون
آن تواند درآمد عرض و طول آن سوراخ همین مقدار بوده نه بوریای دارد
و نه کاهی بطریق درویشان دیگر که در ته زمستان و هوای سرد یا فرش
آنکه برهنه محض است و جز پارچه لنته که پیش و پس خود را پوشیده لباسی
ندارد هرگز آتش هم نمی افروزد چنانچه ملای روم از زبان نظم در
آورده بیت پوشش ما روز تاب آفتاب شب نهالی و لحیف از ماهتاب
در آبی که نزدیک محل بودن اوست هر روز دو بار رفته غسل می کند
روزی یکبار بدرون معموره اجین درمی آید و بخانه سه نفر برهمن که از
جمله هفت نفر که اختیار کرده اوست و صاحب زن و فرزند ند و اعتقاد
بدرویشی و قناعت با نها درآمده پنج لقمه از خوردنی که آنها بجهة خوردن
خود ترتیب داده اند بطریق گدائی بر کف دست گرفته بی خائیدن فرو میبرد

تا ذایقهٔ ادراک لذت آن نکته شکر طلبانه درین سه خانهٔ مضیقی روی
نداده باشد و ولادتش واقع نگشته و زن حایض در آن خانه نباشد
طریق زیست و زندگانی او برین نهجست که نوشته شد خواهان ملاقات
مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته مردم بدیدن او میروند خالی از
دانشی نیست علم بیدانت را که علم تصوف باشد خوب ورزیده تا شش گری
با او صحبت داشتم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه خیلی در من اثر
کرد و او را هم صحبت من در افتاد در حالتی که والد بزرگوارم قلعهٔ آسیر و ولایت
خاندیس را فتح نموده متوجه دار الخلافه آگره بودند در همین جا مقام
او را دیده بود و همیشه خوب یاد می کردند رایان هندی برای زیست و زندگانی
طایفه برهمن که اشرف طوایف هنود اند چهار روش قرار داده اند و مدت
عمر چهار قسم ساخته اند این چهار طور را چهار آشرم می گویند و تکلیف برای او مینت
بعد از آنکه پسر بهشت سالگی رسیده مجلس زینت داده برهمنان را جمع
ساخته رسنی از گاه مونج که آنرا مونجی گویند بدرازی دو گز و یک پا
می بافند و دعاها و افسونها بران خوانده و سه گره بنام سه تن از پاک
استادانی که بآنها اعتقاد دارند بران زده در میان او می بندند و زناری

از ریسمان خام تافته حمایل وار بر دوش راست او می اندازند و چوبی دراز
یک گز و کسری بجهت محفوظ داشتن خود از آسیب موذیان قطع فی
از منش بخفته انگوردان بدست او داده او را به برهمن دانایی بسپارند
تا دوازده سال در خانه بسر برده بخواندن بید که آنرا کتاب الهی اعتقاد دارند
مشغولی نماید و این روزها او را برهمچاری خوانند درین مدت می باید
که مطلق گرد لذات جسمانی نگردد چون نیمه روز بگذرد بر همین طریق
گدایی بخانه دیگر رفته آنچه باو دهند نزد استاد آورده برخصت
او تناول نماید از پوشش غیر لنگی که ستر عورت کند و دو پاره کرباس
دیگر که بر دوش اندازد چیزی دیگر اختیار ننماید اینحالت را برهمچرج گویند
یعنی مشغول کتاب الهی بعد از گذشتن مدت مذکور برخصت استاد
و پدر کدخدا شود درین وقت او را رخصت است که جمیع لذت
حواس پنجگانه خود را بهره مند گرداند تا وقتی که او را فرزندی بهم رسد
که سنش بشانزده سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزندی نشود
تا سن چهل و هشت سالگی در لباس تعلق بسر برد این ایام را گرهست خوانند
یعنی صاحب منزل آنگاه از خویشان و اقربا و بیگانه و آشناها جدایی گزینند

واسباب عیش و عشرت را فروهشته از تعلق آباد کثرت بمقام تنهائی
نقل نموده در جنگل بسر برد و این حالت را بان پرست گویند یعنی سکونت
جنگل بود و چون مقرر شده است که هیچ چیز از اهل تعلق بی شرکت و حضور
زن که او را نیمه مرد گفته اند تمام نمی شود و هنوز بعضی اعمال و عبادات او را
در پیش است زن را بجنگل همراه ببرد و اگر او حامله باشد رفتن را
موقوف دارد تا وقتی که برآید و سن بچه به پنج سالگی رسد انگاه فرزند را
به پسر کلان دیگر و خویشان سپرده عزیمت خود را بفعل آورد و همچنین اگر
زن حایض باشد توقف نماید تا وقتی که پاک گردد و بعد از آن او
میانتر نماید و خود را بملاقات او آلوده نسازد و شهوات را قطع
در میان نهاده خواب کند تا دوازده سال درین مقام بسر برد و خورش
او از نباتاتی باشد که در صحراها و جنگلها خود رسته باشند و زنار
یا خود میدارد و عبادت آتش بجای می آورد و اوقات را بگرفتن
موی سر و ناخن و صلاح ریش و بروت ضایع نمیسازد چون آئینه
بروشی که مذکور گشت بانهایت رساند دیگر باره بخانه خود بیاید و زن را
بفرزندان و برادران و خویشان او سفارش نموده خود بملازمت

مرشد کامل

مرشد کامل رفته هرچه با او باشد از زنار و موی سر و غیره در حضور او در آتش
انداخته بسوزد و بگوید که هر تعلقی که داشتم حتی ریاضت و عبادت اختیار
از دل خود بیرون کردم و راه خواطر بر دل ببندد و در مراقبه حق
همیشه مشغول باشد و هیچ خبر بجز از موجود حقیقی صاحب وجود ندانند
و اگر سخن از علم کند علم بدایت باشد که حاصل آن را بابا فغانی درین بیت
بنظم در آورده بیت یک چراغیست درین خانه و از پرتو آن
هر طرف می نگرم انجمنی ساخته اند و این حالت را سرب سنیاس سناس گویند
یعنی همه را گذاشتن و صاحب این مقام را سرب سنیاسی گویند بعد از ملاقات
جدروپ بر فیل سوار شده از میان محلات اجین گذشتم و موازی
سه هزار و پانصد روپیه بزر ریزگی در گذشتن بدست راست و چپ افشاندم
و یک کروه و سه پاو راه قطع نموده بظاهر موضع داودپیرا که محل نزول
اردوی ظفر قرین بود فرود آمدم در روز سیوم که روز منگل بود
بنابر اشتیاق صحبت جدروپ بعد از نیم روز بدیدن او متوجه گشتم و تا
شش گهری بملاقات او مسرور خاطر بودم درین روز هم سخنان خوب
مذکور گشت قریب بشام داخل دولتسرای خاص گشتم روز چهارم سه کروه و یک پاو

نور دیده حوالی موضع خرواره را مخیم نزول اجلال گشت این منزل بغایت
خوش و خرم و پر درخت جایی بود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع مسافت
چار کروه و سه پاو بر کنار آب دیپالپور تهانه نزول افتاد بنابر خوبی جا
و مقام و لطافت آب در این منزل چهار روز مقام نموده شد و اخرهای
روز بر کشتی سوار شده بشکار مرغابی و دیگر جانوران آبی مشغول می نمودم
در این منزل انگور محرری احمد نگر آورده بودند اگرچه در بزرگی با انگور محرری کابل
نمی رسید اما در لطافت از آن هیچ از آن کمی نداشت منصب بدیع الزمان
ولد میرزا شاهرخ بالتماس بابا خرم بهزار و پانصد ذات و هزار سوار
مقرر گشت یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یک پاو حوالی پرگنه
دولت آباد محل اقامت گردید در دوازدهم که مقام بود بقصد شکار سواری
دست داد در موضع شیخ پور از مضافات پرگنه مذکور درخت بری بنظر آمد
در غایت بزرگی و تناوری فرمودم تنه آن هژده گز و نیم بلندی از بیخ و سر
شاخ بیست و هفت ذرع و یک پا اطراف شاخها که از تنه جدا شده سایه
گستر شده است دویست و سه ذرع و نیم شاخی که هیات دندان فیل بر آن
ظاهر ساخته اند چهل گز درازی داشت در وقتی که حضرت والد بزرگوارم از اینجا

میگذشته اند

هیکل نشسته اند شسته گروسه پا و بالا از شسته پنجی که بر زمین نهاده پنجه خود را
بطریق نشانی بر آنجا نهاده من بر شاخ پنج دیگر هشت گز بالا
فرمودم که پنجه مرا نیز نقش کنند و بجهت آنکه بمرور زمان این نقش فرسوده نگردد
صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده به همان نهانا نصب سازند
و فرمودم که بر اطراف آن چبوتره بصفائ ترتیب دهند چون در ایام شاهزادگی
بمیر ضیاء الدین قزوینی که از سادات صیفی است و در زمان
دولت من بخطاب مصطفی خانی سرفرازی یافته وعده نموده بودم
که پرگنه مالده را که از پرگنات مشهور صوبه بنگاله است بطریق التمغا
باو و فرزندان مرحمت نمایم در بیمتر این عطیه عظمی در سال او از قوت
بفعل درآمد و سیزدهم کوچ واقع شد از منزل مذکور بقصد و شکار بار
با بعضی از محلها و چندی از نزدیکان و خدمتگاران از اردو جدا شده
و بموضع چاچلپور متوجه گشتم اردو در حوالی لعلچه فرود آمد و تا در منزل
سانکور منزل فرموده‌ام از خوبی و لطافت این موضع چه نویسد درخت انبه
بسیاری زمینها سبز و خرم محیلا در منزل بنا بر سبزی و خرمی جا
سه روز مقام شد و این موضع از تغیر کیسو بکمال الخان قراول مرحمت نمودم

و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را کلانپور میگفته باشند در
همین منزل شب شیورات واقع شد جوکی بسیار جمع آمده بودند
لوازم این شب بتفصل آمد بسیاد با ایشان طایفه صحبت داشته شد درین روزها
شنیده کالو نکار منود م خبر رسید راجه را بحار رسید او را
لشکری که بر سر قلعه کانگره تعین بود معین ساخته بودم چون بعرض رسید
می شنود که سنکرام که یکی از زمینداران کوهستان است جا
و مقام او آمده بعضی از ولایات او را متصرف در آورده است و دفع
او را اولی داشته بر سر او متوجه میشود چون سنکرام مذکور را قوت مقاومت
با او نبود ولایات متصرف شده را می گذارد و بکوه‌های صعب
و محکمهای جنگل پناه می برد راجه از سر در پی او نهاده بهمان
محکمهای در می آید و از غایت غرور ملاحظه پس و پیش در آمد و برآمد خود
نا کرده ماند که جمعی خود را با او میرساند سنکرام چون می بیند که جای
گریز و محل بدر رفتن ندارد بمقتضای بیت که بیت وقت ضرورت چو
نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز در مقام مقابله و مدافعه در می آید
و بحسب تقدیر بندقی براجه ایشان میرسد و جان بجان آفرین سپرده شکست

بر مردم او می افتد و جمع کثیری کشته میشود و بقیه مردم زخمی است
و بیرا ون انداخته بصید تفنگ نیم جانی بر می آورند هفدهم از نیپار کمپور
کوچ نموده بعد از قطع سه کروه بموضع چالپور رسیدیم در اثناء
راه یک نیلگاو شکار شد موضع مذکور از جاهای مقرر معظم صوبه
مالوه است انگور فراوان و درختان بیرون از حساب و شمار آبهای
روان بهر طرف جاری فی الحقیقت رسیدیم که انگور آن خلاف موسم انگور
ولایت رسیده بود بارزانی و فراوانی که ادنی هیچ محتاج آن مقدار که
خواهد میسر باشد که بخیر و خشخاش کل کرده بود و قطعه قطعه برنگهای
گوناگون بنظر در می آمد مجملا باین لطافت دیهی کم می باشد شنبه دیگر
در همین موضع مقام افتاد و سه راس نیلگاو به بندوق انداخته شد در
بیست و کم از چالپور بدو کوچ بار دوی بزرگ داخل گشتم در اثنای راه
یک نیلگاو شکار شد روز یکشنبه بیست و دوم از حوالی العلی کوچ نموده
تالابی که در پایان قلعه مندو واقع است محل نزول گشت درین روز
فولادخان خبر آوردند که شیری را درین حدود گرد و پیش در نظر داریم با آنکه روز یکشنبه
بود درین دو روز که روز مذکور و پنجشنبه بود به شکار نمی‌دویدیم متوجه شکار شدیم

بخاطر رسید که چون از جانوران موذیست دفع او باید کرد متوجه
شدم چون بجا و مقام او رسیدم در سایهٔ درختی نشسته بود از
بالای فیل دهن او را که نیم باز بود در نظر داشته بندوق را گشاد
دادم بحسب اتفاق تیر بندوق درون دهن او درآمده در کله و مغز او رفت
بهمین یک بندوق کار او تمام ساختم بعد از آن جمعی که همراه بودند
هرچند تفحص نمودند که محل زخم را بیابند نتوانستند یافت چه بحسب ظاهر
بر هیچ یک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود آخر الامر
فرمودم که دهان او را ملاحظه نمایند بعد از آن ظاهر شد که گولی در درون
دهن او رسیده بود زخم از پا درآمده گرگ ترے مزار شکار
کرده بود آوردند خواستم که ملاحظه نمایم که زهرهٔ شیر در درون جگر
واقع است یا مانند جانوران دیگر بیرون جگر جا دارد بعد از تفحص
ظاهر شد که زهرهٔ او هم در درون جگر جا داشت روز دوشنبه
بیست و سیوم کنهه گذشته بطالع سعید و ساعت فرخ مبارکی
بر فیل سوار شده بقلعه شدا متوجه گشتم کنهه و ۳ گهری از روز
مذکور گذشته داخل منازلی که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند

شدم یکهزار و پانصد روپیه در راه افشاندم از اجمیر تا مندو که
یکصد و پنجاه و نه کروه بود در عرض چهار ماه و دو روز چهل و شش
کوچ و هفتاد و هشت مقام در نوردیده آمد درین چهل و شش منازل کوچ
بحسب اتفاق در جاهای دلکش بر کنار تالابها یا جویبار و نهرهای
عظیم که بر کنار درختها و سبزها و خشخاش زارها جلگه کرده داشت
واقع می‌گشت و روزی نگذشت که درین مقام و کوچ شکار نشده باشد
تمام راه بر پشت اسپ و فیل سواره سیر کنان و شکار افگنان می‌آمدیم و مشقت سفر
اصلا ظاهر نگشت گویا که از باغی بباغی نقل می‌افتاد درین شکار
آصفخان و میرزا رستم و میر میران اندرای و هدایت الله و راجه
سارنگدیو و سید کاسو و خواصخان همیشه در جلو خاص ملازم بودند
چون پیش از آنکه رایات جلال متوجه اینحدود گردد عبدالکریم معموری
را که بجهت تعمیر عمارات حکام سابق مندو فرستاده بودیم مشارالیه
در مدتی که رایات اقبال در اجمیر نزول اجلال داشت بعضی از عمارات
قدیم که قابل مرمت و تعمیر بود مرمت نموده بعضی را مجدد احداث نموده
منزلی ترتیب داده که تا غایت در هیچ جا بدان نزهت و لطافت عمارتی

معلوم نیست که باتمام رسیده باشد لیکن لک روپیه که دو هزار تومان
ولایت بوده باشد صرف آن شده باشد که این عمارت در شهرهایی که قابلیت
نزول اجلال می‌داشت واقع بود این قلعه در بالای کوه رفیع واقع است
دور آن ده کروه بمسافت درآمده در ایام برسات جایی به خوبی هوای و
لطافت این قلعه نمی‌باشد شبها در قلب الاسد هم سرد می‌شود که بی لحاف
نمی‌توان گذرانید و روزها احتیاج به بادزن نمی‌شود گویند که پیش از
زمان راجه بکرماجیت راجه بود جیسنگه نام در زمان او شخصی بجهت آوردن
کاه به صحرا برآمده بود در اثنای درویدن داسی که در دست داشت بر سنگ
طلا ظاهر گشت و او داس خود را چون معتبر دید نزد ماندن نام آهنگری
آورد که اصلاح آن نماید آهنگر دانست که این داس طلا شده و قبل از این
شنیده بود که درین دیار سنگ پارس که به ملاقات آن آهن و مس طلا می‌گردد
هست در ساعت آن کاهی را همراه گرفته بدانجا که مقام آمد و آن سنگ را
بدست آورد و بعد از آن این گوهر بی‌بها را بنظر راجه وقت گذرانید
راجه بوسیله این سنگ زرها حاصل نموده پاره‌ای از آن صرف عمارات این قلعه
نموده و در عرض دوازده سال باتمام رسید و تجویز آن آهنگر تیشه سنگها

که در دیوار

که در دیوار این قلعه تعبیه نموده اند هابست سنگ تراشیده فرمود که بکار
بردند در اواخر ایام عمر که دل از دنیا برگرفته بود بر ساحل دریای نربده که از
معابد متصور نبود مجلسی ترتیب داده و برهمنان را حاضر ساخته بهر یک
لطفها و شفقتها از نقد و جنس نمود چون نوبت برهمنی که نسبت قدیم
با و داشت رسید این سنگ را بدست او داد و او از تعصب
خشمگین شده آن گوهر بی بها را در آب انداخت بعد از آنکه بر حقیقت
او مطلع گشت بحسرت جاوید گرفتار آمد هر چند تفحص نمود اثری ازان
ظاهر نشد این قصه ها که نقل نموده ام از زبان افواه شنیده شد
این حکایت را اصلا عقل من قبول نمی کند و در نظر من محال می نماید
مندو سرکاریست از سرکارهای معظم صوبه مالوه که بیست کرور و سی
و نه لک دام جمع اوست مدتها تختگاه سلاطین این دیار بود عمارات
و اثرهای قدیم بسیار در و بر جاست و تا حال نقصانی بدان بنا راه نیافته
در بیست و چهارم بقصد سیر عمارات سلاطین سابق سوار شدم اول
مسجد جامع که از بناهای سلطان هوشنگ غوریست در آمدم بغایت
عمارت عالی بنظر در آمد تمام از سنگ تراشیده ساخته اند و با آنکه

یکصد و هشتاد سال از زمان ماضی آن گذشته چنان مشاهده میشود
که گویا امروز دست از عمارت کشیده است بعد از آن بعمارت مقبره حکام
خلجیه در آمدم که قبر روسیاه ازل و ابد نصیرالدین ابن سلطان غیاث الدین
نیز در آنجا واقع بود چون مشهور است که این بی سعادت بقتل پدر خود سلطان
غیاث الدین که در سن هشتاد سالگی بوده اقدام نموده دو مرتبه زهر داد
و زهر مهره که در بازو داشت دفع آن نمود در مرتبه سیوم کاسه شربتی
بزهر آمیخته بدست خود به پدر داد که این را می باید نوشید پدر چون تمام
او درین کار فهمید اول زهر مهره را از بازوی خود باز کرده پیش او انداخت
و روی عجز و نیاز متوجه درگاه خالق بی نیاز آورده بزبان راند که
خداوندا عمر من بهشتاد سال رسیده و این مدت را بدولت و عشرت و
کامرانی گذرانیده ایم چنانچه هیچ پادشاهی را میسر نگشته اکنون که زمان
بازپسین منست او را بمیدار و از علم که نصیر را بخون من مگیر و موت مرا باجل مقدر
حساب نموده باز خواست آن ننمای بعد از ادای این کلمات آن کاسه شربت
بزهر آمیخته را لاجرعه در کشید و جان بجان آفرین سپرد مقصود او
از ذکر این مقدمه آنکه ایام دولت را بعیش و عشرت گذرانیده ام که هیچ

پادشاه را

یکی از سلاطین را عجیبه نکته آنست که چون در سن چهل سالگی و
هشت باورنگ حکومت نشست بمحرمان و نزدیکان خود اظهار نمود
که در خدمت پدر بزرگوار خود مدت سی سال اکثر لشکرکشی نموده در
لوازم تردد و سپاهیگری تقصیر نکرده ایم الحال که نوبت دولت
بمن رسیده اراده ملک‌گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر را بعیش و
عشرت بگذرانم می‌گویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود
و شهری از این طایفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوایف از اقسام اصناف
پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتوال و آنچه بجهت نظام در کار است
از زنان تعین نموده بود و هرجا خبر کنیزی صاحب جمال می‌شنید
تا بدست نیاوردی از پا ننشستی اقسام صنایع و علوم بکنیزان آموخت
و به شکار میل بسیار داشت آهوخانها ساخته در آنجا اصناف جانوران
جمع آورده اکثر اوقات با زنان در آن آهوخانها شکار می‌کرد و مجملا در
مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سوار
نگردید و این مدت را بفراغ و آسودگی و عشرت گذرانیده همچنین هیچکس بر سر ملک او
نیامد بر زبانهاست که چون شیرخان افغان در ایام حکومت و سلطنت خود

با وجود حیوان طبعی بر سر قبر نصیر الدین رسید بجهت همین عمل شنیع
بجمعی که همراه او بودند فرمود که چوبهای قبر او زدند من نیز چون بر سر قبر
او رسیدم لگدی چند بر گور زده به بندها که در ملازمت بودند فرمودم
که تا قبر او را لگدکاری نمودند چون خاطر بدین تسلی نشد گفتم که گور او را
شکافته اجزای ناپاک او را به آتش انداختند بخاطر رسید چون آتش
نوریست از انوار الهی حیف است که بسوختن جسد کثیف او آن جوهر
لطیف آلوده گردد و نیز مبادا که از بسوختن در آن نشأه دیگر تخفیفی در عذاب
او رود فرمود که استخوانهای فرسوده او را با اجزای خاک شده در دریای
نربده انداختند چون در ایام حیات بواسطه حرارتی که در طبیعت او غالب بود
همیشه در آب بسر میبرد چنانچه مشهور است که در حالت مستی یکبار خود را
یکی از حوضهای کالیاده که عمق تمام داشت انداخته چندی از خدمتکاران محل
سعی نموده موی او را بدست در آوردند و از آب بیرون کشیدند بعد
از آنکه بهوش آمد گفتند که چنین امری واقع شد از شنیدن این مقدمه
که موی او را کشیده برآورده اند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آن
خدمتکار بریدند که بار دیگر اگر این قسم حالتی دست داده هیچکس برآوردن او جرأت نکرد

تا در آب غوطه خورده جان داد بحسب اتفاق بعد از گذشتن یکصد
و ده سال از فوت او این قضیه بوقوع آمد که اجزا فرسوده او هم بآب
پیوست و در بست و هشتم عبد الکریم را بجلدوی عمارات مندو که
بحسن سعی و اهتمام او باتمام رسیده بود بمنصب ششصدی ذات
و چهارصد نفر سوار از اصل و باضافه سرفراز ساخته بخطاب
معمور خانی بر بلند کردانیدم در همان تاریخ که رایات جلال بقلعه مندو
در آمد فرزند بلند اقبال سلطان خرم با عساکر منصوره بشهر
برهانپور که حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل میشود بعد از چند روز
عرایض افضلخان و رای رایان که در باب آمدن اجمیر فرزند مشار الیه
آنها را بهمراهی ایلچیان عادلخان مرخص ساخته بودم میرسد متضمن آنکه
چون خبر آمدن ایشان بعادلخان رسید هفت کروه باستقبال فرمان و
نشان شاهزاده بلند اقبال بر آمده در لوازم و تسلیم سجده و ادای
که معمول در گاه است سر موئی فرو گذاشت ننمود و در همین ملاقات
اظهار دولتخواهی بیش از بیش نموده تعهد کرد که ولایاتی که از تصرف اولیای
دولت قاهره بر آمده مجموع را از عنبر تیره بخت انتزاع نموده بتصرف

بنده های بادشاهی باز گذارد تفصیل نمود که میبایست لاتی بهمراهی ایلچیان
روانه درگاه سازد بعد از ذکر این مقدمات ایلچیان را بعزت تمام
بجا و مقامی که بجهة آنها ترتیب داده بودند فرود می آوردند و در روز کس
بعنبر فرستاده مقدماتی که با او اعلام بایست نمود پیغام رسید این اخبار
باعرایض افضلخان و رای رایان بمسامع جلال رسید از اجمیر تا روز دوشنبه
بیست و سیوم ماه مذکور در مدت چهار ماه دو قلاده شیر و بیست و هفت
نیله گاو و شش ابس جنگلی و شصت راس آهو و بیست و سه خرگوش و درّاج
و یکهزار و دویست قطعه مرغابی و سایر جانوران شکار شده بود دران
شبها حکایت شکارهای ایام پیش شوق و خواهش که خاطر را بدین شغل بود
بالیستادهای پایه سریر خلافت مصیر نقل می نمودم بخاطر آمد شماره شکار که
از ابتدای سن تمیز تا حال واقع شده بدست توان آورد بنابرین
مقدمه بواقع نویسان و مشرفان شکار و قراولان و عمله و فعله
اینجماعت امر نمودم که در صدد تحقیق شده انچه از هر جنس جانور شکار شده
مجموع را فراهم آورده بمن بشنوانند ظاهر شد که از ابتدای سن دوازده سالگی
که نهصد و هشتاد و هشت سال هجریست لغایت آخر همین سال که یازدهم

سال

سالست از جلوس همایون و سن من به پنجاه سال قمری رسیده
به بیست و هشت هزار پانصد و سی و دو شکار در حضور واقع
شده ازین جمله هفده هزار و یکصد و شصت و هفت جانور بدست
خود به بندوق و غیره بدین موجب شکار نموده‌ام جانوران چرنده
سه هزار و دویست و سه از قلاده ور اسپ و غیره شیر هشتاد و
شش قلاده خرس و چیته و روباه و اودبلاو و کفتار و نه قلاده
نیله گاو هشتصد و هشتاد و نه راس مها که از عالم گوزن است
در بزرگی و کلانی برابر نیله گاو میشود سی و پنج راس آهوی نر و
ماده و چهکاره و چیتل و بز کوهی و غیره یکهزار و ششصد و هفتاد راس
قوچ و آهوی سرخه دویست و پانزده راس گرگ شصت و چهار راس
گاومیش صحرائی سی و شش راس خوک نود راس رنگ بیست و شش راس قوچ
کوهی بیست و سه راس جانوران پرنده سیزده هزار و نهصد و شصت و چهار
کبوتر ده هزار و سیصد و چهل و هشت قطعه لگر و چرغ سه قطعه عقاب
دو دست غلیواز بیست و سه قطعه چغد سی و نه قطعه قوطان
دوازده قطعه موش خورد پنج قطعه کنجشک چهل و یک قطعه فاخته بیست و

و پنج قطعه یوم و سی قطعه مرغابی و قاز و کاروانک و غیره یکصد و
پنجاه قطعه زاغ و سه هزار و چهارصد و هشتاد و سه قطعه جانوران آبی
بکرمچ نهنگ ازان تعبیر توان نمود ده عدد آغاز سنه دوازده از جلوس همایون
یک گهری از روز دوشنبه سی ام ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع الاول
سنه ۱۰۲۶ باقیمانده حضرت نیر اعظم از برج حوت بعشرت سرای حمل که خانه
شرف و سعادت اوست انتقال فرموده در همین وقت که ساعت سعد بود
بر تخت جلوس نمودم بدستور مقرر فرموده بودم که دیوانخاص و عام را
در اقمشه نفیسه گرفته آیین بندی نمایند باوجود که اکثر امرا و اعیان دولت
در خدمت فرزند خورم بودند مجلسی ترتیب یافته بود که از سنوات سابق
هیچ کمی نداشت پیشکش روز سه شنبه بابند خان فرمودم در همین روز
که غره فروردین سنه دوازده است عرضه داشت سلطان خورم رسید
مضمون آنکه جشن نوروزی بدستور سالها گذشته ترتیب یافته چون
ایام سفر و یساق در میان بود پیشکش همه ساله بندهای درگاه معاف فرمودم
این مجلس بغایت مستحسن افتاد فرزند دلبند را بدعای خیر بلند آوازه
از درگاه الهی خیریت دارین بجهت او ملتمس نمودم و حکم کردم که درین نوروز

هیچکس پس نگذارند بواسطه فساد تنباکوی در اکثر مزاجهای و
طبیعت ها فرموده بودم که هیچکس متوجه خوردن آن نشود و برادرم
شاه عباس بضرر آن مطلع گشته در ایران مقرر نماید که هیچکس پس
مرتکب بدان آن نگردد چون خان عالم بمداومت بدین تنباکوی اختیار
بود در اکثر اوقات بدین امر قیام و اقدام نموده یادگار علی سلطان
ایلچی دارای ایران این معنی بشاه عباس عرض نماید که خان عالم
یک لحظه بی تنبا نمیتواند بود جواب او این بیت مرقوم میسازد بیت
رسول یار میخواهد کند اظهار تنباکو   من از شمع وفا روشن کنم بازار
تنباکو خان عالم نیز در جواب بیتی گفته فرستاده است بیت من بیچاره
عاجز بودم از اظهار تنباکو   ز لطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو
در سیوم ماه مذکور حسین بیگ دیوان بنگاله سعادت آستانبوس دریافت
دوازده زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید طاهر بخشی بنگاله که مخاطب
و معاتب بعضی تقصیرات بود سعادت کورنش دریافته فیلان او که
دویک زنجیر بود از نظر اشرف گذشت دوازده زنجیر فیل پسند
افتاد تتمه باو مرحمت نمودم درین روز مجلس شراب ترتیب داده باکثر بندهای

که در ملازمت بودند شراب داده همه را سرمست بادهٔ اخلاص ساختم
در چهارم قراولان خبر رسانیدند که شیری در حوالی سکرتالاب
درون قلعه که از عمارات منقصهٔ حکام مالوه است قبل داریم همان لحظه سوار شده
متوجه شکار گشتم چون شیر شد که آثار ظاهر گشت بر احدیان و جماعتی
که در جلو بودند حمله آورده گشته دوازده نفر را مجروح و زخمی ساخت
آخر الامر به تیر و بندوق کار او ساخته شر او را از بندهای خدا دور ساختم
در هشتم منصب میر میران هزاری ذات و چهارصد سوار بود به هزار و پانصدی
ذات و پانصد سوار مقرر گشت در نهم حسب الالتماس فرزند خرم بر منصب خان جهان
هزاری ذات و سوار افزوده شد که گشته پنجهزاری ذات و سوار بوده باشد یعقوب خان بدخشی
که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرافراز بود به دو هزاری ذات و هزار و
پانصد سوار سربلند گردید و بر منصب بهول خان میانه پانصدی ذات و
سیصد سوار بوده باشد منصب میرزا شرف الدین حسین کاشغری که در صوبه
دکن ترددات مردانه ازو و پسر او بوقوع آمده از اصل و اضافه هزاری
و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت در دهم ماه مذکور مطابق دوم
ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری وزن قمری منعقد گشت

در این روز

درین روز دو راس اسپ عراقی از طویلهٔ خاصه و خلعت بفرزند خورم
مرحمت نمودم مصحوب بهیرام بیگ فرستاده شد و هزار سوار بر منصب
اعتبار خان افزودم که به پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت
در یازدهم حسین بیگ تبریزی که دارائی ایران اورا نزد حاکم گلکنده بطریق
رسالت فرستاده بود چون بواسطهٔ نزاع فرنگیان با قزلباشان راه مسدود بود
با ایلچی حاکم گلکنده ملازمت نمود دو راس اسپ و چند تقوز پارچهٔ زرکن
و تحفهای دیگر پیشکش او گذشت درهمین تاریخ اسپ عراقی از طویلهٔ خاصه
بخانخانان مرحمت نموده شد در پانزدهم هزار ذات بر منصب هیمتر را
راجه بهاو سنگه افزوده شد که پنجهزاری ذات و سه هزار سوار بوده
باشد و هفتم پانصد سوار دیگر بر منصب میرزا رستم افزوده شد
و پنجهزاری ذات و یکهزار سوار کردم و منصب صادق خان بهزار و پانصدی
ذات و یکهزار سوار کردم و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت
وارادتخان منصب هزار و پانصدی و ششصد سوار بهمین دستور سرافراز گردید
بر منصب اینرای پانصدی و یکصد سوار افزوده گشت که هزار و پانصدی
ذات و پانصد سوار بوده باشد سه گری از روز شنبه نوزدهم مانده

اغماز شرف شد و در همین وقت مجددا جلوس نمودم از گرفتاران لشکر خسرو
مقهور که سی و دو نفر بودند در جنگ شاهنوازخان و شکست بدست
اولیای دولت قاهره افتاده بودند یکی را باعتقادخان سپرده بودم
محافظان که بجهت حفظ او معین بودند غفلت ورزیده او را می گریزانند
اینمعنی بخاطر من بسیار گران آمد اعتقادخان را مدت سه ماه از کورنش
منع نموده بودم چون محبوس مذکور بی نام و نشان بود هرچند تردد نمودند
بدست در نیامد آخر الامر فرمودم که سردار آن جماعت را که در محافظت او
غفلت نموده بودند بیاسا رسانیدند اعتقادخان درین روز مبارک بحسب
التماس اعتمادالدوله سعادت کورنش دریافت چون مدتی بود که احوال
بنگاله و سلوک قاسم خان خوب شنیده نمیشد بخاطر رسید که ابراهیم خان
فتح جنگ را که جهات صوبه بهار را بکوئی صورتی داده کان التماس بتصرف
وعمل بندهای درگاه در آورده است بصوبه بنگاله فرستاده جهانگیر قلیخان
را که در صوبه الهآباس جاگیر دارد بجای او به بهار روانه سازد و قاسم خانرا
بدرگاه طلب دارد در همین وقت و روز مبارک حکم شد که در باب فرامین
مطالعه قلم در آورند و منشیان اولان تعین نمودند که جهانگیر قلیخان را به بهار

عرض

برده ابراهیم خان فتح جنگ را روانه بنگاله ساختم و سکندری جوهر را
نواخته بهزاری ذات و سیصد سوار سرفراز ساختم در بیست و یکم محمد رضا
ایلچی والای ایران را رخصت نمودم شصت هزار درب که سی هزار روپیه
بوده باشد با خلعت باو مرحمت شد در برابر یادبودی که برادرم شاه عباس
من فرستاده بود تحفه چند از قسم مرصع آلاتی که دنیاداران دکن
فرستاده بودند با دیگر چیزها از نفایس از هر قسم و از هر جنس که تحفگی را
شایان بود موازی یک لک روپیه همراه ایلچی مذکور روانه ساختم از آنجمله
پیاله بلوری بود که چلبی از عراق فرستاده بود و آن پیاله را شاه دیده بود
با ایلچی گفته باشند که اگر درین پیاله برادرم شراب نوشیده بجهة من بفرستند
شفقت تمام خواهد بود چون ایلچی این معنی را اظهار نمود در حضور او چند مرتبه
ازین پیاله شراب خورده فرمودم که سرپوش و رکابی بجهت آن پیاله زرنشان
طیار ساختند و داخل سوغاتها نموده فرستادم سرپوش میناکاری بود
بمنشیان عطارد رقم فرمودم که جواب کتابتی که آورده بود بروجه صواب
مرقوم سازند در بیست و دوم قراولان خبر شیر آوردند همان لحظه سوار شده خود را
بشیر رسانیدم و بسته تیر بندوق خلق را از شر او و او را از شر نفس خبیث خلاص ساختم

مسیح الزمان گربه آورده گذرانید که این گربه خنثاست در منزل آن هم بچها
از او تولد یافته و هم گربه دیگر جفت شده بچه از او هم بهم رسانید در بیست و ... هم
افواج اعتماد الدوله در میدان چوگان که در نشیمن از نظر گذشت دو هزار سوار خوش اسپه
که اکثر مغول بودند و پانصد پیاده تیرانداز و توپچی چهارده زنجیر فیل ... زن
به شمار درآورده به عرض رسانیدند که فوج مذکور بسیار آراسته به صورت
به نظر درآمد در بیست و پنجم سیزده شکار شد روز پنجشنبه غره اردی بهشت
الماسی که مقرب خان مصحوب قاصدان فرستاده به نظر درآمد بیست و سه سرخ
وزن داشت جوهریان سی هزار روپیه قیمت نمودند و در اعلی الماسی بود بغایت
پسند افتاد فرمودم که انگشتری ساختند در سیوم منصب یوسف خان
به التماس بابا خرم از اصل و اضافه هزار ذات و هزار و پانصد سوار مشخص شد و
همچنین منصبداران به تجویز فرزند مذکور اضافه حکم شد در مقام چون
قراولان چهار شیر در قبل داشتند بعد از گذشتن دو پهر و سه گهری
با محل متوجه شکار آنها گشتم چون شیران به نظر درآمدند نورجهان بیگم از من
التماس نمود که اگر حکم شود من این شیران را به بندوق زنم فرمودم که چنین باشد
دو شیر را به بندوق و دو دیگر را هر یک به دو تیر زده انداخت تا چشم برهم زدیم

قالب این چهار شیر را بشست تیر از حیات پرداخت تا حال چنین نشانی آمد از
مشاهده نشده بود که از بالای فیل درون عماری شست تیر انداخته شود که یکی
خطا نیفتد و چهار شیر چنین مجال حرکت نیابد بجلدوی این کمان داری هزار
اشرفی نثار نموده پهونچی الماس که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم
درهمین روز معمورخان با تمام عمارات دولتخانه لاهور مرخص گشت در دهم سید وارث
که فوجدار صوبه اوده بود بعرض رسید در دوازدهم میر محمود شیر دو نیم چون
استدعای فوجداری می‌نمود او را بخطاب تیمورخانی و اضافه منصب سرافراز
ساخته بفوجداری بعضی از پرگنات صوبه ملتان تعین نمودم در مرتبه دوم طاهر
بخشی بنگاله که تابع کورنش او شده بود ملازمت نمودند و پیشکش که
داشت گذرانید هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان حاکم بنگاله با دو زنجیر فیل
شیخ مودود درین روز از نظر گذشت در بیست و هشتم بالتماس خاندوران
پانصدی بر منصب عبدالعزیز خان اضافه حکم شد در پنجم خرداد ملا[illegible] بخدمت دیوانی
گجرات از تغیر کشور ماروه میرزا این مقرر گشت او را بخطاب کفایت خانی
سرافراز ساختم در هشتم لشکرخان که بخدمت بخشیگری لشکر بنگش تعین بود
آمده ملازمت نمود یکصد مهر و پانصد روپیه نذر گذرانید چند روز قبل ازین

استاد محمد نایی را که در فن خود از بی نظیران بود فرزند خرم بموجب
طلب بملازمت فرستاده بود چون چند مجلس بسیار ازو شنیده شد
تقیی که در غزل من بسته بود که زاید در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را
بروپیه وزن نمودند ششهزار و سیصد روپیه و فیل خوصه داری نیز باو عنایت
نموده مقرر نمودم که بران فیل سوار شده و زرها را اطراف و جوانب خود
چیده بمنزل خود برود و ملا اسد قصه خوان از ملازمان میرزا غازی
در همین روزها از ته آمده ملازمت نمود چون نقل و بذله و شیرین حکایت و خوش
بیان بود صحبت او بمن در ساخت او را بخطاب محظوظ خانی سربلند ساخته
یکهزار روپیه و خلعت و اسپ و یک زنجیر فیل و پالکی باو عنایت نمودم و فرمودم که بعد از چند روز
که روپیه او را بر کشند چهار هزار صد عدد روپیه شد و بمنصب دو صدی ذات
و بیست سوار سرافراز گردید فرمودم که همیشه در مجالس حاضر میبوده باشند
در همین تاریخ لشکر خان جمعیت خود را در سروکه در بسنظر در آورد پانصد سوار و
چهار ده زنجیر فیل و یکصد نفر بندوقچی بود در بیست و چهارم خبر رسید که جهان سنگه
نبیره راجه مان سنگه که داخل امرای کلان بود در بالاپور ولایت برار بمرض افراط شراب
در گذشت پدر او هم در همین سن سی و دو سالگی بخوردن شراب بیرون از اندازه

و پدر

وحساب ضایع شد در همین روزها انبه بسیاری از ولایات دکن و برهانپور
و گجرات و پرگنات مالوه بمیوه خانه شریفه آورده بودند با آنکه این ولایات
دکن و برهانپور و گجرات و پرگنات مالوه بخوبی انبه مشهور و معروفند
و در شیرینی و کم ریشگی و کلانی انبه کم جایی برابری بانبه این ولایات میکند
چنانچه مکرر در حضور فرموده‌ام که بوزن در آورند یک سیر و بچیا و تانکه
چیزی زیاده ظاهر گشت اما نیز خوش آبی و لذتی و چاشنی و کم فضلگی
جهیر اسو که در حوالی آگره واقعست زیادتی تمام بر جمیع انبه‌های این
ولایت و سایر جاهای هندوستان دارد در بیست و هشتم نادری
خاصه که تا حال این نفاست نادری دوزی در سرکار من دوخته نشده
بود جهت فرزند بابا خرم فرستادم و حکم شد که برنده آن اندکور
سازد چون نادری این خصوصیت داشت که در روز برآمدن از اجمیر
بقصد تسخیر ولایت دکن پوشیده بودم بهمین آن فرزند فرستاده شد
در همین تاریخ دستاری که از سر خود برداشته بودم بهمان طور پیچیده بر سر
اعتمادالدوله گذاشتم و او را بدین عنایت سربلند ساختم یک قطعه زمرد
و یک قطعه لعل بسیار مرصع و انگشتری نگین یاقوت جهانخان بطریق پیشکش فرستاده

بود از نظر اشرف گذشت بمبلغ هفتهزار روپیه قیمت رسید در روز
مذکور باران کرم و عنایت متقاطر گشت آب دریا نیز که از خیلی روی بکمی نهاده
بود و خلق ازین ممر مضطرب احوال بودند چنانچه باکثر بندها حکم شد که کنار
دریای نربده بروند و امید بازش باران درین روزها بود بجمعیت اضطراب
خلایق از روی نیاز بندهی متوجه درگاه باری گشتم الله تعالی بکرم و فضل
خود بارانی عطا فرمود که در عرض یک شبانه روز نالابها و برکهها و تالابها
پر گشت و آن اضطراب خلایق بآرامش تمام مبدل گردید شکرانه این
عنایتها را بکدام زبان ادا توان کرد غره تیرماه علم نور بیرخان مرحمت شد
و پیشکش او که مشتمل بر دو راس اسپ و پاره پارچه گجراتی و چند کوزه اچار
و مربا بود بنظر درآمد در سیوم خبر گرفتاری عبد اللطیف نامی از
حاکم زادهای ولایت گجرات که همیشه در آن صوبه منشا فتنه و فساد بود
رسید چون گرفتاری او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس ازین بجا آورده
فرمودم که مقرب خان او را بدست یکی منصبداران تعینات آنجا بدرگاه
فرستد از آن نواحی ماند و اکثر ایام ملازمت نموده پیشکش گذرانید در نهم
راه ابرس راجه رانیکه کچهواهه را بتکه راجگی کشیده او را بدین خطاب سرافراز
ساختم

یاد کار بیک

یادگار بیگ که در ماوراء النهر بیادگار قورچی مشهور است و نزد حکام آنجا

خالی از نسبت و حالتی نبود آمده ملازمت کرد از پیشکش او پیاله یشم سفید

خطائی که پایه واری سنجی اقبال پیشکش بهادر خان حاکم قندهار که نه

راس اسپ و نه تقوز اقمشه نفیسه و دو دانه پوست روباه سیاه و دیگر چیزها

بود از نظر گذشت. همدرین تاریخ راجه گده بیم نیز این نام سعادت ملازمت دریافت

و تصدق زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید در دهم خلعت و اسپ به یادگار

قورچی مرحمت شد در سیزدهم عید طلایی باستان بود لوازم این روز

بجا آورده شد و شیخ مودود چشتی که از تعینات صوبه بنگاله است

بخطاب حبیبی خان سرفراز گشت و اسپ انعام مرحمت شد در چهاردهم

راول سمیرسی پسر راول اودی سنگه زمیندار بانسواله ملازمت نمود و سی هزار

روپیه و سه زنجیر فیل و یک دندان مرصع و یک کمر مرصع پیشکش گذرانید

در پانزدهم قطعه الماس از حاصل کان فرازاند و جنهانه زمین دار آنجا ابراهیم خان

فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر گذشت

از جمله یک قطعه چهارده و نیم تانکه بود یک لک روپیه قیمت شد در همین روز یادگار

قورچی چهارده هزار درب انعام مرحمت شد و او را بمنصب پانصدی ذات

و سیصد سوار سرافراز کردم منصب تاتار خان بکاول بیگی از اصل و اضافه
دو هزاری ذات و سیصد سوار مقرر داشتم و پسران او علحده هر یک باضافه منصب
سرافراز شدند حسب الالتماس شاهزاده سلطان پرویز پانصدی به منصب وزیر خان
افزوده شد در شب نهم که روز مبارک شنبه بود سید عبدالله بارهه و ستیاداس
فرزند بلند اقبال بابا خرم بملازمت رسیدند و عرایض آن فرزند رسانیدند
مشتمل بر اخبار فتح ولایات دکن که جمیع دنیاداران آنجا سر خدمت بر ربقه
اطاعت نهاده بندگی و فرمانبرداری قبول نمودند و مقالید قلعها
و حصار تخصیص قلعه احمدنگر بنظر در آورد و شکرانه این نعمت عظمی و عطیه
کبری سر نیاز بندگی بدرگاه بی نیازی نهاده لب بشکر گشادم و داد عجز
و نیاز بندگی داده فرمودم که نقارهای شادیانه بنوازش در آوردند الحمد لله که
ولایتی از دست رفته بتصرف اولیای دولت در آمد مفسدانی که دم سرکشی و
استکبار میزدند بعجز و ناتوانی خود اعتراف آورده مال بسیار و خراج گذار
گشتند چون این خبر بوسیله نور جهان بیگم بمسامع جلال رسید پرگنه توده
که دو لکهه روپیه حاصل دارد باو عنایت نمودم انشاء الله تعالی چون افواج قاهره
بولایت دکن و قلاع آنجا در آیند خاطر فرزند ارجمند بابا خرم از تصرف در آن

جمع

جمع کرده پیشکشها بدنیاداران دکن را که در مدت این چنین پیشکش سلاطین
عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته با ایلچیان آنها روانه ملازمت خواهند شد
امرای کمکی که درین صوبه جاگیردار خواهند بود مقرر است که همراه آورد
تا سعادت ملازمت دریافته مرخص گردند و رایات جلال فتح و فیروزی
عازم پایه سریر خلافت مصیر گردد و چند روز قبل از آن که اخبار فتح مذکور
برسد شبی بدیوان خواجه حافظ تفأل نمودم که عاقبت این کار چه نوع
خواهد شد این غزل برآمد بیت روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد چون لسان الغیب حافظ چنین
املا نموده امرا امیدواری تمام دست داد چنانچه بعد از بیست و پنج روز
اخبار فتح و فیروزی رسید و در بسیاری از مطالب خواجه رجوع نموده ام
و بحسب اتفاق آنچه برآمده عینه مطابق همان بخشیده و کم است که تخلف نموده
باشد در همین روز هزار سوار بر منصب آصفخان افزوده اورا به پنجهزاری ذات
و سوار سرفراز ساختم و آخرهای روز بسیر عمارات منظری متوجه شدم
وابتدای شام بدولتخانه بازگشتم این عمارت از احداثات یافتهای حکام سابق
مالوه است که سلطان محمود خلجی ساخته هفت طبقه قرار داده اند در هر طبقه

ساخته اند مشتمل بر چهار دریچه بلندی این منار پنجاه و چهار درعه و نیم است
و دور پنجاه گز و زینه از سطح زمین تا طبقه هفتم یکصد و هشتاد و یک است در رفتن تا
و آن یکهزار و چهار صد روپیه منار رفته در سی و یکم سید عبدالله المخاطب
سیف خانی سرافراز ساخته بخلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع سربلند گردانیدم
و بخدمت فرزند بلند اقبال مرخص ساختم و لعلی که از سی هزار روپیه زیاده می ارزید
بدست او بجهت فرزند بلند اقبال فرستادم نظر بر قیمت آن نکرده
چون ملتی مدید بر سر خود می بستم او را مبارک داشته بطریق شگون و
و سلطان محمود خوند خواجه ابو الحسن تختی را بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی
صوبه بهار تعین نمودم و در وقت رخصت فیلی با و عنایت نمودم و اخرهای
روز پنجشنبه پنجم امرداد با مردم محل بقصد سیر نیل کسه که از جاهای دلکشای
قلعه ماندو است متوجه گشتم شاه بداغ خان که از امرای معتبر والد بزرگوارم بود
در وقتی که این ولایت را بجاگیر داشت عمارتی در آنجا ساخته بغایت دلنشین
و فرح بخش تا دو سه گهری شب توقف نموده بعد از آن متوجه دولتخانه گشتم
چون از مخلصان که دیوان و بخشی صوبه بنگاله بود بعضی سکها بعرض رسید از
منصب او بهزار بذات و دو صد سوار کمی نمودم در هفتم فیل مستی از فیلان عادل خان

که شل سند او جای از جنت خوبی هوا و لطافت جا و صحرا بوده بالتخصیص
در فصل برسات که از منفذها نهایت تابستان ها شبها در درون خانه های بی لحاف
نمی توان خوابید و روزهای متنوعی می گذرد که مطلق باد از تغیر جا
و منزل احتیاج نمی افتد آنچه از این عالم نوشته شود هیچ نوع زندگی از بسیاری
خوبیهای بهجت وی دو چیز مشاهده افتاد که در هیچ جای هندوستان ندیده بودم
یکی درخت گیاه جنگلی که در اکثر صحراهای این قلعه رسته است دیگر آشیانه
مملوله که در زبان فارسی دم سنجه گویند تا حال هیچ یک از صیادان خبر
از آشیان او نداده بود حسب الاتفاق عمارتی که دیده بودیم آشیانه او
ظاهر شد دو بچه برآورده بود سه بهر از بچگی نوزدهم گذشته با مردم محل
بقصد سیر و تماشای محلها و عمارات شکر تالاب که از احداث حکام سابق
مالوه است سوار شدم چون بحسب ارادی و حکومت صوبه پنجاب با عمادالدوله
فیلی مرحمت شده بود در اثنای راه فیلی از فیلان خاصه که حکمت خون نام داشت
باو مرحمت نمودم و تا شام در آن عمارات گلگشت سیر کرده از خرمی و سبزی صحرا
های اطراف آن بغایت محظوظ گشتم و بعد از ادای عبادت تسبیح دولت شام
متوجه مستقر دولت گردیدم در روز جمعه فیلی رنیادل که جهانگیر قلی خان

بطریق پیشکش

بطریق مهمانی فرستاده بود از نظر گذشت بعضی لباسها و قماشها را
مخصوص پوشش خود ساخته حکم نمودم که هیچکس نپوشد مگر آنکه عنایت
کنم اول دگله نادری که بر بالای قبا می پوشند درازی قد آن از کمر
پایان تر آستین ندارد و پیش تکمه بسته میشود مردم ولایت آنرا کردی
میگویند من نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوس است که والد بزرگوارم خاصه
کرده بودند مگر قبای تتو گریبان چکن دوز و سر آستین پوشیدن آنرا نیز
مخصوص خود ساختم دیگر قبای حاشیه دار که علمهای پارچه محرمات را ابره
برده بر دامن و گریبان و سر آستین میدوزند دیگر قبای اطلس گجراتی دیگر
چیره و کمربند ابریشم باف که کلابتون طلا و نقره را در آن بافته باشند چون
ماهیانه از باره سواران جهانخان مطابق بیست و سه روپیه و دو آنه
بجهت سرانجام خدمت دکن اضافه شده بود و درین الحال آن خدمت
بانصرام رسید حکم کردم که دیوانیان آن تفاوت را از جاگیر او باز یافت نمایند
آخرهای روز پنجشنبه بیست و ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برات بود
یکی از منازل عمارات نورجهان بیگم که در میان تالاب کلان واقعست مجلس
جشن نمودم و امرا و مقربان را درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته

حکم کردم که مردم پیاله و اقسام مکیفات بمقتضای خواهش هر کس
بدهند بسیاری پیاله اختیار نمودند و فرمودم که هر کس پیاله نخورد مثل
منصب و حالت خود بنشیند و اقسام کبابها و میوه‌ها بطریق گزک مقرر شد
که در پیش هر کس بنهند عجب مجلسی منعقد گشت در آغاز شام بر اطراف
این تال و عمارات فانوسها و چراغها روشن ساخته چراغانی بهم دست
داد که تا این رسم را معمول ساخته‌اند شاید در هیچ جا مثل این چراغانی
نشده باشد جمیع چراغها و فانوسها عکس در آب انداخته بنوعی
بنظر در می آید که گویا تمام صحن این تالاب یک میدان آتشبازی شگفته
مجلس کلانی گذشت و پیاله خوران زیاده از حوصله وقت پیاله‌ها تناول کردند

دل افروز بزمی شد آراسته بخوبی بدانسان که دل خواسته
فکندند هم در پیش این سبزه کاخ بساطی چو میدان همت فراخ
ز بس نکهت عنبر و مهر وقت دور فلک نافه مشک بود از بخور
شده جلوه گر نازنینان باغ ز رخ و خجسته هر یکی چون بتان چراغ

بعد از گذشتن چهار گهری از شب مردم را رخصت نموده
اهل محل را طلب نمودم و تا یک پهر شب در این موضع بسر برده داد خرمی و
عیش دادم چون این پنجشنبه بعضی خصوصیات دست بهم داده بود اول آنکه

روز جلوس من دیگر آنکه شب برات بود و دیگر روز الهی بود که پیش ازین
شرح داده شد و نزد هنود از روزهای معتبر است بنابرین شب سعادت
این روز را مبارکشنبه نام نهادم در بیست و هفتم سید کاسو بخطاب
بروزشناس خانی سرافراز گردید روز شنبه بهمان رنگ که بمن نیک افتاده است
آن روز عکس بمن افتاده بنابرین نام این روز شوم را کم شنبه نهادم که دایم
این روز از جهان کم باد در روز دیگر خنجر مرصع بیادگار قورچی مرحمت
فرمودم که او را بعد ازین یادگار می گفته باشند جهنگه پسر راجه جهان سنگه را
که در سن هشت سالگی است طلب نموده بودم در همین روزها ملازمت نمود
کمر خنجر فیل پیشکش گذرانید یکپهر و سه گهری از روز مبارکشنبه دوم شهریور
ماه بقصد سیر بجانب نیل گشته [illegible] سواری دست داد و از آنجا بصحرا
عیدگاه بر بالای پشته که نهایت سبزی و خرمی دارد گذر افتاد گل حنا و دیگر
ریاحین صحرائی بدرجه شگفته بود که بر هر طرف نظر می افتاد عالم عالم سبزه و گل
مشاهده می گشت یکپهر گذشته بدولتخانه سرای همایون داخل گشتم
چون مکرر معلوم میشد که از جمله صحرای یک قسم شیر بلی نیم میرسد که اکثر
درویشان و ارباب احتیاج آنرا توشه خود میسازند در صدد تفحص آن شدم

ظاهر است که میوه آن چیزی از محنت بجلاوت غانیا در پایان طرفه
شکالی که اصل میوه جبله از آن بیرون می آید یک پارچه شیرینی است که بعینه
طعم و مزه قوام پالوده دارد ظاهر می گردد که مردم آنرا آشنا و دل میشمایند و ذایقه
از ادراک لذت آن بسیار محظوظ میشود و در باب کبوتر نامه سبحان بگوش رسیده
بود که در زمان خلفای بنی عباس کبوتران بغدادی را نامه بر میگویند و از
آنجمله که از کبوتران صحرائی ده پانزده کلانتر هستند بکبوتر بازان فرمودم که
اینها را آموخته بکنند و این کبوتر بازان چند عدد را چنان آموخته کردند
که در اول روز که از مندو بپرواز آنها را مینمودیم با وجود آنکه
اکثر باران بسیار میشد نهایتش تا یک و نیم پهر بلکه تا دو نیم پهر میرسیدند
و بعضی کبوتران چارگری هم رسیدند در سیوم عرضداشت آصف خان مشعر
بر آمدن افضلخان و رای رایان رسید ایلچیان عادلخان را آوردن پیشکشهای
لایق از جواهر و مرصع آلات و فیلان و اسپان که در هیچ عهدی و عصری
اینچنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکر گذاری بسیاری از خدمات و
دولتخواهی خان مشار الیه و وفا بقول و عهد خود نمودن و التماس فرمان
عنایت عنوان درباره او و مزین بخطابات فرزندی و دیگر عنایات

کمال

که تا حال در شان او صادر نگشته بود رسید چون خاطر فرزند مذکور بغایت
عزیز و التماس او بجا بود حکم فرمودم که منشیان عطارد رقم فرمانی
باسم عادلخان مرقوم ساختند مبنی بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریف
و القاب او ده دوازده برابر آنچه در ایام سابق نوشته میشود فزودند
و قید شد که او را در فرامین مطاعه فرزند مینوشته باشند و در صدر
فرمان بقلم خاص این بیت مرقوم گردید بیت شدی از التماس شاه خرم
بفرزندی بما مشهور عالم و در روز چهارم فرمان مذکور با نقل فرستاده شد
تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد روز سه شنبه
نهم با محل بخانه آصفخان رفتم منزل او در حوالی واقع بود در نهایت لطافت و صفا
چندی دره دیگر بر اطراف دارد و چند جا آبشارهای جاری و درختان انبه
و غیره در نهایت سبزی و خرمی سایه افکن گشته قریب دو بیست صد کل کوره
در یک دره رسته مجملا روز مذکور در غایت شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس
شرب منعقد گردید با امرا و نزدیکان پیالها مرحمت شد و پیشکش آصفخان
بنظر در آمد اکثر نفایس بود آنچه پسند خاطر افتاده برداشته تتمه را
باو عنایت کردم در همین روز خواجه میر ولد سلطان خواجه که از بنگش بموجب طلب

آمده بود ملازمت نمود یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و یک زنجیر فیل
بطریق پیشکش گذرانید راجه بهیم نراین زمیندار ولایت گده بمنصب هزاری
ذات و پانصد سوار سرفراز گردید حکم شد که جاگیر هم از ولایت او تنخواه
دهند در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسید که سورج مل ولد راجه باسو
که زمین و ولایت او متصل بقلعه کانگره است تعهد مینماید که در عرض یکسال
آن قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره درآورد و خط تعهد او را نیز فرستاده بود
حکم شد که مطالب و مدعیاتی که دارد فهمیده و خاطرنشان خود ساخته
راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا بانجام مهمات خود نموده بجد و همت
مذکور متوجه گردد و همین روز که یکشنبه دوازدهم باشد مطابق غره
رمضان بعد از گذشتن چهار گهری و هفت پل صبیه فرزند مذکور از بادشاه
زاده های دیگر که دختر آصف خان است تولد یافت و مسمی بروشن آرا بیگم گردید
زمیندار جیت پور که در حوالی مندو واقع است چون بمقتضای بیسعادتی و تبه نهادی
ادراک آستانبوسی ننموده بود فدائی خان را فرمودم که با جمعی از منصبداران و [illegible]
با پانصد نفر برق انداز بر سر او رفته ولایت او را بتازند و در سیزدهم یک زنجیر فیل
بعبدالله خان و یک فیل بمیر قاسم ولد میر مراد مرحمت شد در شانزدهم

بجشن [illegible]

جیت سنگه ولد راجه مهاسنگه که در سن دوازده سالگی بوده بمنصب
هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید میرزا ولد میر خلیل الله هم یک
زنجیر فیل عنایت نمودم بهوج بهار بکرماجیت بدوریه بعد از فوت پدرش
از صوبهٔ دکن آمده ملازمت نمود یکصد مهر نذر گذرانید در هفدهم بعرض رسید
که راجه کلیان از ولایت اودیسه آمده اراده آستانبوس دارد چون در باب او حکایات
ناخوش بعرض رسیده بود حکم شد که او را با پسرش باصفخان بسپارند
تا تحقیق سخنانی که در باب او بعرض رسیده است نماید در نوزدهم یک زنجیر فیل
بجگت سنگه مرحمت شد در بیستم دویست سوار بر منصب کیسو مارو مرحمت گردید
که منصب او از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار بوده باشد در بیست
سیوم اله داد خان افغان بخطاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه
عنایت نمودم فیلان پیشکش راجه کلیان هژده زنجیر فیل بود از نظر گذشته
شانزده زنجیر داخل فیلخانه خاصه شده دو زنجیر را باو مرحمت کردم
چون از ولایت عراق خبر وفات والده میرزایان دختر شاه اسمعیل ثانی
از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجهت او فرستاده او را از لباس
تعزیت برآوردم در بیست و پنجم فدائیخان خلعت یافته باتفاق برادرش روح الله

و دیگر منصبداران به تنبیه زمینداران جیت پور مرخص گشتند در هشتم
بقصد تماشای شکار نزهت و شکار آنجا از قلعه فرود آمده با اهل محل
متوجه گشتم و دو منزل تا آنجا که مذکور محل نزول اجلال گشت چون شکار
کباب بسیار داشت از یک هفته زیاده توقف نیفتاد روز دیگر بپایتخت
آمدم روز جمعه سی و یکم مراجعت واقع شد در غره مهر ماه بخشی خواجه که درینولا
از ماوراءالنهر آمده است خلعت و پنجهزار روپیه مرحمت شد در دوم بعد از تفحص
مقدماتی که در باب راجه کلیان بعرض رسانیده بودند اصفخان بتفحص آن مامور
بود چون بیگناه ظاهر گشت سعادت آستانبوس دریافته یکصد مهر و یکهزار
روپیه نذر گذرانید و پیشکش او که یک سلک مروارید بود هشتاد دانه و دو قطعه
لعل و یک پهنچی که یک قطعه لعل و دو دانه مروارید داشت و صورت اسپ طلای مرصع
بجواهر از نظر گذشت عرضداشت فدائیخان رسید که چون افواج قاهره بولایت
جیت پور در آمد زمیندار آنجا قرار بر فرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورد و هم
ولایات او بتاراج حادثات رفت الحال از کرده خود پشیمان است اراده دارد
که بدرگاه جهان پناه آید و طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید روح الله را
با فوجی به تعاقب او فرستاده که او را بدست آورده بدرگاه آورد

یا آوارهٔ وادی ادبار سازد و زنان متعلقان او را که میان ولایت
زمینداران همسایه در آمده اند بیند و در آورد و در هشتم خواجه نظام
چهارده عدد انار از بندر موخا آورده که در این بندر از بندر مذکور تا سورت
در عرض چهارده روز آورده بودند و از سورت بمیند او بیست روز آورده بودند
کلانی انار مذکور برابر با انار تازه است غایتا انار تازه چندانه و تازگی دارد
و در شادابی با انار تازه زیادتی میکند در نهم خبر رسید که روح الله بدیهی از
دیهای آن نواحی میرسد و بدو خبر میرسانند که زنان و متعلقان
جیت کور در این دیه است بقصد تفحص در بیرون ده فرود آمده کسان بسفرستند
و مردمی را که در آن ده بودند حاضر میسازد و در اثنای تحقیق و تفحص یکی
از فدویان زمیندار مذکور میان مردم دیه در آمده در حینی که مردم جا بجا
فرود آمده بودند روح الله بی خبر رخت بر آورده بر بالای قالیچه نشسته
بوده است آن مفسد خود را به عقب او رسانیده برچه باو میرساند
و آن برچه کارگر افتاده سر از سینه او بر می آورد و کشیدن برچه و واصل
گشتن روح متعاقب یکدیگر واقع می گردد و چندی که حاضر بوده اند آن
مردک را بجهنم میفرستند و مجمع مردمی که متفرق فرود آمده بودند و سلاح

بر سر ده روانه میشوند ازان خون گرفتها بشامت جان دادن مخالفان
و متمردان در یکساعت بنحوی تعلق رسیده زنان و خوردان آنها بند
گرفتار آمدند آتش در ده زده چنان می کند که بحر [illegible] خاکستری بنظر در می
آمد و تمامی آنمردم روح الله را بر داشته خود را بعد شیئه اینجان ملحق میسازند
و در مردانگی و کارطلبی روح الله سخن بود غایتا غفلت این شعبده انگیخت
چون آثار آبادانی در ان ولایت نماند زمیندار آنجا بکوه و جنگل در آمده خود را
پنهان و گمنام ساخت و بعد اینجان کس فرستاده التماس عفو گناهان خود
نمود حکم شد که او را قول داده بدرگاه آورد منصب مرتضی خان از اصل و اضافه
بشرط خدمت و نابود ساختن برهمان زمیندار چند کوته که متمردان آن دیار از تمام
میبایند و هزاری ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت در سیزدهم ذی الحجه جمل
بهمراهی نقی بخشی ملازم بابا خرم آمده ملازمت کرد مطالبی که در ذات مجموع
بعرض رسید تعهد که نموده بود بواجبی بود حسب الالتماس فرزند مشار الیه بعنایت
علم و نقاره سربلند ساخت [illegible] نقی که بهمراهی او معین بود بکوه مرصع شفقت
و مقرر گشت که بزودی سرانجام کار خود نموده روانه گردد منصب خواجه بابا
میرزا که بحفظ و حراست قلعه احمدنگر تعیین یافته بود پنجهزاری ذات و سوار حسب حکم

به نورالدین قلی و خواجگی طاهر و سید جان محمد مرتضی خانی باب
بهر کدام یک زنجیر فیل مرحمت نمودم درین هفته هم منصب حاکم بیگ از
اصل و اضافه بهزار بذات و دویست سوار مقرر گردید و درهمین روز
راجه سورجمل را که خلعت و فیل و گهوره صحیح و تقی خلعت داده بخدمت
کانگره مرخص ساختم چون فرستادهای فرزند بلند اقبال شاه خرم با
ایلچیان عادلخان و پیشکشها که فرستاده بود داخل برهانپور شدند
خاطر آن فرزند بالکلیه از مهمات دکن جمع گشت صاحب صوبگی برار و خاندیس
و احمدنگر به سپهسالار خانخانان التماس نموده شاهنواز خان پسر او را
که در حقیقت خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت
مفتوحه فرستاده و هر جا و هر محل را بجاگیر یکی از معتبران قرار داده بندو
بست آنجا بروشی که لایق و مناسب بود سرانجام نمود و از جمله لشکری
که بهمراهی آن فرزند مقرر بودند موازی سی هزار سوار و هفت هزار پیاده
برق انداز را آنجا گذاشته تتمه مردم را که بیست و پنجهزار سوار و دو هزار
توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت بتاریخ روز مبارک شنبه بیستم دی
ماه الهی سنه دوازده جلوس موافق یازدهم شهر شوال سنه ۱۰۲۶ بیست و شش هجری

بعد از گذشتن سه پهر و یک گری در قلعهٔ مندو بمبارکی و فرخی سعادت
ملازمت دریافت مدت مفارقت به یازده ماه و یازده روز کشید بعد از
تقدیم آداب کورنش و زمین بوس بالای جهروکه طلبیدم و از غایت شوق و فرط محبت
از جای خود برخاسته در آغوش عاطفت گرفتم چندانکه او در آداب و فروتنی
مبالغه می‌نمود من در عنایت و شفقت می‌افزودم و نزدیک به خود حکم نشستن فرمودم هزار
اشرفی و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هزار اشرفی و هزار روپیه برسم تصدق
معروض داشت و چون فرصت مقتضی آن نبود که پیشکشهای خود را تمام بنظر
درآورد فیل سرناک را که سرحلقهٔ فیلان پیشکش عادلخان بود با صندوقچه از جواهر
نفیس درین وقت گذرانید بعد از آن بخشیان حکم شد که امرایی که همراه آن فرزند
آمده اند بترتیب منصب ملازمت کنانند اول خانجهان بسعادت ملازمت
سرافرازی یافت او را بالا طلبیده بدولت قدم بوس امتیاز بخشیدم
هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید
و از پیشکشهای او آنچه مقبول افتاد چهل و پنجهزار روپیه قیمت شد بعد از آن
عبدالله خان آستانبوس نموده صد مهر نذر آورد آنگاه مهابتخان زمین بوس
سربلندی یافت صد مهر و هزار روپیه نذر کرد و کرسی از جواهر و مرصع آلات

پیشکش گذرانید و همچنین داراب خان پسر خانخانان و سردار خان برادر عبدالله
خان و شجاعتخان عرب و دیانتخان و شهباز خان و معتمد خان بخشی و
او دارم که از سرداران عمده نظام الملکی بود و بقول فرزند شاه خرم آمده
در سلک دولتخواهان منتظم گشته و دیگر به ترتیب منصب ملازمت نمودند بعد
از آن وکلای عادلخان دولت زمین بوس دریافته عرضداشت او را گذرانیدند
پیش از این بجلدوی فتح رانا منصب بیست هزاری و ده هزار سوار بفرزند
اقبالمند مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن رفت بخطاب شاهی اختصاص
یافت الحال بجلدوی این خدمت شایسته بمنصب سی هزاری و بیست هزار سوار
و خطاب شاه جهانی عنایت فرمودم و حکم شد که بعد از این در مجلس بهشت
آیین صندلی نزدیک تخت می نهاده باشند تا آن فرزند بنشیند و این عنایت
است مخصوص آن فرزند که پیش از این در سلسله ما رسم نبود و خلعت خاصه
با چارقب زربفت و زردوز گریبان و سر آستین حاشیه دامن مروارید دوخته
پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع
مرحمت شد و بجهت سرافرازی او خود از جهروکه پایین آمده خوانچه از جواهر
و خوانچه زر بر سر او نثار کردم و فیل سرناک را از ذات طلبیده دیدم بتکلف

آنچه از تعریف این فیل شنیده شده بجای خود است در کلانی و آراستگی
و جمال و خوش فعلی تمام عیار است باین خوبی تمام عیار است باین خوبی فیل
کمتر دیده شده از بس که در نظر مقبول آمد خود سوار شده تا
درون دولتخانه خاص بردم و پاره از زر بر سر او نثار کردم و حکم فرمودم که
درون دولتخانه می بسته باشند و باین نسبت نوربخت نام او نهاده شد
روز جمعه بیست و چهارم راجه بهرجیو بکلانه قریب بهزار و پانصد سوار از مردم حسب
خواه او در وقت کار تا سه هزار سوار بهم سامان می تواند نمود و ولایت
بمیان گجرات و خاندیس و دکن واقعست و قلعه مستحکم دارد سالیر و ملیر
و چون تالیر و در میانه معمورست خود در آنجا میباشد ملک بکلانه جایهای خوش
آبهار روان دارد و انبه آنجا بغایت لطیف و بالیده میشود و از ابتدای حوری
تا آخر ته ماه بهمیشه انگور نیز فراوان است اما فرد اعلی نیست راجه مذکور
با حکام گجرات و خاندیس سر رشته مدارا و ملایمت از دست نمیداد غالبا
خود بدیدن هیچ یک نرفته چون یکی از آنها خواستی که دست تصرف او دراز
سازد بحمایت دیگری از آسیب و تکوی محفوظ ماندی بعد از آنکه ولایت گجرات
و خاندیس بتصرف حضرت عرش آشیانی درآمده به برهانپور آمد زمین بوس

دریافت

دریافت در سلک بندهای منتظم گشته بمنصب سه هزاری سرافراز
شد و درین ولا که شاهجهان به برهانپور رسید پانزده زنجیر فیل پیشکش
آورده ملازمت نمود و در خدمت آن فرزند بدرگاه آمد و در خور اخلاص
و بندگی انواع لطف و مراحم خسروانه سربلندی یافت و بعنایت شمشیر مرصع و فیل
و اسپ و خلعت امتیاز گشت بعد از چند روز سه انگشتری از یاقوت و الماس
و لعل بدو مرحمت فرمودم روز شنبه بیست و ششم نورجهان بیگم
جشن فتح فرزند شاهجهان کرده و بشاهجهان خلعتهای گران بها با
نادری که تکمه‌های مرصع و مرواریدهای نفیس آراسته بود و سرپیچ مرصع
بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و کمربند با سلسله مروارید و شمشیر
با پرده مرصع با پولکتاره و دو مروارید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت
و فیلی خاصه با ده ماده فیل عنایت نمودم و همچنین بفرزندان و اهل حرم او خلعتها
و نقودهای اقمشه با اقسام زرین بخشیدم و بندهای عمده او را اسپ و خلعت
و خنجر مرصع انعام فرمودند همه تخمینه سه لک روپیه صرف این جشن شده
باشد و در همین روز عبدالله خان و سردار خان برادر او را خلعت و اسپ
عنایت نموده بصوبه کالپی که بجاگیر آنها مقرر گشته بود رخصت فرمودم

وشجاعتخان را نیز بجاگیرش که در صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده
خلعت و فیل مرحمت شد و سید حاجی را که جاگیردار صوبه بهار بود اسپ
بخشیده رخصت نمودم چون مکرر بعرض رسید که خاندوران پیر و ضعیف شده
چنانچه باید تاب و طاقت و تردد ندارد صوبه کابل و بنگش سرزمین فتنه
خیز است و بجهت استیصال افغانان پیوسته ازین قوم قطعه لازم دارد
و از آنجا که احتیاط شرط جهانداریست مهابتخان را صوبه‌داری کابل
و بنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خاندوران بحکومت ولایت تته
سرافرازی یافت ابراهیم خان فتح جنگ نه زنجیر فیل از بهار پیشکش
فرستاده بود بنظر گذشت درین ایام جهت من سول کیله آوردند تا امروز
ازین قسم کیله خورده نشده بود در کلانی مقدار یک انگشت بوده باشد خیلی
شیرین و خوش مزه است هیچ نسبت باقسام کیله ندارد غایتا خالی
از ثقلی نیست چنانچه دو عدد از آن من خوردم اثر گرانی در خود یافتم دیگران
میگویند که تا هفت و هشت می‌توان خورد اگرچه کیله در اصل قابل خوردن
نیست اما اقسام او آنچه توان خورد همین است و پیش امسال تا بیست و سوم
ماه مقربخان انبه گجرات را بداک چوکی رسانید درین تاریخ شنیده شد

که محمد رضا ایلچی برادرم شاه عباس را که بمرض اسهال ودیعت حیات سپرده
و محمد قاسم سوداگر را که پیش از این برادرم شاه عباس آمده بود وصیتی
خود نوشته حکم فرمودم که بموجب وصیت اسباب و اموال او را بجهت
شاه رسانند تا ایشان در حضور خود بورثه او لطف نمایند سید کبیر
و نجیب خان وکلای عادلخان خلعت و فیل مرحمت شد روز سه شنبه سیزدهم
آبان ماه جهانگیر قلی بیگ ترکمان که بخطاب جان نثار خان سرافراز است
از دکن آمده ملازمت نموده پدرش در سلک امرای ایران انتظام
داشت در زمان عرش آشیانی از ولایت آمده بود منصب و عنایت نموده
بصوبه دکن فرستادند در آن صوبه نشو و نما یافت اگرچه غایبانه
مکرر مجرای خدمات او شده بود درینولا که فرزند شاهجهان ملازمت
رسید و از اخلاص و جانسپاری او معروضداشت حکم فرمودم که
جریده بدرگاه آمده سعادت ملازمت دریابد و بنا بر حقیقت نماید درین روز
او در ام را بمنصب سه هزاری و هزار و پانصد سوار سرافراز ساختم
ذات او بهمین است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت در وقتی که شاه نواز
خان بر سر عنبر رفت آدم خان حبشی و جادو رای و بابو رای کاتیه و

واودرام وچندی از سرداران نظام الملکی جدا شده نزد شاه نواز
خان آمده بودند بعد از شکست عنبر باز ببلایمتهای عادلخان و فریب
عنبر از راه رفته ترک دولتخواهی و بدنمکی نمودند و عنبر با آدم خان اسیر کند
مصحف خورده او را غافل ساخته و بتقریب گرفته در قلعه دولت آباد محبوس
گردانید آخر او را کشت بابورای کاتیه و اودرام برآمده بسرحد عادلخان
رفتند عادلخان در ملک خود راه نداد در همان چند روز بابورای کاتیه
بتقریب و عذر یکی از آشنایان نقد هستی در باخت و عنبر فوجی بسر
اودرام فرستاد و او جنگ خوب کرده فوج عنبر را شکست داد و بعد از آن
در آن ملک نتوانست بود خود را بسرحد ولایت پادشاهی انداخت و قول
گرفته با اهل و عیال خویش و پیوند بخدمت فرزند شاه جهان آمد والا فرزند
او را باقسام عنایت و انواع رعایت سرافراز گشت و منصب سه هزاری
ذات و یکهزار سوار امیدوار گردانیده همراه بدرگاه آورد چون بنده کار آمد
بود پانصد سوار دیگر افزوده بفوجداری سرکار سارنگپور و بعضی از
محال صوبه مالوه تعین فرمودم بشاه جهان اسپ و فیل خاصه عنایت شد
روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیشکش خود را بنظر در آورد

خواهر

جواهر و مرصع آلات و اقمشه و دیگر نفایس و نوادر تمام در صحن حیدرگه
بترتیب چیده فیلان و اسپان را با سازهای طلا و نقره آراسته
در برابر داشته بود بجهت خاطر جویی و خود را از حیرو که باین آمده
بتفصیل دیده شد از جمله لعلیست نفیس که در بیدر کوده بجهت الفرزند
بمبلغ دو لک روپیه ابتیاع نموده اند وزنش تورده تانک که هفده مثقال
و پنج و نیم و سرخ باشد و در سرکار من لعل از دوازده تانک بیشتر نبود
جوهریان گفته همین وقت منظور داشته دیگر نیلم از بابت
پیشکش عادلخان شش تانک و هفت سرخ بیک لک روپیه قیمت شده
تا حال باین کلانی و خوش رنگی و شادابی نیلم در نظر نیامده دیگر الماس
چمکوره است از بابت عادلخان بوزن یکتانک و شش سرخ چهل هزار
روپیه قیمت کردند وجه تسمیه چمکوره آنکه در دکن سبزی است که آنرا ساگ
میگویند چمکوره و وقتی که مرتضی نظام الملک برار را فتح کرده روزی با
اهل حرم خود بسیر باغ رفته بود یکی از عورات در میان ساگ چمکوره این
الماس را یافته پیش نظام الملک برد از آن روزها بالماس چمکوره شهرت گرفت
و در قراءت احمدنگر بتصرف ابراهیم عادلخان که الحال است درآمد دیگریه

زمرد است هم از پیشکش عادلخان اگرچه از کان نو است اما بغایت
خوش رنگ و ثقیل چنانچه تا حال اینطور بنظر نرسیده دیگر دو مروارید یکی
بوزن شصت و چهار سرخ که دو مثقال و یازده سرخ باشد بیست و
پنجهزار روپیه قیمت نمودند دیگر الماسی است از پیشکش قطب‌الملک
بوزن نخیامات سی هزار روپیه قیمت نمودند یکصد و پنجاه فیل از آنجمله
سه فیل با سازهای طلا از زنجیر و غیره و نه فیل با ساز نقره اگرچه هشتاد فیل
داخل حلقهٔ خاصه شد اما پنج فیل بغایت کلان و نامی است اول نوربخت
که آنفرزند در روز ملازمت گذرانید یک لک و بیست و پنجهزار روپیه قیمت قرار
یافت دیگر هنومنت از پیشکش عادلخان یک لک روپیه قیمت نموده در جشن
سال نام نهادم تخت بلند هم از پیشکش او یک لک روپیه قیمت نموده که
گرانبها نام نهادم دیگر فیل قدوس خان و امام رضا از بابت قطب‌الملک
اینها نیز هر کدام یک لک روپیه بها شد دیگر یکصد راس اسب عربی و عراقی
که اکثر اسپهای خوب بود اما از آنجمله سه اسب زینهای مرصع داشت
اگر پیشکشهای آنفرزند آنچه از خاصه خود و از دنیاداران گرفته است
بتفصیل مرقوم گردد بطول می‌کشد مجملاً آنچه از پیشکشهای او مقبول افتاد

موازی

موازی ده لک روپیه میشود و سوای این قریب دو لک روپیه بوده
نورجهان بیکم پیشکش نمود و شصت هزار روپیه دیکر والدهای و بیکمان
کذرانیدند که مجموع پیشکش آن فرزند بیست و دو لک و شصت هزار روپیه
شد که هفتاد و پنجهزار تومان رایج ایران و شصت و هفت لک روپیه
و هشتاد هزار خانی رایج توران باشد چون پیشکشهای این دولت‌خواه
از نظر کذشته بود توجه عنایت بارید و نمودم در حقیقه فرزندی
که شایان لطف و شفقت باشد و نهایت رضامندی و خوشنودی
ازو دارم الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار کرداناد چون در
مدت عمر شکار فیل نکرده بود و میل دیدن کجرات و تماشای دریای شور
هم داشتم و مکرر قراولان رفته فیلهای صحرائی دیده جای شکار قرار
داده بودند بخاطر رسید که سیر احمدآباد و تماشای دریا نموده
وقت برکشتن که هوا کرم شود و موسم شکار فیل شود شکار کرده متوجه
دار الخلافه اکره شویم و باین عزیمت حضرت مریم زمانی و دیکر بیکمان
و اهل محل را با اسباب و کارخانجات زیادتی روانه آکره ساخته خود
با جمعی که از همراهی آنها کزیر نیست بر سیر و شکار متوجه کشتیم

گجرات شدم و شب جمعه ایام ماه مبارکی و فرخی از منزل کوچ کرده در
کنار تال العلیجه فرود آمده شد صباح به شکار رفته یک نیلگاو به
بندوق زدم شب شنبه جهانخان را با اسپ و فیل خاصه عنایت نموده بحکومت
صوبه کابل و بنگش رخصت فرمودم بالتماس او رشید خان را خلعت و
اسپ و فیل و خنجر مرصع نموده بکومک او تعین کردم ابراهیم حسین احدی را بخدمت
بخشیگری دکن سرافراز کردم و میر حسین بواقعه نویسی
صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه
اودیسه آمده بود بجهت تقصیرات که باو نسبت می کردند روزی چند
سعادت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناهی او ظاهر شد اسپ و
خلعت مرحمت نمودم همراه جهانخان بخدمت بنگش تعین فرمودم روز دوشنبه
بوکلای عادلخان طره های مرصع بطرح دکن مرحمت شد یکی پنجهزار روپیه
و دیگر چهار هزار روپیه قیمت داشت چون افضلخان و رای رایان وکلای
فرزند شاه جهان از پیش عادلخان بخدمت آمده بشرط بندگی و خدمتگاری
تقدیم رسانیده بودند هر دو را بزیادتی منصب سرافراز فرمودند
و رای رایان را بخطاب بکرماجیت که در هندوان خطاب عمده است

ممتاز خان سلم

ممتاز ساختم الحق بنده شایسته قابل تربیت است روز دوشنبه
دوازدهم به شکار رفته دو نیله گاو را به بندوق زدم چون از منزل شکار
دور بود روز دوشنبه چهار کروه پاو کم کوچ فرموده در موضع کنده حسن
فرود آمدم روز سه شنبه پانزدهم سه نیله گاو زدم یکی از آنها کلانتر بود دوازده
من بوزن در آمد درین روز از کهرزاد رستم غریب خطایی گذشت طاهرا
بندوق را به میانه راست کرده اول تیری اندازد و باز بندوق به پیچید
چون تیر نیز بسیار روان بود سر بندوق را بر سینه خود تکیه داده جلو نه
باید ندان تیر میکشید که درست شود و گرفتی داشته باشد قضا را در تو قبت
فتیله با تشخانه میرسد و بالای سینه جائی که سر بندوق نهاده بود مقدار
کف دست میسوزد چنانچه ریزهای ارزو در پوست و گوشت فرو می‌نشیند
و خیلی جراحت می‌شود و الم بسیار بمیرزا رسید روز یکشنبه شانزدهم
چهار شکار شد سه ماده نیله گاو و یک لوکهره نیله گاو روز سه شنبه ١٧
بسر دره کوهی که آبشاری داشت و نزدیک باره و در واقع بود رفته شد
اگرچه درین ایام آب کمتر داشت اما چون دو سه روز پیشتر ممر آب بارانی بالا
بسته بودند و نزدیک رسیدن من که اشتند بغایت خوب ریخت

از نقاشی مهیب گر بوده باشد از کوه جدا شده میرزدا این قسم هم
رای عجیبی است بیابانی کمتر معادر البرت آب و سایه کوه خورده بنیاد دو
آمد هر زدرین روز رشید احمد حبیب پور که بالتماس فرزندش بهمان کمال او بخشنده
شده بود و دولت آشنا نوس دریافت روز جمعه هر دو هم یک سال کاو
کلان و یاکی کرده و روز دوشنبه نوزدهم دو ماده شکار شد چون قراول
عرض کردند که در پرگنه حاصلپور شکار قراوان است اردوی کلان را درین
منزل گذاشته روز یکشنبه با جمعی از بندهای نزدیک بجای حاصلپور که سه
کروه مسافت داشت رفتم میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو
که بخطاب عضد الدوله اختصاص دارد منصب هزار ذات و چهارصد سوار
از اصل و اضافه سرفرازی یافت یادگار قوربیگی و یادگار قورچی را که
بجهت تنبیه کس تعین شده اند فیل مرحمت فرمودهم درین تاریخ انگور حسینی
و بیدانه از کابل رسید بغایت تر و تازه آمده بود زبان نیاز بسید درگاه
ایزد از ادای شکر نعمتهای او قاصر است که با وجود سه ماه مسافت راه انگور
کابل در دکن تازه بتازه میرسیده باشد روز دوشنبه بیست و کلم
را فس روز سه شنبه ۲۲ تا بیله کاو نروماده و روز چهارشنبه ۲۳

یک ماده

یک ماده شکار شد روز مبارک شنبه ۲۴ در کنار تال جابلپور ترحم
پیاله ترتیب یاقوت بفرزند شاهجهان و چندی از امرای عظام و بندهای
خاص پیاله عنایت شد یوسفخان پسر حسین خان را که از خانه زادان
لایق ترتیب است بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار از اصل
و اضافه مرحمت نمودم بفوجداری کوندوانه رخصت نمودم و بانعام خلعت
و فیل سرافرازی یافت و رای بهار بندیله از صوبه دکن بسعادت
آستانبوس ممتاز گشت روز جمعه ۲۵ جانسپار خانرا بعنایت علم
سربلند ساخته اسپ و خلعت و فیل مرحمت نموده بصوبه دکن رخصت فرمودم
امروز بندوق بمادیانی انداختم قضارا در درون دولتخانه درخت کهرنی
واقع شده بود فریه آمده بر شاخ بلند نشست و همین میانه سینه
اش منظور می آمد بندوق را برو راست گرفته در میان سینه او زدم
و از جای که ایستاده بودم تا سر شاخ ... بود روز دوشنبه
۲۶ قریب بدو کروه کوچ کرده در موضع کمالپور منزل شد پیش چون
درین روز بنده وقت رستمخان که از بندهای عمده فرزند شاهجهانست
و از بیجانور با جمعی از بندگان بسر زمینداران کوندوانه تعین نموده بود

صد و ده زنجیر فیل و بابت لک و بیست هزار روپیه پیشکش گرفته در این روز

بابت تانویس رسیدند و زاهد ولد شجاع خان بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار

از اصل و اضافه سرافراز شد روز یکشنبه ۲۷ شکار باز و جره

کردم روز دوشنبه ۲۸ یک خیلکا و کلان و یک لوکهره شکار شد نیله

دوازده من و نیم بوزن در آمد روز سه شنبه ۲۹ سه چوز شکار شد بهلول

میانه و اله یار کوکه از خدمت گوندوانه آمده سعادت ملازمت دریافتند بهلول

پسر حسن میانه است و میانه الوسی است از افغانان در مبادی حال

حسن نوکر صادق خان بود اما نوکر پادشاهزاده شمس شد و آخر در سلک بندهای

پادشاهی انتظام یافت و در خدمت دکن فوت شد بعد از و پسرانش بمنصب سرافراز

گشتند اگرچه هفت پسر داشت اما دو پسرش هر دو بجوهر شمشیر روشناس اند

برادر کلان در آغاز جوانی ودیعت حیات سپرد و بهلول رفته رفته بمنصب هزاری

سربلندی یافت درین وقت که فرزند شاهجهان به برهانپور رسید او را قابل تربیت

دانسته بمنصب هزار و پانصدی ذات امیدوار ساخت و چون کمال ملازمت

نکرده بود بسیار آرزوی استانبوس داشت بدرگاه طلب فرموده بی

خوب خانه زادیست بمنجا با طرش حسن شجاعت آراستگی دارد ظاهر نسبتا هم

خالی از نمود

خالی از نمودی نیست منصبی که فرزند شاهجهان تجویز نموده بود با کمال
او مرحمت شد بخطاب سربلند خانی سرافراز گشت الهیار کوکه نیز جوان مردانه
و بنده لایق تربیت است او را بخدمت حضور مناسب جانب یافته
بدرگاه طلب فرمودم روز یکشنبه غره ماه آذر به شکار رفته یک نیله
گاو به بندوق زدم درین تاریخ واقعات کشمیر رسید نوشته بودند
که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمد که پشت تا کمر هم متصل بود
اما سر و دست و پا هر یک جدا جدا اندکی زمانی زنده شده فوت شدند
روز سه شنبه در کنار تالابی که دایره شده بود بزم پیاله ترتیب یافت
لشکر خان را خلعت و فیل مرحمت نموده بخدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز
ساختم و منصب او از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی ذات و هزار
و پانصد سوار حکم شد بوکلای عادل خان جهر و کواکب طالع که هر کدام
بوزن پانصد مهر دستوری میشود انعام شد برلخان را اسپ و خلعت عنایت
نمودم چون الهیار کوکه هم خدمات شایسته و ترددات بایسته بوقوع آمده
بخطاب همت خانی سرافراز ساخته خلعت مرحمت شد روز جمعه چهار کروه
و نیم کوچ فرموده بپرگنه دلمکان محل نزول رایات اقبال گشت،

روز شنبه نیز چهار کروه و یکپا کوچ نموده در قصبه دهار منزل شد دهار
از شهرهای قدیم است و راجه بهوج که از راجهای معتبر هندوستان است
درین شهر می بوده و از عهد او هزار سال بیشتر گذشته و در زمان سلاطین
مالوه نیز مدتها حاکم نشین بوده وقتی که سلطان محمد تغلق بعزم تسخیر دکن
میرفته قلعه از سنگ تراشیده بر فراز پشته اساس نهاده ظاهرش عجایب
نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالی است فرمودم که عرض و طول
و ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز
عرض هفت طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز و ارتفاع تا
کنگره هفده و نیم گز ظاهر شد در بیرون حصار پنجاه و پنج طناب بود
عمید شاه غوری مخاطب بدلاور خان که در زمان سلطان محمد بن سلطان فیروز
پادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه باستقلال داشت در بیرون معموره قلعه
مسجد جامعی بنا نهاده در مقابل مسجد میل آهنی مربع نصب کرده بود چون
سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را متصرف در آورد خواست که این میل را
بگجرات نقل نماید کارفرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط نکردند
بر زمین افتاد و پاره شد یکی از آن هفت و نیم گز و دیگری چهار گز و یک پا

و دور

و دو درشن یک گز و یک پاست چون در اینجا ضایع افتاده بود حکم فرمودم

که لحنت کلان را اکره برده در صحن روضه حضرت عرش آشیانی

نصب کنند که شبها چراغ بر بالای آن میساخته باشند مسجد که گور دو

در دار دیرینه طاق کایک در نقره از سنبر بر لوح سنگی نقش کرده اند مرقومست مضمون

آنکه حمید شاه غوری در سنه سبع و ثمانیه این مسجد را اساس نهاده

و بر پیشطاق دیگر قصیده نوشته اند که این چند بیت از آنجانب

خدایگان زمین کوکب سپهر جلال — مدار اهل زمان آفتاب اوج کمال

پناه نبت شریعت عمید شاه داود — که افتخار کند غور از آن حمیده خصال

معین و ناصر دین نبی دلاور خان — که برگزیده خداوند ایزد متعال

بشهر دهار بنا کرد مسجد جامع — بوقت سعد و خجسته بروز فرخ فال

گذشته بود ز تاریخ سال هشتصد و هفت — که شد تمام ز اقبال درگه

امال و چون دلاور خان ودیعت حیات سپرد در آنوقت هندوستان

باستقلال نداشت

پادشاه با استقبال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاور خان

که جوان رشید صاحب همت بود قابو داشته بر سریر سلطنت مالوه جلوس نمود و

بعد از فوت او بحسب تقدیر سلطنت بمحمود خلجی پسر خانجهان که وزیر هوشنگ بود

و خنجر زرنشان از خاصه مصحوب او به سپهسالار خان خانان آتالیق مرحمت شد
روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار کروه پاو کم کوچ
نموده در موضع جلوت نزول اقبال اتفاق افتاد روز یکشنبه دوازدهم
پنجکروه کوچ کرده در پرگنه بده نوز منزل شد این پرگنه از زمان میرزا حکیم
کیشوداس مارو مقرر است و در حقیقت وطن او شده عمارات و باغات
ساخته باولی‌های در سر راه اساس نهاده بغایت خوش طرح و به اندام بخاطر رسید
که اگر در جایی باولی ساخته شود بهمین طرح باید فرمود که بسازند اصلا
بهتر ازین باید ساخت روز دوشنبه سیزدهم به شکار رفته یک نیله گاو
به بندوق زدم از نادر تحفی که فیل تو در تخت بغسل خانه خاصه آمده حکم است که در
دولتخانه خاص و عام ایستاده باشند چون از حیوانات فیل را با آب الفت بسیار است
و با وجود زمستان و سردی هوا از در آمدن آب محظوظ میشود و اگر آبی نباشد
که تواند که در آب در آید از منبع آب بخرطوم گرفته به بدن خود میریزد بخاطر رسید
که هر چند فیل از آب محظوظ است و بالطبع آن را خوش دارد اما یقین که در زمستان
از آب سرد متأثر خواهد بود فرمودم که آب را گرم کرده در خرطوم آن میریخته
باشند روزهای دیگر که آب سرد بر خود میریخت از رعشه و لرزه ظاهر میشد

واما گرم

واز آب لرم بخلاف آن آسوده و محظوظ گشت و این تصرف قطع مسافت روز
شنبه سیوم شش کروه کوچ کرده در مقام [illegible] منزل شد روز سه‌شنبه ۵
از دریای جهی گذشته نزدیک پراکنده نزول اقبال نمود شش کروه کوچ
کرده شد روز مبارک شنبه ۲۶ مقام نموده در سرای باری که قریب رودی
واقع بود بزم سالگره ترتیب یافت سرافراز خان بعنایت علم ممتاز ساخته
و فیل بخشیده بخدمت صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب او را از اصل و اضافه
هزار و پانصدی ذات و هزار و دوصد سوار حکم شد راجه بهیم برادر زمیندار
گرهه که بمنصب هزاری سرافراز است رخصت جاگیر اطراف راجه بهار چند زمیندار
نگلانه را بمنصب چهار هزاری ذات سربلند ساخته بوطن او رخصت فرمودم
و حکم شد که چون بملک خود برسد پسر کلان او را که جانشین او است بدرگاه
فرستد که در خدمت حضور بوده باشد حاجی بلوچ که سردار قراولان است
و نسبت سبقت خدمت بندگی قدیم دارد بلوچ خانی سرافراز گشت روز جمعه
۷ اینجا کروه کوچ نموده در موضع دهاله نزول فرمودم روز شنبه ۱۱ که عید قربان
بود بعد از فراغ قربانی و لوازم آن ۳ کروه یک پاو کوچ فرموده در دهار تال
موضع ناکو منزل شد روز یکشنبه ۱۹ قریب به پنج کروه مسافت نموده در

موضع دماله نزول ناکور منزل شد روز یکشنبه ۱۹ قریب پنجکروه مسافه
در کنار تال موضع سمرقه رایات اقبال برافراشت روز دوشنبه بیستم
چهار کروه و یکپاو کوچ کرده پرگنه داهود محل نزول رایات جلال گشت این
پرگنه سرحد است میان مالوه و ملک گجرات تا از مندو دور واقع شده دو روز
تمام راه جنگل و انبوهی درخت و زمین سنگلاخ بوده روز سه شنبه ۲۱ مقام کردم
روز چهارشنبه بیست و دوم پنجکروه و یکپا کوچ نموده در موضع ریناد نزول نمودم
روز پنجشنبه ۲۳ مقام نموده در کنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت
روز جمعه بیست و چهارم دو و نیم کروه کوچ نموده در موضع چالوت رایات اقبال
برافراشت و در منزل مذکور زمینداران ملک کرناتک آمده فنون بازیهای خود نمودند
یکی از آنها زنجیر آهنی که پنج و نیم گز طول و یک سیر و دو دام وزن داشت یکسر
آنرا در حلق نهاده آهسته آهسته تمام بمدد آب فرو برد و ساعتی در شکم او
بود بعد از آن برآورده روز شنبه ۲۵ مقام شد روز یکشنبه ۲۶ پنج
کروه کوچ نموده بموضع نیمده فرود آمدم روز دوشنبه ۲۷ نیز پنجکروه کوچ کرده
در کنار تال میسه آن نزول فرمودم روز سه شنبه ۲۸ چهار کروه یا و کم کوچ نموده
نزدیک بقصبه صحرا در کنار تال ورود رایات اقبال اتفاق افتاد گل نیلوفر را

کم زبان

که بزبان هندی کمودنی گویند لیکن رنگ میشود سفید و کبود و سرخ پیش ازین
سفید و کبود دیده شد اما سرخ تا حال بنظر در نیامده بود درین سال سرخ گل
درین باغ بنظر کم مشاهده شد بی تکلف گلی سرخ است بغایت نادر و لطیف خانه زاد
گفته اند رنگ سرخی بری خواهد حکیمان گل کنول که از کمودنی کلانتر می باشد
رنگش سرخ حنایی است و من در کشمیر گل کنول صدبرگ بسیار دیده ام مقرر
است که گل کنول روز می شکفد و شب غنچه میشود و کمودنی بخلاف آن روز غنچه
می گردد و در شب می شکفد و زنبور سیاه که اهل هند آنرا بهونره می گویند
همیشه برین گلها می نشیند و بجهت خوردن شیره که در میان این گل است بدرون
میرود و بسیار چنین واقع میشود که گل کنول غنچه می گردد و تمام شب بهونره
دران غنچه میماند و همین طور در گل کمودنی هم و بعد از شکفتن از میان برآمده پرواز
میکنند چون زنبور سیاه ملازم دایمی این گلهاست شعرای هند آنرا چون
بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالی در سلک نظم کشیده اند از جمله
تانسین کلاونت که در خدمت پدرم بی نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن
مصنفی مثل او نبوده در یکی از نقشها روی جوانرا بآفتاب و چشم گشودن
او را بشکفتن گل کنول و درآمدن بهونره از میان آن تشبیه داده و در جای دیگر گوشه

چشم کم دیستن محبوب است بجز آنکه گل کنول در هنگام نشستن بهوره سبب کرده در منزل

انجیر از احمدآباد رسید اگرچه انجیر برهانپور هم شیرین و بالیده میشود اما این انجیر

کم دانه و شیرین تر است ده دوازده بهتر توان گفت روز کم شنبه ۲۹ دو شنبه ۳۰

مقام شد و در همین منزل سرافراز خان از احمدآباد آمده سعادت آستانبوس دریافت

از پیشکشهای او تسبیح مروارید که به یازده هزار روپیه خریده بود با فیل و دو

راس اسپ و هفت راس گاو بهل و چند نفر پارچه گجراتی مقبول افتاد بقیه را باو

بخشیدم سرافراز خان نبیره مصاحب بیگ است که از امرای حضرت جنت آشیانی

بود و حضرت عرش آشیانی او را نیز جنس میخواندند و من در آغاز جلوس منصب او را

افزوده بصوبه گجرات تعین فرمودم چون لشکر خانه زاد آن موروثی این درگاه

دانسته بود در صوبه گجرات اسم خود را ترک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته

بخطاب سرافرازخانی در عالم بلند گردانیدم و منصب او به هزاری ذات و هزار سوار

رسیده روز جمعه غره دی ماه چهار کروه پاو کم کوچ نموده در کنار تال جهود نزول

نمودم در همین منزل رای مان خدمتیه سردار پیادهای ماهی روهو شکار کرده آورد

چون طبیعتم بگوشت ماهی رغبت تمام دارد خصوصاً بماهی روهو که بهترین اقسام

ماهی هندوستان است و از تاریخ عبور گهاتی چندا تا حال که یازده ماه گذشته

باوجود

با وجود نهایت تفحص بهم رسیده بود امروز بدست آمد بغایت محظوظ شدم
واسپی بهان عنایت نمودم اگرچه از پرگنه داهود داخل سرحد گجرات است
غایتاً از نیم منزل دوهد همه چیز اختلاف صریح ظاهر میشود صحرا و زمین نوع دیگر و مردم
بوضعی دیگر زبانها بروش دیگر جنگلی که درین راه بنظر درآمد درخت میوه دار مشتمل
انبه و کهرنی و تمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت بر خاربست است و قوم
مزارعان برد ور مزرعه خویش ز قوم نشانیده هر کدام قطعه زمین خود را جدا
ساخته اند و در میان کوچه راه تنگ بجهت آمد و شد گذاشته چون تمام
این ملک ریگ بوم است باندک تردد از دحامی که واقع شود چندان گرد و
غبار بهم میرسد که چهره آدم بدشواری بنظر در می آید بخاطر رسید که احمدآباد را
بعد ازین گرد آباد باید گفت از احمدآباد روز شنبه دوم چار کروه و نیم کوچ کرده
در کنار دریای مهی منزل شد روز یکشنبه سیوم باز چهار کروه و نیم کوچ
نموده در موضع نزدله نزول نمودم در نیم منزل جمعی از متصدیان که بخدمت
صوبه گجرات تعیین بودند بخدمت آستانبوس دریافتند روز دوشنبه
پنج کروه کوچ کرده جرسنا نزول رایات جلال اتفاق افتاد روز سه شنبه
پنج و نیم کروه مسافت طی نموده در پرگنه مموده رایات اقبال برافراشت

اقبال برافراشت درین روز نیلگاوی شکار شد که از همه کلانتر بود
سیزده من و ده سیر بوزن درآمد روز یکشنبه ششم شش کروه کوچ فرموده
در پرگنه نریاد منزل شد و از میان قصبه گذشته موازی یکهزار و پانصد روپیه
نثار کردم روز مبارکشنبه هفتم شش و نیم کروه کوچ نموده در پرگنه پیلاد نزول
فرمودم در ملک گجرات کلانتر ازان پرگنه نیست هفت لک روپیه که
ده هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد معموره و قصبه هم حیلکی آبادست
در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم همگی همت
مصروف آنست که بهر بهانه فیضی بخلق خدا برسد چون مدار سواری
مردم این ملک بر عرابه است مرا هم میل سواری عرابه شد و تا دو کروه بر عرابه
نشستم اما از گرد و غبار بسیار آزار کشیدم بعد ازان تا آخر منزل بر اسپ سواری
کردم در اثنای راه مقرب خان از احمدآباد رسیده سعادت ملازمت دریافت
و یکدانه مروارید که به سی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید روز جمعه
هشتم شش کروه کوچ نموده ساحل دریای شتور محل نزول رایات اقبال گشت کنبایت
از بندرهای قدیم است و بقول برهمنان چندین هزار سال از بنای این گذشته
در ابتدا نام آن تنباوتی بوده و راجه ترنبک کنوار حکومت این ملک داشته

اگر تفصیل احوال راجهٔ مذکور که بهمان سکونیه نوشته شود بطول
می کشد چون نوبت براجه ابهی کمار که از بنا یاد بود میرسد بقضای آسمانی
بلای برین شهر نازل میشود چندان گرد و خاک میشده میریزد که تمام منازل و عمارات
شهر زیر خاک پنهان می گردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و زبر می گردد
غایتاً نامش کنتی از بلای که راجه آنرا پرستش می کرده بخوابش آمده این خانه دیده
آگاه بسیار زود راجه با عیال خود بجهاز درهمی آن بت را ستونی که در پس بت
بجهت تکیه او داشته بودند همراه می برد قضا را جهاز درهم از طوفان بلا
می شکند چون مدت حیات راجه باقی بود همدوش همان ستون کشتی وجود
بساحل سلامت میرسد و باز اراده تعمیر این شهر می نماید و آن ستون نهاد را
بجهت علامت آبادانی فراهم آمدن مردم در شهر چون بزبان هندی ستون را
استنبه و لنگر هر دو میگویند باین نسبت استنبه لنگری می گویند و گاه
بمناسبت ترتیناوتی نیز می گفته و کهنبایتی رفته رفته بکثرت استعمال کهنبایت
شده و این بندر از اعاظم بنادر هندوستان است و متصل بجوری
از جورها دریای عمان واقع شده جهاز بدرون جور در نمی آید در بندر گوگه
از توابع کهنبایت است و نزدیک بدریا واقع گشته لنگر می کنند و از انجا

اسباب را بغرابها انداخته به بندر کهنایت می آرند و همون طور در وقت
برگشتن جهاز اسباب را در غرابها کرده می برند جهاز همیشه پیش از ورود
موکب معلی چند غراب از بندر مذکور کهنایت آمده خرید و فروخت نموده
اراده مراجعت داشتند روز یکشنبه دهم غرابها آراسته بنظر درآوردند
و رخصت گرفته متوجه مقصد شدند روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته
تخمینا یک کروه بر روی آب سیر کردم روز سه شنبه دوازدهم به شکار یوز رفته
ده آهو گرفته شد روز چهارشنبه سیزدهم تماشای اهل بازار کرده
از میان راسته بازار گذشتم قریب پنج هزار روپیه نثار کردم در زمان حضرت
عرش آشیانی انار الله برهانه کلیان رای متصدی بندر مذکور بحکم آنحضرت حصاری
پخته از خشت و آهک بر دور شهر ساخته و سوداگران بسیار از هر طرف آمده
درین شهر توطن گزیده اند و خانهای باصفا و منازل نیک اساس نهاده و مرفه الحال
و آسوده روزگار بسر میبرند بازارش اگرچه مختصر است غایتا پاکیزه و بر کثرت و جمعیت و
در زمان سلاطین گجرات تمغای مبلغی کلی بوده الحال در تیوقت حکم است که از چهل
یک زیاده نگیرند و در دیگر بنادر عشور گویان ده یک و هشت یک بگیرند و انواع
تکالیف و مزاحمت به تجار و مترددین میسازند و در جده که بندر مکه است

جهار یک می

چهارپایه می‌نشیند بلکه بیشتر هم و ازینجا قیاس می‌باید نمود که تمغای
بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده بحمد الله که این نیازمند درگاه
ایزدی توفیق بخشش تمغای کل ممالک محروسه که از حساب و شمار بیرون است
یافته و نام تمغا از قلمرو من برافتاده درین ولا حکم شد که تنکه طلا و نقره
ده بیست وزن مهر و روپیه معمول سکه کنند سکه تنکه طلا یک طرف نقش
جهانگیری شاهی ۱۰۲۷ و جانب دیگر ضرب کنبایت سنه ۱۲ از جلوس مقرر
شد و سکه تنکه نقره یک روی در میان تنکه جهانگیر شاهی
۱۰۲۷ و بر دور این مصرع مصرع بر زر این سکه زد شاه جهانگیر ظفر
پرتو و بر روی دیگر در میان ضرب کنبایت سنه ۱۲ جلوس و بر دور
مصرع دوم مصرع پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از مندو در هیچ عهدی
تنکه غیر از مس سکه نشده و سکه طلا و نقره اختراع من است نامش تنکه
جهانگیری قرار دادم روز چهارشنبه ۱۴ مقرب خان متصدی بندر
کنبایت در محل نظر گذشت منصب او را از اصل و اضافه هزار و پانصدی
ذات و چهارصد سوار حکم شد و نورالدین قلی از اصل و اضافه هزاری ذات
و ششصد سوار سرافرازی یافت روز جمعه پانزدهم بر فیل نورتخت سوار شده

بر اسپ دوانیدم بغایت خوب دوید در وقت نگاه داشتن خوب
می ایستاد این مرتبه سیوم است که من خود سوار میشوم روز شنبه نوزدهم
رامداس ولد راجه ستکه بمنصب هزار و پانصد ذات و هفتصد سوار از اصل
و اضافه سرافراز شد روز یکشنبه ۲۰ ابدال خان و امان خان و سید بایزید
بارهه بفیل عنایت شد درین روز که ساحل دریای شور معسکر اقبال بود به سوداگر
اهل حرفه و ارباب استحقاق و سایر متوطنان بندر کنبایت را بنظر آورده
فراخور حال هر کس خلعت و اسپ و خرجی و مدد معاش مرحمت فرمودم و همدرین
تاریخ سید محمد صاحب سجاده و شاه عالم و فرزند شیخ محمد غوث
و حیدر نبیره میان وجیه الدین و دیگر مشایخ که در احمداباد توطن دارند با
ستقبال آمده ملازمت نمودند و چون بعرض تماشای دریا و مد و جزر آب
بوده روز مقام نموده روز شنبه نوزدهم رایات عزیمت بصوب
احمداباد برافراشت بهترین اقسام ماهی که درینجا بهم میرسد نامش عربیت
و ماهیگیران جهة من بکرر گرفته آوردند بی تکلف نسبت بدیگر اقسام
ماهی که درین ملک میشود لذیذتر و بهتر است اما بلذت ماهی روهو نسبت ده
نه بلکه ده و هشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است کچری

باجره است

باجره است و آنرا لهدره نیز گویند از اقسام ورزه غله ایست و این غله
غیر از هندوستان در دیگر دیار نمیشود و نسبت بسایر بلاد در گجرات بیشتر است
و از اکثر حبوبات ارزان تر چون هرگز نخورده بودم فرمودم که طیار ساخته
آوردند خالی از لذتی نیست مرا خوش آمد حکم کردم که در ایام صوفیانه
که التزام ترک حیوانی نموده ام و طعامهای بیگوشت میخورم اکثر ازین
کھچری می آورده باشند روز شنبه مذکور شش کروه و نیم کوچ
کرده در موضع کوساله منزل شد روز دوشنبه بیستم از پرگنه بازگیده گذشته
در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش کروه بود روز چهارشنبه ۲۱ مقام نمودم
بزم پیاله ترتیب یافت و درهمین آب ماهی بسیار شکار کرده بجمعی از بندهای
که داخل مجلس بودند قسمت شد روز جمعه ۲۲ چهار کروه مسافت طی نموده در
موضع ماریجه سعادت نزول اتفاق افتاد درین راه دیوارها بنظر درآمد از
دو نیم گز که چون حمالان در راه مانده شوند بار خود را در آن دیوار نهاده نفسی
راست سازند باز بمدد غیر بفراغت برداشته متوجه مقصد گردند و این
تصرف خانه اهل گجرات است بسیار مرا این دیوار ساختن خوش آمد فرمودم
که در جمیع شهرها بهمین دستور دیوارها از طرف بادشاهی بسازند روز دوشنبه

۲۳ پنجکروه باو ملم کوچ نموده کنار تال بحالکریه محل نزول اردوی کیهان شکوه شد
این تال را قطب الدین محمد نبیره سلطان احمد بانی شهر احمدآباد ساخته و
بر دورش را تمام از سنگ و آهک بسته اند و در میان تال باغچه مختصر و یک بیت
عمارت بنا نهاده و از کنار تال تا عمارت میان پل بسته اند که راه آمد و شد
باشد و چون مدتها شده اکثر از هم ریخته و ضایع شده و جای قابل نشستن با آسایش
نمانده بود در هنگامی که موکب اقبال بصوب احمدآباد توجه فرمود صفی خان بخشی
گجرات از سرکار پادشاهی شکست و ریخت آنرا مرمت نموده و باغچه را صفا داده
عمارتی نو بر طرف تال و باغچه تکلف نموده منزلیست نهایت مطبوع و دلنشین
طرحش مرا خوش آمد و در ضلع کم پل واقعست نظام الدین احمد در زمانی که بخشی
گجرات بود باغی ساخته بر کنار تال مذکور در هنگام توقف بعرض رسید که عبد الله
خان بجهت نزاعی که با عابد پسر نظام الدین احمد داشته درختهای این باغ را
بریده نیز شنیده شد که در ایام حکومت خود در مجالس شراب مرد نام آدمی را
که خالی از ظرافتی و مضحکی نبوده بمجرد آنکه در مستی و بی‌شعوری حرفی ناملایم
مطایبه گفته طریق شده یکی از غلامان خود اشارت کرده که در همان مجلس بسر
گردنش زده است از شنیدن این مقدمه خاطر عدالت آئین نهایت آشفته گشت

حکم نمودم

فرمودم

وحکم نمودم که دیوان عظام پرا سوار ده اسپه و سه اسپه او را موافق
یک اسپه مقرر داشته تفاوت آنرا که هفتاد لک دام میشود از محال
جاگیر او وضع نمایند چون منزل میرزا شاه عالم بر سر راه واقع بود فاتحه
خوانده گذشت تخمیناً یک لک روپیه خرج عمارت این مقبره شده باشد شاه
عالم پسر قطب عالم است و سلسلهٔ ایشان بجد و جد بایشان منتهی میشود
و مردم این ملک را از خاص و عام غریب اعتقادی بایشان است چنانچه میگویند
که شاه عالم احیای اموات می‌کرده و چندین مرده را زنده ساخته بوده باشد تا
پدرش بجهتی وقوف یافته مانع آمده است که داخل در کارخانهٔ الهی کردن
گستاخی و شرط بندگی نیست قضارا شاه عالم را خادمی بوده است و او را فرزند نمیشد
بدعای ایشان حق تعالی پسری او را کرامت فرمود چون به بیست و هفت
سالگی رسید درگذشت و آن خادم گریه و زاری کنان بخدمت ایشان آمده
معروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین یک فرزند بود
چون بتوجه شما مرا حق تعالی کرامت فرموده بود امیدوارم که بدعای شما زنده
شود شاه هر لحظه متفکر گشته بدرون حجره رفته اند و خادم مذکور پسر ایشان
که او را بسیار دوست داشتند رفته الحاح و زاری مینماید که شما از شاه

التماس کنید که فرزند مرا زنده سازند و پسر ایشان چون خورد سال بوده
بدرون حجره در آمد درین باب مبالغه می کند شاه عالم میگوید اگر شما راضی باشید
که عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید التماس من قبول افتد او عرض کرد که در
آنچه رضای شما و خواهش خدا باشد عین رضای منست شاه عالم دستهای پسر خود را
گرفته از زمین بر داشته اند و روی سوی آسمان کرده گفته اند که بار خدایا
عوض آن برخاله این نوخاله را بگیر دو در لحظه پسر جان بحق تسلیم کرده و شاه
او را بر بالای پلنگ خود خوابانیده چادر بر روی پوشیده اند و خود از
حجره برآمده بآن خادم گفته اند که بخانه برو و از پسر خود خبر گیر شنوانید که
شکر کرده باشد و مژده یافت چون او بخانه می آید پسر را زنده می یابد مجملاً
در ملک گجرات این قسم حرفهای بسیار به شاه عالم نسبت می کنند و من خود
از سید محمد که صاحب سجاده ایشان است و خالی از فضیلتی و معقولیتی نیست
پرسیدم که این حرف چه صورتی دارد او گفت که ما هم از پدران و جد خود همین طور
شنیده ایم و بتواتر رسیده العلم عند الله اگر چه این مقدمه از این جهت
عقل دور است غایتاً چون در مردم شهرت تمام یافته داشت بجهت غرابت
نوشته شده و رحلت ایشان از این سرای فانی بعالم جاودانی در هشتصد و

هشتاد و واقع

هشتاد و واقع شده در زمان سلطنت سلطان محمود بیکره و عمارت
مقبره ایشان از آثار تاج خان نریانی است که از امرای سلطان مظفر
ابن محمود بوده چون روز دوشنبه ساعت بجهت درآمدن شهر اختیار
نموده بودند روز یکشنبه بهم مقام فرموده درین ایام خربزه کاریز که
قصبه‌ایست از توابع هرات و سید مقرر است که در خراسان به از آن جا خربزه
نیکوی کاریز نمیشود با آنکه یک هزار و چهار صد کروه مسافت و قافله به
پنج ماه می‌آید بسیار درست و تازه آمده و آنقدر آورده اند که بجمیع
بنده‌ها کفایت گشت و متعارف آن ابرکوله از بنگاله رسیده و با وجود هزار کروه
مسافت اکثر خوب و تازه آمد چون بغایت میوه لطیف و نازک است
همانقدر که بجهت خاصگی کفایت باشد بپیادهای ڈاکچوکی دست بدست
میرسانند زبان از ادای شکر نعم الهی قاصر است مصرع شکر نعمتهای
تو چندانکه نعمتهای تو درین تاریخ امتحان دو دندان فیل گذرانیده
بغایت کلان که یکی از آن سه ذرع و هشت طسو طول و شانزده طسو
ضخامت و سه من و ده سیر بوزن درآمد که بیست و چهار نیم من عراقی شد
روز دوشنبه ۲۵ بعد از گذشتن شش گهری در ساعت مسعود مبارک بفرخی

متوجه شهر شدم و بر فیل صورت گج که از فیلان دوسته ازهست
و در صورت و سیرت تمام عیار با آنکه مست بود چون اعتماد بر سواری خود
و خوش جلوی او داشتم سوار گشتم خلقی انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار
و در و دیوار بهم آمده منتظر بودند تعریف شهر احمدآباد چنانچه شنیده شد
بنظر در نیامد اگرچه میان رسته و بازار را عریض و وسیع گرفته اند اما
دکانها را در خور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوب است
و ستونهای دکانها باریک و زبون و کوچه و بازار پر گرد و غبار از تال کانکریه تا
درون ارک که باصطلاح این ملک بهدر گویند نثارکنان شتافتم و بدر معینی
مبارک گشت منازل سلاطین گجرات که در درون بهدر واقع بود درین پنجاه
شصت سال خراب شده و اثر از آنها نمانده غایتاً جمعی از بندهای ما که بحکومت
این ملک تعیین بودند عمارات ساخته اند درین ولا که از مندو متوجه احمدآباد
شدم مقرب خان منازل قدیم را از سر نو تعمیر نموده نشیمنهای دیگر که ضروری
بود مثل جهروکه عام و خاص و غیره ترتیب داده چون امروز روز وزن مبارک فرزند
شاهجهان بود برسم معهود او را بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم سال
بیست و هفتم از مولود مسعود او بخیر و خرمی و نشاط آغاز شد امید که حضرت

واهب العطایا

واهب العطایا او را باین نیازمند درگاه خود ارزانی دارد و از
عمر و دولت برخوردار کناد و همدرین روز ولایت گجرات را بجاگیر
آنفرزند مرحمت فرموده ام از قلعه ماندو تا بندر کهنایت براهی که آمده
بودیم یکصد و بیست و چهار کروه است و بیست و هشت کوچ و شصت مقام
واقع شد و در کهنایت ده روز مقام اتفاق افتاد و از آنجا تا شهر احمدآباد
بیست و یک کروه بود به پنج کوچ و دو مقام شد مجملاً از مندو تا کهنایت
و تا احمدآباد که گذارش یافت یکصد و چهل و پنجکروه مسافت بود و ما
پانزده روز آمدیم و در مدت هفتاد سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد روز شنبه
۲۴ بمیدان مسجد جامع که درمیان بازار واقع است رفته بجمعی از فقرا
که آنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه بدست خود خیر کردم این مسجد از
آثار سلطان محمد بانی شهر احمدآباد است بر سه در و در هر طرف بازاری و
مقابل دری که بجانب مشرق واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است
و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند
طول صحن مسجد غیر از مقصوره یکصد و سه ذرع است و عرض نود و دو
ذرع بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار ذرع و سه پاو فرش صحن از خشت

تراشیده و ستونهای ایوان از سنگ سرخ است و مقصوره مشتمل
بر سیصد و پنجاه و چهار ستون و بالای ستونها گنبد زده اند طول مقصوره
هفتاد و پنج درعه و عرض سی و هفت درعست و فرش مقصوره و محراب
و منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته ~~بر دو~~ منطق و دو منار بر کار از
سنگ تراشیده مشتمل بر سه آسمانه در غایت اندام تراشی و نقاشی و نکاری کرده اند
و بجانب دست راست منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا کرده و از میان
ستونها تخته سنگ پوشیده اند و در دور آنرا تا سقف مقصوره پنجره
سنگ تراشیده اند غرض آنکه چون بادشاه بنماز جمعه حاضر شود با جمعی از
مخصوصان و مقربان خود بر آن بالا رفته ادای صلوة نماید و آن را باصطلاح [illegible]
ملوک خانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط بجهت هجوم عام شده باشد و
الحق این مسجد بنایست بغایت عالی روز یکشنبه ۲ بخانقاه شیخ
وجیه الدین که نزدیک دولتخانه بود رفته بر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع است
فاتحه خوانده شد این اعتماد خان که از امرای عمده پدرم بود ساخته است
شیخ از خلفای شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد بخلافت او
مباهات کند و ارادت ایشان بر هدایت روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث

و شیخ وجیه الدین بفضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشته
ازین پیش سی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده بعد ازان شیخ عبد الله بوصیت
پدر بر مسند ارشاد نشسته و بغایت درویش نهاد قرآن خوان بوده و چون مشار الیه
بجوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسد الله جانشین گشت و
همدران زودی بعالم بقا رخت بست و بعد از وی برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده شد
والحال در قید حیات است بر سر مزار جد و آبای خود با درویشان و تیمار حال
حال ایشان مشغول و آثار صلاح از ناصیه روزگارش ظاهر است چون عرس
شیخ وجیه الدین در میان بود یکهزار و پانصد روپیه دیگر جمعی از فقرا که در
ایشان حاضر بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیه به پسر شیخ
وجیه الدین لطف نمودم همچنین بهر کدام از خویشان و منسوبان ایشان در
خور استحقاق خرجی و زمین مرحمت شد و به شیخ حیدر فرمودم که جمعی از
مستحقان و درویشان را که معرفی بحال آنها داشته باشند بحضور آورده
خرجی و زمین التماس نماید روز مبارک پنجشنبه بسیر رستم باڑی رفته یکهزار و پانصد
روپیه در راه نثار کردم باصطلاح اهل هند باڑی باغ را گویند و این باغیست
که برادرم شاه مراد بنام پسر خود رستم ساخته یک جشن مبارک شنبه

در باغ کرده به چندی از بندهای خاص پیاله عنایت فرمودم و آخر روز
بباغچه حویلی شیخ سکندر که در همین باغ واقع است رفتم انجیرش بغایت
خوب رسیده بود در هم شد چون میوه بدست خود چیدن لذتی دیگر
دارد من بحال انجیر را بدست خود چیده بودم و درین صحن فرازی
او هم منظور بود بی تکلفانه رقم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالی از
معقولیتی نیست بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت
هشت نه سال است که در سلک بندهای منتظم است چون فرزند جهان شاه ان
رستم خان را که از عمده بندهای اوست بحکومت احمدآباد مقرر فرموده
بود بالتماس آن فرزند رستم باری بمناصب اسپ باو بخشیده شد درین روز
راجه کلیان زمیندار ولایت ایدر سعادت آستانبوس دریافته یک زنجیر فیل
و نه اسپ پیشکش گذرانید فیل را باو بخشیدم این زمیندار از متغیر سرحد گجرات
و ملک او متصل بکوهستان رانا واقع شده سلاطین گجرات پیوسته بر سر
او لشکر می کشیده اند اگرچه بعضی اطاعت گونه می کرده اند و پیشکش میداده
غالبا خود بدربار هیچکدام نرفته اند و بعد از آنکه حضرت عرش آشیانی
فتح گجرات فرموده اند افواج منصوره بر سر او تعیین شد و چون خلاصی خود را

منحصر در

منحصر در اطاعت و فرمان پذیری [illegible] ناگزیر بندگی و دولتخواهی اختیار
نموده بسعادت آستانبوسی رسید و از آن تاریخ در سلک بندها منتظم است
و هر کس بحکومت احمدآباد تعین میشود بدیدن او آمده در وقت کار و خدمت
با جمعیت خود حاضر میشود روز شنبه غره ماه بهمن ۱۲ سنه اینجا رسیدن که از
زمینداران عمده این ملک است دولت آستانبوسی یافته پیشکش گذرانید
روز یکشنبه دوم راجه کلیان زمیندار ایدر و سید مصطفی و میر فاضل
فیل عنایت شد روز دوشنبه بشکار باز و جره سوار شده قریب
پانصد روپیه در راه نثار کردم درین تاریخ [illegible] از بدخشان رسید
روز مبارک شنبه بسیر باغ فتح که در موضع سرخیز واقع است رفته نهزار
و پانصد روپیه در راه نثار کردم و چون مزار شیخ احمد کهتو در سر راه
واقع بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده شد کهتو نام قصبه ایست
که از سرکار ناگور و مولد شیخ انجاست و شیخ در عهد سلطان احمد که بانی شهر
احمدآباد بوده اند و سلطان احمد با ایشان ارادت و اخلاص عظیم داشته
و مردم این ملک را عجب اعتقادیست ایشان از اولیای کبار
میدانند و هر شب جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان

حاضر میشود سلطان محمد پسر سلطان مذکور عمارات عالی از مقبره و
مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان بنا نهاده متصل به مقبره در ضلع جنوب
تالی کلان ساخته و دور آنرا به سنگهای تراشیده و آکاک پخته بر آورده و از تمام
این عمارت در زمان قطب الدین ولد محمد مذکور شده و مقبره چندین از
سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پای شیخ واقع است و در آن گنبد
سلطان محمد بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید نبیره سلطان مظفر که
اخرین سلاطین گجرات است آسوده اند بیکره بزبان اهل گجرات بروت
برگشته را گویند و سلطان محمد بروتهای کلان برگشته داشته باین نسبت بیکره
میگفته اند و متصل بمقبره ایشان گنبد خواتین آنها است و لیکن مقبره شیخ
بنجارت عمارت عالی و جای فیض است و از روی قیاس و تخمینا پنج لک روپیه
بقیاس صرف این عمارت شده باشد و الله اعلم بالصواب بعد از فراغ
زیارت بباغ فتح رفته شد این باغ در زمینی واقعست که سپه سالار
خانخانان اتالیق ما نوزرا که خود در ابتدا مظفر مخاطب ساخته بود جنگ صف کرده
شکست داده از ینجهت باغ فتح نام نهاده شد و اهل گجرات فتح باری
میگویند و تفصیل این اجمال آنکه چون بیمامن اقبال حضرت عرش آشیانی

ملک گجرات مفتوح گشت و تقریب دست افتاد اعتماد خان بعرض
رسانید که این پسر تهبلیا منست چون از سلطان محمود فرزند نماند و از و
اولاد دیگر هیچکس نبود که بسلطنت برداریم ناگزیر صلاح وقت را منظور
داشته چنین ظاهر ساختیم که این پسر محمود است و سلطان محمد را مظفر
نام کرده بسلطنت برداشتیم و مردم بنابر ضرورت قبول این معنی
نمودند چون آنحضرت قول اعتماد خان را در مواد معتبر میدانستند
او را وجودی نهادند و بدنهاد در میان خواصان خدمت می کرد و توجه
بحال او مبذول نمود بنابرین از فتح بود که رخنه بگجرات آمد و چند سال در پناه
زمینداران روزگار بسر برد تا آنکه شهاب الدین احمد خان را از
حکومت گجرات معزول ساخته اعتماد خان را بجای او تعین فرمودند
جمعی از نوکران شهاب الدین خان که دل نهاد گجرات شده بودند از
جدای گزیده بامید نوکری اعتماد خان در احمدآباد ماندند بعد از آنکه اعتماد خان
بشهر در آمدند و رجوع آورده اقبال از جانب او نیافتند روی رفتن
نزد شهاب الدین احمد خان داشتند و نه رای ماندن در احمدآباد چون
از همه جهت نومیدی دست داد چاره کار منحصر در آن دیدند که خود را به مظفر رسانیدند

او را دست آویز فتنه و آشوب سازند و با این عزیمت ششصد و پنجصد
سوار از آن جماعت نزد نتهو رفته او را با لونیه کاتی که نتهو در پناه او بود
بر داشته متوجه احمدآباد شدند و تا رسیدن بحوالی شهر بسیاری
از بی دولتان و تفرقه طلبان بدو پیوستند و قریب ده هزار سوار از مغل و اهل
گجرات جمع شدند چون اعتماد خان ازین سانحه وقوف یافت
شیر خان پسر خود را در شهر گذاشته خود بطلب شهاب خان که متوجه
درگاه شده بود شتافت تا بامداد او تسکین این شورش دهد با آنکه اکثر
مردم خوب از و جدا شده بودند و از نقوش پیشانی بازماندها نیز
حرف بیوفایی میخواندند ناچار برفاقت اعتماد خان عطف عنان نمود
قضا را پیشتر از رسیدن ایشان نتهو بحصار احمدآباد آمده بود و لشکریان
در سواد شهر بترتیب صفوف پرداختند و مفسدان از قلعه برآمده به
عرض کارزار شتافتند و چون فوج اهل ادبار نمودار شد آنچه از
نوکران شهاب خان مانده بودند همه یکبار راه بی حقیقی سپرده بغنیم پیوستند
و شهاب خان شکست خورده بصوب پتن که در تصرف بندهای بادشاهی
بود شتافته چشم و بنگاه او بتاراج رفت و نتهو با این مفسدان منصبها

وخطابها

عطابها داده بر سر قطب الدین محمد خان که پرگنه بروده بود
رفت و نوکران مشار الیه نیز بروش نوکران شهابخان طریق
بیوفائی سپرده جدای اختیار نمودند چنانچه شرح این وقایع در
اکبرنامه مفصل و مسطور است آخر قطب الدین محمد خان با قول داده بدرجه
شهادت رسانید و اموال او که برابر خزانه ذی شوکتی بود بتاراج حادثات
رفت و قریب چهل هزار سوار در اندک فرصت بهم گرد او فراهم
آوردند چون صورت واقعه بعرض حضرت عرش آشیانی رسید
مرزاخان بحوالی شهر رسیده صفوف قتال آراست تخمیناً هشت هزار
سوار داشت در برابر آن عساکر ادبار مآثر خود را ترتیب داد بعد از قتال
و جدال بسیار نسیم فتح و فیروزی بر علم دولتخواهان وزید و شکست
خورده بحال تباه راه ادبار پیش گرفت و پیرم بجلدوی این فتح بمنصب
پنجهزاری و خطاب خانخانانی و حکومت ملک گجرات بمرزاخان عنایت نمودند
و باغی که خانخانان در عرصه کارزار ساخته بر کنار دریای سابرمتی واقع
عالی باغچه در خور آن بشرف بر دریا بنا نهاده و اطراف باغ را دیواری از
سنگ و آهک در غایت استحکام کشیده و این باغ بیک عدد و بیست جر

ی تکلف جیگاه خوشیست ممکن که دو لک روپیه خرج ش
ود خیلکی در افتاد توان گفت که در تمام گجرات مثل این
حسن مبارک لیسته کرده بند های خلاصه پیاله عنایت فرمودم و شب در
بسر برده آخر های روز جمعه بشهر آمدم و قریب هزار روپیه در راه نثار
شد درین توقف باغبانان بعرض رسانیدند که چند درخت گل چنبه از بالای
صفه که مشرف بر دریاست نوکر مقرب خان بریده است از شنیدن این حرف
خاطر آشفته گشت و خود متوجه تحقیق و بازخواست شدم چون بثبوت
پیوست که این فعل زشت ازو سر زده فرمودم که هر دو انگشت ابهام
او را قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر درین است که مقرب خان
را درین معنی اطلاع نبوده والا در حال وقت بسزا میرسانید و در روز سه شنبه
کوتوال شهر دزدی را گرفته آورد که پیش ازین چند دفعه او را بدزدی
گرفته هر بار عضوی از اعضای او بریده بودند یک مرتبه دست بار دوم
انگشت ابهام دست چپ دفعه سیوم گوش چپ دفعه چهارم پی پا هر دو
و بار آخر بینی و معه هذا ترک کار خود نکرده دوش بخانه کاه فروشی
بدزدیدن آمده بود قضارا صاحب خانه خبردار شده او را می گیرد

دزد چند

دزد چند زخم کارد بکاه فروش زده او را هلاک می سازد
درین شور و غوغا خویشان او بهجوم آورده دزد را می گیرند فرمودم
دزد را بخویشان مقتول حواله نمایند تا او را بقصاص رسانند
همدران روز که شنبه دوازدهم مبلغ شش هزار روپیه بعظمت خان
و معتمد خان سپردم که فردا بر مزار شیخ احمد کهو رفته بفقرا و ارباب
استحقاق که دران بقعه توطن دارند قسمت نمایند روز مبارک شنبه ۱۳
بمنزل فرزند شاهجهان رفته جشن مبارک شنبه در آنجا ترتیب یافت
و بجمعی از بندهای خاص عنایت شد و فیل زین سندر را که در فیلان
خاصه بچلدی و یکپائی و خوش جلوی امتیاز تمام داشت و باب تسلیم
خوب می دوید و از فیلان اول حضرت عرش آشیانی بغایت این را
دوست میداشتند چون فرزند شاهجهان بسیار مایل بود و مکرر
التماس نمود بیچاره شده با ساز طلا از زنجیر و غیره با بابت ماده فیل
درین روز بآن فرزند مرحمت شد و یک لک درب بوکلای عادل خان
انعام شد درینولا بعرض رسید که مکرم خان ولد معظم خان بصاحب صوبگی
اودیسه سرافراز است فتح ولایت خورده کرده و راجه آنجا گریخته

برادر مهندره که رفته است چون از خانه‌زادان لایق تربیت است
منصب او را از اصل و اضافه هزاری ذات و دو هزار سوار حکم فرموده
بعنایت نقاره و اسپ و خلعت سرافراز ساختم و در میان سرحد اوده
و کوکلکنده دو زمیندار واسطه بودند یکی راجه چورده دوم راجه مهندره
ولایت چورده خود بتصرف بنده‌های درگاه درآمد بعد ازین نوبت راجه
مهندره است و بکرم الهی امیدوارم که قدم همت پیشتر نهند درین وقت
عرضداشت قطب الملک بفرزند شاه جهان رسید که چون ملک من بسرحد
پادشاهی قریب شده و مرا از بندگی این درگاه است امیدوارم که
بمکرم خان فرمان عنایت شود که دست تصرف بملک من دراز نسازند و
این دلیلیست بر جرأت و جلادت او که بمیل قطب الملک همسایه ازو
در حسابست درین تاریخ اکرام خان پسر اسلام خان بفوجداری فتح پور و لوای
آن سرافراز ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم چندرسین زمیندار ملود
بخلعت و اسپ و فیل ممتاز گشت و بلاچین قاقشال فیل عنایت شد و
درهمین روز مظفر پسر میرزا باقی ترخان بسعادت آستانبوس رسید
والده او دختر باره زمیندار کچ بود چون میرزا جانی رسید از تو هیم سر جای

پناه برمشی

پناه برین دارند کور برده طفولیت تا حال فرا آنجد وده گذرانیده در تولا
که نزول موکب اقبال باحمداباد اتفاق افتاده ملازمت نمود اگرچه
درمیان مردم صحرای نشو و نما یافته و از رسم و عادت بیگانه است
غائبانه چون سلسله اینها نسبت خدمتگاری و حقوق بندگی از زمان
صاحبقران انار الله برهانه باین دودمان عالی شان ثابت است رعایت
احوال لازم شمرده بالفعل دو هزار روپیه خرجی و خلعت عنایت فرمودم
و منصبی که در خور حال او باشد مرحمت شد تا یکه در پی بالکی بهای خود بلا
خوب ساز د روز سه شنبه به باغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد یک تخته خوب
شکفته بود در ممالک گل سرخ کمتر میشود در اینجا اینقدر غنیمت بود شقایق
زار نسترن هم بد نبود انجیرهای رسیده هم داشت چند انجیر بدست خود چیدم
آنکه از همه کلانتر بود وزن فرمودیم هفت و نیم توله بوزن در آمد در تاریخ
هزار و پانصد خربزه کاریز که خان عالم پیشکش فرستاده بود رسید هزار
خربزه به بندهای که در رکاب بودند عنایت و انعام شد و پانصد خربزه با
اهل محل و چهار روز در باغ بعیش و کامرانی گذرانیده شد شب دوشنبه ۲۴
شهر آمدم ازین خربزه چندی مشایخ احمداباد عنایت شد و باعث تعجب

اینها گشت چه در ملک گجرات خربزه بوزن بون دیده میشود از
خوردن این خربزه حیران ماندند که در عالم چنین نعمتی هم داشت روز شنبه
در باغچه نگینه که دولتخانه واقعست و آنرا از سلاطین گجرات ساخته
بزم پیاله ترتیب یافت و بندهای خاص ساغرها لبریز عنایت سرخوش گشتند
یک تخته انگور درین باغ بکمال رسیده بود حکم فرمودم که جمیع از بندهای که
پیاله خورده اند خوشهای انگور بدست خود چیده مزه سازند روز دوشنبه
غره اسفندارمذ از احمد آباد کوچ فرموده رایات مراجعت بصوب مالوه برافراخت
و تا دولتخانه که بر کنار تال کانکریه ترتیب داده بودند شتاب رفتیم
سه روز درین منزل مقام شد روز مبارکشنبه پیشکش مقربخان بنظر آمد
تحفه که نفاست داشته باشد و خاطر بدان رغبت نماید نبود و از همین
تجالپ پیشکش را بفرزند خود داد که در درون محل گذرانید از جواهر و مرصع آلات
واقمشه موازی یک لک روپیه قبول نموده تتمه را باو بخشیدم و اسپان کچهی
هم قریب بصد راس گرفته اما اسپ برجسته نبود که تعریف توان کرد
روز جمعه شش کروه کوچ فرموده بر کنار دریای محمود آباد نزول اجلال اتفاق افتاد
چون فرزند شاهجهان رستم خان را که از عمده بندهای اوست بحکومت

گجرات میگذاشت

گجرات میگذاشت بالتماس بابا آنفرزند علم و نقاره و خلعت
با خنجر مرصع عنایت فرموده‌ام تا درین حال درین دولت رسم نبود
که بنوکر شاهزاده‌ها مرحمت شود چنانچه حضرت عرش آشیانی با
کمال شفقت و مهربانی که بمن داشتند تجویز خطاب و علم و نقاره بنوکرهای
من نفرمودند چون توجه التفات من نسبت بآنفرزند بحدیست که
در هیچ مرتبه از مراتب خاطرجوی او را از دست توانم داد در واقع
فرزندیست شایسته و بهمه زیبنده و در عنفوان عمر و دولت بهر جا که
روی همت نهاده آن مهم را بطرز خواه من بصورت داده همدرین روز
مقربخان رخصت وطن یافت چون مزار قطب عالم و شاه عالم بخاری
که در موضع بتوه واقعست بر سر راه بود بآنجا رفته پانصد روپیه
بمقیمان آن مقام خیر کردم روز شنبه ۶ از دریای محمود آباد
گذشته شکار ماهی کرده شد بر کنار آب مذکور مقبره سید مبارک
بخاری واقع است که از امرای عمده گجرات بوده و این عمارت را بعد از وی
فرزندش سید میران ساخته و بغایت بلند و عالی و بر دور آن حصاری
از سنگ و آهک در نهایت استحکام ترتیب یافته تخمیناً از دو لک روپیه بیشتر

خرج شده باشد مقبره های سلاطین گجرات که بنظر درآمد هیچ کدام
ده یک این عمارت نیست هر چند آنها صاحب بوده اند و این نوکر غایبانه همت
و توفیق خدا داده است [صح] گر نمانده بکشتی ها دیگار روز پنجشنبه
مقام فرموده شکار ماهی کرده شد چهار صد ماهی بدام افتاد از آنجمله یک
ماهی بی پولک بنظر درآمد که آنرا سنگ ماهی گویند شکمش بغایت کلان
برآمده می نمود فرمودم که در حضور چاک کردند از میانش ماهی پولک داری برآمد
که تازه فرو برده بود و هنوز تغیری در رونقش نیافته بود حکم فرمودم که هر دو را وزن
کردند سنگ ماهی شش سیر بوزن درآمد و آنرا که فرو برده بود قریب به دو سیر
ظاهر شد روز دوشنبه هشتم چهار کروه و نیم کوچ نموده در موضع
مومنه منزل شد مردم اینجا تعریف برسات گجرات می کردند قضارا
شب گذشته و امروز تا چاشت خیلکی باران شد و گرد و خاک فرو نشست
چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد و خاک نباشد و لای
نشود و صحرا سبز و خرم گردد خوب خواهد بود بهر حال تماشای برسات
هم دیده شد روز سه شنبه پنج و نیم کروه کوچ کرده در کنار موضع
خرسا نزول افتاد درین منزل خبر رسید که مادر شاه سنجو جان

بملکاه

بلکاه جهنم سپرده تفصیل این اجمال آنکه سیوره گروهیست از ملاحده
هنود همیشه سر و پا برهنه می باشند جمعی موی سر و ریش و بروت بر می
کنند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد
آنها برین است که هیچ جاندار را آزار نباید رسانید و طایفه بانیه آنها را پیر و
مرشد خود میدانند بلکه سجده و پرستش می نمایند و این سیوره
ها دو فرقه اند یکی را تپا گویند و دیگری را کهرتل خوانند که مذکور سردار
طایفه کهرتل بود یا بخند کلان گروه مرتپا سر بوسته در خدمت حضرت
عرش آشیانی می بودند چون آنحضرت نشستن فرمودند خسرو که نخست
ومن دربی الیغار کرده را ایشک به مرتبه زمیندار بیکانیر که بهمت تربیت
و نوازش آنحضرت به مرتبه امارت رسیده بود از مانشنگه مذکور
مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسید و آن سیاه زبان خود را
در علم نجوم و تسخیرات ماهر می گرفت یا و می گوید که نهایت سلطنت ایشان
تا دو سال است و آن حرف بیهوده باغوا این سخن بر جمعیت لوطی خود
ولیعه ۶ از آنکه حق سبحانه و تعالی این نازنین را بکرم خود برگزید و همعنان
فتح و نصرت بمستقر خلافت متمکن گشتم شرمنده و سر افکنده بدرگاه آمده

بدرگاه آمده وخاتمت احوال او در جای خود بگذارش یافته

الغرض الحال که مذکور در همان سنه چهار ماه بعلت جذام مبتلا شده

و اعضاش از هم ریخت تا حال بزند کانی که مرگ از آن هزار مرتبه بهتر است

وی یکایک روزگار بسر می برد در بتولا او را بیاد آوردن حکم طلب فرمودم

در اثنای راه بدرگاه می آوردند و از غایت توهم زهر خورده جان

بمالکان جهنم سپرده هرگاه نیت این نیاز مند درگاه ایزدی مصروف

بر عدالت و خیر باشد یقین که هر کس در حق من ماند بد اندیشد از جزای

خود خواهد یافت طایفه سیوره در اکثر بلاد هندی باشند خاصه

در ملک گجرات چون مدار سودا و خرید و فروخت بنیانیه است سیوره

پیوسته می باشند و غیر از بتخانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن آنها

ساخته اند که در حقیقت دار الفساد است وزن و دختر خود را پیش سیوره ها

میفرستند و اصلا حیا و ناموس در میان نیست و انواع فساد و بی باکی

از آنها بوقوع می آید بنا برین حکم با خراج سیوره ها فرمودم و فرامین

با طراف فرستاده شد که هر جا سیوره باشند در قلمرو من بر آورند روز

کم شنبه دهم شکار رفته دو نیله گاو یکی نر و یکی ماده به بندوق زدم درین روز

دلاور خان از پتن که بجاگیر پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس
دریافت و اسپ کچهی پیشکش گذرانید بغایت خوش شکل و خوش سواری
تا بملک گجرات آمده‌ام باین خوبی اسپ هیچکس پیشکش نیاورده قیمتش
هزار روپیه حکم شد روز پنجشنبه پانزدهم در کنار تالاب بزم پیاله ترتیب یافت
و جمعی از بندهای درگاه را که بخدمت این صوبه تعین شده اند مشمول
عواطف و نوازش بیدریغ ساخته رخصت فرمودم از انجمله شجاعت خان
عرب را که بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه
سرافراز فرموده نقاره و اسپ و خلعت عنایت شد همت خان را بمنصب
هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار سربلند ساخته خلعت و فیل لطف
نمودم کفایت خان که بخدمت دیوان صوبه مذکور اختصاص دارد دو
هزار و دو صدی و سیصد سوار از اصل و اضافه ممتاز گشت صفی خان بخشی
باسپ و خلعت سرافراز شد خواجه عاقل را بمنصب هزار و پانصدی و ششصد و
پنجاه سوار از اصل و اضافه اختصاص بخشیده بخدمت بخشیگری احدیان
تعین فرمودم و بخطاب عاقل خانی امتیاز یافت و سی هزار درب
بوکیل قطب الملک که پیشکش آورده انعام مرحمت شد درین تاریخ فرزند

انار و بهی که از وطن او آورده بودند بنظر گذرانیدند تا حال باین کلانی
دیده نشده بود فرمودیم که وزن کنند بهی بیست و نه توله و نه ماشه و انار
چهل و نیم توله بوزن در آمد روز جمعه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاو یکی نر
و یکی ماده به بندوق زدم در روز دوشنبه ۱۳ سه نیله گاو یکی نر و دو ماده
به بندوق زدم روز یک‌شنبه چهاردهم شیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث
خلعت و پانصد روپیه خرجی عنایت فرمودم روز دوشنبه ۱۵ ابه شکار
رفته دو ماده نیله گاو به بندوق زدم روز سه‌شنبه ۱۰ مشایخ گجرات
که بمبایعت آمده بودند مرتبه دیگر خلعت و خرجی و اراضی مدد معاش لطف
لطف نموده رخصت فرمودیم بهر یک از اینها کتابی از کتابخانه خاصه
تفسیر کشاف و تفسیر حسینی و روضة الاحباب مرحمت شد بر پشت آن تاریخ
آمدن گجرات و عنایت نمودن کتاب مرقوم گشت درین مدت که در شهر احمدآباد
نزول رایات جلال اتفاق داشت شغل ما هر روزی همین بود که ارباب
استحقاق را بنظر در آورده زر و زمین عنایت نمایم و چون شیخ احمد
صدر و چندی از بندهای معتمد تعین شده بودند که درویشان و
مستحقان را بملازمت می‌آورده فرزندان شیخ محمد غوث نبیره شیخ

وجیه‌الدین

وجیه الدین و دیگر مشایخ نیز حکم شده قرار داده بودم که از ارباب استحقاق
هر جا که نشان داشته باشند بخدمت خاصه سازند و همچنین در محل چندی
عورات بهمین خدمت مقرر بودند که ضعفها را از نظر بگذرانند و همگی
همت مصروف آن بود که چون بعید از ساحل اقبال این بادشاه طالع
فقرای این ملک آمده باشند باید که هیچ احدی محروم نماند و حق تعالی
شاهد است که درین عزیمت کوتاهی نکرده ام و هیچ وقت از این شغل
فارغ نبوده ام اگرچه از آمدن احمد بالو محظوظ نشدم عاقبت خاطر حقیقت
شناس را باین خورسند دارم که آمدن موجب رفاهیت جهان جمعی
کثیر از درویشان شد و خلقی بنوا رسیدند روز شنبه ۱۶ کوکب
پسر قمر خان را که در برهانپور بلباس فقر در آمده سر بصحرای غربت نهاده بود
گرفته آوردند و شرح این بر سبیل اجمال آنکه کوکب نبیره میر عبد اللطیف
قزوینی است که از سادات سیفی بوده و نسبت خانه زادی موروثی
باین نیازمند درگاه ایزدی دارد از تعیینات دکن بود کوتاه روزی چند
دران لشکر به تنگدستی و پریشانی می گذرانید چون همتی بود که با اضافه
منصب سرفرازی یافته بود توهم عنایتی من علاوه آن میشود و از آشوب

خاطر و تنک حوصلگی بلباس تجرد در آمده سر بصحرای آوارگی می نهد
و در عرصه شش ماه تمام ملک دکن را از دولت آباد ببندر و بیجاپور و کرناتک
و گلکنده سیر کرده ببندر راجل رسید و از اینجا در کشتی نشسته در بندر
لوکه می آمد و ببندر صورت و بروچ دیگر قصبات را که در سر راه واقع بود
سیر نموده بشهر احمد آباد رسید درین وقت ابراهیم بیگی از نوکران فرزند
شاهجهان او را گرفته بدرگاه آورد حکم فرمودم بحضور آورند چون نظر در
پرسیده باشند که با وجود حقوق خدمت پدر و جد و نسبت خانه زادی
باعث بیسعادتی چه بود عرض کرد که در خدمت قبله و مرشد حقیقی
دروغ نمی توان گفت راستی آنکه پیش ازین امیدوار مرحمت بودم
ازین کم طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاهری نموده سراسیمه رو
بوادی غربت نهادم چون از گفتارش آثار صدق ظاهر شده بود در دلم
اثر کرد و از آن شدت فرود آمدم و پرسیدم که درین سرگشتگی
عادلخان و قطب الملک و غیره هیچکدام را دیده معروض داشت که هرگاه
طالع من بدین درگاه نکرده باشد و ازین دولت که بحر بیکران
لب تشنه مراد یافتم حاشا که بچشمه سار آنها لب همت تر سازم و

درین با

با پادشاهی که به سجود این درگاه رسیده باشند بدیگری فرود
آمد از روزی که قدم در وادی غربت نهاده تا حال وقایع خود را بطریق
روزنامچه برسبیل ثبت نموده احوال از آنجا ظاهر خواهد شد
این حرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات او را طلبیده خواندم
معلوم شد که درین کشتی و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر
ساده آدمی و بقوت ناگزیر عاجز بوده ازین جهت خاطرم باو
مهربان شد روز دیگر بحضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بردارند
و هزار روپیه خرجی عنایت شد و منصب او آنچه داشت ده یازده اضافه
مرحمت نمودم چندان اظهار لطف و عنایت فرمودم که در مجلسه او نگنجیده
بود و بزبان حال می گفت بیت این که می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب خویشتن را
در چنین نعمت پس از چندین عذاب روز کمشنبه هفدهم شش کروه کوچ
فرمودم مقام دستور نزول اقبال اتفاق افتاد پیش ازین مذکور گشت
که در کشمیر اثر وبائی ظاهر شده درین تاریخ عرضداشت واقعه‌نویس
آنجا رسیده نوشته بود که درین ملک علت وبا اشتداد تمام یافته
و بسیار تلف میشود باین طریق که روز اول در سر درد بهم میرسد

وچون بسیار از بینی میرود و روز دوم جان بحق تسلیم می کند و از
خانه که یک کس فوت شد تمام مردم آن خانه در معرض تلف اند هر که
نزد بیماری یا مرده میرود بهمان حال مبتلا می گردد و از جمله شخصی مرده
بود او را بر بالای کاه انداخته گذشته اند اتفاقاً گاوی از آن کاه خورده میمیرد
و بعد از آن سگی چند از گوشت آن گاو خورده تمام مرده اند
و کار بجای رسیده که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزد پدر
نمیرود و از غرایب آنکه در محله آتش در گرفته قریب سه هزار خانه مشتعل شد
و در اثنای طغیان حادثه صاحبی که اهل شهر و موضع و نواحی بر همه متیقن اند
شکل مسدسی بر درهای خانه ظاهر شده می بینند سه دایره کلان بر روی
هم و دو دایره وسط و یک دایره خورد و دیگر دوایر که میان آن هیچ جای
ندارد و این شکل در همه خانها بهم رسیده و در میان مساجد نیز ظاهر شده
و از روزی که آتش افتاده این شکل نمایان گشته فی الجمله تحقیق پرویا
میگویند که شده است چون این مقدمه غرابت تمام داشت نوشته شد
[illegible] بخرد درست نمی آید و عقل من قبول این معنی نمیکند و العلم
عند الله امید که حق سبحانه تعالی بر بندهای گناهکار مهربان گردد

و ازین بلا

۲۲ سه و نیم کروه کوچ کرده بر لب آب بانت نزول نمودم روز
یکشنبه ۲۴ قریب شش کروه طی نموده در کنار تال ... منزل شد
روز مبارک شنبه ۲۵ مقام فرمودم بزم پیاله ترتیب یافت و بنده‌های
بساغر عنایت سرخوش گشتند نوازشخان را بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار که اضافه پانصد بذات باشد سرافراز ساخته خلعت و فیل
مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم و محمد حسین میرک را بجهت ابتیاع
اسپان راهوار به بلخ فرستاده شده بود درین تاریخ بدرگاه رسیده
سعادت زمین بوس دریافت از اسپان آورده او یک اسپ ابرش
بغایت خوش رنگ و خوش رفتار است تا حال باین رنگ اسپی دیده نشده
بود و چند دیگر راهوار خوب آورده بنا بر این او را بخطاب
تجارت خانی سرفراز فرمودم روز جمعه ۲۶ سیکهسی پنج کروه و
یک پا و طی نموده در موضع جالود منزل شد و راجه لچهمن نراین عموی
راجه کوچ که الحال مالک کوچ را باو عنایت کردم روز شنبه ۲۷ کوچ ۳ کروه
کرده در مقام لودنر نزول اجلال اتفاق افتاد روز یکشنبه ۲۹ پنج کروه
طی نموده کنار قصبه دوحد که آن قصبه سرحد گجرات است و مالوه محل

نزول رایات جلال گشت پهلوان بهاء الدین برقنداز
لنگوری ماده را بملازمت آورده عرض نمود که در راه یکی از توپچیان
این بنده لنگور ماده که بچه خود را در سینه گرفته بر بالای درختی نشسته بوده
می بیند و آن سنگدل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق میزند و
بمجرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده بر شاخی میگذارد و خود
نیم بسمل افتاده جان می سپارد درین اثنا من رسیدم و آن بچه را فرمود
آورده بجهت شیر خوردن نزد بز بردم حق تعالی بز را مهربان ساخته
شروع در لیسیدن و مهربانی کرد با وجود عدم جنسیت باهم چنان
الفت گرفته که از شکم او برآمده فرمودم که بچه را از و جدا
سازند بمجرد جدا ساختن بز آغاز فریاد و بیطاقتی کرد و بچه لنگور نیز
بیتابی بسیار نمود الفت بچه لنگور بشیر خوردن چندان تعجب
ندارد اما مهربانی بز با آن بچه جای تعجب بسیار است و لنگور جانوریست
میمون غایتا موی میمون بر روی و ریش سرخ و موی لنگور سیه
و ریش زرد و دم لنگور دو چندان از دم میمون دراز است بنا [illegible]
اینمقدمه نوشته شد روز دوشنبه ۲۹ متقام نموده شکار

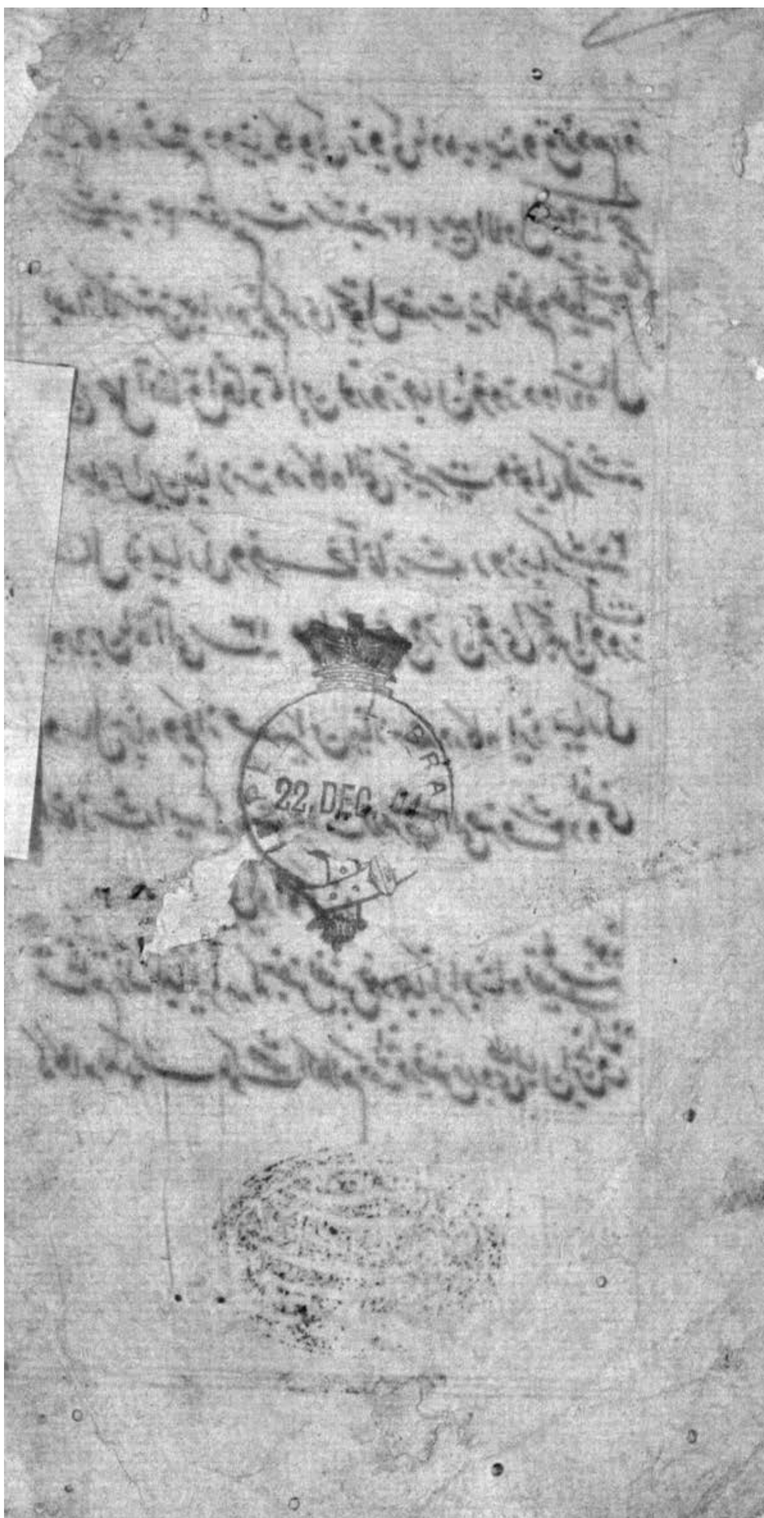
بنگاه

د رفتم دو نیله کاو کی نرو یکی ماده به بندوق زدم روز
شنبه ۳۰ مقام شد شنبه ۲۳ ربیع الاول سنه ۱۰۲۷ هجری
بعد از گذشتن چهارده نیم گهری تحویل حضرت نیر اعظم و عطیه بخش عالم
ببرج حمل اتفاق افتاد تا این نوروز جهان افروز دوازده سال
از جلوس این نیازمند درگاه الهی بخیریت و خوبی گذشته
سال نو مبارکی و فرخی آغاز شد روز مبارک شنبه ۲
فروردین ماه الهی سنه ۱۳ جلوس جشن وزن قمری انجمن افروز گشت
و سال پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه ایزد مبارکی
آغاز شد امید [illegible] ت در مرضیات الهی صرف شود و نفسی

[illegible] و تلدرزد

تمت تمام شد ترک جهانگیر نامه که بنفس نفیس خود جهانگیر بادشاه تصنیف فرموده
که کلام الملوک ملوک الکلام گفته اند در فیض روی طالبان این ورق گشوده





کج نام بجهت رانا امر سنگه فرستاده شد دریازدهم بقصد شکار
دریازدهم بقصد لا متوجه گشتم و بیک میل از قلعه پائین آمدم غاینا کثرت
بارندگی و گل بدرجه بود که مطابق نزد و حرکت میسر نشد بنابر رفاهیت
مردم و آسودگی حیوانات فسخ این عزیمت نموده در روز پنجشنبه در
برولگدرا ابنده شب جمعه بازگشتم در همین روز هدایت الله که در خدمت توکت
و ترددات حضور بسیار حیاسنت با لحظات فدا ایشان فرستاده از کثرت زرین
برسات باری بس مراجعه شد که پیران کهن سال گفتند که این قسم بارانی در
هیچ عهد و عصری ندیده‌ایم قریب بچهل روز ابر و باران بود چنانچه کابشی اعظم
ظهور میفرمود که باد و کثرت باران بمرتبه رسید که اکثر عمارات‌های قدیم
و جدید از پا در آمدند و در شب باران و برق و صاعقه چند جا افتاد که تا
آن صبا صد کم بگوش رسیده بود و قریب بیست از زن و مرد ضایع
شدند و بعضی از عمارات شکی رسیده و شکست در بناهای آن راه یافت
هیچ صد بیش بین ازین دلکوب تر نیست تا وسط ماه کور شد تند باد و باران
در ترقی بود باد بعد از آن رفته رفته رو بکمی نهاد و از کثرت سبزه و ریاحین خود رو
چه نویسد در و دشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم معلومست